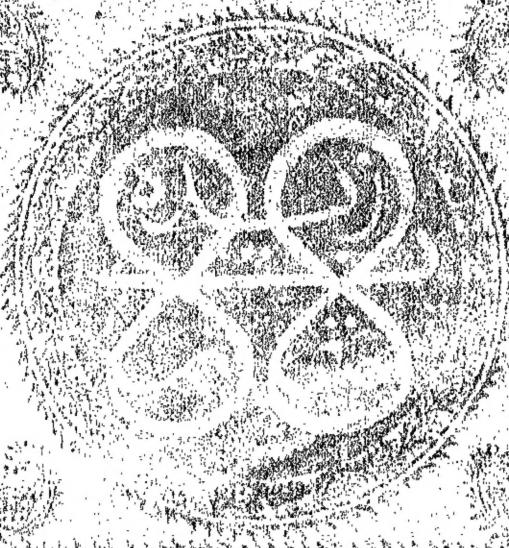


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

سپاسش تمام می باشد از آنکه الهی که کتابت تملکات با مع احوال حضرت شایسته
است و این امر را در این مجله و در این کتابخانه با نام خانوار حضرت ایشان در این



در این کتابخانه
در این کتابخانه
در این کتابخانه
در این کتابخانه



[illegible]

۷۸۷

کتابخانه

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7870

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الباقى بالبقاء والابى والدوام السرى واهل على النور الالام الاحدى اعنى
حزينة المحرمى على الله ونحوه وسائر انجاءه الى يوم القيامة كلهم اهل الرحمة والولاية
والكرامة بوقت شيدان صاحب علم وحقان وكونگران وفاضلین وکونزيبان و
خواجهگان مائده تمکين ادب وديوانگان حلقه سلسله الذهب مخفی نمايندگان
بنده از کار مانده و از خود شرمسند را با آنکه آباء اجداد از منتسبان سلسله
عالميه کبر و برونند و حقير نيز در آوان طفوليت بصيبت بيقين خلفا و آن خانواد
شبهه کرده بکين برنا سبب فطري و را بيايه بعلی هم در نشوونده اين شهاب اشک
نمانی و اشارت های بيرواني دل را بسلسله ذبيبه خواجهگان نقش بند پيچنگي دادند
چون با چون باب رحمت ايشان بدباب رحمت ايشان کشت و نر اما
ست که کرام ما مير از را نهان يان اين شاه راه دست اين بر خاک افتاده
که کرام پيک از شمس سالن اين سلسله عالمه شادان و

تا خالی بکرم در پند و در آرد آن کشاکش این اندیشه و در خجری در پیشین آمد که در
نمایات آن مقام برز با شش پیر فنی که بان بر مرکبها ترین نمند که مراد به بند
باید شد لعل و نوری المعنوی قدیس سوره زکریا تعلیم دید بند و ستان نجواب
از خراج امید پرو و شد خراب بعد از شفا از ان سوخ و پس از ان خرم و خجری سوخ
تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پاشنه خسته همبکشت و شد و ستان آمد پس از ان
در آن کشور بی محنتی همیشگی حالات عجیب و غریب گذشتگان مشایخ و علمای
فریاد یافت و دید بر دل رفت و دادم که بر زبان شیرین گشت که این گروه حقیقت
شکوه همانا مخصوص بود که کار پیشین بودند و امروز کیسم ایام از بین بود و خالی است
یا خود و بعد یا نیز موجود و اما از دیده ادراک مانا قبالان مستور و مفقود اند و ظاهر
نوبال به میل دل باطل نماند و یا بشهر شتبا از ان مرو صاحب دل نماند و قریب
ایام شبی در منام دید که صاحب دل در رسید و گفت بر خیز که فلان بزرگ
وین در منام ضعیف چنان و چنین با جمعی از ارباب صفا و تقوی نشستند
مطلبه محبوب آید که آنجا شد بزرگ و دید بلیه کند او کند بر صفه که در ان
خانه بود جالس و در عقب و احباب او نیز بر آن صفه سر پیش افکنده و
حاموش آن آینه در این بنده را پیش برد آن بزرگ مراد گریان بر کشید و دست
خود بر کشاد و دست این گرفت و گفت مرخوان بسم الله الرحمن الرحیم او اجازت
و التمجی آخر سوره و من بخواندم و اشک میراندم چون بدیدار شد هم از مضمون این سوره
و بسبب نرول آن بی بروم بسوی آنچه اندیشیده بودم هیچ وقتی که قوی و نصرت آید در
مشاهده نمایی که بی درجا و در حقیقت و شد راه حقیقت و قوت و ان شود پس
گویی و راه استغفار بوی که او خوانده است و است و چون خواند کلام ملک اهل انوار
از جاده اشاره تجویز که قدم بعد از این راه و یک شهر و شهر را می نور که بگذرد ایست

از بلاد مشهوره هندوستان بمسائیه محل بحر عمان و عمر و کنگه ارج روای و غیره این کتاب
 نام قطب الدلائل نام پنج ولسا سیران را بطیب شیخ بریان الدین غریب رحمه الله آرا محگاه
 غریبان و حکم رویایی یکی از اکابر ذوالعلم و العمل و العرفان آنرا السیتم غیر البله ان
 صاندا السیتم جمیع بلاد السیلم عن آفات الزمان بخدمت نتیجه سادات کبار زبده
 مرشدان بلده مقداره شتر شمره ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد خراسانی
 سلسله الشیوخان که در آن بلده از تفقای این سلسله شمره لایحه در سند ایشان بودند
 و از کثافتات و جذبات و لهای طلاب میر بودند مشتاقم و آن عزیز آئیده که مرا
 نزد بزرگی برده بود مرا ایشان را یافتم و که مرا تفسیر اکابر این سلسله عالیله از این
 میر و شتم و در خدمت ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت خود
 رسانیده بودند و در فرقه جان کاشتم و آنکه بیاورم سلسله اهدی و تلمذین بعد از آن
 بامر و طلب آن بزرگوار عالی منقبت و در خدمت این تلامذ و روحان بسیار دلت
 ایستادان آن تلامذ و خدا پرستان پسینی حضرت ایشان را پیوستم و نزدیکی وصال
 چه در سفر چه در حضر شبست و امان قرآک ایشان گردیدیم و تو که که این غریب
 مرا آنوقت قلیا به خود اید کثیره آن حضرت با تشنه و انوری که از آن آفتاب
 عالمنا سب بر روزنه دل این شکسته خاطر تا فقه شش شرح و بیان را بر تلامذ
 و اولاد کل جنبه شمری و یسان تلمذت الشیخ که در آن مقصد که جسنوا که
 معانی و معجزات الشیخ الیمین غیر البزار و هر چه که در فوراً در تبصره صحیح نام نامه
 ایشان را بر تلامذ که سبب آن زبان که با این شکر حلاوتی نیابد و جمال
 در مقام تلمذی و تلمذ و دل و پوزان این سلسله آنرا می نگیرد و دست سنج
 طایفه بالاسم و تلمذی پیش میر بر عیبه نقیضه در بدر الزمان و کفیشش ابوالبرکات
 که سلسله تلمذی با هم الامه تلمذی این تلمذ و شیوه اش تلمذ و تلمذ

و نسبش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر منتصب و شربش نقشبندی و کشتش
 ماسخ نفوس غیر از قلوب ارباب ارادت منش ایش کابل و غزنه مشهور و مولد
 و موطنش سرزمین دارالمشهور و مرقدش در آن بلده در محل نور سلطان و مقامش
 مراد باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض علی العالمین بره
 در آن مشهور و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند فرزندان کیا آن
 غوث روزگار که جامع علوم و کسب دارند و هر یک خلف رشید آن بزرگوار
 و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته بد ظلم العالی این کمتر بن را اشاره
 فرمودند بر آنکه ترایا بد که یعنی فوائد تازه و محارف بلند آوازه که در خلال مجلس
 خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق وقت و مصلحت حال
 و مال مستفیدان و مستفیدان میگذرد و داخل مکتوبات محارفات و فتوحات
 نمیکرد و با شمه از چگونگی او ضلع اطوار و انوار و برکات و خارق عادات ایشان
 حکای و ایضا احوال عالییه پیر بزرگوار ایشان قطب زمانه در گمانه شاهبا زبانه
 است شبانه و حیدر العصر فرید الوقت منور البواطن معدن الیاسین سراج الوافینین
 الهیه و الدین محمد و مناخواج محمد الیاتی الاویسیه نقشبندی را قدس الله سره
 در آن کتاب بقلم آری تا مجبان این دو بزرگ را عروه و ثلثه احوال و کردار بود و از آن
 ایشان ترایا و کار با وجود قلت بضاعت خیراتشال و اطاعت چاره ندید چون آنکه
 ازین مقوله تقریر رسید درین اثنا و از مقتضیات تقدیر و قضا این حقیر را دور
 ضروری از آن سده سنیه روی نمود و در آن دوری چته تسکین ملائت مجهری
 پیش از پیش تقریر بنیقه مذکوره ماموره پرداخت نمود و در قی چند از سواد و ادب و
 نگریده بود که واقعه بالک انتقال حضرت ایشان در ایشان در ایشان در ایشان
 ساخت پس از آن حال آن حضرت خود لازم تر گشت تسلی جستن بذكر احوال و احوال

ایشان زیرا که موافق با کائنات گشت محروم از فرات به ارگفت آبی می جوید حیات
 چون شد از دست یکی نور نظریه از عصا برگشت نهد جزع بصیرت چون مانند مرضیست
 طلب و نه از انگشت خود پستان بلبس به چون که شد ساقی و صافیهای ختم و قوت
 فخر را آن چه باشد لای ختم به چون بدون شد از کفن شمع چکل به بوی او پروانه است
 از تاپ دل به از آنجا که این نور تبیین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ اعظم
 بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرها آنرا
 برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
 این دو بزرگ عالی در جات بقلم آمد عنوان آنرا اینست که برکت موش و شمشیر است
 یاسی منسوخ و بگذاشت و چون از موش و شمشیر غیب تا شرح آن هنوز به قلم مقامات
 بگوش بوش می آید اگر این فتنه از بیدار مقامات نیز نامیده می شود شاید بعد از آنکه تمام
 نمیکند امید سیدار که احوال و یکدیگر تا آخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن
 بحقیقت دفتر اول این کتاب گردانیده اند الله الصمد و این کتاب شمل است
 بود و مقصد و هر مقصد متضمن فصلی است و چند مقصد اول در بیان احوال
 پیر بزرگوار حضرت ایشان اعمی خواجیه عالیشان سراج العارفین رضی الله تعالی عنیه
 خواجیه محمد الباقی قدس الله تعالی علیه سره العزیز و فرزندان و خلفای آنحضرت
 و این مقصد مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در بیان احوال هدایت
 و هدایت آنحضرت تا ایام سکونت ایشان بدینروز آباد و بی و توجه ایشان بارشاد
 هدایت طالبان معنوی و الدین بزرگوار حضرت خواجیه باقاعفی عبدالسلام است که از ارباب
 فضل و صفا بود و از نرسیده اول بهواره مصداق قلیبکو اکثر اولاد حضرت
 در آن روز به کابل بظهور پیوسته فی حد و سنه احدی او فتنی و سبعین و نه ماهی بود و
 ای بزرگ از جبهه اولو الشیاء پیدا یوده و جمال آثار بهمت از چند و قه پدید آیند

از انکته کار و بار ایشان بود که گاه در آن ایام روز تمام در گوشه خنجریده سرگهزیان نموده
میگشیدند اندر تحصیل علوم ربی و شاکردی و جمیع علوم و دینای مولانا صادق علوی که از علما
اعلام آن ایام بود و اختیار نموده بر فاقست مولانا از کابل بهار و باران لغت شده اند و باز
روزگار از سوره فطرت بدین آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پذیرفته اند
و از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صدری بقیه مانده بود که بگو
این راه در آمده اند لیکن از دقایق فطرت و صفای نسبت و آتش ایشان پدید
دست خیا که یکی از صفای دلائل صادق القول گفت روزی خداوندان حضرت خواج
در برایت ترک تحصیل علوم صبیبه و آغاز نجوم جزیات الهیه تحصیل یکی از افاضل
در آمدند تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت خواج روزی چند دیگر بر مطالعه
علوم بودندی تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیاده بودی حضرت خواج
فرمودند مرد از کمال و ولویت آنست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد
توان مطالعه و افاده و یاد داری گفتی آید که هر کتابی که حل آن حدیه الهیه دانند
در میان آنند امید که نشستی تمام حاصل آید فاضل از تلاطمه مولانا صادق یاسین نصیر
چون سمیع ماسخ حایان رسید که در اندیشه از تحصیل علوم بدین روشی رغبت نکرده اند با هم
میگفتم که ما ازین جوان فطرتی و دینی دیده ایم که تواند بود که او بکاردی قدیم مدو آن تمام
نرساند آخر چنان شد که گمان برده بودیم بالجملة حضرت خواج را هم در آن قاصد تحصیل علوم
که روزگار بر بنای بود و جوش مناسبت این راه گاه صحبت بار یافتگان محفل بهر
میرسدند تا آنکه در بلاد ماوراءالنهر که در این طائفه غریب الوجود است بسیار از ایشان
آن عهد در دیار قسطنطنیه بهر دین توبه و ناسیت نهیم آغوش گردیدند که سببی بیانه
منقول از کلام الشریع هر در آن وقت و زمان گذر ایشان بهند و نشان افتادند
اقران ایشان که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیرخواهی صوری بران داشت که ایشان نیز

در آن

در زمره ارباب عسکر بودند و از اعتقاد و تیا و سیه تو گویا نشد اما از آنجا که روزی ایشان
 درین تو گوی متاع یقین بودند سعی آنان بجای نرسید سلطان جزایات آفرید که گفت خلعت
 خویش بگرفت تا بر بجای که برود چون جاوه تقدیر میخواست که تحت تعلقات کشیده نشود
 به یک تعلقی باز آرد و از قضا آن یک تعلقی مجاری پیام حقیقت بر آورد و تحت تعلقات از زمین
 ایشان را یکی از دلبران صوری گرفتاری فراموش آمد پس از روزی چند سال ایشان
 در آن مجرای ایشان دوری هنری بود قورع پیوسته مع کان خیال بخود این دایم بود و
 و هم مقدار آن اوقات آلام مفارقت بعضی کتب ارباب محبت و معرفت بنظر ایشان
 و آنرا نباید آن لشکر الهی شوق حصول احوال این طائفه گریان دل ایشان گرفت
 و در ایشان باین دلش گفت از زبان درفشان ایشان که فرمودند بر مطلق کتابی
 از کتب اکابر بودیم که بر تکیه نمودند و را از راه بودند کشتنهای روحانیت میفرمودند که حضرت
 خواجه بزرگوار الحق و الله و الدین قدس سره بتلخیص ذکر و القادریات بدو نوشته
 است این دست برهما افشاده شمیر دامان طلب نموده و در سران ارباب نمیشی و آیدند
 در وقت از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چند آن از فردا طلب
 این را در رحمت و جوی سالکان مجتهدان نگاه فرمودندی که زیاده بر آن از وقت
 بشری تصور نباشد و بلکه لازم بود در ایام برشکال که از غلبه لای و کل سلسله کوچه
 آنرا این شکل میبود و بعد از آن چندین گذر و گره و خرابه و گورستانها و باینها
 و بر سرستانها بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند ناقل گفت من نیز روزی
 بر عایت اشغالیها خاتم و آن سیر و تدریس ایشان با شتم هر چند بمنگوشیدند باز
 تمام همین کوچی چند در قلم ایشان پیچیده آمد از بسیاری کل و لای مرانانگی
 و در بای و دریافت حیا و ادب رایای ای عرض شد خاتم ایشان نمیشی نگاه کردید مرا
 و این را در قلم که ایشان باقی و دیگر درین پولش اندر مع قطع این راه

بجز پای چون توان کرد به دیگری از ایشان گفت در آن اوقات در حالی
یک از یوستانها و گورستانهای بلده مذکوره مجدوبی بود خداوند احوال شکر حضرت
خواجہ از کار او آگاهی یافتیم و از هر چه او می شنیدند و او هر گاه حضرت خواجہ را
دیدیم خبر بد بشنایم نیز و سختی و گناه بودی که در ایشان سنگها بسپارختی و گاه از ایشان
کران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب یا انبیه تنفر و خوشتر
روی بر تافتند و ع سنگها دید و دل از شیشه شستی که تافت و توافری
عرق مریانی آن دیوانه بحقیقت فرزند و را برادر آید ایشان را نزد خویش بخواب
و نظر او دعای و حصول مراد ایشان را بطریق ریاضت و از نظر و دعای اول ایشان را
فوائد نصیب روزگار آید بدین تقریب بر زبان میارند که در آنده اگر چه ناریا
شاقه چنانکه بعضی اهل تشکیده کشیده اند که این اعتقاد و توفیقهای فیلم دیده اند
ریاضت های و سختیهای شکر را مقتضی بود و نیز در وقت دوران ایام حضرت و الله
ما جده چون کثرت بهیاری و بیداری و غلبه نا توانی و بیزاری را امید مید و بنایت
شکسته دل و از رده خاطر گردیده روی غمزه نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بگریه نامه
تمام میگفتند خداوند احوال فرزند که در طلب تو از همه بکشته و از لذات جوانی و شسته
شسته بر آورده که در آن یا مر از نه گذار که طاقت مشاهده این ناکامی و بی اثری
اوندارم و بسا بودی که در میان مشبهه و در این جانی چنین بخت بر آورده حاجات
همیکو و نازان دعا و التماس ایشان مرا که شایسته روزی گردید و اما الله و ما یستحق
خفیه نماند که الله ما جده آنحضرت از دوران بیاد و از وقایع و احوال و در آن
بدین درگاه تمام نیاز و تشنگی و التماس و پیشه مشغول خدمت و توفیق فقر بعضی از ثقات
اصحاب خواجہ با قدم بر نهاده اند که با وجودی که در آن خداوند و در آن خداوند
ایشان را و الله آنحضرت خود را که در آن خداوند و در آن خداوند و در آن خداوند

و دیگر بر میگذاشتند و روی آوردند و بسیار بوده که طعام را تمام تقسیم فرموده
 خود بقسمه از نان خشک و نعلبخت می نمودند و اکثر بر حصیر یا پاره ضلع می فرمودند
 روزی حضرت خواجه قدس سره به ملا فطه شمعیت و ناتوانی ایشان فرموده باشید
 که کفیل اطریق دیگری گردان آتم انقصر از منی چند گاه بگریه و زاری در آن فرموده
 این طعام از من که ام جویید بگریه آمد که حق بجانب قماری مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا که کاری که ازین فقره می آید این بود که برای حضرت ایشان و خادمان ایشان
 طعامی می پختند آنرا هم در میان گرفتند و ادعای بیت انگسار و رعایت او را بنهار
 آشی می نمودند تا آنکه این اندام را به ایشان بخدمت خواجه قدس سره رسید ایشان
 آنرا از چنانکه بود و بآن و این زمان باز گزاشتند و همه را از آن فرستادند تا آنکه حضرت
 خواجه را رسید و بوی سالیان و مجذوبان و سایرین را می پختند و می پختند و بسیار پاکیزه
 را در بلا و یافتن بهر ناگفته در سیاحت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
 خواسته اند که اندک اندک بقیه و می نمایند و فانی در کار فرستاده است و فرموده اند
 حضرت خواجه محمد یار با قدس سره العزیز تر از هر شیعه و شیعه و اندام حاصل سلوک
 به فضل آنست که در تزیین و اصلاح و حاصل و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آن حضرت قدس سره خود از بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
 خویش چنین بزرگداشتند که از آن بزرگواران و از آن بزرگواران و از آن بزرگواران و از آن بزرگواران
 بمیکردند و لیکن خیالی بر جود و عزم و ترک دریا ملین بود و التماس فاجعه ظاهر
 ایشان از خلقای مولانا الطاف الله بهند و مولانا طاعت الله خلیفه مولانا
 خواجگی و مهدی علیه الرضه چون توفیق بهر تداومت یافت بار دیگر او بهر ملازمت
 بیدگان افتخار شایسته که در هر قدر تشرف و تداومت و از کبار خاندان حضرت خواجه
 احمد جوی بودند که در هر چه خواست و خواست میفرمودند که شش

جوان ایلیکین چون غنیمت فقیر مصمم بود بضرورت فائزانه خواندند و فرمودند خدا استقامت
 بدید موافق تفرس آن بزرگواران غنیمت برهم خورد و در ابله عجیب رود او با دیگر
 به صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله بنی مظلله تجدید تو به ظهور رسید
 مقرر و بصافحه آن فحتم بود غیر مترقب امید که برکات آن سوابب الی یوم القیام
 باشد القصد چندگاه دیگر در مقام نگارداشت حد و بود باز تاثیر اسم الفضل آن
 سده راه شکست عاقبت بهدایت هدایت در خواب بشرف ملازمت خواب بزرگ
 خواب بهما الحوق الدین صورت توبه منعقد شد و میل طریق ایل الله بظهور رسید حکیم
 الفریق تعلیق کل حشیش به طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از مخدوم فرمودند
 ذکر می که مغنن با مخفوت رسالت میرسد خجسته است تعطش بران داشت
 که از بهان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شتود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه
 و اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی
 قریب به چهل سال میدان لاله قطع نکند نازل الا الله بخوابید رسید ساده و جویبار
 بر آن سید داشت که هر روز آن را و ذکر غنیمت شمار و در بهمان صورت عبادت
 قناعت نماید هر چند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریق دیگر ظهور میکرد
 قدم همه را از جا بر میداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه کرم و قناعت
 با شسته الانفس میباشند انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار
 مالا عین رات و الاذن صحت سیراب گرداند با لاف کشی میرسد رسیده شده و بکار
 حضرت شیخ بابای ولی قدس الله سره الهی اتفاق افتاد و از برکات نظیرش
 بهره مند شده الحمد لله العزیز که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ
 از سلسله علیه نقشبندیه پیروز مجاز بودند و استمداد طالب متوجه بستان آن بزرگو
 انعامت را بنده از دریچه جان خالوا و اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت به الله

عینیت معبود و حضرات خواجا جلوه گریش و ارواح طبیات ایشان در بشارت نمودن
 گرفتن و تلقینات فرمودند و بدین توجیه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و در او
 عینیت و سعی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمیع دست و اوتار آنکه بعد از
 ختمیت ایشان بخیرت محمد و می ختانی پناهی ارشاد و دستگاہی حضرت مولانا خواجه
 آنکه یکی قدس الشریعہ العزیز رسیدہ شد و بطور غایت خود بیت و مصافحہ
 بدست آورد و طریقہ خواجگان اخذ کرده شد و لطیف ملازمت آنحضرت و ارواح
 طیبہ خواجہ نقش بند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمند آن
 این در گاہ در آمدہ شد اللهم اخی مسکینا و انت مسکینا و حشرنی فی زمر المسکین
 و السلام علی من اتبع الهدی انتہ کلامہ الشریف از نحوای این غنیقہ را نشان
 و اراتیان بابت احوال ایشان که ما فدی اذن لب کشودیم و کذا کذا و خصوصاً این
 ابیات شریفہ ایشان کہ س شنیدم کاشفت را از نهانی بآب الواقع ہم چراغ
 کبرکاتی بد کہ بودی و روحان نام اوسیش به کہ باشد شعرت از جام اوسیش
 کیم من کین بوس گیر و مانم به نیاید نور این سودا چراغم به زبانم زین تلفظ کای
 بندست به سرم بخواست صید این کند است به چنان مستفاد گردیدہ کہ حضرت
 خواجہ ما اویس بودند و تربیت از رہ جانبیت حضرت رسالت علیہ السلام
 و سلم و حضرت خواجہ بزرگ بہاء الحق و الدین و خلفای ایشان رضی اللہ عنہم
 و بنظر انت عنایات آن بزرگواران کار را با انجام رسانیدہ بعد از حصول کمال چون
 از پیرو ظاہر نیاید فیسقہ بما و الذہر رفت از خدمت مولانا خواجه مجاز گشتہ آنیکہ
 از صاحب دلان صادق القوال کہ آن وقت حاضر بودہ باین حقیر گفت روزی
 پیش از آنکہ حضرت خواجہ از ہندوستان بما و الذہر شوند در لاہور مسجد براسی
 ادوای نماز فرض از فرض خمسہ درآمدند و آشنای نماز ناگاہ از سینہ سکینہ ایشان

آواز سے مسبب ظاہر شد چنانکہ اہل صفت نماز را از آن حیرت‌نازیدی داد و بعد از ادای
 تسلیم تین حضرت خواجہ عجبیل ہر چہ تمام تراز مسجد بیرون رفتند از آن پس دستہ تن
 از نزد یگان را فراہم آوردہ در منزل خود ادای جماعہ میفرمودند و ایضا عزیز سے
 حکایت کرد کہ من نیز از آن مقتدیان مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی
 در میان نماز دیدم کہ حضرت خواجہ را در بسوی قباست بسوی مانیر و برای نگرانی از
 مشاہدہ این حالت بر من رشہ افتاد و تا بلرزش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و انچہ
 دیدہ بعد م معروض و شتم تقسم نمودند و از افتشای آن طرح فرمودند را تم این مرد
 عنی التعمتہ کو یہ این دو معلکہ مذکورہ دو شاہد عدل اند بکمال مناسبت و سبب
 ایشان حضرت خواجہ عالم صلے اللہ علیہ والہ و اصحابہ وسلم چہ از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ
 و التحیۃ مرویست کہ در نماز جوش سینه نورش تابیدہ رفتی و نیز از خصایص آنحضرت
 است کہ ہوارہ از قفا چنان می دیدہ اند کہ از پیش ایشان حضرت سید الانبیاء را ہمہ
 وقت و فوراً معنی حاصل بودہ این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر
 در نماز کہ مراجع مومن است و فقی از اوقات این دو است بروی دادہ محال نبود
 کہ بزرگان گفتہ اند تالیع کامل را از ہمہ چیز مستثنی بر توی نصیب است با وجود معلکہ
 این کمالات و کمالات و رجوع تلاب بآستان ایشان حضرت خواجہ از زمین بہت
 عالی و تفرید و الابرار شیخت و تعلیم و لقیستہ نیامدند و بہر ما و النور و فی و برفشا
 شدند تا عزیزان را کہ ازین سلسلہ بزرگ و دیگر سلاسل در آن دیار بر سر آمدند و
 و اکمل بودند و ریافتہ نیز زاید بود کہ تنقیض گردیدہ هیچ احوال حاصل نہ فرمایند و
 سیر بصحبت مولانا سپہ عالی قدس سرہ نیز رسیدہ بر سر از احالات
 بمع ایشان رسانیدہ احوالات خستہ شدہ و دیدہ اند چنانکہ در بیان مولانا الفیل آن
 کتاب نجات القدس ذکر خواہد یافت و از انجی متوجہ مرقمہ شدند از راہ بسوے

بعضی در میان هندوستان کنونی بزرگداشت شده اند که در مکتوبات شرقیه ایشان مسطور است
 و ادوات این صفت است سه من از محیط محبت نشان همیدیدیم بد که استخوان
 عزیزان بساجل افتاد است و در آشنای آنکه متوجه بلدی از بلاد وادیه اند
 حضرت مولانای اعظم خواجه اکنکی در واقع بر ایشان ظاهر شده اند فرموده است
 فرزند چشم ما بر راه شاست حضرت خواهر را وقت بغایت خوش گشته و این
 بست خود را آنجا فرمودند یا آنجا بر زبان برانده سه میگند ششم زخم آسوده که
 ناگاه که بین به عالم شویب نگاهی سر را هم بگرفت و چه حضرت مولانای تبرک
 بزرگی عمر در آن وقت و دیار از کبار مشایخ این علیه نقشبنده بوده اند و
 سحر و بر طریقه خاصه خواهر بزرگ چون کوچه تقیم و نسب ایشان بدو واسطه
 بجهت خواهر احرار میرسد و چه ارادت ایشان ابوالداجه ایشان مولانا
 در ویش محمد اکنکی بوده و ایشان را ارادت بخیال ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد
 خوشنویسی و ایشان را بجهت قطب الانبیا خواهر احرار هم اند و چون میباید
 که بفرستد احوال این اکابر و خلفای آنها در کتاب نسبات القدس یعون الله تعالی
 تفصیل مرقوم گردد و آنجا بهمین مقدار اکتفا نموده اند اما بجهت چون حضرت خواهر
 قدس سره بخدمت مولای مذکور رسیده اند نهایت عنایات و رعایات و دیده اند
 حضرت مولانا بعد از استماع احوال بلند ایشان سه شانه در لیل و نهار از خدمت
 با ایشان محبت داشته اند و بعضی تر و اید فرایدا اطلاع داده فرموده اند که کار شما
 بنده است الله سبحانه و تعالی روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده
 شمار ابا میرزا بهند و سستان شد که این سلسله علیه را آنجا از شمار و نقل تمام
 پدید آید و مستفیدان عالم مقدار آنجا از بخت توفیق شمار دی کار آید
 خواهر ما هر چند از راه انکسار و دید تصور احوال صمد ما در میان ننموده اند حضرت

مولانا را الحاح جز نمانده اند و راه استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا گشوده
 غرضی از اقربای حضرت مولانا که از حاضران آنوقت بوده گفت چون بعضی باین
 قریع الحاح مناسبت حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجہ را درین
 چند روز محبت خلافت و اجازت کامله داده و خدمت کشور ہند وستان فرمود
 از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ باین
 نہ است کہ کار این جوان را تمام کردہ نزو شافرتاوند بنمایم نہ بود کہ نزو شافرت
 احوال خود نمود لاہرم ہر کہ خیال آید چنین رود پس حضرت خواجہ ما زال آسا
 بظان لبائنگان بیابان ہند وستان متوجہ آن کشاودہ بوستان گردید
 و زمانہ زبان حال نمون این مقال را مترجم گشت **س** شکر شکر شکر
 طوطیان ہند و زمین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میرود + چون بہ ہند رسیدند
 ساسی در بندہ لاہور ماندند و بسا علما و فضلا سے آن بندہ شیفیت خیرت ایشان
 شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقدر البیت دار الاولیاء و بیت الفقہ انجاء آمدہ
 در قلعہ میروزی کہ سرزمین است بنایت و کشا و مشرف بر دریائے مستحل
 میرسد و از زمانہ خلعت و بک و دہنفا سکونت اختیار نمودند و تا زمانہ حال
 ازین دار بر ملال بجاسے دیگر انتقال فرمودند فصل دوم بیان عیالات
 احوال شریفہ آنحضرت از خشوع و افتقار و تصفیات و اخلاصات و تحمل
 و تضرع و تبذل و غیرہ من الصفات الملکیہ و الطوار الرضیہ بابیان قضیہ
 انتقال ایشان ازین دار ملال شیبہ مرضیہ حضرت خواجہ ما قبس مرہ
 ہلکی ستر احوال و اخفا و غم و اندوہ و از غایت انگار ہمیشہ وید قصور احوال
 و تہجد و اشتتن نیت نصیب عین ایشان وجہ پیرای استقامت زانوجہ اب
 سالیانہ بقدر ضرورت تکلم کم میفرمودند کہ آنکے ستر سالیانہ ہمیشہ این

طائفه کس معروض میداشت انگاه ناچار در تحقیق آن چنانکه طالب را تشنه تمام حاصل آید
 سخن میگردند و آنهم از وفور شفققت بود که مبادا آنرا کج فهمیده کج روی با همه حزن
 با آنندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند و در انجلیح حاجات مباحه تسلیم نمودند و از
 هر وجه معاف نمیداشتند و تعظیم سادات و علما مبالغه نمینمودند و در جزو سه
 و کلی عملیات انقیاد می متورع رجوع میفرمودند چون طالبی باستان ایشان پیر
 از غایت انگسار خود را و در این کار عظیم و انموه عذر با میفرمودند اگر آن کینه
 صادق بود و از خوان نوال ایشان روزی من میشد از انگسار ایشان بهشت
 بول نمیزد و کار ایشان پستی برود و خود را بخدومه آن آستان می سپرد و بزمایند
 حال میگفت لمولفتمه ازین درنداریم روی گذرد اگر چه از دوعالم گذر کرده ایم
 بیان نکمای این میکسار و حواله بر شیش جگر کرده ایم و چون آنحضرت سرور
 خلیف آن طالب میدیدند و آغوش عنایت و کفایت تر نشین میکشید بزرگ سینه
 جوان خراسانی در تمامجا و مزار فایض الانوار خواجه قطب الدین اختیار افروخته
 انکساره بود و اندر و مایه حضرت خواجه طلب میر میگی می نموده که در قریه میان
 باشد بعد از رسیدن حضرت خواجه با بدلی آن جوان را و در واقعه نمودند که بزرگ
 از طریق نقش بندیه اکنون باشد رسید خدمت او را لازم گیر حسب الامر حضرت
 ایشان رسید و واقعه عرض و هشتمه الناس قبول نمود و فرمودند این یکم
 شایان آن نمی بیند دیگر کسی خواهد بود چون از وفور انگساری بسیار فرمودند آن
 بر نایز او به خود باز گشت شب دیگر ویرا گفتند آن بزرگ بهانت که وی گفت
 رسیدی و انگسار او دیدی فروکش آن جوان چنان آمد که دیگران نگذاشتند
 بجز قبول رسید و دید آنچه بود و بسیار وی که حضرت از غایت انگسار بعضی از جوانان
 خود و الاحوال طرعم صحبت و خدمت خود را نیز میفرمودند که این بجا حاصل شایان آنچه

گمان برده بود نیست بجای دیگر تو و نمائید و اگر را بنمایید به این بلیس این فقیر را نیز
 و این هم فرستاد تا این که بنزد او سشتا بیم باشد که زخم خود را بر روی بایم این فقیر
 از زبان شریفی خواجیه حسام الدین احمد سلمه بن علی رودی الحقیقی دوم که بنام او را
 نیز آنحضرت بهر تمام چنین فرمود و چون الحاج ایشان بسجده شد تو گفت را: باز
 دانسته شود اگر چه شرم بعد از رسیدن بآن شهر هجران و سر اسبیه نمودم که چه
 چاره سازم و با خود میگفتم یا بستان ایشان رفته مسروغن دارم که تو شالی
 اندوادم چنان که کسی که میفرمودند دنیا فتنه درین حسین برای میگفتند که اگر
 سرودی و طریای بگوشش هوش که رسید چون نیکی استحقاق نمودم تو را این را
 این همیشه شیخ سعید سعدی شیرازی رحمه الله پیر زبان بود و سینه خود را سپید
 استنین افشان و خواجهی دامن اندکش و بگس هرگز نخواست بر رفت و از
 و کان جلوی این و سماع این بیت و امان بر اخلاصم زد و سر از پاساخته خود
 ایشان رسیدیم و گفتم آنچه دیدم و شنیدیم قحقی و دیگر فقیری از اهل این شهر
 در واقع دیده که ابلق سوار میگردد و خدایق بسیار در و شالی ایشان میگردد
 این قطب و قنط به از این رویا آن فقیر نوشته و الا رسید و القاس
 قبول کرد همان عند مذکور سر پانور و میان آور و همان بجا آمده
 بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع در و ایشان در و دل نهاده و گفت
 ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بمن نموده است و در علم را روده
 اکنون که ناشاد و خانه بر پا آمده ام این میگویند و میرانند و بیچاره بکار
 کنم و بکار و دم نبوی این ماجر ابر زبان آورد که بسیاری از حاضران ایشان
 گمیه داند و از هوش بر و شوری عجیب بر خاسته تا بگوشش حضرت خواجیه
 پس رسیدند که چه شود است مسروغن داشتند که لب شیرین از شور است

۱۰
بر خایه میسوزند و آن درویش را طایفه پتقیین ذکر و چند بر آبی خوانند سه
تا نگر طفل کی خوشدین + تا نگر بد ابر که خندد چمن + طریق آنحضرت قدس سره
الفرزان بود که هر گاهی پیچیدند نخست تو به اش میدادند و اگر عشق و محبت آن
طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق رابط و نگاهداشت صورت خود بحقیقت
جامه اش اندر میکردند و بسیار کشایش و پیرا ازین احضار و نگاهداشت صورت
شریفه پدیدار میگشتند و آنچه بر آن نام از خواجهای و معیندی که از اکابر خود
سبتماء و اجازتها یافته بودند خدمت ایشان رسیده و طلب افاده و افاضه نموده
ایشان و پیرایه نگاهداشت صورت خود ولالت نمودند و وی در تعجب رفت
و با محرمان خود گفت این شغل مناسب حال جمعی است که اول قدم درین راه
نهاده باشند مرا ایشان که نموده براقبه عالیه تر از آن اشاره نمایند و دستا نش
گفتند تشال امر باید نمود و از فضل اشتراف نمود چون عقیدتش درست بود و پای
به نگاهداشت صورت مبارک پرداخت و دوروی رفته بود که آن صورت
او را بدو گرفت و نسبت غظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکه شش بجای رسیده
که با وجود تنگین و کسرتن مقدار و وفراغ از زمین صحبت و همسوی خود را به یار
و اشپار برین و تا آنکه چندان که از جوانان وی را گرفته بودند و ایشان نیز نگاهداشت
او و فانی کرد تا و یا آنچه دید اما بیشتر مطالب را از او کرد و بکار آنچه که هست را تا بهر
این سلسله است و لاله تنی نمودند و به رانده که فنی و اثبات و بر خی را بیکر اثبات
صفت یعنی تو که این عرشانه و از خایه سرمان است آن صورت قدس سره
بسیار از مجروحین ایشان چنانکه سیه و خال بر میهند که کویند یکبار خطیب
بر منبر بود که گفت بجای ایشان کشید و در عقده زده از منبر بر اقامه شیی از شما
ماه و دهان حضرت ایشان را قدس سره و چون از وی با آنحضرت فالوده فرستادند

چون آن خادم از کوبیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زده
حضرت خواجه دیگر برآمد و نگریه خود بر آنده اند و ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروضه داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
ماهی بابائی بجز و مراجعت آن خادم ویراجد به سکر و نسبت فرود گرفته و فریاد کنان
واقان و خیزان خود را بحضرت ایشان ماسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چسبیت لبشورش مستی تمام میگفته که همه چایچه در حجر و چه در شجر و چه در زمین
چه در آسمان نوری بزرگ بینایت و نهایت می نمیم که بیان آن نمیشود انم نمود حضرت
ایشان مافرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقام
آن آفتاب پر توی برین ذره افتاده فروزش بخدمت خواجه رسانیده اند
تسلی فرموده اند سه روز حشر شهیدان چون غنیمت طلبند بیست و کن خاموش
کن زبان همه با گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طاعت
از مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون در عینان اسپ گرفته ایستاده بود
چین تنیخ و دست بیکر بکرت نظر کیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد
ورآمده اند بر رسیده که خادم آن عسکری را جذب و بخودی برخاک افکنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطانست و از قبیل شام تاپاسی او شب
همچنان در اضطراب بود و بناگاه بشو ریده و روی بیازار نهاده و همچنان صحرای
برون رفته دیگر هیچکس از و خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه شده
فرمودند صبیامرضه داشت بکرات آن مرضه را دلالت بمریدی حضرت خواجه کویم
وی ابا نمود تا روز سه آن صبی را بقریبی محبوب آن مرضه بملازمت حضرت خواجه
فرستادیم ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقته نموده آن طفل در
بجاسن شریف ایشان برده موی از بجه مبارک بدست او میانه فرمودند طفلک سیران

یا و کاری میگردد و در حد و همان ایام انتقال فرمودند و آن موی مبارک تا امروز بر تن
 و یادگار ماند سه مر از زلفت تو موی پسند است و فطرت میگنیم بومی پسند است به چون
 آن در صحنه بجانده مراجعت نمود ساعتی ز رفته بود که آثار مستی و جذبات بر او پدیدار گرفت و
 وی خود را بران نیا داشت تا آنکه فریادی سخت بر او روید و پیش او و از پهلوی چپ
 او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران سنانیه می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد
 پرسیده شد که چه بود چه دید گفت ساعت بساعت حضرت خواجه بصورت مهیب
 عجیب نمودار نظر من پیشه تا آنکه امری مرا از جان ریوده دیگر نمیدانم که چه شد چون آنکه
 دل خور را اندکوی یادم سیدی گفتند حضرت خواجه قدس سره حال او را عرض کرده
 شد تبسم نمودند و تعلیم فرمودند و آن حال که امروز در فیروز آباد از نسا صاحب
 احوال است و آن صبیحه سیری که در خانه را تم است نیز از من آن نظر خداوند عفت
 و حضور خیال که حضرت ایشان را اورا البتة خلقی بعض نسا و اکرات مامور گردانیده اند
 و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و شفقت گسری آن بود که
 هر که را تعلیم و کسب فرمودند بهر آن اثناء تعلیم ذکر و محبت و توجه شریف شامل حال
 او میداشتند و راه نقوش کونیه بر او را که حقیقت جامع او می بستند گویا سرشته
 نقش بند می را بنظر موری آوردند تا بهر آن لجه زبان دلش بزرگ گویا میشد و حضور و
 جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک مینفطیدند و بر سر
 از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را بهر آن کیفیت عالم مثال با ارواح
 یا معانی شکفت میگروید و بر روز با میکشید با هم نظر تزیین ایشان بهیچ
 او نقاش می آورد و مصداق الشیخ عیسی و سیت یفلموسه پیوست و این بنایت
 ایشان بر بسبیل تعلیم بود حضرت ایشان ماقدها بسره الا قدس روزی تقریری فرمودند
 شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بزرگ و حصول جذبه در بدایت تعلیم

مطالبان این طریق را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجده است قدس سره بنزد
 مسوض داشت که فکر سابق حصول این اکابر نبود فرمودند که بود اما بدین تقسیم در پیش
 بنود نیز فرمودند که چون شرافت را این شمول و عموم را از حضرت خواجده پرسیدیم
 فرمودند از آن روزگار تا حال در طلب مبت اهل ارادت نقصان و فواید بسیار
 رفته و حوصله بای طلب راه تعلیل گرفته و نور شفقت بران داشت که بیجا بد
 و سعی و ترو و ایشان شربی رسانیده شود تا پایا و گان با ویه طلب را امر می باشد
 و برودت نشان بجزارت مبتدل گرد و چون حضرت ایشان این حکایت با خبر سازند
 آبی بر کشیدند و این دعا بر زبان راندند که خیراه الطالین خیر الخیر اجمعین حضرت
 ایشان طلب ثراه بقرب قوت کامله پیر بزرگوار خود و افاضه این نسبت
 گران فرمودند روزی یکی از غلصان قریب ایشان این خواست در خدمت ایشان
 یکی از سایل شریفه ایشان را به نیت حصول حضور بگذراند حضرت خواجده در روز
 آن رساله را بوی درس گفته و درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت از آن نزدیکتر
 است که آنرا از مسائل توان اخذ نمود و حضرت شفقت و ترحم حضرت خواجده قدس سره
 سره تا غایتی بود که وقتی در راه بر قوط و حضرت اتفاقا بود و در آن عصر حضرت
 خواجده در آن شهر بودند تا چند روز نخورند هر گاه طعام نبرد ایشان حاضر میکردند
 میگفته اند از انصاف نباشد که یکدیگر در کوچه از گرسنگی جان میدادند یا باشند و
 ما طعام بخوریم و آنچه حاضر بود همه را بر سر گرسنگان میفرستاده اند و نه بقیه
 روحانی که میراث است حضرتی است بیگذرانده چون اولاهور متوجه در آن
 شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل سبیل طی نموده بوده اند که عاجز است
 در نظر ایشان می در آمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده و بر
 سوار میکردند و تا منزل پیاده می آمدند و فشار بر سر میکشیدند که ایشان

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک منزل میرسد اندر پیریت افتد باز بران
 مرکب سوار میشود اندر این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیزست بوده تا که نیند
 شیه ایشان بجهت رخاستند بودند که بر بلخاف ایشان آمده خفته بود آنحضرت تار و ز
 همچنان از سر محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه ماضی نشده اند و
 اگر خاتم از ایشان بطور رسیده اند و در شفقت بر خلق الله بوده مثلا از جمله
 خوارق ایشان این سه خارق هست که بهر گاشته می آید چون ملاحظه نموده آید
 موجب فلو آن با وجود استقامت ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده خارق
 اول آنکه یکی از فضلهای دلی که بگری بجهت در آورده بود سالها رفته او را فحش بود
 نداده از او عیب و ادویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی که
 ایشان بنای سواره میرفته اند در میان در آمده به نیاز تمام قصه را مرقوم
 داشته التماس زوال عینیت نموده حضرت خواجه را دلی شفقت گشوده
 از مرکب فرو داده او را در کتار شریف کشیده معانقه محبت نموده اند و فرمود
 اند که رفته مشو چه شود که فتح همه می بماند خطه در غایت قوت فریب داده
 رفته و به دولت تمام بماند محنت نموده خارق دوم آنکه همیشه را طفل
 چهار ساله از سر دیوار چهار فیر در آناه که زیر دیوار فرستش سنگین است
 از آنکه فتر فریب یعنی قمار بر آناه ده چنانکه از سوراخای که ش آن طفل
 نران بر آمده فترش شطوط شده ما و آن طفل بگریه و زاری و بی آس
 و بقراری چاره جز آن ندیده که هر روز هم شرم حضرت خواجه نموده التماس
 در نمی او نموده حضرت خواجه چنانکه حادث شریف ایشان بوده که توبه و نصرت
 خود را بر پرده ایست نهان میکرد اند که تابه طب طلسمه اند و فرموده اند
 چنان معلوم میشود که این طفل نخواهد شد حاضران تعجب میکردند اند که کدام

کتا بهین استی است انگاه لفظ خاموش شده اند آن طفل محقر بحال خود آمده حاضران
 حیرت تمام روی نموده وقت دیگر عسکری دور از شیشه مروت و صلاحت به بعض
 بسیار استی نموده ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی نصیحت
 فرموده اند اما او از غایت ادبار خجسته اقبال نموده حضرت خواجه از غایت زحم
 بحال آن مظلوم متغیر شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جو فقرای خواجهان بزرگوار
 بینا شد که بسیار غیور اند خبر در بابش در آن دو سه روز آن ظالم را بهمت وزو
 افشاری گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب
 ایشان شنوده ام بدقترا نگنجد جوانی از بسیارهای ایشان که در تکسب منکرات
 می بوده و انواع شرور از وی بطور حق آمده ایشان آنرا می ستوده اند و تحمل
 بوده اند روزی آن شریک را شهنه بشارت خواجه حسام الدین سلمه الله فرستید
 حبس کشیده این خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین بر طلبیده و صاحب فرموده اند
 خواجه بعضی رسانیده که پس فاسق و شریر است چنانکه شرارت او متجلی و تجاوز
 است حضرت خواجه آه سرد ازل پر در و کشیده فرموده اند آری چون غما خود را
 صلح با صفا و خیر یافته آید او در نظر شما طالح و کدیر و شریر می آید مگر آنچه
 خود را از و ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زیان او را نثاریم این فرموده اند و ویرا از
 حبس خلاصی داده اند و وی بهر کت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت
 انکسار و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طایفی ناگاه جرعه
 صادر میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر جفاتی ماست هرگاه در مایه
 باشد ناچار برینا منعکس میگردد و این فقیران چکند و اگر از کسی مکروه شرع
 میدیدند تصریح و شدت امر میفرمودند و بیکدیگر و ندبل بلینیت و کنایه پوشش میفرمودند
 چنانکه ناچار در نشین انکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر میفرمودند و بیشتر آن بود

که خود را از سراسر اسماز نمیدارستند و هر که غیبت و قدرح کسیه بزبان ایشان و در
 محاسن ایشان نمیکارشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمان و حضور ایشان بخاطر
 میگذاشت ایشان به صیفت آن مسلمان شروع می نمودند و اقامت حروف گوید روز
 و روز از مسجدی از صاحبزاده نمائشسته بودیم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه اولیا میکرد
 و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یک مرد دیدم و آنم که چون او
 به نفس و بر و باری درین زمانه نخواهد بود و نام مبارک خواهد مارا گرفت و گفت برقرار
 شریفن خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه محمد باقی قدس الله سره
 الا قدس تشریف می آورند و خادم فرار و در جانی که قریب برقرار بود برای ایشان سرری
 بنهاد و بران فرشی و ساده بکسرت و پیش از در آمدن حضرت خواجه یک از فقره
 بی قید و زائد نظرش بران سرری و فرش افتاد و گفت این چیست و برای کیست گفتند
 برای فلان عزیز آن بقیه نشسته و در شتی تمام زبان بندمت و و شناسم ایشان نشود
 درین اثنا حضرت خواجه در آمدند و آن بی قید بشین پیش حضور ایشان بر زده گوی
 پرداخت و گفت ای فلان تو چه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افکنند جمع کثرت
 و در ایشان خواجه که حاضر بودند بی آرام شده و میخواستند ویرا تنبیه و تفریب نمایند حضرت
 خواجه همه را بنگاه چشم آوردن اراده باز داشتند و خود نزدیک آن ششام رفته
 بنرمی تمام نذر در میان آورند و گفتند بپا نشسته که شما میفرمایید من چنین چنان
 چه لائق آنم این کاری اشارت و تعلیم من شده و بجهت و بشوی من منفر خود را خاک
 بکنید و بر آستین مبارک عرقها و را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند
 انگاه در سه چند طلبیده بودی میدادند و راوی گفت من هیچ تفرقه و تذبذب حال
 و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس مطلق میگفتند و در عالم بوده است
 بسیار بودی که بقیه از ادای غلبه ایشان بخیر است آنحضرت سیم در میفرستادند که

که چو اسب و پادشاه ایشان را بفرستند تقسیم کرد و آنحضرت با وجود آنکه پادشاه کی شرفی علی بن ابی طالب
 خود متوجه شده است بمقام آن نسبت میکرد و در ضمن آن میبخت از سرکار خود نیز میدادند
 مع ذلک بعضی شجاعان دور از کار و بیان باطن نمیکشیدند و صاحب ایشان میشدند
 بنوع آنکه بگوشید آنحضرت با پیشه راه آنکه رسیده بودند که یاران را غضب از سر میرفت
 و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولا و فعلا میبختی و کم و بیش
 خویش و بر داری داشت نمیدادند و آنرا دلیل بر ایم عرفان میفرمودند و اگر از صاحب
 ایشان خلافت این امر ظاهر میشد بقیاس بینه از شهرت نمیدادند چنانکه از کتب به
 که شیخ تاج و بیابان تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله تعالی و در هر دو
 ایشان از امتعه و نیویته تا بحدی بود که غضن او و نیوی هر که مذکور مجلس شریعت
 نمیشد مگر بقریب سفارش عاجز نمیدی و هرگز تدریجی درین امور برای خود در پیش
 نمیکردند و در حق مریدان رشتید و بفقیر و مسکینان و فاقه و قناعت نمیخواستند
 و میفرمودند هر که اعدا و مال از این بظهور آید یقین دانند که مارا بوی در محبت دینی نقصان
 هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند انقاس آن نمیدادند که کفایت بر آن
 فقرای آستان ایشان چنین نمایند ایشان در حق هیچیک که نسبت معنی با آنحضرت داشت
 کرده بودند رضائیداد و بداد و در ایشان را چنان میدادند که در از قناعت فقرای ایشان
 از قبول امتعه و نیوی بود وقتی که غرض مردم فقر نیاز کرده بودند عبد الله حمید خان
 بنحانمان نام که از مخلصان این طائفه بود و مشهور صاحب آنحضرت خواجیه با حقیر است و
 ارادت تمام داشته چون آن خبر شنید و صد هزار پیه که بزرگان چند کسب نامند
 بخرچ نداد و در احله ایشان و در ایشان مرسل و داشته عرض نمود که بقیه آن
 بر من نیست نمند چون حضرت خواجیه آن را بشنید و روی در چشم کشید و فرمود که بقیه
 چون مائی گرافی آن نمیکند که اینهمه و در سلمان با صرف خود کنم و ضلالتان میم

نپذیرفتند و باز گردانیدند و بی تعلیمی ایشان در طبوس و ماکول و مسکن تا بجای رسید بود
 که اگر چندین روز یک طعمای غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نگرفتند
 که غیر این بپارند و کذک اگر چندین روز جامه در بدن شریف مانده شود خلیجین بشید
 میفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن
 شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پرشته از آنجا که غرق بجه تسلیم و رضا بودند
 تعمیر و تملیفات و تمویز آن هرگز نمیکردند با وجود این همه تسلیم و فناء و تنگیها و ضعف
 بدان که همیشه ایشان را بود و در و ام و ضو و کثیر و طاعت شغف تمام داشتند بعد از ادا
 نماز عشا که بجز تشریف میبرد و قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا
 غلبه میکرد و برخاسته تجدید وضو نموده و مکان گذارده باز می نشستند باز چون اعضا
 بضعف و در دمی آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه
 تا بجای میفرمودند که بدیه که می رسید اگر چه آنرا حکم حدیث صحیح بخاری است که اگر کسی
 رو نمیکرد اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل الطیب قرض حسنه میکردند
 و در بدل آن آنرا میدادند که حکم فقها آن درجه دیگر در حلت پیدا میکند تا به
 تمام میفرمودند که پرنده طعام بود و بود علی از باب حضور و صفا باشد و هنگام
 طلوع بوقت دنیاوی نه پرواز و میفرمودند از لقمه که به حضور و احتیاط خود شود
 و دوی پنجیز و که مجاری فیض را می بندد و ارواح طیبیه که وسیله فیض اند مقابل
 قلبی نشوند و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب میفرمودند و میگویند که فی الجمله
 مسامحت در آن جائز می داشتند ضرر آنرا در احوال آنان می دانستند و نه در احوال
 یکی از ورود ایشان صاحب حال و کشف آمده معروفش داشت که در کافور بتولی
 می بنیم و در باطن که ورت می یابیم ندانم چه تصویر از من میزود آنحضرت متوجه
 شده فرمودند در لقمه که احتیاطی رفقه است او معروفش داشت که لقمه بان

تقیه هر روز است ایشان فرمودند رفته شک تفحص نمائی که غیر ازین معلوم نشود البته در
 جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک گفتیش نمود معلوم شد که در وسط چوبی است
 سوختن که نه از آن چوبهای احتیاطی بوده و داخل کرده بودند و کذلک در همه امور
 عمل ایشان بر خرمیت و اولی بوده از آنجا که در کتب احادیث در قرأت فاتحه
 خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام
 قرأت نمایند درین اثنا امام الائمه سراج الائمه امام ابو حنیفه راضی الله عنه در
 معامله دیده اند که قصیده غرادر مدح خود میخوانده اند که از آن این مضمون
 میگردیده که چندین اولیای کبار در مذہب من بوده اند بعد ازین واقعه که
 قرأت خلف امام نموده اند و این احتیاطها که در تقیه گفته شد از نزاکت
 و صفای نسبت لطیف شریف ایشان نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفات
 نفس هم ندارد از اینجا بوده که در صفت جماعه در جانب خود از خلص صاحب
 خویش را ایستاده میگردانده که اگر بگمانم می بوده فی الحال غفلت و تقصیر
 او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس میشده روزی یکی از درویشان که
 محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن عبوسه نموده با ایشان
 نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از او اسے نماز فرموده از آن
 و هر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه از آن روز
 ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد بر من بگذرد
 و تفرید ایشان را آن پایه بود که از هدایت تانناست هیچ یک از احوال بن نگذاشت
 از جمله مروت ایشان فرود نیامد و عین بکربانیت دم از نمایافت زده
 خشک لب بودند این رباعیه شد یقه نیز دلالت برین حال ایشان بنمایید
 در راه خفا حمله اوب یا بدو و تا جان یا قیمت در طلب باید بود و یا دریا اگر

بکامت بریزند و کم باید کرد و خشک لب باید بود و روزی غریزه یکی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود و ایشان بر نظر آن کتابت رقم نمودند که درینج این عاجز گرفتار راقوت
 کار ننماید و اگر بنه توفیق الله تعالی درین دوروزه عمر دیوانه دار تمام بازماند
 خود میداشت و در حقیقت جوی کیمیای مقصود رنگ و دوسه می نمود و وزندگانه
 فدای دین راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز وردی و آشوبی که است فرماید
 که کار و جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتار میافزاید
 بیایم آئین یارب العالمین امیداران بر او آنت که روی بر خاک نهند و از سر
 حصول این آرزوی فقیر از فراغ و جمل بخواهد که عَزَّوَجَلَّ الْعَالَمِیْنَ اَسْرَعُ اَجَابَ
 آمده و الله عَزَّوَجَلَّ مستی شمع تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت
 خواجه مارا وقتی روی را و که بچنین بندهای قبا کشاده با سینه عریان و دستار
 پریشان متوجه ساحل دریاشدند آثار شکستگی بسیار و قلیق فراوان داند و
 عظیم از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان بفرستم بعد از مدتی ایشان از آمدن
 من اطلاع یافته باه و در تمام فرمودند که ای خاان آنقدر واردات واحد ال
 فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریاسیاهی شود از نوشستن آن
 کوتاهی کند امام را از اینداج که مطلوب من از دید و دانش و مرست له قدس سره
 طلب بچگون و مطلب بچگونه نه آنرا شبیه و فی این را نمیدانم و هم شیخ
 تاج الدین تکلیف است کردند که روزی در صفت جماعت نماز و بهیلوسه ایشان
 بودم و در میان نماز آثار استیلا میگریه و ضحلال از ایشان احساس نمودم بعد از آنکه
 نماز پنهان میران و گریان بچهره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان و راه و هم پنهان
 ایشان را اگر باین و کثیر الاثران یا فتم بعد از سائست گستانی نموده پرسیدم که سبب
 این گریه و اختیار و اندوه و اشفتگی بسیار چه باشد گفتند از این بگذر و ارا بدین

در دیکدار از انجا که جنایت ایشان بس و لیو بودم الحاح نمودم فرمودند و عین نماز که عروج
 موسی است روح من و طلب بطلب و راد الوار عروج نموده در حبس و جوی آن
 چند آنکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زود بتش پیچ نیامد ناچار حیران گردان
 خود را و نفس غالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود و سیم شیخ تاج الدین بود
 روزی در حجره خاص ایشان در آدم ایشان را بنایت مغلوب و مستملک میدیدم
 حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان نیافتم همیشه گفت و گو و سوال می
 آوردم تا بعد ساعتی چید بکلم آیدند و ساعت بساعت آثار شو ظاهر شدن گرفت
 بعد از آن فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی و کلمه تایید میفرماید باشد
 که در حیرت و دهرست و نیستی عجب رفتم بودیم هم ازین غلبه تفریه ایشان بود که
 سر کس شجیت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه ایشان تبریت
 در ایشان بدو سه ساله کشید چون حضرت ایشان ما قدس سره ازین
 انظار و الطاف ایشان کمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت و تسلیم
 ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بفرست و چه بکلیف با ایشان حواله نمودند
 چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و تعالی و خود از خوا
 گزیده و بشیوه قطب آفاق بوعلی وفاق قدس الله سره بدر و اندوه عظیم سر
 بگردان میشتی در کشیدند و خبر نیاز جماعت بسجی جامع نمیشد و هر که ایشان را می
 ناچار از حدیث من اراد ان یظهر له کمیت کیشی فی وجه الارض فلیکثر له
 این انی تعافیه یاد میکرد و مع ذلک از همیت و دهرست دیدار ایشان که هر کجا میبود
 نقش دیوار میشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بمصداق خبر از او ذکر
 بنظور میر رسید تا بجائے که روزی عبور ایشان بیکه از قرای که سکته آن
 مزارعان بنمود و بوده بود و شروع انجا سیده مجدی که نظر انجاء بر ایشان او قناده

با هم دیگر گرفته اند که این عجب مردی است که از دیدن او خدا بیاورد و آید و از عظمت
 صحبت بل رویت ایشان چه شنیدار و چه بگماند را سخن بر لب و دعا در دل است
 و با اینهمه انکس را ایشان از و بهشت ایشان بسیار مردم و انا از جا میرفتند عزیز
 از اعلام فضلا می گرفت روزی رسیدیم به صف جماعت نماز که بر پا شده بود
 در آن صف حضرت خواجہ نیز بودند و در صف پیش جا می نمود مگر بهلوس حضرت
 خواجہ که از ادب ایشان در و ایشان قریب گذارشته بودند و چون خواجہ اعتقاد
 چندان نبود و ایشان از طفل دیده بودم و الحال قیاس بخود خود سال یافته رفته
 ادب بخاطر نیامده و آنده خود را در آن اثر چه در رج کردم ساعتی نرفته بود که دید
 شکوه و عظمت خواجہ بر دم حمله آورد و چند آنکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد
 تا بجای رسیدم که بی اختیار در عین فائده اندک خود را بر قفا میکشیدم
 و تا بجای رسیدم که اگر قدم عقب بگذارم از صفت نفیتم خبر و اگر شستم و از شاهده
 این معادله از مخلصان حقیقه آن عارفان بزرگوار شدم و با اینهمه ابدست گاه از
 جوش قلقل و متعطل و بی خلق تنه او که چه و بازار میگذاشتند و در زیر سایه یواری
 برخاک می نشستند با اینهمه سستی و بی فکر و بیاد و حیرت می نمودی و امور شرمیه
 را آرام غریمت فتوری نمی رفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و جبر را آنجا
 محال نه با سجدی که روزی در حضور ایشان سبکی از درویشان بجه گفتند
 ایشان فرمودند بادیگویند که ادب مجلس ما را داشته مجلس با بیاید و اگر از
 مردان ترک ادب و بیاد و بی سبب و بیاد و بیاد و بیاد و بیاد و بیاد و بیاد و بیاد
 تقریب ظاهری خود کجا اما باطن خود را از و میکشید و بیا و بستگی و احوال
 خود میدید و در خواب و واقع بوی امر می نمودند متنبه میشد
 ای تو مجموعه خوبی ترک امت گویم به شاه عظیم بر علو رتبه ایشان باین پس که

و دوسه ساله میسر شد به شیخت بود و درین مدت قلیله چه مردم که از قزان دولت ایشان
 روزیست مندرگ دیدند و چه برکات و آثار که در کشور وسیع هندوستان از ایشان
 که رفت و این سلسله طریق نقش بندید که درین دیار عرب بود و ترسج تمام یافت ما بگویم
 بسیار از مشایخ این سلسله آمده سالهاست بسیار دران دیار مانده بودند و ما برکات
 این دوسه ساله دران سالها کجا بود که لایخنی فاضله باین حقیر گفت بعضی شیخان
 بزرگ صاحب حال و قوال درین روزگار شخصت هفتاد سال در هند شیخه که درین
 معلوم است که از ایشان که مانده و چه مانده و بزرگه و اجدادشان باین سلسله که کمال است
 رفته و دوسه ساله برایت مانده و دوسه ساله را بهر و درگه و انیس و دوسه ساله
 از زبان شیخ بلستد مکان بجز فقر و نیاز و عرفان ارشاد و بنیاد شیخ محمد بن فضل الله
 رحمة الله شود که تقریبی را در حق حضرت خواجہ مافرو و نشان بزرگ این بزرگان
 بکم شش چهار سال پیش بهدایت نیر و احدث و تمام روز آثار و برکات آن در افرو
 است گویند دران چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخانه که آنحضرت در ایام
 نزدات طلب به صحبت آنها سیریه بودند و فاتحه و دعاء و تلقین و ذکر از ایشان گرفته
 آنما نیز خوب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدم بهدایت از دم
 ایشان بشهر معظم دلی بعضی مشایخ بزرگ آن مانده از ظهور ایشان تیرت بودند و بویجا
 گماشتند آخر فائده نهیده جز ضرر خود را چار از مخلصان حقیقتی شدند بعضی طلبه
 از چایا به دور و دور بخدمت علیه میر رسیدند و برین در راه غرم بودند که خبر انتقال
 ایشان شنیدند و در شدی میر محمد رحمان سلمه الله گفتند جوانی را از ان خراسان در
 اگر به بد الشفای حکیمه بیاوریم از حالش پرسیدیم گفت مرو چنبر چنان
 بودم و در کن حضرت خواجہ باقی را و در خواب دیدم و بیدار ایشان اینبار رسیدم
 چون خبر انتقال ایشان شنیدم از بین اندوه طول رسیدم و اکنون بیاورم

و باین حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زاری گریست اکنون چون حریف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قفسه باید آورد و چون سال
 عمر شریف حضرت خواجه باجیل رسید که تکمیل تمام طبیبه انسانی در آن مهت و بلی
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان پر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر حیات کسی می شنود یا آید سر
 از دل سراپا در و بر آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاص
 تشری از لباس سستی موهوم بود و مجروح شدن مشهور از خیال که لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس سره الاقدس بزبان انتقال تفرغ
 این مقال بود من شوم بویان ز تن او از خیال پنهان خرم و نه مایات الوه
 در آن ایام واقعت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود و حقیقت در بیان
 فرید اندیز درین روز با یکدیگر از ارواح الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
 بچهل سالگی رسد مرا واقعه عظیم پیشتر آید و برای تفهیم او بطلبیت آمده گفته است
 مبارک نشود و نمودند و فرمودند این خطبه که بر کف دست نشانه است که گفته
 شد هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ارواح خود را
 طلبیده فرمودند بیامانم درین آئینه نظر کنیم آن عقیقه میفرموده در آئینه ایشان را
 پیر سینه میخاست دیدم ترسیدم و گفتم من اینجا میمانم که من زهره مشایخه آن ابراهیم
 تقسم فرمودند و خود را بصورت اهل بیت خود که محاسن عیسی بود و نمودند و باین
 ایام خیاخیجه عادت شریف ایشان بود که مکشوف خود را خواب گفته مذکور کرده اند
 روزی بزرگان شریف را ندانند که در بعضی خوابها بیان معلوم میشود که درین
 نزدیکی کس کلامی از سلسله علایق شبیه به فوت خواهد شد آنگاه فرموده اند
 که جائی در کنار شهر دلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و به آنجا

بدفن شد و بنا به بعضی خاص اصحاب خود استخاره فرموده اند چون اجازه معلوم نشده
 ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که سیگونی برای غرضی که
 ترا آورده بودند تمام شد الحال نفر باید که در مریه دیگر فرموده اند دیده شد که سیگونی قطب
 زمان در گذشت درین حین من قصیده غرادر مریه خود میخوانم و تعریفیات عالیله را
 مندرج هست چون بواسطه شجر جادی الشانی سینه هزار و دوازده رسید به امراض
 برایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواهر احرار رضی الله عنه را بخواب
 دیدم که فرمودند پیراهن پوشیدید بودم از نعل این خواب حضرت خواهر تبسم نموده
 بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی است و همچنین
 یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روز کسیه جاسه
 زدید که آخرای بازار است بعضی مخلصان ترشید درین ضعف غواصین معلوم شد
 می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیله میفرموده و درین میان شبیه ضعف غلبه نموده
 چنانکه گویا حال ترشح بظهور رسید به بعد از مدتی به حال آمده فرموده اند اگر مرد
 عبارت ازین است چه نیتیه بوده است که از آن حال بر آمدن خوش شده آید روز
 شنبه است و پنجم ماه مذکور آثار احقنا ظاهر شدن گرفته بنظرهای که متضمن مداع
 یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسم و تعجبیه نموده
 اند گویا افاده آن سیکرده اند که عجب از شما که در ویشایند و از داوره رضا بقضا
 بیرون آمده خنجر شده نماید درین اثنا بر زبان درویشیه کلمه متبرکه یا الله العالین
 رفته لبس عنت تمام بجانب و سیه دیده روی مبارک بجانب او گردانیده
 سیکه از حاضران گفته این توجه و تحریک ایشان از شوق استماع نام محبوب
 بود ازین سخن آب و چشم مبارک جمع شده پاسه از روز مذکور مانده بود که حیران
 نیکو اسسم ذات مشغول شده اند و همچنان الله گویان جان جانان سپرده

رضی الله تعالی عنه بعد از انتقال موضعی که خاطر خلص اصحاب ایشان بدان قرار گرفته
 بر آیه قهر نموده چون جنازه را در ویشان و در ایشان برواشته اند از دیوانگی
 که عاملان را بوده بانجا که حفر قبر نموده بوده اند تا بوقت را بمرده اند بل زمین دیگر
 بمرده فرو آورده اند بعد از فرو آوردن در آن زمین چه بینند که این زمین مکان
 بوده است که روزی حضرت خواجه تقی سیاه را بیاوران بآن موضع رسیده آنجا را
 خوش کرده وضوی ساخته دو گانه گذارده بمرده اند و خاک که از آن موضع پاک
 بدامن مبارک ایشان چسبیده بمرده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع
 و امنگی باشد لاجرم در همان مکان که جوار قریه گاه حضرت رسالت نبی صلی الله
 علیه و آله وسلم است و نزدیک شاه راه آن شاه اقلیم ارشاد را کنج و از بنجا سپردند
 و امر وزیر بن سخی خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی علیه السلام آن قرار
 از آبشار و اشجار و از بار بشته شده بزار و و تبرک و نفع و شمع قرار او همه
 نور غفور باد و دلمای زایران در شش غرق نور باد و فضلا و عرق غفور باد
 با توارش انتقال رفته بمرده اند اینجا باریا و تاریخ منظمه که راقم را روی داده گفت
 میرود و ذاتی که بدوست بود باقی و از خود همه فانی الصفت بود و خالق
 خویش حلیه عشق و بر خلق تمام عاطفت بود و می نشسته و لم یبال فو شش
 خوش گفت که بجز معرفت بود و فصل سوم و کلمات لطیفه و انعام لقیه
 ایشان محض نماند که حضرت خواجه ابراهیم قدس سره رسائل و قیقه زیادت و مکاتیب
 بدیده در یاد گذارک منظومات خسته دارند بعضی مکاتیب ایشان بقدر بیات عمر گشته
 و نیز برخی در احوال اصحاب ایشان تحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه و تعالی
 رسائل شریفه و نیز از موقوفات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا باریا و
 برکات جهانگانه که موافق سن عمر گرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد

بگویند و توفیق سبب مقرب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک
 نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت تکلم بکلمه تعذبا علی مرتبه معنی
 آن متحقق بوده اند پس طریق متابعت آنست که بجز و گفتن این کلمه اکتفا نمایند
 و نخست باطن خود را با جز محض شناخته و رفع وساوس شیطانیه التما بقا در
 مطلق بیاورند تا فرشته کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشه های پراکنده
 شیطانیه دست و پا این قسم قوی از مقوله توکل است یعنی خدای سبحان وکیل خود
 گردان است و قدرت روی اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروغ
 ایمانست چه هر که ایمان آورد و با آنکه آفریدگار جبار و کل الله است دانست آنرا که هر
 فعلی و صفتی که از او از غیر او بظهور آید همه محض قدرت آفریدگار است و در
 لا شریک له نه آنکه در خزان هستی او امری است موجود یا البته موجود خواهد شد که
 بان فن ضرری یا جلب منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه بنمیزد خود را از
 کرده میگوید که نه لیس له سلطان علی الدین انما هو علیهم یخولکون یعنی پناه
 بخدا گیر از شر شیطان بهیم که نیت تصرف و سلطنته شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند
 و بمقتضای ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق
 بر آنچه بیان نمودیم انشاء الله العزیز را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر
 این معرفت فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقه ایمان فرماید که در
 این قسم تعوذ شده کامل متحقق شود بقرب قرآن مشرقت خواهد شد چنانچه فاجره
 حق تعالی کلام الله را کما بتحقیق درین مقام داشته اند در آن وقت زبان
 قاری حکم شمره موسی خواهد داشت سبب ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت
 حق سبحانه بنمیزد خود را صلی الله علیه و آله و سلم فرموده فاقرا قرأت القرآن فاستغفر
 بالقرآن الشیطان الرجیم این امر متضمن اعراض و الی الله و تقرب الیه است چنانچه استعاذه

آنچه یکسے بودن و در جوار او رفتن است این سخن تالیع را نیز او است که بعد از دیدن مجوز
 در نگاه حق بگریزد و حق را در دفع و مساوس بکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار
 او شود و در ادای کلمات و تدبیر معانی او توجه پراگنده نکند که او حافظ و کویل است
 چنانچه بیاید بیلور سے آرد حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمودند
 حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیر را بهنگام نماز و نماز فریاد انما یرید الله لیسب
 عنکم الرحمن الالبیت و بطرکم تطهیر و فقرات احرار سیطوست که نسبت با حقیقت
 نسبت اهل بیت است و از آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اند روشن میشود که
 معنی سخن حضرت امام آنست که بهنگام نماز و سرانجامی از ملک و ملکوت نیست
 نه بلکه اینان هستند لیکن لباس غیر بیت از و بر کشیده اند چنانچه در قرب لادخل
 با ما و جود لباس غیرت نسبت غیرت ایشان بر افتاده چنانچه ارباب توحید
 صوری را بپاشد این قسم توفیق را دست میدهد و نزدیک باین کسی را که
 نهایش در بدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که یقین ایمان و فقرت اندر
 اخیر احسان را باید که از دست ندهند الاحسان ان تعبد الله کانک تراه
 فان لم تکن تراه فانه یراک سب و تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند که اولیاد
 که مراد از عبادت در کریمه ای که تعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت غیر اضطراری
 بدون بند است بروفق اراده الهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در تعبد
 ای که تعبد بحسب معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال اوقات
 توئی و ای که تعبد تا آخر داخل دعاست یعنی از تو یاری میجویم که صراط مستقیم را
 نمای تا سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بروفق رضای تو شود و در
 صدری که ای که تعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از این طاعت
 انقیاد خود است و مقصود از ای که تعبد با جهان معنی که مذکور شد با اظهار آنکه

این اقیانوس را همه مخلوق و توفیق تو سید انیم با طلب ثبات و اقیانوس یک بزکاشته اند
 که مراد از مراد مستقیم در کرمیه اینها الصراط المستقیم با جماع صدیقان محققان
 مراد اهل سنت و جماعت است از آنچه در البیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند
 صاحب فتوحات المکیه رضی الله عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علماء افزوده
 به آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت
 و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما برین تقریر میکنم گرفته و امید داریم
 که برین میریم و برین مشهور شویم یکی از آن عقاید آن بزرگ نیست که میگوید
 بنمای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه خلق بنیند و از مبدی و خیری
 ندارند خواه خلق صرف بنیند چنانچه و هر چه و طبیعیه که ایشان منسوب علیهم اند
 و خواه بعنوان حقانیت می بنیند چنانچه بعضی از صوفیه که در توحید صورت
 معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم و حق ایشان درست است تمام خود
 و امثال خود گرفتارند و روی توحید از مبدی و گردانیده اند ایشان ضال و
 مضل اند و نه راه آنها که همه را حق می بنیند و بس عالم را خیال محض و شعبه
 صرف انکارند ایشان نیز از راه برآمده اند بهلوی بر سوفسطائیه میفتند و نه راه
 آنها که با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحدّه اثبات میکنند چه راه ایشان
 بر شاه راه انبیانیت انتقی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه اینجا حضرت
 خواجه با قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان شاه
 انبیانیت نه باین معنی است که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا است
 حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
 آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
 با اعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علیحدّه

نزل چون وجود صورت در مراتب که نیاید که هست و حقیقت نیست و این نمود بقدره
 کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهار است و عالم در علم حق ثابت است نه آن اثبات
 که علماء مشکلم در صور علمیه نسبت با زبان میگویند بل ثباتی از جنس ثبات خارجی یعنی
 موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نموده و حقائق عالم ظاهر گشته
 و این حقائق بعد از خود باصل و ظهور در وجود چون ظهور صورت در مراتب مخلوق
 و ممکن شده و آثار و افعال ظاهره ممکن اصل است چون ممکن پرده دار شده حکم
 لون الما لون انما میجو با نرا در تصور می آید که فعل و اثر از ممکن است و البکم الم
 و احد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و تحقیق کریم و هو معکم اینا کتم تنبیه
 فرموده اند که بر معیت غیب هو یه حق سبحانه تعالی با شیا در غایت خفا و بطون
 است حقیقت این دریافت موقوفست بر پی برون بر تنزیه مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیه و بودن آن صور برانح بین الموجود و العدم
 ای الجامع بین الوجود و العدم فانه من خواص تنزل العلم من از تو اس
 سیرنگ ما چندین صور بهم مشبه هم منزه خیره سر و همچنین موقوفست بر ثبات
 آنکه آن صور علمیه را یک نسبت مجهول کیفیتی بحضرت ظاهر پیدا شده که
 آن حضرت در کسوت آن صور برآمده و آن صور آئینه اسما و صفات او شده
 و اما صفات او عین اوست فهو معکم فی العلم و العین روحا کان او مثالا
 او حسا لیکن محیت خانه محیت اعمال است با صور خیالی از اشجار و قصور
 نه سب محققین که قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یک میگویند
 پس چنانکه عمل در موطن عرض است و در موطن جوهر آن ذات متعالیه در
 مرتبه منزه است از تعیین تمیز و اشاره و عبارت و در مرتبه قابل این امور
 و محیت خانه عین همچون محیت نقض جواب است با دایره و هو منه فی الخارج

پس چنانچه نقطه را با دایره یکدیگر نیست و اق است که واسطه ظهور دایره در خارج و نمود نقطه در
 کسوت دایره شده همچنین ذات حق و غیب مطلق اورا بقدرت کامله اش یک نیست به نسبت
 علییه واقع شده که سبب ظهور آن تنزلات و در خارج و نمود آن ذات به حسب ماحولها
 و کسوت آن تنزلات شده است و هم بقدر سبب محبت مضمونه من الاله المذکوره هم
 فرموده اند حضرت واجب جل شانہ بے توهم حلول و شئیت و بے شایه چون
 و چگونه در همه جا با همه است ضمن صاق که ترا میرا الامونین علی است رضی الله
 عنه که هوش کل شئی لا المقارنه و غیر کل شئی لا المراطه اگر شئیت می بود لابد
 مقارنه بود و غریب صورت بے است و اگر و هم محض می بود چنانچه حکما
 حسابیه میگویند محبت راست شئی آید و هر آینه روسی می نمود و آواز
 العزیزین در کمال اوراک درین مقام است مریدان وجه مطلق و شتافان
 غیب بود میگویند که هر چه دیده شد و دانسته شد همه غیر است بکماله الیه الی یاب
 کرد یکی از عارفان روی قدس سره پرسید که حق چیست و عقل چیست فرمود حق آنکه
 بهر چه بدید نشود و عقل آنکه هیچ وجه جز با و آرام گیرد روح تعلیق است باین سایه
 در ولایت بی و اوست بمقرب بیان کریمه فانیات و لو افهم وجه الله فرموده اگر خواه
 حقیقت انصافی پر تو افکنند جوهری فرض کن که هر چه بر صفات آینه مرتب میشود از
 صفات و تدویر و غیره بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمائند
 صورتی و بی زیادتی صفات پس ذات او در خارج عین این صفات اند و همچنین
 فرض کن که هر یک از این صفات را در خیال تو صورتی است چون شیر که صورت
 علم است در مثال و بعد ازین فرض کن که صورت خیالی و منکس شده اند را
 جوهری یک نیست ماحول الکفیه بان جواهر پیدا کرده اند که سبب نمائند
 این صور شده پس بهر صورتی ازین صور که رواری در آنجا جوهر نیست و

بحقیقت همان جوهر رو آورده آن جوهر باین صورت است هر گویا این صورت است و لیکن
 آن جوهر مشتمل از این صورت است در خارج بودی از وجود خارجی بشام اینقدر زیاده
 بیش از این نیست که بقدر این صورت صفات آن جوهر مشابهه است افتد و هر چه در
 می آید همان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود و اگر نیز ارسال
 پرواز کنی و چه از راه همین بر آری تا خود به از جذبات الوهیت روی تپو نیار و
 صورت پشیمانی را در و ارج را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی که مکنون است
 در جلوه نماید و نسبت به محلول الکلیفیتی که مقدم اوراک و مقدمای آن محبت است
 و تفسیر از آن خبر یا در آن بهیچ نمیتوان کرد پیدا نشود و مرید وجه الله نخواهی شد
 شناسای آن شو و کجاست و عند آن تحقیق معنی کرمین مذکور تین این چند فقره
 نمکین از تین انشین فکر یزیده اند قدس الله سرقا که با کست خداوند
 که بقیش اقدس خود شیارا در عرصه ظهور آورده و صفات و شایون خود را
 در پرده آن ظهور از نگاههای فضا و بطون بر آورده و خود را در مراتب انبساط
 در نظر خود جلوه کرده و رنگند و حدت او نشان انشیت نیست مطلق است
 از دانه اطلاق بیرون نه چگونگی اشش میتوان گفت نه چون قادری کیکیا
 کلمه کن تفنگان خواب عدم را بیدار کرد و هر اسیمه شوق بر بستند آئینه وجود
 بر این شان داشت از سادگی لوحی عکس خود را دیدند پیدا وجود و بر آورده
 ناگاه صدای دهم محکم بجا گفتم بگوش شان رسید و دریافتند که معیت
 جزیه و کاسه صورت نه بند و چیرته در کار آمد جمال عکس بشارت وجود
 میسر و از آن معیت اشاره بعدم میکنند وجود و عدم را در هم
 آختند و جوهر را فراموش کردند و در مقصود را بر خود بستند که مطلق
 جل زمانه بشارت اینا تو لوا فتم وجه الله در میان آورده گفت و فی انفسکم

افلا بتصرف تیز گوشان شناختند که حجاب خود خودیم خود را از میان می باید
 برداشت هنگام این دست برداشت ارادت بر او من مقصود رسید
 نسیم از راه عروق در وزید و نکست دوست را در تجا و لیل قلبیه انگشت
 بیچاره از پای در افتاد که شمه مشوقی در کار آمد و حجاب نقاب از میان برداشت
 و طنطنه من الملک الیوم در گرفت چون نیازی در میان بود روی در احتجاب
 آورد و صدای فاسقم که امرت بکوش جالش رسانید محمود صبحی سر برداشت
 و غلغله من عرف نفسه فقصر عنه به در میان آورد و لیکن معنی والتد من انهم
 محیط قلعه در جالش آورد از یکسو درغ نفسک و قال و از یکسو قول من جاک
 شکر السجده الحکام اضطرابی در کار نهاد غایت من بحیب المصطر از او عساه
 پرده حجاب را که لازم وجود دست عینک ساخت و پیش چشمش نهاد صورت
 نقاب تو بین ظهور رسید این سخن افراس که ندارد ب تقرب حصول
 محبت ذاتی که در تحقیق کریمه سابقا ذکر یافت رقم زده اند که بر تو باد که
 ملازمت خدمت در ویشته کنی که از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی شده
 باشد در عرصه وجودش بر محبوب و محبت و مشا هره محبوب هیچ
 نمانده و بحقیقت فنای فی الله تعالی رسیده ویدارش بحکم افراس
 روا ذکر الله فائده ذکر دهد صحبتش به حبیب هم جاساء الله نتیجه صحبت مذکور
 این درویش مظهر اسم الحکیم شده هر چه فرماید ب حکمت نخواهد بود و هر چه
 که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان در متابعت فرمان او سعی نمایی باشد
 که قبول آتی از دریغ پادشاهش سر زنده سعادت ابدیه حاصل کنی اگر اسم الحکیم
 یا الکرم مقدمه اسم القدر شود تو در هر کار تو کند سلطان غیبت و
 بی شعوری غفل در کار خانه هستی تو بفیگند در ان غیبت روشناسی بایت شو

و باشد که بحسب استعداد معنی نور السموات و الارض در جهان یک غنیت چشم بصیرت
 ترا فرود گیرد و اگر بناگاه غفلت در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوت جدوی
 ازان برخ و انا بدست آری و تقویت آن نور هدایت نمایی و در متابعت معرفت
 و رعایت آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت
 افساد اساس کار خود را محکم کنی و آن غنیت نسبت بصفت آگاهی و تجلی
 ذاتی چنان شناسی که بناگاه بی نزد یک بقرص آفتاب بنفیت و درخشند
 او بصیر و بصیرت تو منطمس و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بصیرت
 نگر از ظهورات حالت قوتی پدید آید اگر چه نور بصیر تو منطمس شود و بصیرت
 بحال خود مانده شناسی که آن غلبه نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آید
 و ترا با و نسبت قریب است یا نه و چون در طریقات عنصریه خشک میشوند و ترا
 طبیعت در هم بشکند قوت آن پدید آید که چشم بصیرت را یکسایقشانی و قوت
 خود را بقرص خورشید بیایی لیکن در سلطنت آن نور خود را از هیوش نهی اگر
 در همین مقام ماندی محبب شاد و اگر خواهی که ترا عارفان موجد گردانند
 در سلطنت آن نور هیوش شوئی نور خورشید حله آید و از در پیچ بصیرت
 تو سر بر آید بنیای یابی آسمان خورشید شناس و قوت قطعا در میان دلکشا
 فضل الله یوتبه من یشار الله ذو الفضل العظیم شب و نیز نوشته اند که
 اگر بطیف الاستعداد باشی و لیکن حکم وقت با حجاب لطیف و غنیمت اول را
 بر نور روشن نشانی کنی تو بهیچ بدست آنکه به تکلف دل نگران غنیت ذات
 میداری باید که تا توانی این توجع را نگاهداری و بفراغ خاطر جمیعیت دل و
 طهارت کامل شب و روز تقویت و تربیت آن توجع میکردی باشی بطریقی
 که آنگاه این سلسله علویه در مصنفات خود آورده و اگر ترا محبت آن در پیش

پیدا شده که در غیبت او صورتش تجلیه تر از شرف میسازد و طریق رابطه بهست آمدن نور
 و زرشش طریق رابطه اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امری واقع نشود که گاهی
 از تو در خاطر مبارک او بنفیتد و نیز سجد باید که مراد خود را از میان بردار
 و نیز مراد او مرادی نداشته باشی تا بهنتهای مقصد بری بالجملة و از این طریق
 بر ارتباط بنین است دل هر که ام که صورت گری گرفت در فیض بسته شد
 مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه و آفتاب است همچنانکه آئینه عکس را
 حرارت آفتاب بگیرد و باطن تو عند الارتباط حرارت آفتابی حق کسب میکند و
 حجب نقوش و صورت و رسوختن می آید و از راه سوختن ششم سر توجه علو
 او را می باید تشش محبت مشغله میزند و خرمی حتی در گرفتن آغاز میکند اکنون
 مثل تو و مثل آن درویش مثل بنیه و آئینه آفتاب است این طریق به حقیقه
 طریقه حضرت صدیق اکبر است چه ایشان از کمال نسبت جمی بحضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم بود و فیض بهمان راه میگردند چنانچه نزاع تحقیق تقریب و حساب
 رشحات از خواجہ ناصر الدین عید الله قدس الله سره این معنی را به تفصیل نقل
 میکند و میگوید میفرمودند که طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بعد
 اکبر نسبت است از حیثیت این نسبت جمی است چه طریقه ایشان بحقیقت گاه است
 این نسبت جمی است و السلام علی من اتبع الهدی سبب در بیان کریمه و اشش
 و ضحما و القمر و انما بقرب قسم شمس و قمر و اشالها برنگاشته اند که اکابر
 تحقیق تنظیم مظاہر و مخلوقات را از ادب مقام معرفت داشته اند چه اینها
 مجالی جمال مطلق اند و مظاہر انسانی مر مطلق را نه بآن نسبت است که ایشان
 مطلق اند تعالی الله عن ذلک علو اکبر اهل نسبت است که صفات و افعال
 مطلق از پرده اینها حکم لون الماء لون النار و هم برنگ اینها ظهور کرده و قیام

مشابه را درین اجتماع و کثرت بصیرت کامله خبر نور ذات منی افتد نه باینجه که ذات
 در ادراک ایشان می آید بل هستی و ابرار لغت ذوق و محبت و استمال که منجمل
 می یابند مثلاً آئینه فرغ کنیم که از فایده صفا بے آنکه صورتی بر او افتد هستی و
 نمیتوان یافت اگر یک عاشق آئینه باشد در پرده صورت چشم بصیرت شمع
 آئینه را در یاد و از سلطنت محبت و شوق شغری هستی او شود و آن گفت
 که جز ذات آئینه نمی یابیم مقصود صا که باین شمر مطلع شود که صورت ظاهر بر روی
 آئینه در میان موجود نیست بل نمودی است بی بود موجود همان آئینه است و بر
 سبب و تحقیق کریمه و النهار و اوجله نافرشته اند مخفی نماند که وزی که آفتاب ظاهر
 گرداند لیالی ایام بعضی است بملکات روزهای دیگر که آفتاب آن روزها ظاهر
 میگردد اند این چون از اثر موثر است و آن از موثر باثر آن طریق علم است و این
 طریق عرفا و تعظیم لیل و قی که بپوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل فراغ
 عابدان و آرامگاه و اگر آن و خلوتخانه جهان است مخفی نماند که پوشانیدن شب
 آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب در نیوقت منصفی بزرگ عدم شده
 چه سایه نور نیست که بزرگ ظلمت بر آمده و ظلمت اثر اختفای بعضی شیا ظاهر
 فی الیوم این مثال نیست نیکوست و ظهور عالم که واجب تقاضای تقدس
 بهنجاران و در فقر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او نیز ظهور
 اند و همچنین ممکن در تنگنای عدم تنگنای شسته لیکن حکم و اثر او بر آمده و احکام و آثار
 واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان بدریاب که دلیل اود
 آئینه را بر آئینه ای که ایام بعضی از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه در آن اوقات آئینه
 مقابل آفتاب است و آفتاب در و تمام ظاهر لیکن چون ظهور است منصف بزرگ
 آئینه از نظر عام مخفی شده سبب و تفسیر کریمه و آفتاب من شمساً و نور و ده اند

گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیت که بعد از تسویه و تعادل ارکان او
 در دفع کرده شد و از اثر آن نفخ کائنه می شده و پس از بسیاری
 از عملها جسد نفس و هیكل محسوس امر دیگر اثبات نمیکند و حالاً اعلامه
 آدمیان درین منزل اند و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیه است و
 در مرتبه انعام نندگانی کردن او لکاب کا لا انعام بهم اضل یعنی خبیثه نا امید
 مخصوص کفار باشد و نه لایاس من روح الله القوم الکافرون چه هر که
 ایمان آورد بخدا و رسول و ران وقت از قید نفس تمام بست و بصفت
 فاضله روحانیه مشرف شد بل خلیفه از اخلاق المیهن گشت و لذت او کثیفه
 نذکرست که لایمان غیر مخلوق سه ای گروه مومنان شادی کنید و بچوسرو
 و سوسن آنادی کنید و بسیاری از محققین مشتای بنیند که هر که ایمان آورد
 بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از ان هرگز زوایمان او نمی شود هر که بعد از ایمان
 مرد و و شده بمر و تقلید داشته و آنکه شافعه ناموسن انشا الله میگویند
 بعضی بر همین معنی حمل کرده اند یعنی اماموسن تحقیقی انشا الله قاسم سب
 در بیان معنی سوره اخلاص فرموده اند این سوره را سوره اخلاص از ان گویند
 که از استماع آن اعتقاد بنده با فریدگار او غبار شرک حیل و خفیه خالص میگردد
 فی الجمله اخلاص در عمل او درست میدهد اما اخلاص اعتقاد از شرک خفی آنست
 که در الوهیت اعتقاد بنده تے بند و که در عرصه امکان هیچ گونه مثله او را نباشد و الا انشا
 معتقد او ممکن خواهد بود و از ان سبب که اکابر فرموده اند که التوحید انفراد الله تعالی
 و هم از غیاست که الوهیت و قاق رحمه الله و توحید حاسی فرموده که التوحید تعالی
 لا یقتضی وینه چه اضلال رسویم انرا شریعت با کلیه گاه گاهی درست میاید و هم
 کالبرق الخاطی میگردد و یکبار ازین سوره صاحب دوستی را که صفای قلبی است

توحید در پرده اعتقاد بدست می آید که حال او هیچ مخلوق را پیشتر نیست بخون باب مدینه العلم
 است کرم الله تعالی وجهه که الاخلاص فی الصفات شک نیست که توحید درین چه
 تعلق با قدرت ذات دارد و تکیه در مقام احدیه قطعاً نمی باشد اگر چه بیعت احدیه با
 فهم من فهم هی و تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد او ما خلق بیان صریح
 باشد و شریح عبارت از شری بود که در بیداری بکثرت لوازم بقدریت روی میدهد
 و سرور اینکه در صبح شرار صبحها اضافه نکر و چنانچه در غاسق که شب است تصریح
 اضافه نمود و بظلم شان صبح است که آوان ظهور الوار است این معنی مثل آنست که
 بعضی خلق را عبارت از خلق و گذشته اند مراد اعم و برب الخلق من شر الخلق و
 اند در آوردن شر عبارت ما خلق اشارت بآنکه شر از خلق حق است لیکن صریح
 نشانه بلکه ظاهر مضایف مخلوق شده تا راه بنده بین الجبر و القدر باشد قدر ظاهر
 و جبر باطن و من شر غاسق اضافه شریف تواند بود و بکثرت مناسبتی باشد که میان
 شب و شریست و این مناسبت آنکه شب بکثرت عددی بطور می آید یعنی چون
 شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شری پیش اهل تحقیق نیست انفعالم امر
 است نه بکثرت وجود امری و بعد خیر محض است و ایضا اشاره تواند بود تا آنکه او با
 فرموده اند او بآنست که فوالم را اظهار نسبت نه چند بل بمطالع مرتب دارند و
 از سیاه کلمه او بشمرند چنانچه در محاربه بنده از استند او که سبب خود را ستودن بنا
 ظلمت بگویند آنکه نسبت بود و وجود و بگویند من منور است به شری و منم هر چه و نیست ازجا
 و یکی است تا گویند من چه کنم همه مخلوق و تقدیر اوست غنی نیست که از صبح و شب حضور
 و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد و
 در اصل از غاسق متولد و سیر میگویند خلق همچنین است که شری است از قیوم خود
 اگر نور وجود از یکبوره او دور شود و باین لحاظ آن خدایند و در و ایضا

عاشق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاغراض لایق زبانی و پناه گرفتن از شر
 خلق است که در خلوتخانه سرپایید و حجاب مقصود نگردد و در تحقیق الذی یوسوس
 فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسه که شیطان از جانب حق انس
 می اندازد در دلهای آدمیان تواند بود بحجت دید قدرت و فعل ایشان باشد
 این وسوسه سه قسم است یکی مجرد خفا و خیالات است و این نسبت بکس است
 که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق است سبحانه
 لیکن بظاهر عقل و حس مشاهده میکنند که افعال عباد مربوط با اختیار ایشان است
 دوم آنکه خالق افعال عباد را دانند چنانچه معتبر نسبت بهم آدمیان
 و جنیان میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکه دیگر چه معتزله فعل
 بنده را با قدر حق میگویند یعنی حق تعالی او را تعیین آفریده که هر چه خواهد
 میکند و عام در معاملات ازین هم ذممول دارند سوم آنکه بنده را با لوی میخوانند
 چنانکه فرعون و شمشیر او را کردند و وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا
 ندانند و فعل و صفی خلق را سایه فعل و صفی حق بدانند و بر بیتی را عبارت از
 ظهور رب بصورت مربوط با اعتقاد نماید از غیاست آنچه پیش او حسی فرموده
 تا جنبش دست است و ادام به سایه متحرکت ناکام پس استخوانه
 بر رب الناس مناسب نیست ازین معنی وسوسه دوم نیز مرفوع میشود لیکن
 استخوانه بملک الناس لائق بان است که عجز ایشان ظاهر شود و بدانکه شبیه
 وسوسه دوم است آنکه ظهور قدرت را در ظهور تمام اعتقاد نماید تا میان او
 و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقی نماند علاج پناه بردن بملک الناس است که
 مرتبه جمع است تا ظاهر شود که در مرتبه انوار است آنک لا تدعی من
 احببت و لکن الله یهدی من یشاء چون سیده و گداوم را این حال است

دیگر را چه رسد و ایضا ظاهر شود که هر چند فعل و قدرت در منظر اوست خلق
 و تاثیر در منظر او نیست عالم در هر آن بعدی که رود مثل آن ظهوری که آید
 و خلق و تاثیر تمام از مرتبه الوهیه است باین سخن و سوسه سوم نیز مرتفع
 شود بلکه همان تفرقه ظاهر و منظر دفع شده بود که صورت فرعون و شاد را
 بالوہیت گرفته بودند نه حقیقت ایشان را لیکن استخافه باله الناس در دفع
 او مناسب است **سبب ایضا** در تحقیق کریمه مذکور رقم فرموده اند و سوسه شاس
 از سه قسم بیرون نیست یا معصیت است اندازد یا دل بنده را در تصرف خود آورده
 مملکتی خواطر و خیالات میکند باینکه طور محصیت شود یا بکفر است اندازد و لغو یا بتد
 من شده از قسم اول التجارب بیرون مناسب است چه معصیت و اسطه متو
 می شود چنانکه بعضی اکابر کشف و تحقیق فرموده اند که عصاة در دوزخ می بینند
 نه کفار صفت ایشان لا میوت فیها و لایحیی است در پوئیه و اسطه وجود و حیثیت
 و در قسم دوم است که مملکت و مغربه شیطان است التجارب ملک بیرون مناسب است
 و در قسم سوم التجارب باله بیرون سزاوار است و تحقیق حدیث کان الله و لکن
 محمد شمس رقم فرموده اند که این کلام که از مشکوٰۃ بنوۃ علی صا جها علی السعوات
 افضلها بنظهور رسیده اشاره بمرتبه اطلاق است و تقدم آن بر سایر مراتب
 تقدیم ذاتی و الامان کما کان که باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزیان بعضی اکابر
 صوفیه جریان یافته عیا نیست از آنکه او همچنان بر صرافت اطلاق خود است
 ظهور و مقیدات جمله اطلاق را بر نینداخته در آن حضرت اذل و این ظاهر و باطن
 در یک نقطه جمع است جمیع ذرات عالم در و آن متعاقب موهوم الاتصال
 بخش رحمت و قهر می آیند و در میان هر دو آن وریای لامنتها
 اطلاق می یابست و از کوتاهی ظاهر بقیه دانست نسبت باین همه اطلاق پهنانها

نزدیک است که نظر عارف کل شیئی با ملک الا وجه را مستمر بیند و آنکه میگویند حفظ
 با بین نفسین نیز عارف را لابد است اینست که خود را بقضا و سیرت بر دهد که آن
 نفسین این دو نفس حقیقت و لیسند گفته اند نسبت به عارف اصلاح بین این حفظ
 بین نفسین بهتر است و الا عارف را چه احتیاج است بحفظ بین نفسین که او را
 شگفت نیست چه و اصلاح و چه در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارت است از آنکه
 استیلا نمودی است یا بودی از وجود خارج بشام او نرسیده و همچنان در علم
 از میوه یا گویم والله تو اسلم کان الله وجه از ظهور و قیقه بوده باشد که
 مع الله وقت بین آنست و الان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان با نیغی
 صحیح است و اگر چه کان الله یعنی اول باشد یعنی در نظر شهود من همچنان بود
 ۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلته محبتی فاما دیتیه فرمودند که حق سبحانه بیان
 طریقی مراقبه فرموده است که هرگاه محبت ذاتی بر تبه افتاد امانت برسد محبت فوق
 یافت و تجلی ذات فائز گردد و ایجاد بین همین فوق یافت است که بعد از خدا در
 محبت ذاتی ظهور میسر یعنی طریق مراقبه مذکوره که عبارتست از ظهور محبت فوقیه
 سینه الیه متصل بقصد و است و باین تقریب فرمودند که در طریق با بین است
 رسوخ بر عقاید اهل سنت و جماعه و دوام آگاهی و دوام عبادت و تحقیق
 معنی حدیث قدسی انما غن ظن عبیدی بلیه ان ذکرته فی نفسه ذکرته فی نفسه
 و ان ذکرته فی ملا ذکرته فی ملا و غیر منته یعنی فی ملا الملک که فرمودند بخداست
 عز و جل بگو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و مخالفت مشایخ را اختلاف است
 در آنکه غالب حال بنده مومن رجا باید یا خوف بعضی گفته اند در پیری رجا و
 در جوانی خوف و تحقیق آنست که همیشه باید که رجا غالب باشد و غیرت
 ملا و در صورتی که ذکر میبندد مرقی را و ملا آن سرور صلی الله علیه و آله سلم باشد

نه باعتبار آنست که رسل ملک افضل باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست که وجود روحانی
 آنسور در حیل آن علییه و آنکه در علم که در ملا را علیست و فکر حق سبحانه بنده را در آن
 ملا را باشد یا غیر سیت ملا را باعتبار آن باشد که چاشنی از خوششنگان اند که آنرا
 میبینند گویند و آنها افضل اند از رسل بشر ذکر پنده در آن ملا را باشد
 سبب حقیقه مراقبه انتظار است و صفای انتظار و طلب مقصود است در
 حالتی که طالب از حول و قوت خود بیرون آمده باشد و شتاق لقای مقصود
 و مستغرق بجز هوای او باشد جل و کوره و بی حول و قوه غبار کوشش است
 و انتظار آنست که کوشش این هم مراقبه جز نیست و قریب الانتظار است نباید
 و است ای الجناح بنم الکبری قدس الله سره در بیان ده اصل که موت بلا را ده
 را بران داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته لیکن بنده می عاشق را تقلید
 نیست باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده انتظار محض باید بود اما
 سایر مراقبات که مطلوب را مقید بنید بشکل و مثال و علم و خیال کرده در صورت
 تفعل آرنده فرو دانست و محلول سه هر چه پیش تو پیش از آن ره نیست +
 فایده فهم آنست که نیست + سبب نگارشش نموده اند تا از حقیقت است و
 صورتی ظهور حقیقت او موقوفست بشرف شدن بهوت اختیار است و
 و ظهور این شرف از راه سلوک سینه برده اصل مشهور است و طالب
 صلاح و حقیقه اکثر مستعدند بر دل جذب الهی باشند و قابلیت تقدیم جذب بر
 سلوک در گذشته باشد و فلیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبه نصوص و خالی
 کردن دل از آرزوهای نفسانی که مضرا به و نیست توجه بخدمت حق سبحانه نماید
 تو چه عجل میوانی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و کلامی
 و جبت و جبه للذی نظر السموات و الارض حیفا انشمار باطن خود سازد

و لیکن که گشتش غیبی در رسد و او را از دستماند و معنی و ما انما من الشکرین فی
 آورد جلوه گر شود و نقش قوت گیر و حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصود است
 بنظر آید و طهارتش را صفای دیگر پیدا شود و بر تو تجلی ذاتی بزبان حال
 با او بی علقه و بی نیازی مطلب را در میان نهد معنی تو کل را که بدون
 آمدن از رویت اسبابست و ریاضه اگر بطلعت حق و نماید بیند که توجه نیز
 از دست خود را ازین صفت خالی شناسد الله اکبر من ان توجه الیه غیره
 روی نماید این زمان توجه دیگر پیش آید و ما انما من الشکرین را بزبان
 دیگر بخواند و اس و قوالیش تمام از عمل مغفول شوند بهر آنکه عزت متحقق شود
 بپراشت قبول خطاب فتحد به ناخته لک پیدا کند و از عهده امر و اذکر ربک
 اذ انیت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن گیرد و قدم و مقام
 توحید و اتحاد نهد از بچایان ترست کند که کل کائنات را متصل و ناچیز یابد و کلمه
 لا اله غیرک سر از نقاب تواری بر آرد اینجا خلاصه قناعت در مقام شکرین میگردد
 باز تواند بود که و اذکر ربک اذ انیت لباس دیگر پوشیده کار فرماید و شود
 خود را بعد قرار داد و شقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
 تکالیف بر درویش سازند تعوذ نموده بے تکلیف شروع بقرارت نماز کند
 فتح و یگرشش روی دهد بصراط مستقیم میسر شود و بعبادت رضی الله عنهم
 در صواعقه برسد چون درین مقام ممکن شود معنی هم فی صلواتهم و انکون
 وصف حال او شود انیت صلوة حقیقه اگر کند ذات بر و تجلی کند خواه درین
 منزل خواه پیش ازین منزل فناء حقیقه باطنش از مجموع امور سر شود
 در نیافت گریبان گیر جالش شود و معنی استیلا عدا و له و لاشنیش
 جانان بقمار خانه رندی چندند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رند

چندند کس نداند چندند + بر سید و نقد هر دو عالم خندند - تواند بود که تفرق
 به نهایت رسد و مظهر اسم الفی شود و هنوز در دیند باشد این در دست که
 مقصود آفرینش عبادت روحیه همین در دست است بعد از تحقیق مقامات
 و بجان سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت است یا غیثی به وینا
 یا سبب بین است یا اکتفا بالابدعاش ندارد یا محال خلق است یا او را
 بیکر حق سبحان مهور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد یا در مقام مقام
 با نفس نیست یا نظر به خود و احوال خود و مداری بحول و قوه دارد یا تسلیم
 احکام از لیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص است و مخفی نماید که بعضی
 از اهل نهایت که از خود و بایست خود برآمده اند در اکتفا و عدم احتیاط و مجاهد
 بحیث بعضی از نیایب حقایق ثابت نموده اند کل وجهه هو مولیهما اکابر
 خانوادہ نقش بند به میفرمایند قدس الله تعالی ارواحهم که هر که او را این
 راه را این گیر شود بعد از توبه و توجیه و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و
 قناعت و عزلت و صبر و توحید و توجیه سایر مقامات کرده اوقات و تصرف
 ذکر الهی گرداند رعایت مذکور را سفر در وطن میگویند غایب الامر اهتمام بیک
 و توجیه دارند و توجیه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریقی فکر میکنند
 میباشند و بعد از جذب به جمیع مقامات تسبیح است و استقامت بر دست میباشند
 و حقیقت توجیه مذکور و مراقبه مذکور که و سبب از وجود یا و داشت است
 و صفت رضا بعد از تقویت نسبت جذب و کمال آن باسانی روی میباشد
 ۲۴ در آخر شرح با حیات خود که از مصنفات و قیقه شده است
 و سبب سلسله الاحرار نگارش فرموده اند سه این سکه که من زدم بنام
 فقر است + وین روشنی از نور تمام فقر است + بر خیزد و خیزد از این

کان راه ز سر حد مقام فقر است به اقرب واسطی طرق مشایخ قدس الله تعالی
 از سر این طریق علییه احرار یقینند به است اول در آید ایشان در ادراک بسیط
 است که غلبه محبت حقیقه بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذاتی و ظهور و خفا
 است مقدمه انشیه را که مخلوقیه ادراک مرکب و ظهور بتأثیر صبح سعادت حصول
 است حضور و آگاهی میگویند و هر گاه در غلبه کشف و انجذاب ادراکات تمام
 زمین رخت بر بندند بل نیت آگاهی نیز شعری مانند تعبیر لفظ و فانی فنا
 میکنند تو این نسبت را وجود عدم میگویند و بلکه ظهور این نسبت متواتر را
 عظیم میگویند و وصل احد ام اگر تو اسیر کردی کار مردانی کردی از اینجا است
 که در نیوقت میگویند وجود عدم خبر وجود فنا شد بماند که از فنا فانی صفات
 بشریه میروند و هر گاه حق سبحانه بجز غایت نوری بخشید که در بر توان
 نور دیدند که حضور با حضرت پر تو است از وصف حضور ذاتی آنحضرت
 بخودش بلفظ حقیقی مشرف شدند از ایشان نه نام ماند نه نشان هر چه ایشان
 منسوب بود تمام باصل رسید این مقام مقام بقا باشد است این وجود را
 وجود فنا میگویند و میگویند وجود فنا وجود بشریت هرگز عدم نمیکند
 یعنی عاده الدیرین جاری است که فانی با و صافش رونمیشود و حاله تکمیل
 ناقصان درین منزل است این کشف را کشف علییه میگویند تعبیر تجلی
 ذاتی و شهود ذاتی و یادداشت میکنند و حقیقت آن تعبیر الله کانک راه
 را حدین موطن میدانند و رویه اخروی را نیز درین منزل اثبات میکنند
 و فرق میان احسان و رویه همچون فرق میان مشاهده صاحب جمالی
 و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب میدانند و میگویند که هر چند که گفته
 ذاتی صفة بصیرت است اما چون حق سبحانه خبر داده که پیله پاره چشم را بلی خواهد بود

امانا و صدقاً اگر کیفیت پشانی شمار داخل خواهم داد آن زمان نیز ایمان می آورد و میسر
 و شهود و انظرات فی شئ الا درایت استدضیه او قبله او سوره را پیش از اطلاق
 بر اصول این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اگر
 معاینه بران اطلاق نیکند چنانچه بعضی کرده اند بلی اتمام ایشان در کشف
 غلبه و غلبات آنست در غلبات آن نسبت کثره صفاتی نیز از نظر ایشان محسوس
 از حقیقه و فعل جزوات هیچ نمی بیند در عرصه وجود و غیر یکذرات بحجت و در نظر
 بصیرتشان نمی ماند انست نهائی مقام انبیا و اولیا ان اسلمه ربک النبی
 و لیس در ان القیاد ان قریه است رقم فرموده اند که یقین و رذات حق سبحان
 عبارت از علم حضوری است بذات حق در پرده اسما و صفات و حق یقین علم
 با آنکه این علم علم حضوریست و عالم عین معلوم است تجلی صورتی پیش از رسیدن
 به کمال توحید و اخل عین یقین نیست چه حاضر در که صورتی پیش نیست
 با علم آنکه وی صورت حق است سبحانه و همچنین تجلی معنوی نیز داخل نیست
 چه حاضر در که صورتی پیش نیست با علم با آنکه معلوم حق است سبحانه اما بعد
 از رسیدن به کمال توحید همه عین یقین است بل حق یقین است بلکه در ان
 موطن خبر تجلی ذاتی تجلی نیست چه بحقیقت جز احدیه مجرور نیست ای سوسه
 کامل صاحب ذوق انبغی ازین موز که بیان کردیم آگاه شده باشی توحید فرقی میان
 تجلی معنوی و تجلی ذاتی با آنکه تجلی ذاتی نیز در پرده اسما و صفات است با تجلی
 حاضر در که است تجلی منسوب بآن است فافهم و نیز از بعض مقدمات سابق معلوم
 کرده باشی که هرگاه سالک شروع در شهود ذاتی بکند و در ان کمال پیدا کند
 از تجلیات صوری و معنوی فراغی خواهد داشت خلاصه و مقصود همه تجلیات
 صوریه او را حاصل است هرگاه صاحب صور صوری و علییه حاضر او باشد از

حضور فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تفسیری که تجلی معنوی را کردی لازم
 می آید که ارباب عقاید هرگاه یقیناً با اعتقادات خود داشته باشند صاحب تجلی
 معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلی معنوی افقهای سالک است چنانچه
 مقرر ارباب آنست میگویم فرق میان تجلی اعتقاد و تجلی معنوی آنست
 که در تجلی اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت معتقد به صورت حق
 است و در تجلی معنوی یقین است با آنکه این ذاتی صورت حق است با تقریر صورت
 علمیه و در مدرک بالجملة در تجلی معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم است چنانچه
 قطعا کاری ندارد و تجلی اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه در آن
 و نسبت صورت مادی صورت متفرق و پراشیده است ^{۳۶} فرموده اند و
 نه آنست که ترک سبب کنند و بشینند چه این سوی اولیست بلکه اقامت سبب
 مشروع مثل کتابت و غیره میاید که در نظر سبب بند وخت زیرا که سبب مثل
 دروازه است که حق سبحانه براسه وصول سبب ختم است درین میان
 کس دروازه را بندد که از بالا خواهد بر تافتن بے ادبی کرده باشد
 چه دروازه بنا کرده است و دلیل است بر آنکه او کشاده بناید بخت بعد
 ازان اوداند خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا بخت باید ^{۳۷} فرموده
 اند تا حضور ذاتی که حضور صفات عبارت از آنست سالک را حاصل نشود
 از تصدیق توحید جسمانی خلاصه نیاید چه توحید صوری در مراتب اجسام میاید
 چنانچه وجود جسمانی خود را و غیر را وجود حق میدانند و در نیوقت تمیز و تفرقه بانی
 است روح بقا و صحوال نرسیده است زیرا که بروح است تمیز هر چیز این جهت
 به توحید رسد که مقرر علمای دین و صوفیه محققین است رضوان الله علیهم
 نرسیده و آن عبارتست از مدلول کریمه و الله من و را هم محیط که تفرقه نیست

منزه از صفه تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگین روح را بفنا و انحلال
 نرساند حجاب از چهره مقصود بر نفیست اگر چه آن حال لمح باشد و این بیان قدر
 که در تقدیر است روی رفته بنیاید علی تفاوت الاستعدادات پس همیشه منتظر
 باید بود که حق سبحانه بوجود موهوب صفات که مقربان خود را مخصوص گردانیده
 مشرف سازد و درین کسب را اصطلاح خل نیست بمحض موهبت اوست سبحانه
 بیست روزی بعضی علماء در آن معرفت شرح رباعیات ایشان که صور عکس
 اعتبارات و حقیقات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس آن
 صور عکس است که بر آئینه ذات افتاده بر روی می نموده اند که اگر عکس صور عکس
 بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و مملکت وجود مطلق تقابل شان لازم می آید
 در نیوقت حضرت خواجه قدس الله سره الا قدس بسر وقت ایشان رسیده
 پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبیه خود را معروض داشته اند فرموده اند
 باین معنی است حق سبحانه نه بان معنی است که در اجسام است با اعتبار طول و عرض بل
 باین معنی است که باین معنی است و تمیز است و دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیت لازم
 آید بلکه محل آن وهم است چنانچه صورت متعکس آئینه نه درون اوست و نه
 برون او و هم حکم میکند که بر روی آئینه آنست محل او خیال است که آن را
 مثال متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و بی رنگی خود است ^{۲۹} پس بهترین
 محل فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان تکلمین لا موثر
 فی الوجود الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن و خود را از آن جدا
 ساختن اگر چه بعضی از متأخرین علماء قدرت موثره را به بند هم فی الجملة بنا
 میکنند و توحید ایشان لا معبود الا الله است اندکها صحت هاست لا موثر
 فی الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند باقی

صفات بعد از علم و مع و بصیر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکند
بسی روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از حقائق
نصیب وافر داشته بهتر والا اصل کار بر شریعت بودن است تو حیدر عالم است
که یقین خود که انا بر سر اوست افتد اضافت کنی و از استعداد او و شایستگی
کلمات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که محقق لا موجود الا الله است
درین بیان یک سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارسی قدس سره فرموده شود
که سالک متخلق شود بمجموع اسماء و صفات الهی و هنوز واصل نباشد بآن
مخبر میشود تناقض دارد که متخلق با خلاق الهی بعد از وصول حاصل شود
فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتوان که بعضی
را در سیر الی الله پیش از وصول مر و دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسی مطلق سازد و متخلق قبل از
وصول را متخلق گوید و بعد از وصول را متحقق مناسب است پس روزی بنظر
مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس سره
اسامی در نقد لصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور سبب آنکه
از حسن غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا کشف
خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبادت است از نفوذ روح بظواهر
مغیبات در حال تجرد از غواشته بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات
که خیال را در آن مدخل نیست نیز خطا می شود اما معلوم یقینی که برادر که ملهم
می شود خطا را آنجا و خط نیست درین محل و در پیشه معروض داشت که بعضی
معلوم یقین که بطریق امام معلوم میگردد و نیز خطا می یاخته میشود و بسیار چیزها

بسیار

فرمودند بیش آنست که بعضی از مقدمات سلسله خود که پیش صاحب این وسیله نبوت
یقینیه مقرر است آنرا بآن علوم ضم کرده است خطا از آن راه آمده والا خطا را
در صورت علوم عامه چه گنجائی علمای علوم عقلیه که مراعات قوانین منطقیه نمائند
گاه خطا در فکر نشان راه می یابد نه نشانی است که مقدمات مقرر خود را
یقینیه خیال کرده در آن دخل داده اند والا منطق علمیه است که رعایت او
ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال صرف منطق می بود به ضم
مقدمات خود هرگز خطا نمی خورد و انگاه فرمودند که بتوجهان ائمه الله
کشف ریح در کار نیست که کشف و انواع است و نبوی آن خود اصطلاح
نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت بهین شده است برای عمل کافی
است و هیچ کشفی بآن برابر نیست^{۳۲} میفرموده اند مشایخ را باعث برتر بیت و
ارشاد خلق یکی از سته چیز است و میشود الهام حق سبحانه یا حکم و امر پر از شفقت
بر خلق الله یعنی چون خلق را بر ضلالت می بیند و ضلالت را موجب عذاب
و ضرر آنرا میداند از غایت رحم دفع عذاب ایشان می خواست پس
مقتضای شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ
و نصیحت بخند آداب و اقامت شریعت امر کند مثل تعلیم و تعلم فقره و حدیث
و عمل کردن موجب آن اما آنکه اینها را اصل سازند و شفقت شرط
نیست امر از این جهت و شفقت و باین اقرب فرموده اند که حاصل این
طریق تربیت انجذاب ایمانی است که دعوت تمام انبیا و رسل به اذن ارفع
است^{۳۳} میفرموده اند که نهایت قرب بنده و اتصال او نسبت بنات حق
سبحانه زیاده بر آن نیست که دوام آگاست و آرام که بقربا کشد
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک محسول این نسبت

مشرف بر رتبه ولایت شد و کمال آنکه در حصول مقامات و تجلیات احوال و صفات
 سالکان طریق دیگر یا تفصیل حاصل می شود و دیگر است این حصول نسبت قرب
 و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل می شود و بر رتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آداب این طریقه در سه حد فاصله است و معنی است از راجع نهایت و برای
 که بر این سلسله اشاره بدان کرده اند اینجا است ^{۳۲} نسبت به قرب ترقی بعد از موت
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بنیت هیچ
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه در آید و آداب شریعت را کما حقہ بخواند
 و احوال از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیب نباشد البته بعد
 از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدین حضرت خواهد بود روح الله روح
 بعد از این نقل تلمیذ کرده فرموده اند بلکه اینچنین کس را مہرین عالم وقت
 اختصار با این دولت مشرف سازند بعد از آن به زبان مبارک آورده اند
 که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجہ بجناب
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است پیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست رخ این داشته باش که در گنج مہاش ^{۳۳} فرموده اند طریقه انجذاب
 و محبت الهیه موصّل است و او را روی خبری و ذات حق سبحانه نیست بجناب
 طریق دیگر که روی بجناب افوار سر دارند لاجرم بعضی بهمان افوار یا زیانند
 و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی است اما پوشیده است اهل این
 سلسله علیہ نقشبندیه تربیت بهمان انجذاب میکنند ^{۳۴} فرموده اند روی به
 بعد از موت است چه روی انکشاف تمام است و ما روح متعلق این بدان است
 انکشاف تمام صورتی که بند و چه بر چند به تعلق کرده و لا اقل علاقه حیات باقی
 خواهد بود اگر چند بعد از آن اصله بماند تعلق خود باقیست پس بقرب مسلّم

فرموده اند انسانی که از صوفیه معانی بسیار نفیته قائل شده اند حکمت درین آن بود که
 که در وقت استعمال نفیته طبیعت ساکن و بیچاره خود میباشند لاجرم روح در او را که
 معانی بیشتر برسد محبوب آنها معنی است نفیته را مثل زبور آن میدانند و آن نفس
 نفیته بتلاش تنگی (و حاضران این بیت شیخ سعدی را بر خواننده سه که آواز
 خوش بهتر از روی خوشش بکند آن حفظ نفس است این قوت روح با فرموده
 هر دو کیفیت یعنی اگر استی و مستی از اهل نفس که آن دیده و شنیده هر دو
 نفسانی است و اگر ادب اصحاب روح اند هر دو روحانی است و فرموده اند که در
 موقوفات شیخ نظام الدین معلوم است که از نشر اول نفیته یک است که مستی محبت
 حق سبحانه تعالی باشد یک از مخلصان معروض داشت که محبت حق سبحانه را
 چه حال است فرمودند ابتداء تمام آن مخلص عرض کرد تواند بود که صاحب ابتداء
 را مطلب برشت باشد یا بر سر است از عذاب و وزخ فرمودند آنچه پسین کسی
 صاحب ابتداء تمام نیست و او را از اهل انوار نیست و این ابتداء ظاهری
 است و ابتداء باطنی آنکه در باطنش جزوق سبحانه تعالی باشد و
 روزی فرموده طریق سلف مشایخ آن بود که اول به ترکیه نفس تحصیل مقامات
 شغول میشدند چون مواقع قریب آنگهی که خواطر و هوا جسم است ترکیه و در پیش
 بقدر ترکیه نورانی است قوت می یابند تا بجا رسد بهر چه بدند که جزوق سبحانه
 نروا بصیرت ایشان نمیدانند و جمیع او صاف و افعال را از وی میدهند و هر
 و اجسام عالم در رنگ مراد است و خودشان و مظاهر را مخلوق و خود را مبین
 و توهمیدند و باینجه را بعد از فرو آمدن حاصل میشد و باینجه را نه نگاه
 نموده اند طریق نفیته نقیضند به قدس الشد اسرار را ایها همان طریق
 است بهر که اگر در استی و مستی از اهل نفس که آن دیده و شنیده هر دو

که از راه توحید و سستی میروند خط بسیار دارند و نیز فرموده اند که همیشه بخیر است حق سبحانه
 اقرب باشد یعنی تسلط آنست که تسلط داشته باشد و اگر کم نبود و چنانچه یک تکمیل مقامات
 کرده است و نتیجه مقامات را که استملاک و استعلا است و برین عالم نیافته این
 اگر کم است نزد حق سبحانه و کریمه آن اگر کم نمند الله را تمام ناطق برین است و
 فرموده اند که ولایتی بفتح و ادقرب بنده را گویند که حق سبحانه دارد و با کس است
 را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگردند و این بتکونیات تعلق
 دارد و خوارق و تصرفات و دخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال کرده
 که بر کس است که مستعد آن میرسد اثر که ام قسم است فرموده اند که اثر ولایت
 بافتح است و در انشای آن بیان بتقریب استفاده طالبان فرمودند که هرگاه
 آئینه طالب محافذی آئینه مرشد میشود هر چه در آن آئینه است بقدر مناسب
 پرتو می اندازد و نگاه فرموده اند که کسی باشد که از آن دو قسم ولایت او را یکی
 حاصل باشد و دیگری بود که از هر دو نصیب و افروداشته باشد یا تشخص
 یکی از آن دو بیشتر بود و دیگری کمتر مشایخ نقش بند به رحمت الله را همیشه
 ولایتی بفتح بر ولایتی بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مستعدا بر این
 عالم انتقال نماید ولایتی بکسر را بیک از مخلصان میگذارد و ولایتی بفتح را با خود
 میبرد و نیز فرمودند که نگاه بکمال زلالت ولایتی بکسر را از ولی یا زنی ستانند چنانچه
 این فارض رحمة الله از آن نیز تقال می آید و آن در نقیصات سطور است
 شبی روزی فرمودند که محال بر رخ و حشر خوش معامله در و درازی است
 نگاه سکوتی و تاملی کرده فرمودند هیچ سعادت بر این نیست که
 کسی را نیسب محض حق سبحانه حاصل شود و بعد از آنکه دوام الحاصل شد هیچ منتظر
 نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی مامور با خلاص و محبت است و محبت

محبت سونخون غیر محبوب خود است با اینهمه چندین تکالیف شرعی بر نهاده است
 روزی تقریباً اعتراض بعضی منکران بقرآن الله فرمودند اولیا از کجا میفرمود
 نیستند اگر ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود احوال ایشان را حکم
 بر ابطال کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان که دائم یا اکثر در آن
 کدام است درین میان اگر احیاناً حکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را در آن
 معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را در زمان حیات
 مردمان زندیق میگفتند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله اذ ذوالنون را
 بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت دنیا میبود
 هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از لعن مردم خلاص نمیشدند این که
 بنشیند عان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند همیشه تانت
 که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمناسب خلافت در دنیا بودند و الا چندین
 تن از صحابه که بگوهرها خود را کشیدند و بوضع فقر و تقربید زندگانی نمودند
 هیچکس از آنها حرفی نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین ایشان
 نیست بسیاری از مومنان پاسبانند که خبر خدا و رسول را نمیدانند و در
 ایمان ایشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و
 خلفای حضرت خواجه مقدس الله به العالی خواجه عبید الله علیه
 نخستین فرزندان و لبند حضرت خواجه ماند وقت در روز ماه و سال ولادت
 ایشان ازین ابیات شریفه والده ماجد ایشان هویدا کرد و سه او گذشته
 درین خرابه منزل با روز یکم از ربیع اول بود آخر عمر کان یکانه اقامه
 درین سیاه خانه طبع غزل نشاط میگفت دیدم ناگه بهار گفت
 پارس خشناس تیر بین مرو بهار گفت بهار در غل آورو و چون یکی از

که بجز رسد پیشگاه کامی و سیرابی اوست هم بجای بیست و نه غلظت مقام در پیش
 عالیت زحمت اندک و بیش و دوری ای ازل پس شگفت به سبب آنکه
 پشت این چه حضرت است و در ایام طفولیت این فرزند و برادر از جمله ایشان
 در آنکه شکر سبب ذکر ایشان نیز بیاید از والد بزرگوار خود بنظری سیه بوده
 و نیز در آن ایام حیات حضرت والد ایشان طلب تربیه حضرت ایشان را
 قدس الله سره امر بتوجه و دعا در حق این دو نور دیده نموده بوده اند
 و آثار آنرا نیز بنظر غیب بین مطالعه فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در کتب
 که باین دو پسر زاده گرامی مرسل داشته اند تفریح باین معنی نموده اند و میگویند
 سه مرتبه فقیر بدولت غلبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر
 را فرمودند که خدمت بدن بر من غالب آمده است امید حیوة کم مانده از
 احوال طفلان خرد را خواهی بود و در حضور خود شارا طلبیدند و شاد و سرخو
 تر شغلات بودید و بنفقیر امر کردند که با ایشان توجیه بکن با ایشان در حضور
 ایشان لیثا توجیه کرده بعد از آنکه ظاهر اثر آن توجیه نیز ظاهر شده امید است
 که ببرکت حضور ایشان آن توجیه شمر نتایج باشد راستی کلامه الشریف چون
 این دو برادر و الا که بحسن شفق و اتمام خدمت عاچه حسام الدین احمد
 سلمه الله قدس سره از فضل و صلاح بهره گرفته اند این مخدوم زاده بزرگوار
 آنجا شغل این طریق علیهم را از شیخ الداد دامت حیات که شکر سبب ذکر حال
 ایشان بیاید انشاء الله سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که با بقا و کمال
 و نیز بین همت و محبت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود بیاید
 شد و با بجز فقر شسته فصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تکمیل
 بر کمال و بهواره و آرزوی محبت و خدمت حضرت ایشان ماسعه بودند

ودر عرض بنیاز مندی تمام در یوزده اظهار غنایت ازان حضرت مسیح نمودند
 یکی از عرض ایشان این عریفه علییه است که از سبب کمال عقیدت بل بوفور
 فضیلت ایشان راه توان برو بود عریفه محتوی علی سر ایراد خلایق
 و مکامن الاختصاص من الملوک المفلوک احقر عبد الله عبد الله
 ال اسوة اهل الصلوة و قدوة ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح النور
 امام الانام و منبه النیام الامل الامل البارع الاورع الفخیر المیز المنیر
 منبش ارکان الملة و المنظم من المائمه و الله له و الناطق بالحق و الصواب
 و المخلق کف اللغو و الایاب قائم الدین و قاتل احکام الثین و التکلم
 علی من الافادة و المتصاعد من حقیض العادة الی الحق السعادة
 قلا و زکیان الطریقه و حاز عمر ان الحقیقه نور حرقه الاکوان و نور
 حرقه الاعیان فارس مضار الخطاب و حارس اسرار الکتاب المستعین
 علی وسادة وراثه المصطفوی و المتصفت علی جادة خلافة النبوی
 و قدیر ان المحبة لقائه و منهل عطش المعجزة سقائه حلال عقود الاشرافیه
 و دلال و فو الاشرافیه لیس مکرمة من الله الاله فیها حظ کامل و لا
 موهبة الا نصیب کافل الصفوة شفعه من یر قلبه الواسع و العطوفه
 شفیقه من ووجه کرمه الوافی له التقدم علی مشایخ الزمان و التفوق
 علی مشاهیر الدوران من غیر بلا حظ اطاره من طور الولاية و یطلع بشایده
 اعماله علی اسرار اهل النهایه من استخذ بعزوة ارادة فهو الذی اراد
 علی مدارج الکمال و من اعظمهم مجبلی اخلاصه فهو الذی استعبد بنیل
 الالافی و فاز لحصول الکمال فسلموا یا ایها المترودین فی فیا فی الطلب
 و قلوا یا الله فسرین الی عباده و ان وصول الرب و اقرعوا باب واره

التي يعلم بمنهج البركات دعا كفوا على حضرة التي تسمى بجدن الخيرات وترقبوا من
 لمطفة حصول المقاصد والمراداة وترصدوا من تصرفه نيل الكرام والسالكين
 الشيخ المكمل سيدنا و مولانا ملاك الدين الفاروقى النسب المحمدى الحبيب
 السرى بندي المولد القدسي الملقب بلاندي في حقته عبطة للنسباني في امره
 عبرة طرد الطوسه عند ظهوره و نور الفارابي من سطوة طلوعه ومقر فضله الفراء
 وثبتت تفوقه الرادي اللهم لير آماله وضاعت كماله واحفظه من طوارق الايام
 وموجبات الاحزان والالام ما يهر غمام دهر حمام بحرته النبي وآله الكرام وصحبه
 العظام واتباعه الاخيار اسلم يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام يا سيدي
 ليس طول البضاقة ولا حول الاستقامة الاكثر شككم ومرتكم قلبه قاسم باضنا
 الذنوب والاثم وفوادي مظلمة باضات الذمائم والجرائم ارحموا على احوالي
 وانظروا على سريري وبالي حتى استخلص من باوثة الجهالة والضلالة وارفعني
 على مدارج السعادة والكمال اليوم ليس اي مشفق الا انتم ومهرب ومارب
 الاحضركم كل ازمة عري وجل اوقاتي وعامة شهوري وسنواتي مصروفة
 بخدمتكم العاليه ومحمدتكم المنية واقصر على لقاءكم ان كان سيلة الارته والمنية
 سيدي لاني كليل وبيا في عليل لا يطيق في امور على مقتضاي اقتضاي
 فباسم المقصود بلسان الفرس توفيق الله والقدس عز شأنه وجل سلطانه
 وعون الله بربان فارسي در غايه فصاحت وبلاغت نيز ليل مرسل و شمه اند
 كه اكثر بد شخط ايشان نذر اقم است لكن از خوف تطويل نشان تو من خامه را
 كشيده ميدار و حق سبحانه ايشان را از ميراث محنتي بدر بزرگوار بده فراوان
 بخشا و يا النبي وآله الاعبا وخواجه محمد عبد الله سلمه الله فرزند دوم حضرت
 خواجه مازندطاب تربت السلف وزاوة الخلف برادر بزرگ از مادر ديگر نذر

و ایشان از والده و دیگر واسطه میان ولادت این دو گرامی برادر چهار ماه کمتر
 چنانکه پیران شنوی والد ماجد ایشان قدس سره اشاره بوقت و ماه و سال ظهور
 این فرزندان فرموده اند و آن نیست سه تاریخ یکی چو شد نمودار بهنگام تولد
 دیگر آرد اقامه جبر بر تلاطم ماه رجب و پگاه ششم مابین ظهور این دو
 گوهر به گزشتۀ چهار ماه و اکثر چون صبح رسید آخر شب چون روز
 ز روشنی لبالب چون ماه تمام منشرح صدر و در ظلمت شب چو ساعت
 قدر بعد ازین بیان والا چند بیت زیاده و دعای این نور محمدی سعاد
 بزبان قلم لازم نیست داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود حرفی بمیان
 نهاده نه اسوسه یارب که طلسم خود کشانی این طفلک مابا و نمائی خود
 را تمام خود گذارد چون نخل ز دانه سر بر آرد چندین همه آفتاب فتنه
 بحر بحر تو چون جباب رفتند این قطره هم از شمار ایشان و در موج خود
 مکن پریشان باشد کامم از و بر آید چون نمیش از تو یادم آید پس نشسته
 و پس خرابم آید دست و در حسرت یکدم آبم ای دوست هر جا که ترشح تو
 بنیم در العطش آیم و نشینم ای بحر طرب بکام من شو امروز یک بکام
 من شو من جام چه میکنم که ایم مشتاق تو ام دین کشایم اکنون
 دهنم کشاوه بهتر بحر سخن ایستاده بهتر زین گفت و شنود حاصل نیست
 حیران و خموش بایدیم زلیست این مخدوم زاوه آزاده در صورت شباهت
 و سیرت مشابیه تمام به پیر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از
 علوم عقلیه و نقلیه بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله الفیقه
 و قوت تمام درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه علمیه نصیب آن
 یافته اند و در آن علما و حال و قتهای نظری نمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را

از حضرت ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیوانه وار از دلی چای ده
 و سوار متوجه استان ایشان شده در سرهند روز با در خدمت علیه بر بوده اند
 و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعضی کتب کلامیه را چون شرح موافقت و غیره
 یا بعضی مسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم و اسرار
 خاصه حضرت ایشان نیز بهر برای لایزالیه برداشته راقم الحروف چندین بار در
 خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحست و منقبت این مخدوم زاده عالیست
 استماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشریان است و از محبوبان است
 و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
 که اگر آن نه بودی که این خواجیه زاده مادر کمال و سمعت مشرب و شوریده عالم
 و بے تعلبی و تعین بودندی ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
 والد بزرگوار خود نشسته با فاده و افاضه طلبی می برداختند راسته الحق این
 مخدوم زاده در غایت بے تعلبی اند و از آنجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند
 از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغاسه نیز لذت
 بے پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج به کوچه و
 بیابانها میرویند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم و سرد از دلی پر درد میآیند
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلا حفظ انساب خود بخدمت ایشان مخلص دلان
 احمدی می نمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بریده فرمودند
 گشت گلستان بهانه ایست نکارا به بوی تو آواره کرده باوصیا را اشاره به فقیر
 نمودند که تو نیز چند بیت برین طبع گردان این بنده این دو بیت مروض داد
 سه راز نهانی بلب رساند دل امشب خوی کبوتر که داد بلبل مارا خلق بجز آب
 ابروت بسجودند به شیشه دل بکنند قبله نما را حضرت ایشان ما قدس الله سره

و مکتوبات قدسی آیات حکایت عالیہ بنام نامی این مخدوم زاده گرامی است و مکتوب
 که در جواب عریضہ ایشان بودہ رقم فرمودہ اند کہ صحیفہ شریفہ رسید از مملکت
 فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلائی آن کہ اندراج
 یافتہ بود نیکو مبارکست این دولت کہ شمار در ششہ چارہ ماہ پیش شدہ است در
 سلاسل دیگر اگر درودہ سال میسر گرد و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند
 شکر این نعمت بجای آید و چون میدانند کہ فطرت شما بلند است و حسین این
 قسم احوال از شما سبب عجب بر اظہار این نعمت نمودہ آمد لکن شکر تم لازیم
 نص قاطع است نوشته بودند کہ مشکاکہ توحید ظهور کردن گرفته است این
 دولت نیز مبارک باشد بآداب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبہ این حال
 آداب شرعیہ را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینقہ بجای آید
 علی الايجار و این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جلد ثانی و محتوی است
 بر فوائد حید و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیلہ فلیرجع الیہ و نیز این
 قرۃ العین ولایت عرافین پیر شورستانہ یاستان حضرت ایشان
 مرسل دہشتہ اند کہ از اہل نقل و عریضہ اکتفا میرود و عریضہ او سلم
 عرضداشت بندہ مجبور بر تقصیر محمد عبداللہ آنکہ اوقات گرامی بدعا
 سلامت آنحضرت میگردد و ندامت و پشیمانی کہ برووری از خادمان
 حضور وارد آنقدر است کہ بگفت: «نوشت نگنجد چندین شوریدہ گے و
 سردا گردانی روی و اوہ کہ بشمار از ان اشعار نتوان کرد سراپا در و اندوہ
 و باین خداوند کریم را شکر کہ در نسبت و رابطہ باطن کہ حاصل آن فنا نیست
 است قوای وصفہ و عینا و اثر افقوری نیست و چگونه فتور را باید کہ بعد از
 رجوع بوطن اصلی بواسطہ غربت در سر نہ ماند و انسہای غریبہ روسے و

و اسرار عجیبه جلوه گر میازند و باطن را با قیج از دنیا التفات نیست بدریای عالم آب از
 سرگذرانده اند اینهمه لطیف خدنگاری و بندگی آنحضرت است ذات والای آنحضرت
 با قیام قیامت بر مفارق طلائی و سلاک باقی با و عریضه ثانیه عریضه داشت کمترین
 خدام و الادراک محمد عبد الله بعرض اقدس باریا فنگان و راه بر و کان محفل
 خلد مشکلی حضرت خداوندی قبله گاهی و ام ارشاده میرساند که احوال بدان گویند
 که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سرانجام کار چیست و آخر بجا کشد شورش
 شکر سرابا پیچیده دریای حقیقت متواج است هر لحظه موج دیگر بر روی کار
 دارد و وقظه را با موج بودن شریعت عشق میباید همیات چه بینوسیم
 در حضرت قطب دایره ظهور دیوانگی ستر دیگر بدیوانگی بخشند که گریم و که
 خندم که افتم و که خیرم به آموخته ام مستی از دلبرستانه ای قبله خدا پرستان
 گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی است
 البودیه انتی و از آنجا که این نور دیده مخلصان حقیقه را با این خدنگار حقیق
 التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسه با این بنده
 مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
 مینماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشان را که در آن منظومه سابقه در حق ایشان
 نموده اند با حاجت قرین گرداناد و ایشان را بنهایت مراتب تکمیل و اکمال رساناد
 بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند بر خوردار حضرت خواجه
 بزرگوار قدس سره زبان قلم بنده که خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از آنجا که
 اعلی و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند و قدس
 الله لبهره الا قدس سره و آن بود که نخست زبان خامه را بنده که ایشان شیرین
 سازیم بعد از آن به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت

ایشان متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر و بیان طفا
 حضرت خواجہ را تقدیم داده مسکنہ النجاشیام این کتاب ذکر حال آن مرہم جگر ایشان و
 فرزندان و خلفای ایشان گردیدہ شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ النجاشیام
 از بزرگ زادہای دیار ہندوستانست و از اجلہ اصحاب حضرت خواجہ ماقدر اللہ تعالیٰ
 سرہ الاقدس پیش از شرف وصول باستان ایشان در خدمت حضرت شیخ
 النخشب کہ از خلفای حضرت مجذوب اللہ رسید علی قوام بودند قدس اللہ سرہما
 می بودہ و جناب شیخ بوی الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در ہدایت ایام طلب کہ
 حضرت خواجہ بایچہ خدمت مشائخ بلاد تروند میفرمودہ اند و در قریہ از قریہ سبیل کہ
 از بلاد تالیوہ دہلی بہت بصحبت شیخ النخشب نیز رسیدہ بودہ اند خدمت شیخ
 تاج ایشان از اولالت بارادت و صحبت شیخ خود کردہ بودہ حضرت خواجہ ماورائے
 استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ و خیمہ
 آن انساب نیافہ از انجائے ان سیر محبوب و مکر منصرف داشتہ اند اما شیدہ
 فقر و شستی و حال شیخ النخشب را مشتق می بودہ اند چنانچہ از بعضی مرقمات
 ایشان ہویہ است چہن حضرت خواجہ از سفر میامن اثر ماوراء النہر بہسند
 مراجعت نمودہ بارشا و طلبا تو حینہ فرمودہ اند و شیخ النخشب نیز سفر آخرت
 اختیار کردہ بودہ بہت شیخ تاج باوجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل نائب
 مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم از
 ساختہ پلازمت شریفہ شتافہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع و انصاف
 او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال و مال او داشتہ اند
 جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیدہ چنانکہ گویند
 در میان سفیدخان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبودہ

و نیز در استفسار احوال و پرسش اسرار بسیار و لیری می نمود و اگر ایشان را
 گاه مغلوب می در یافتند بکلیات و لطایف کلمات ایشانرا بشهر این عالم
 میکشید و چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برمنینی نموده اند با جمله بعد از آنکه
 حضرت خواجه شیخ را آشنای نیشهای علییه اکابر نقش بندیه گردانیده
 اجازت تعلیم طریقه داده اند گویند اول کسی که از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ
 سماج بود و اقامت از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجه باقی من بود
 ما نور شده اند که مرا اجازت می دهند در ضمیر حقائق پذیر ایشان گنه شسته که
 اگر دوسه هم در محال امری بیند که از اکابر نقش بندیه یا او را مشیر با اجازت
 باشد می نماید مقارن آن من در محال دیدم که بخطه فاخره بخارا و خدمت
 حضرت غریزان خواجه علی را می بیند قدس الله روحه هشتم حضرت عزیزان
 طایفه مبارک خود را بر سر من نهاده غلیات بنیایات نمودند چون حضرت
 خود این واقعه را محروض داشتیم قسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان
 خطور نموده بود بیان نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند
 و نفس و نظر انتخاب اثر دوسه پدیدار گشت هر کرا ذکر این طریقیه تلقین
 فرمود دوسه ویرا جذبات و غلیات از دوسه ربود دوسه و احوالات ربود
 نمود دوسه در آن ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت منبلی یافت که امشب
 در کنار دلی منزل میکنم از دوستان خود را شیخ اللهیه نام که از مریدان
 حضرت خواجه بود فرود آمد آن عزیز را اهلیم بود ویرا طلب آن پیداشد
 که از شیخ تعلیم ذکر این سلسله علییه بردارد با جابیه رسید همان شب
 آن صاحب احوالات و جذبات کثیره دوسه داد و کشف ملکیت ارواح
 و اثمالها میر گشت آن احوالات حاصله را بر روح خویش در میان نهاده

تا شیخ رفتہ معروض دارد و روح را از استماع احوال زوہر شور و جنوبی بر روی دید
 و حال آنکہ پیش ازین بچند روز از شیخ التماس نموده بود کہ در وقت خلعت
 برای او از حضرت خواجہ قدس سرہ در یوزہ نظر عنایت خاص نماید شیخ
 معروض داشتہ بودہ است حضرت خواجہ بنا بر حکم جواب دادہ بودند کہ
 او را از انصیبہ کمتر سے نمایند شیخ آن خبر و حشت اثر را بآن درویش گفتن
 مصلحت ندیدہ تا آتش آن درویش از فرط جنون لب شیخ گفتہ کہ التماس
 کردہ بودیم ہاں تا چہ جواب گرفتہ اید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار
 اینچہ شیخ شنودہ بودند مذکور ساختہ بحد استماع آن سخن آن درویش
 متعجب گریبان چاک زدہ بر سر خاک ریختہ گریبان و نعرہ زنان و افغان
 و خیزان روئے بآستان حضرت خواجہ نمادہ و در راہ چندین جا بر خاک
 و وحل افتادہ و دستار جامی و پای افرا جائے و بیان حالش سے
 در ہمہ شہر چو من نیست یکی شیدائی + خر قہ جلے گرد و ساغر و دفتر جائے
 تا ہنچان شوریدہ و پریشان مسجد خواجہ عالیشان در آمد چون نظر او بر
 حضرت خواجہ افتادہ با اضطراب و پیچ و تاب تمام و دیدہ آن تنگ گل
 را در آغوش کشیدہ و بر زمین افتادہ است اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند
 کہ دے را بجز از ایشان جدا سازند حضرت خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند
 و خود را بوسے در وادہ چون چند بار با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان
 از روئے شفقت با و فرمودہ اند کہ اسے فلان بجا پیچ کاری ہم داری
 و سے بشورش تمام گفتہ ہر کار سے کہ دارم با تو دارم تبسم کنان فرمودہ
 اند کہ مارا خود ہلاک میکنے آنگاہ فرمودہ اند کہ ہاں سوے پیشانی مانگر
 بجز دے کہ نظر بر جبۂ ایشان کشادہ ہمیش گشتہ و بر خاک افتادہ

حضرت خواجہ برخواستہ اندوکی را اینکجا بداشت او گدشته تا بعد از چندین ساعت
 با قافمت آمده است و چون یاران سر پیوسته از دستش فرو رفته اند میگفتند
 پرسیدیم که آن دم در چنین زمین ایشان چه می کردیدیم که گفتند و بیان درنگش
 مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان سحر لوح محفوظ است پیشانی یار
 شکر گویند است در وی آشکار چون حضرت خواجہ واقعه زوجه آن عزیز را
 شنیده اند بر پیش او رفتند احوال او را استماع نموده او را بخوار خود آوردند
 اندوهر روز از دغیر میگرفتند و غایات خاصه شامل حال او میداشتند
 تا ازین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدند و از آن
 حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعه سلطان فیروز نسا
 ذاکرات بوی رجم دارند و از برکات محبت و خدمت او که بی بی دولت
 مامور است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذب و حضور میسرند
 و صبیحه آن زکیه در حایل جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی
 باز کردیم بشرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسمل رفت
 بعد از آن ارباب طلب توجه نموده اند بعضی حاسه ان زبان بکلامت آن جناب
 کشوده بودند و نیز دیوانه ابابکر نام از جمله هم پیران شیخ و شوریده
 دیوانه که شیخ نادید نموده از ملاست شنید و بیکانه از پر خاش
 آن دیوانه در بعضی محفرت خواجہ عرس و لشکر ظاهر کرده اند حضرت خواجہ
 پاک نظر قدس الله سره الان لم این رفیق و الارا شیخ مرسل و اسشته اند و
 و مانع شکر شمار که در باب شیخ ابابکر نموده بودید خواندیم این نوع چیزها
 مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کیا محفوظ نیستند
 نامراد بیچاره که روزی چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کیا

محفوظ هستند و مصمم شده تا خلاف چشمداشت از و ظاهر شود و صفا که در اصل
 دیوانه و مغرور العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشمداشت
 اگر چه بولایت برسد خداوند در الوقت چه نامقول معقول او شده باشد
 و صمدت صوابه را از نظرش پوشیده باشد بکارخانه دیوانه دیگر است
 نیستند که تکالیف شرعی بر او با عقل است با جمله همه را و مرتبه اش
 معذور باید داشت و نظر بر فاعل حقیقی که دلیل معیت وجود را و یارب
 شناخت نیست نفوس مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئه و بعضی در میان
 که آنرا الوامه گویند آن هم اگر از ذوی العقول باشد مطمئه نفوس اولیا است
 ارباب نفوس اماره را نیز معذور باید داشت بل بنظر طاعت دید و در هر کاری
 مطالبی جمیل بکار باید برد و طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید که دلیل بنظر
 رحم و ریشانی دید که از استقامت عقل برآمده اند و شیوه نفوس انسانی
 کرده اگر ما فرض کنیم که گناه بکن حکم بر بطلان او چه نکنند و مجموع امور
 نیز تبلیس چرا حکم فرماید الحمد لله و الله که ملامت نصیب اولیا است
 و ظهور این امور طریق دیگر داریم هرگاه ملامتی میرسد و در خود نمی گیریم
 و یک بد نیست و در خود می یابیم و این اشارت را موعظه غیریه انم خیا نچه دین
 ماده نشیر و در خود نفاقها و تکلیفات یا فیتیم و التجا که هم التدر کریم انشا الله
 مرتفع شود بارسی بگوئید که از ملامت سبیلان چه چیز لاق خواهد شد
 عبادت را قبول نخواهد بود یا صفا که توجیه بر طرف خواهد شد یا در کار
 خداوندی خواهد شد ع مشوقه ترا و بر سر عالم خاک و السلام این
 مکتوب را نیز پیش از ان یا بعد از ان بتقریبی که مفهوم کرد و شیخ تاج نوشته
 اند که کاری نکن که وحشت رشکم فزون شود و صحت چنین ام و فایت برود شود

مرغ دست آموز شما مزاج نازکی دارد و الله که بدست این مسکین نیست کم پروا است
 گرم و سرد این بیابان غریبه بالجملة بارشش سبب باید داشت سسته الله تعالی
 برین جاری است که اعزاز و اسطه و تعظیم او مورد فیض لا یتناهی است
 سه چون زمانی بغیر ما منکره الحذر الحذر ز غیرت ما زیاد و گستاخی است
 انشاء الله تعالی درین پنج و شش روز متوجه شما خواهیم شد پیش ازین
 بیکه و ز نوئی اشاره شده تا آنکه احوال در توجیه بجانب شما بکنم و از همین جا
 نمایان بهمت بر ترقی شما بر بندیم بنو فیک الله تعالی تقصیر نخواهم کرد و دیگر
 ظاهر شد که فی الجملة شمارا جنگ و نزاعی در میان است اینها و چنین وقتی
 چه مناسب است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق الیقین رسیده و اوج
 بقا با الله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق الیقین در معشوق مشاهده
 افتد و محنی مارمیت افرمیت و لکن اندر می ذوقی شود و سر کل شئی مالک
 الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه جزوین موطن صورت نمی بند و سلطان
 مملکت تحقیق خواهد بود و ارمیفر موده اند آنکه تا بر تواریت افرمیت در
 باطن نهفته و اصل نمیتوان گفت کسی را گمان نشود که انیمیتی و ظهور
 انوار توحید بدست می آید که همه را بهفت یکی و دین دیگر است و همه را بهفت
 یکگانی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله و لم یکن معشی است
 چنانچه در ازل بود با نیر الان که کان دیگر است و قیوم است گفایش فقره
 و تخریرینار و السلام و الاکرام هم این فقره عالی را بشیخ نگارش فرموده اند
 عزیز من هدایت مطلق در پر تو مازاغ البصر و ما طغی است که باطن ساکب گرفتار
 ذات بخت باشد نشاننش آنکه با وجود و در و بری جمیع مقامات و مشاهدات
 و مراتب ظهور پیش پایش حقیر نماید سه رندی چندند کسب ندانند چه ندانند

برسیده و نقد بر دو عالم نموده اند. اگر صاحب این حالت را بشرط کوشش ازین
 حالت سر مقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود و فقرش بنهایت سر رسید فقر او
 تمام بود و انیت انفعالی بی اشتقاق کوشش او و دریا فتن آنکه این کوشش
 از دست برآید و صور کائنات و اشباح عالم برای پیش نیست پس نیست انتی
 کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره بدرالیقاشما فتنه خدمت
 شیخ تاج سلمه الله از آواره و بی طریق سیر بلاد را پیش گرفت اکثر محاکم
 هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین و قرین از او با الله تعالی
 شرفا و کرامت گردید چون بآن دولت رسید سکینه آن اکنه مقبره که به شیخ اخلاص
 تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم لید و پورع و علم و عمل و ریاست
 و قناعت از اعلام آن دیار متبع الانوار او مستفیده آن انتخاب شد و شیخ محمد را
 پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین اعتقاد و اخلاص فراوان پسندید
 علیه نقشبندیه قدس الله اسرار اهلیم کائن بود و کتاب رشتات العین
 را تباری زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز بحسن اطوار و لطافت اقوال
 و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه جویان آن می بود که حق سبحانه
 یکی از خلفای این شریف سلسله را آبخار سازند تا از وسع اخذ طریق این
 اکابر بنماید چون شیخ تاج الدین آبخار رسید بعض اکابر این سلسله و مقام
 آن عزیز را بشیخ ولایت نمودند تا با اخلاص تمام بخدمت شیخ رسیده اطوار
 او کار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بلازمت آمدند به نمود و فوراً تباط
 و اعتقاد این عزیز سبب مزید اخلاص موم آبخار شد شیخ تاج الدین اقم
 او زبان شیخ شنود که طبیعت فرمودند که ما را در بلاد عرب شیخ محمد علان میگویند
 شیخ محمد در سنده احدی و ثلثین بعد الالف با غرت شتافت رحمة الله

شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر از دیار حجاز بهندوستان آمده بازبان بلاد شیراز رفت
 در مرتبه اخیر به لایق لایق و بصره رفت جمیع سلسله اراده پیوسته حاکم آن دیار
 از مخلصان شد و در آشنای کثرت صحبت و اجتماع ارباب ارادت ایام عرفات
 نزد یک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرود گفت شیخ مضمون سلسله طریقت
 مانگ حدی یک جانبی آواز داری + از گران جانان بود آنرا که ماند دل بجا
 شینخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم از آنجا با لباس احرام با یک
 ناقه و یک دو خادم بقافله متوجه بیت الله الحرام و روحه صلی الله علیه و آله
 شد یکی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و از
 مشیقه لان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که نبر روی و
 هفت باشد و با ویه متبر که عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جامه های احرام
 چندین روزه که شوخیم کردید و آنجناب عیار الوود و ثوابه سحر
 با محاسن سفید و چشم های از نایب سفید از نشانی میست دیگر سرخ شده
 چنانکه از دیدنش سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و من گفت
 که سالها شهر با و با بانها پیو دم و این و آنرا از مردم اکنون جار و گشتی
 خانه صاحب خود میکنم تا همین جا خاک شوم سه خوش آن سری که بر آن
 استان خاک شود و حق سبحانه آن یادگار باقی را در آنکه مکرر سالها باقی
 دارد بحق الحرمین و زوارها و سائر العباد و جناب را در اطوار و اقوال ارباب
 ذوق و حال رسایل نیکوست و جهت افاده اهل عرب بعضی رسائل فرجگان
 نقش بندید را رضی الله عنهم که بفارسی بوده عربی کرده و نیز چون بعضی
 علماء ظاهر حریف که مشعر باشد بر آنکه پیرایه و مدعی بدعت هستند
 در اثبات سنت آن رساله زیبارقم نموده اینجا و آنجا تبرکات از رساله که

در تعلیم او کار نوشته بجز بر سر آید سبب و تقریب آن کلام خواجه عبد الله امام
صغیر است در حرمه الله که در تفحات الانس مذکور است که اولاً صورت آن شخص را
که این نسبت از ویافته در خیال آورند آنچه شیخ مینویسد که فیه ان سخیل
صورت شیخ علی کتفک الایمن فی خیالک معتبر عن کتفک الی قلبک
امرا متداویب است یا شیخ علی ذالک الامر المستوحیل فی قلبک فانه یزج
لک بک جمیع القیمة سبب اثر الذکر آنک فی زمان النفس فیه عنک
و جود البشیرة و فی زمان الاتبات نظر فیک اثر من آثار صفات الخیر
الالهیه و الاثر متفاو و بحسب الاستعدادات فیه اولی ما یحصل له القیمة
عما یدعی الحق و یفهم اولی ما یحصل له الشکر و القیمة و بعد ذلک تحقیق له
وجود عدم و بعد ذلک یفهم بانوار کما قال شیخ عبد الله الصاری فی التفسیر
بنده الایه و اذکر یک اذ انیت ای نسبت غیره ثم نسبت نفس ذکرک ثم
نسبت فی ذکرک الحقیقی ای که خواجه حسام الدین احمد سلمه الله آنجا نیز
از خلص اصحاب و اجله اصحاب حضرت خواجه باقی باقی است و الدراجان
مجموعه علوم سخن و ادبی قاضی نظام بخشائی بود که از وی توضیح زیاده
ذکر مولانا ربانی سجد ترستی سبقتی ذکر یافت و وی از ابواب ملامه مولانا
ذکر بود و هم از شاگردان مولانا المذوق احمد جنید رحمة الله از وی نیز
بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده در روزگار میاند و در سنده است
و تسعین و تسعمائة و امن ازین و ارباب بر افشاند چون آن علامه در
او احوال بتقدیر ذوالجلال و در زمره امرا و کبار سلطان بنده متحرط بود و
بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاه تقید امارت و جهاد متلا بود
اما بعد از آن حال از وفور مناسبتی که او را بطلان علیه اولیا بود همیشه و کشف

مائل صحبت و خدمت فقر بود و جوان کنج مسکنت و اعزاد و دران ایام صحبت
 شریفه خواجہ باقی طالب شراہ نیز رسید از مین و برکت آن صحبت آن مشوق افزا
 و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجہ قدس سرہ بناور النہر رفتہ بودند
 کہ چند بے آبی صاحب ترجمہ را دریافت تا پروہ غنارایک سو نداده ابراہیم او ہم
 پلاس خشن و رویشید و از سر مالی و اموال و جاہ و جلال برخاست از آنجا کہ
 سلطان وقت را بروی شفقہ بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنہ اورا باین
 خواجہ نسبت مصاہرہ و شاہ و این وزیر الملت احمدی و اہل آن کمال نصرت
 و رانیکہ خواجہ از فقر غیا رجعت نماید تقدیرات بسیار از ان بآن سعادت آثار
 رسید اما وی بتوفیق و تائید الہی پائی ہمت بر جاہ و استقامت بنیشودہ
 رع سنی بیہودہ اغیار بجائی رسیدہ لا جرم کنج مسکنت و تجربہ گزینہ ہزار
 مراجعت حضرت خواجہ از سفر ماور النہر برو چون آنحضرت از ان سفر بایشند
 بخدمت لازم البکرت رسیدہ تعلیم او کار مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
 و ان از کار وی را از کار عالم و رر بود و گویند و رین ایام نیز ابو الفضل مذکور
 مزاحم وقت آنجا سپید شد وی از غلیہ آثار آمد و حضرت پیر بزرگوار اظہار
 و تخطی نمود فرمودند بخاطر حق دار کہ کار او درین چند روزہ بر ہم شود چنانکہ فرمود
 بودند بلسور آہ او و رہبان ایام مقتول گشت شنیدہ ام کہ حضرت خواجہ باقی اللہ
 خواجہ حسام الدین را بشیوہ جلال تربیت میفرمودند بظاہر عناہامی نمودہ
 میرانند از ظاہر و باطن خطاب با فرمودہ میخواندہ اند چنانکہ در احوال حضرت
 خواجہ فقیہ کہ مشہور شدنی بہت مرقوم گردیدہ چہ خوش نازیت باخبر و با
 دیدہ رانندہ را از دیدہ جویان + بخشے ناز بے اندازہ کردن + بدیکر چشم
 خندہ سے نازہ کردن + بالیکہ سالہا سے بسیار بصدق و انکسار خدا شاکستہ

بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات مجتبه و دیدن تار سید بجای که رسید و از
 حضرت خواجه اجازت تعلیم طلب یافت اما از شرط آزادی که و تفرید تصدیک
 آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار انتشار لاله الشریف یک
 تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که و سه را و ران معذور در این
 حضرت خواجه چون وی را درین بنامه حقیق و صادق و بدین قدرش پذیرفت
 بلکه آه سر از دل غم پرورد بر آورده فرمودند خوب کرد و خود را خلاص
 ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جز انجناب و یکی می حاضر
 بنویدار بیمار و بیمار در بیمار که متضمن افاضات کثیره بود و یوسه تعلق
 گرفت و خدمات تکفین و تجیز و تدفین از و سه بود و قورع انجناب
 و پس از پیر بزرگوار و ران جایگاه و خاتمه بخدات هم پیر و پیر زاده
 سنی فرودان بنزدول داشت و همیشه مشکو گشت که خدمت زاده از زمین
 سید و فیصل و صلاح رسیدند حضرت ایشان ناقدش سره در مکتوبه که
 بحضرت پیر زاده می خود مرسل داشته شکرانه انجناب را باین عبارت
 بزرگداشتند و موارف آگاه خواجه سهام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزا
 غیر و ما و که سونته نامقصران را بر خود التزام نموده که مهربان را در خدمت
 حقیقه علیه سبته اند و ما و در افتادگان را فارغ ساخته که برین زبان
 شود هر موی یک شکر تو از هزار نثارم کرد و انتی کلامه الشریف از انجناب
 قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق و محبت عظیم شهود میگردد و یاد
 میفرمود که حضرت خواجه با چنان حضرت احرا بودند که باین کسوت ظهور نموده بود
 را تم انجیر و غنی الله عنه گوید که این فقیر از تقریر و تحریه پیر بزرگوار خود قدس
 سره نیز دریافته که آنحضرت خواجه احرا طاب ثراه کم نسبت بوده امر

نسبتهای مخصوصه علیه خود که بجزرت خواجه با التماس اعطای آن نموده بودند و نیز فرموده اند
 که یکی از آن نسبتهای خاصه نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه را بعد از انتقال خویش
 روزی که زیارت روضه منوره مسجده شده بود او را عطا فرموده و اقامتی کلامه شریفه
 آئین جناب خواجه حسام الدین است که چون نماز بابد و او را در مسجد فیروز آباد ادا نمایند
 ساعتی چند مستقبل مراقبه می شنید آنگاه او ای صلوٰه اشراق فرموده مشویه قرار
 فیاض الانوار بر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقع است
 میشود تمام روز آنجا تلاوة و عبادت و مراقبه میکند و هر روز پانزده جزوه اثرات
 تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمه مشکوٰه المفاتیح مطالعه نمایند نماز عصر آنجا
 ادا نموده جهت تفقد عیال و اطفال بشهر بنزل خود مراجعت میفرمایند با وجود این
 خوی از او غایت سکونت همراهِ اگر غریزی همان بنزل او وارد میشود او را خبر میکنند
 خود بنزل آمده از زاد آن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضیف و حسن صحبت
 میکند و مانند نیر و اشغال خیر مستقر الشفقه علیه خلق الله آن پایه دارد که با وجود
 فقری که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش می نماید و
 برای رفع حاجات فقرا الله با هر ملوک جاری است با وجود که بعضی خلایق
 که است بعضی تو انگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض می نمایند
 که در آن باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت می نماید
 و فو شفقت عنان همراهِ او را از کف می نماید و زبان حالش ناظر است
 بقول آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسکین ملوک همه کرده و از آن
 راه تذلل با و میرسد فرزندان او معروض داشته اند که فقط آید و نیز
 ضرورت فرموده که با باین آبر و خود آسپاگردان نخواهم کرد چه
 سعادت آن آب رو که بشاد آسپا گشت و لها مسلمانان مصروف گرد

بعد از انتقال حضرت خواجه روزی چند میان آنجناب و حضرت ایشان ماقدر
 الله سره بسبب مقالی یک گونه ملاسه بود بنایت الله سبحانه و تعالی بر آن
 ملال برخاست و صفای او خلاصه در میان آمد تا بجای که فرزند بزرگ
 خود را جهت تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر
 عنایت شامل حال قره العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف حد
 خواهر که در جواب رقیبه اشخ تاج مرسله اشته بیان انیمتی نماید ملاطفره
 ارشادینا که از سورت پیش از توجه بر ما پنور نوشته بودند و آثار لطفت
 بیش از کلماتهاست پیش در آن خوانده میشود و روز پیش از تحریر این قیمه
 رسید آنچه از معارف بقلم آمده بود پندار و وقت شریف بر وفق وقت حساب
 این رباعی بوده است هر جا قدمی زدیم در کوته بود + هر گوشه که رفتیم پیاپی
 تو بود + گفتم مگر سویی و گریه ای نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود +
 از خجبت که از قلم اهل بقا صادر کنایه نه چیز ماورین مکتوب خواهد بود اما چون
 در عمل هست و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دوری بسته اند هر چه مقوی عمل و رعایت اصول و دین باشد
 برای اینها نافع تر نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار وصله
 انجام بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این
 حقیر خدایان است و گاه بفقیر دهند خیل این سعادت را عظیم نموده اند
 بتخصیص فانیان باقی بخت را زیبا ترست بلکه بدیگران این خلعت
 زیبا نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین
 گستاخی بیان حاجت خودست و التماس دواست موافق مرض اگر

معنی دیگر فهم شود مراد این کاتب نیست بحدی که فقیر را دگران را با سعادت های
 دیگر طلبیه در رسیده و با تصور نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و
 جدائی از پدر و اهل نافع باشد و با این اشاره بایشانست خدا و مان استاد
 ارشاد پناهی سلمه الله تعالى در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد با اجازه
 و رخصت ملازمی استاد سید شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان
 برداشته بود و سپهر بند رفته و از کتابها آثار مزید سعادت و هدیه های
 جناب ارشاد پناه نسبت با و معلوم میشود امید که در وقتی که مناسب
 این باشد بدعا و توجه و استغفار و بهر وجه حمد و معاون باشند و از صفای
 نسبت بپاران و اطهار اخلاص نسبت بخاندان نور الاظم و سر الاظم حضرت
 پیوستگی علیه الرحمه آنچه از ارشاد پناه خدمت نمود می شیخ احمد القاه له
 دیده میشود باعث چندین شکر است و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر
 از آنکه تعلیم آید در ایشان مشهود میگردد و خوشتر اینکه این الطاف و خلعت
 شریعت و مقوی آن ظهور میرسد و در رعایت ظاهر و دین آنقدر توفیق یافته اند
 که دشمنان و منکران ایشان هم اعتراض نیابند و از معتقدان چه گوید که بسیارند
 و خوب اند و خوشتر میشوند و بعد از رعایت شرع از طریقها حیر این طریقه
 مسموع نمیشود که مذکور و معمول میشده باشد و السلام را رقم گوید یعنی الله عنه
 آن سال که این فزیه مستهام بعد شورش احوال از برهان پور بقعه آستان قوی
 حضرت ایشان قدس الله سره العزیز متوجه سرهند شده بود و در دلی بحد
 لازم السعادت حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود و میان
 مواظم مرشدانه باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز
 بقبایه عقبه خدا و مان ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز براسی

تربیت طالبان حق چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و
 عمل درجه ارجمند و معاملات این راه را بجز نادیده اند و بعرفتم هر یک بر وجه
 اتم رسیده و حوصله و دماغ تپید اهل الله نیز از ایشان بسیار مشاهده میشود و اگر چه
 بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجہ قدس الله سره لطیف آن حضرت نسبت
 این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم الله سبحانه تواند که طایفه را بفائده رسانند
 اما در آن اوصاف نخست که مذکور شد آن ارشاد و شگاہ سلمه الله را امتیاز تمام است
 انتی ما اخذت من کلام الله لیس فی ظل قائمہ فیزوران ایام که حضرت ایشان ماحمه الله سبحانه
 در قید رفاقت عسکری سلطانی وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیه در میان بود و حضرت
 ایشان دو کلمه بحضرت خواجہ از آن خبر رقم نموده بودند خواجہ در جواب آن این نیاز نامه
 مرسع داشتند بموافقت و برکات افاده آن مستدرا که ارشاد و هدایت و زافزاد
 باد بعد از آن که لازم نیاز مندی شهود و خاطر ملکوت مناظر میگردد اند که غایت ناکش
 که ارسال فرموده بودند بمطالعہ آن سرخوش و مشرف گشت و آنکه از حرف نصیحت
 نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و انشراح روی داده اگر درین ضمن
 این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دهر که این ویرانه دلی را ببرکات وجود
 آگاهی صفات خود منور و مهور گردانند و کمالان و باز ماندگان انجیل را در کار آورده
 گرمی فوق و چاشنی طلب بخشند و خوشیهای تازه و شگفتیهای بے اندازه
 خراب در سبب بهمه حال فرارغ خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری ممول
 نخلصان و نیاز مندان است خداوند سبحانند بزوی مجبان و خیر خواهان را
 پدیدار فیض آثار ایشان محفوظ و شادان گردانند و چنانچه گوش بشنیدن
 منط گرفت دیده نیز مضیّب خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلم کم محدود
 و باری از انتقال حضرت ایشان طالب تر شد دست خواجہ و دست برکت

و باری از انتقال حضرت ایشان طالب تر شد دست خواجہ و دست برکت

نهایت نامه باین مخلص خود که باقم این حروف است در مصیبت پرسی مرسل گذشته
 بودند که ازان نیز فرط اخلاص و دوا و ایشان بآن حضرت تهریح میگرد و
 و آن نیست چو خداوند جل شانہ آن مجموعه فضائل و کمالات صوری و معنوی
 را در پیر گاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارد از ارجحان سبب رگمان
 غفران پناه ولایت و شگاہ مخدومی علیہ رحمۃ وافرۃ چه تواند نوشت که فکری
 و دیرین این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از اسلام دارد
 می باید باندازه دریافت ازین حادثہ جگر سوز لول و اندوکیدن باشد آن
 محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران بجای باید آورد که
 شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابو الوقت را دریافته هر کات و کمالات
 پاستینی اند و خشنده بخواه دوستان انوار قبول و صحبت ایشان روز بروز مستقیم
 و تنزاید با دستی در خدمت خواجہ از راه الطافی که باین خادم خود دارند
 مرحمت نامه ای کثیر البرکت بسیار مرسل و گذشته اند و در این ایام که بنده در سستان
 حضرت ایشان قدس سرہ می بود در ہر چند روز موظلت نامہ ازان جناب باین
 تراب آفتاب رسید کہ در آن شمره فیض و اعزاز بود بر استقامت خدمت و
 مراعات لوازم آداب صحبت حضرت ایشان و بعضی اوقات در خواست اقعہ
 نیز آمدہ اند و بنصائح و نواختن و نیز یا شعار این محب سری دارند و اکثر
 نامه کہ اشعار نماید بطلب اشعار مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بکلات
 ایشان رسید پرسیدند کہ پیچ نعلی تراز گے ترازوی وادہ این سربا
 را بہ سمع ایشان رسانید شہر مظلومی بخت مایه وئی نرسید +
 این اخگرافسہ و دباوی نرسید + صدرہ مزہ خار بر گذرد با کر ویم +
 یکبار بہ امان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان آمد بغایت

پسندیند و چون اشتیاق ایشان از بهر حجاز بنده میلاشت این بابی خود را نیز فرستاد و آن شهر
 تا شش ماه قبله نمائی نکند تن جانب کعبه ره گرائی نه نکند
 ای کاه تن از خویش نیاری بر خفا تا خاک حجاز ز کعبه بکند
 مقبول افتاد الحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بود یکی از حاضران شکوه
 اغنیاء امرای این روزگار آغاز نمود که بفقیر اسری ندارند و حرمت این طایفه بجا
 نمی آرند چنانکه امرای سابق بجای آورده حضرت خواجه فرمودند که ای برادر
 این را از حکمت های الهی دان در حق فقرای این عهد زیر که فقرای زمانه پیش
 را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیاء ایشان راه ارتباط و
 اعتقاد می کشوند ایشان بشیر از محبت آنها احتراز میفرمودند و فقرای این
 وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امر او اغنیاء بجانب ایشان آیند و راه مخالفت
 و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور
 خواهد دید و پس کرم الهی قلقت عقیدت و تند خوی اغنیاء این وقت
 را باین فقر اچارس و حافظ این فقر ساخت یکی از خلص هم پیرایه بکعبه
 خواجه بفقیر گفت که در عشره آخر شهر رمضان خدمت خواجه سلمه الله مشکفت بودند روز
 است و نیم بعد از عصر فرمودند که ما بعد از شام بنزل میرویم که فردا صید است
 و دو شتر را روزه کرده چون شام درآمد مسجد برآمده باستقلال حد آمدند و
 آنکه جمیع کثیر را از جوانان تیز نظر مدعی نظارگی داشتند و ماه را نپدیدند بجز یکی
 که ایشان رسیدند ماه نمایان شده و ماه را نپدیدند و ماه را نپدیدند و ماه را نپدیدند
 و چهل هجری است و عمر شریف ایشان به شصت و اندر رسیده بر مفارق مخلصان سایه
 رحمت ایشان حمد و دست ویر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی باشد باقی باو
 شیخ الهداد سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و احباب اجازت یافته

حضرت خواجه ماست پیش از آنکه حضرت خواجه با از لاهور متوجه ولایت ماورالنهر
 شوند بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس در دانشی
 طریقت و مراقبه از ایشان نموده اما در آن سفر با اشاره حضرت خواجه بسبب
 مانع دیگر مراجعت آن حضرت بعیر نه شد لیکن جمیع از مخلصان حضرت خواجه که
 در هند بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را دلالت بلازمست شیخ مذکور نموده فرموده
 بودند چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل ایام سفر یک از مخلصان مرسل
 داشته اند معلوم گردد و درین روز با داعیه سیر ولایت قوی گشته امید است
 که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ المداود خوشین داری کرده خود را
 به بودن و ماندن قرار دادند و بطوبی لمن یکون معه وفاز فوزاً عظیماً شهر
 داغ بله یاری و در دبیله این همه بر خود پسندیدیم و رفت
 یاری هر که ملازمت ایشان میسر شود غنیمت است حقاً و لذت آنکه کجایه میگویم
 و ادیم تراز گنج مقصود نشان گرمانز سیدیم تو شاید بری
 انتهی کلامه الشریف و نیز در آن سفر از راه این کتاب را که شیخ مذکور مرسل داشته
 بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعضی دقائق و حقایق راه را از ایشان بهر
 برادر ارشد شیخ المداود و عاگوی محقق خود را بتوجه فائده امداد مینموده باشند
 با این همه پریشانی اوضاع و به استقامتی کمال بیجانی است که من تصون
 در میان آریم و از دقائق طریقی انجذاب دقائق منتهای کشف تشریف میبخش
 از خود بطلب هر آنچه خواهی که توانی بهر حال یک صیت میگویم بر شما باد که آنرا از
 دست ندید و آن نیست که چون ماهرزه گرد و بیابان پیانباشند خود را
 بر نسبت خود بوزند و آنرا عزیز دارند که اعز من کبریت الاحمر است و السلام
 انتهی لب از آنکه حضرت خواجه از آن سفر میمنت اثر مراجعت نمودند

شیخ بکمال عقیدت و شکستگی و غربت منزوم خدمت شد و خبر داری آب و طعام مسافران
و خدمتکاری لازم خانقاه ملائک آشیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار ادا کار
و احوال باطن لایحه قابل بند و تا از تو جهات خاصه پیر بزرگوار نسبت بهای شایسته
رسید چنانکه بخیر و بهیا و رفتگیها از و مشاهیر حاضران میشد از خدمت سیدی و شریف
میر محمد نعمان القاه الله شنووم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروز آباد چندی از
یاران نشستند که ناگاه دیر اکیفیت و بخوری غالب شد از سکود و شرفه
خروشی زد و دوان شد نزد یک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا بزمین قریب
چهل گز باشد بفتی که یک از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله شیخ از
خوبان روزگار است و از در باب فنا نیستی و انگسار و از غیبت خیر و شکر پرو
و عیب جوئی غنی و فقیر بیکبار و از مجاوران مزار قابض الانوار پیر بزرگوار اگر
طلایع خدمت خواجیه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله نیاید آنجناب او را بخدمت شیخ میفرستند و محبت و دوا کثیره میان این
دو عزیز کاین است ظلماء و دو و عاقبتا بجزیره اولیای الله و طلایع محمود مقصد
که علت غایب تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل است بر یازده فصل که
رایت احد عشر گویند و صفت حال آنست فصل اول در بیان احوال بعض اجداد
که با حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله شهاب الدین
علی الملقب بچرخ شاه الفاروقی الکابلی جد پانزدهم
حضرت ایشان است و او بیازده واسطه حضرت عبد الله ابن عمر الخطیب
رضی الله تعالی عنهما پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن
محمود بن سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصفهانی بن عبد الله
الواعظ الاکبر بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله

بن

بن عبد بن الخطاب است رضی الله عنه ووی از اجله امرا و اعظم وزرا و سلاطین
 کابل بوده نخستین نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و
 بهین وجه امروز قبیلہ را کہ بوسی نسبیت کابلی خوانند گویند و بیاد صاف
 بخشنه موصوف بوده و به ترویج اسلام و توحیدین عبده احصاء معروف
 نسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله سره الانور نیز بوسی
 اتصال بیکر و امام رفیع الدین رحمۃ الله علیہ ششم حضرت ایشانست زیرا کہ
 والد حضرت ایشان کہ شیخ عبد الاحد قدس سره فرزند شیخ زین العابدین
 اند و او فرزند شیخ عبدالحی و فرزند شیخ محمد و فرزند شیخ حبیب الله و
 فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه بفرخ شاه
 مذکور می پیوندد زیرا کہ والد انتخاب شیخ نصیر الدین است که او فرزند سلیمان
 بن یوسف بن اسحاق بن عبد الله بن شعیب بن احمد بن یوسف بن
 فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاہر اقتدار
 انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری
 المعروف بخج و م جهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف و مناقله بعد
 باید انشاء الله سبحانه و موجب اقامت او بدیار مینست آثار سر بهت آن بوده که
 سجا آبادی آن شهر بشیہ بود و خوش مسکن سیار عریای اطراف آن منزلی
 علی الخصوص اہل قریہ سراسر کہ شش و ہفت کردہ است از شهر شہر نہا
 عشر ساندن خزانہ از سامانہ کہ بعد سافت بودہ شہری دیگر در میان نیست
 در خدمت قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیان کہ سلطان فیروز شاہ
 مرید وی بود با چہ رفتہ التماس نمودند کہ بدار الخلافت دہلی رسیدہ و سلطان
 استدعای آبادی شہری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مولانجا عت را

مقبول داشته متوجه دارالخلافه گشت سلطان تانکدر که دو منزل است از دلی
استقبال و سه کرد و در اول ملاقات استماعی آنحضرت را اجابت نمود و حکم
فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح الله برادر سلطان با
رفیع الدین که از مقربان سهرورد خلافت بود تعیین نمود خواجہ با دو هزار سوار
آمده در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با تمام
تمام انجمنی یافت صاحب منهدم سیدید چون این مقدمه بفرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت بامام رفیع الدین
که خلیفه و امام ناز حضرت سید بود و در سخام اقامت داشت فرمود که آمده
نخست قلعه بنیه تا سه منیت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجا است حضرت امام بنابر اثنال پیر نیر گوار
آمده در آن متوطن گشت تا دانسته هر روز در آن عمارت بیکار میکردند
و از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود
حضرت امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع
فرمودند و بدست مبارک خود نخست بنای قلعه بنهادند که اسلحه یومنا بذا
آن قلعه بر همان بنا برپاست از آن روز آن بلده فیروز از برکت سکونت
آنجناب رونق دیگر یافته و ایل آن از برکات صحبت و خادمشان بسیار
کثیره رسیده اند و اسلحه یومنا بذا بسیار سکنه آن بقعه شریف از قوی
و ضعیف تربیت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و در یونگار
از آبادی بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام
بنای قلعه آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلعه را قدس سره الغرین را فرخنده
شیخ حضرت ایشان با محمد دم زاده ای عالیشان و برخی از درویشان زیارت

برده بودند تمام محاذی صدر امام مراقب برپا میمانند بعضی معروفند و بعضی ناشناخته
 اینست چنانچه بستاند شستن توچه نفرمودند و زمان بسیار بر سر تریه و الدره
 معصومه در حومه خویش جمعا الله که در آن مقبره منوره هست نیز خاموش ایستادند این
 نده را که یکی از منتسبان و امان فکر اک ایشان بود برول اخلاص منزل نسبت
 له تا چه رحمتها که بوسیله مبرور ایشان ازین قبور بر اهل آن نرسیده باشد و چه
 لکن که منزل گزیده بود فردای آن شب سعادت لزوم محذوم زاده مخزن
 لاسرار و العلوم فوج محمد معصوم بقا اله الله و او صله الی غایه ما یتناه سر
 نگرفت از زیارت و دوش برگوش هوش زدند و مجمل از از این بود که حضرت
 ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون محاذی روضه امام
 بنادم از حق توانای ملقب آن شدیم که الهی از جمیع اموات این گورستان
 مداب را بکرم تو بردارند آواز رسیده که تا هفتاد عذاب از ایشان بردارند
 زلطیخ شدم و گفتیم رحمت ترا نهایی نیست بر مظهره بفرای حکم شد که مایه خدا
 رفوع کرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده یکی
 بنشیند فردای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند ایضا حاضر شدند
 بخاطر عطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که چون عطر
 بمقبره بگذرد تا چهل روز عذاب از آن مقبره بردارند بجز و این شلو و طهر شد
 بقدر و م تو تا قیامت عذاب از این مقبره برداشتم و آنجا نیز این الناس
 بر میان آمد و بجز اجابت رسید و نواز هر که باز آئی بدین خوبی و زیاده
 ری باشد که از رحمت بروی خلق بکشای * اما والد شریف حضرت ایشان
 عالم العارف الامجد شیخ عبدالاحد رحمه الله که درین کتاب تبیین ایشان
 حضرت محذوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل

علمم ربانی بناگاه بی طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت نظر انوار
 الشیخ عبدالقدوس قدس سره برده آنجا بگنجد ارادت او درآمده تلقین او کار و تقیین
 الطوار فرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان و طلب مصاحبت
 بآن درویشان و خداپرستان نمود و خدمت شیخ رضا بدان ندا و فرمودم
 عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نناده باز کرده و آنرا با تمام و اختتام رسان
 آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر بست بند که در پیشه بی علم را چندان خجسته نیست
 چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظه گیر سن شیخ نمود زبان مسالت بکشود و گفت
 ترسم که چون پس از اتمام و انصراف علوم دینی به بدین عتبه علیه بشتابم این گرامی
 صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرانیابی بفرزندم رکن الدین شو و از بچو بچو
 میجویی حسب الامر صبری کنییم تا کرم او چاکند گوید بر سر تحصیل علم مرآت
 فرمود و قضا را پیش از تمامی تحصیل حضرت مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت نیامی
 کشیدی آن نامه سوز دل با انجام رسید پس حضرت محنت و مایه از
 فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس از مراجعت میر و سیاحت
 بعضی بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه بحکم آن اشارت هلی بشارة
 نزد شیخ رکن الدین شد او با اشارت والد خویش و ملاحظه علما مستعد و طلب
 و فاکیش طریقی رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت در باره آنجناب کار
 برد چون از فرات فواید خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت پوشانید از تقادیر
 و چشمت و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه بغایت عاصه در
 بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که نگارش نموده نیست
 که گذارش می یابیم الله الرحمن الرحیم به بشری تقدیر انوار الاقبال ما وعد
 و کوکب المجید من الافق الصمد صمد بشری ترا که دولت و اقبال رفونم و

انجازه و عسره کرد و تقاضای زرخش کشته + در آسمان رنفت شمس بر آمد و نور سیه
 از آن تابانند و جهان نهم + الحمد لله الذي خلق ادم على صورته و كرمه بخلافته
 و اجري تلك السنة بين انبيائه و اوليائه و قدم احسانه على منته و آخر مشكوه
 على نفسه هو الاول و هو الآخر و الظاهر و الباطن لا آخر لما قدم و لا مقدم لما آخر
 و لا ملين لما باطن و لا محض لما ظاهر و تمت بهم اوليائه عن الركوع الى
 الاكران عاروا عند ذوات الحيان بارافذارت عليهم كبره و عشتبه كاس الحية
 سن كه نرجو بهم و اركلما جن عليهم الليل جعل قلوبهم من شوق لقاء الخليل
 نازا و قضيتهم من الدت مزار اليل و نمارا و شيتقاون بذكره شرا و جها
 و شيتقاون بنجات المحبوب اعلانا و اسرار اوليائون حول سر دقات الوحدة
 افكار الاليزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه نصارة العرفان و هو
 عطشان و حيران له في قضاء العشق و الوله طير ان غايه مطلوبه لقاء الرحمن
 و نهايه صوره رضاء النان فيظفر في اقطار الارض آثاره و يظفر
 في الافاق انواره لسانه ناطق بالحق و هو داعي الى الرب الخالق لغيرهم
 من الظلمات الى النور و يقربهم و يهيمهم الى الله الغفور و الصلوة و السلام
 على من هو خير خلق و احبائه و خاتم انبيائه و خاتم اصفيايه و هو رسول
 الرحمة و صاحب الشريعة الفراد و الطريقة الزهراء و الحقيقة البهية و على
 منتهى الارادة و احباب الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلم
 من اولين و عايم الاسلام و الايمان اكرم مناج العمل و الاحسان على ما ورد
 في البر عن علي بن الصلوة و السلام و الذي نفس محمد بيده ان احب عبدا و الله
 الى الله الذين يحبون الله و الله و يحبون عبدا و الله الى الله و يشنون
 في الارض بالوعظ و النصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي و اعوا

ائمه الله على بصيرة ائمه من انبغى واتباعه وانما يكون برعاية اقواله
 واحواله ثم ان الاخذ الاغراض الرضخ والصاحب المرضخ المتوج اسلم رحمة
 رب العالمين المتوكل على مالك يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الواحد
 بن زين العابدين لما صح قصده ولبس الخرقة منا ونطقه بالاسلام واشتغل
 بالذكر والفكر شغلا كاملا اجزئنا له اجازة باللباس الخرقة للمطالعين كما اجاز لنا
 شيخنا والونا شيخ الاسلام قطب الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله
 سره العزيز وهو من شيوخه شيخ الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخه
 الشيخ احمد عبد الحق وهو من شيوخه الشيخ جلال ياني تيميه وهو من شيوخه الشيخ
 الشمس الدين ترك ياني تيميه وهو من شيوخه الشيخ علار الدين علي احمد
 صابر وهو من شيوخه الشيخ فريد الحق والدين مسعود واهود هني وهو من
 شيوخه قطب الملة والدين خواجه قطب الدين نجيب راونشي وهو من شيوخه
 خواجه معين الدين سنجري وهو من شيوخه الشيخ عثمان الرومي وهو من
 شيوخه حاجي شريف زندني وهو من شيوخه الشيخ مودودي حشيتي وهو من
 شيوخه الشيخ ابى يوسف الحشيتي وهو من شيوخه الشيخ ابى محمد الحشيتي وهو من
 شيوخه الشيخ ابى اسحاق الشامي وهو من شيوخه الشيخ حدائق الميرغني
 وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ ابراهيم الادهم وهو من شيوخه الشيخ
 قطيب بن عياض وهو من شيوخه الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من
 شيوخه الشيخ حسن البصري وهو من شيوخه حضرت امير المؤمنين امام المسلمين
 على المرتضى وهو من حفرة رسالة الرضخية القدسية محمد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى عز وجل وايضا اجزئنا له
 دامت سر كاته وزيدت درجاته باللباس الخرقة المباركة القادرية

المحترمين بطلبها ويراه الهدا وحقها لما كانا اجازيا بالباس الفخرية للطلابيين تلاميذ
 المشرق والمغرب علامات الوحي علم الهدى المحقق الدقيق الكامل المكنى سيد السادات
 امير سيد ابراهيم معين الحسين الحسين الايرجى القادرى وهو من السيد الشىخ
 احمد الجليل القادرى وهو من شىخ والده سيد السادات سيد موسى القادر
 وهو من شىخ والده سيد عبد القادر وهو من والده وشىخ سيد السادات
 سيد حسن وهو من شىخ والده سيد السادات محي الملة والدين ابى نصر وهو من
 شىخ والده السيد السيب السيب ابى صالح وهو من والده السيد الجليل المستند
 عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب الكونين
 غوث الثقلين محي الحق والشرعية والطريقة والحقيقة ابى محمد عبد القادر
 الحسين والحسين والجليل فى قدس الشريعة وهو من شىخ الشىخ ابى سعيد الخزاز
 وهو من شىخ شيخ الاسلام ابى الحسن على القرشى النكارى وهو من شىخ
 شيخ الاسلام ابى فرج يوسف الطرسى وهو من شىخ شيخ الاسلام عبد الواد
 بن عبد العزيز القيم وهو من شىخ شيخ الاسلام ابى بكر الشبل وهو من شىخ
 شيخ الاسلام سيد الطائفة الصوفية حبيب البغدادى وهو من شىخ شيخ الاسلام
 سري الفلاس السقطة وهو من شىخ شيخ الاسلام محرووف الكرخى وهو من شىخ
 شيخ الاسلام ابى سليمان داود الطائى وهو من الامام على ابن موسى رضى
 الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو من ابيه الامام على محمد
 الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين وهو من ابيه الامام السليمان
 امير المؤمنين اسد الغالب على ابن ابى طالب رضى الله عنه وعن
 اولاده واعفاده والنصارى وهو من سيد المسلمين امام المؤمنين و
 خاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربى

محمد صلى الله عليه وبارك عليه وآله الطيبين الطاهرين ووصياله وامت بركاته
 ان شغل بالعلوم الصوفية واداء المصارف واعمالهم مراعى حقوق الشرع
 من الاصل والفرع تشكلا لاداء الله ومجتنبا لواهية وموجبا بآداب الصوفية
 حق الادب وان لا يتردد اسل ارباب الدنيا واصحابها ولا يفرغ مجلسهم
 في طلب الدنيا وان يحجب اولاد الشيخ واقربائه ويراعى حقوق اوليهم كما قال
 الله تعالى لجيب صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى
 وان شغل بالله اشتغاله باطنا معرفنا عن غير الله كما قال الله لجيب صلى
 الله عليه وسلم واذا ذكر اسم ربك وتبتل اليه تبطلا زاهدا في الدنيا راعيا الى الله
 فابتغاء على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم اهل البطالة وان جعل
 الوحدة والعزلة راس ماله فانها متراك ارباب الصدق والصفاء فان
 استطاع ان يستمر اوقاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واحسن وان
 لم يستمر فليصبر لنفسه نصيبا منها وينبغي ان لا يكون سنة خالية عن
 خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيده العزلة نائية عن يدنا وبين الناس
 خليفة فاحرم الله من الكرم وعظيم من اكرماه وعظماؤه وامان من ابله
 فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المثار اليه مرضيا عند الله ومجوبا
 عند الناس اللهم يا ذا الجلال والاسمى منتهى مطالب الصالحين واوصلهم الى الله
 ورحات العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي وآله وصلى الله على خير
 خلقه محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير الخبير المرحص ركن الدين بن
 عبد القدوس السمعاني الخفيف كنية وحرره في سنة تسع وسمعين وتسعمائة
 والسلام على من اتبع الهدى فحقى نماذك السبب انتساب حضرت محمد
 بحضرت شيخ عبد القدوس وفرزندش محمل احوال ابن ووزیر درین کتاب

ضروری است بعضی بیان میرسد توفیق الله الصمد شیخ عبدالقدوس قدس سره
 از شیوخ مشهوره هندوستان است و از کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین
 است که در اصول و فروع علوم از غول محققین بود و صاحب تصانیف
 مفیده مشهوره و سکرو مشورش قوی داشت و وجود و سماع کثیر با وجود کثرت
 جذبات و وفور غلبات در اتباع سنته سینه نقابت متقن بود و در التزام
 عزائم امور دینی سخت متکفل و ارکات است مسمی با فوار هیون مرتب است علی
 سبوه فنون که در هر فن اسرار و الایچه حائف ابله آورده در فتن مستین
 بر نکاشته که اگر چه ارادت من بخدمت شیخ محمد است لیکن بیشتر از خدمت
 مرا از باطن جدا و شیخ احمد است قدس سره و شالیش او دران فن بسیار فرمود
 و نیز انجمن از دور و لش قاسم او می که از بزرگان سلسله سهرورد و چشت است
 اعیان غلاف داشت و جزان کتاب مذکور در رسائل و مکاتیب نیز
 هست در فایده زیبایی و دلربائی سپ در کتابه بنویس که شیخ ماسیه محمود
 محمد گیسو در از لویان دراز کرد و از چیرانی گفت او قاعه و راد الو است
 اگر چه این سخن نیز باشد اما چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طلب
 را از کلمه و راد الو را بایش در فیهان گفته اند نهامیت رجوع بسوی او است
 است و چون بدایت را بدایت نیست نهامیت را نهامیت نه بود که خدا را بهمان
 نهامیت بنود و طالب و نهامیت بی نهامیت باید تا در نهامیت رجوع بسوی
 بدایت آید مومنان خدای عزوجل را در بهشت بنشینند نه آنکه خدا را در بهشت
 باشد قاعه الله من ذلک علوا کبیرا اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت
 باید شد چون مافی الخیته سه می الله روی نماید و راد الو او تحت الثری
 یکجا آید چه جاست و راد الو است انتیر و ایضا اسرار سکریم و ران

صحیفه علییه ایراد فرموده که برخوانندگان هوشیار بویید است سب و هم در
 مکتوبه رقم نموده که کوکبا نوح العباد و عین قرآن نیست که در حضرت سلطان
 بے اعانت صاحبان و سبب مصاحبت ایشان ببار و شوار است اگر چه در
 حسن صدر است سبب یکی حقیر است و او را از غواط فراسده پرسیده در جواب
 نوشته بهیات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلائے عام که پیچ ولی و نبی
 بنوده که بتلاوه آن بنوده از آنجا که بشیر بودند و گذر بدین چیز مجازی و شستند
 اما فرق آنست که یک را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او بدان مأخوذ
 نگردد بلکه سبب قرب و علوه است او بود و یکی را از راه خسران غرق آن گردان
 و او بدان مأخوذ گردد و بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه حال بدین
 است اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق للرب رجال و للطنین
 و الشهاده رجال و للقصه رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد و یک است و آنکه
 کاسه لبیک و شریذ خورد و دیگر در اکثر مکاتیش از انکسار و افتقار و خوف
 خاتمه کار سخن کرده خاتمه بنویسد حضرت ائیمان قدس الله سره العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلیظت احوال در رعایت غرایم امور و بنیبه
 آن پایه داشت که وقتی امام مسی او پیدانمود و برادر زاده او شیخ
 عبد الباقی فرمایش آید و امامت نمود میان الذین نعمت از و وقف ظاهر
 گردید شیخ نماز را باز کرد و اینده و تحببهم تمام گفت احداث را که امامت نکنند
 و نماز مردم را فاسد نسازند نداشتند که موصول یا صله حکم یک کرد و از
 که قطع آن درست نیست و وقفه میان آن روانه ببهیات تا عقبه
 بهیام فرقی فی الجمله و فرقی فی السیم و پیش است کجا خواب و خورد
 و کرا قرار و آرام و کیش است کسی می نداند نشان آن کجا است

حل می شود درین جهان مشکل من + از بهیبت آن دوراه چون شذول من +
 تا خود بکدام ره بود منزل من + جاسے دیگرے نگار دے در کوی تان
 رفت همه عمر در نیا + چون بر زمین پیر به تخته می اندیم + عمر با خر سید مرگ
 و سفر آخرت در پیش آه مرزاوان که علم و عمل بر متابعت سید الاولین
 و آخرین است بدست نیامد و خوف و حیرت آن فرو گرفت که امام
 مسلمانان ابوحنیفه کوفی رفته اند تو اسے عنہ میفرماید اکثر نالیسب الایمان
 عند النزع بعد انم دوران وقت دشواری و زمان بقیاری چه پیش آید
 و جاسے دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین نورشسته ای
 فرزند فرصت عزیز است روز شب در تحصیل علوم مجتهد و جده کوشش بلین
 نمائی که وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت و اداسے فرائض
 و سنن و ادب با تقدیل ارکان و با حضور و خشوع و جوی که خدا شرع
 خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادت و دجانی و دنیا
 جاودانی و برکات و رحمت بشمار است و بدانکه مقصود از علم عمل است
 که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از عمل اخلاص و
 محبت حق تو اسے است لیست الصادقین عن صدقهم کمر سلیمان خاص
 و عام است و مقصود از اخلاص و محبت محبوب است که محبوب و برحق است
 و موجود مطلق ان صلتی و لکی و حیای و ممانی لدریہ العالمین است
 کلماته الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بیالیت که شیخ اجل
 بنین آنت و تربیت شریفش و رقره کنکو نه است که بر ساحل دریای
 جمن قریب کر نال است و حمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله روحه
 العالی از او اخر حال شیخ حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت

و بخودی بر آنجناب ستولی میشد و استغراق غلبه داشت سیکه زبان
 حال از و شران پرسید فرمود دل را بنده کر بسیار کو فتم اکنون سلطان
 ذکر زمان زمان بر من غلبه میناید و مرا از من می رباید شیخ گفت
 سپر بوده که هر یک در حال و حال مبتلی بوده از شیخ احمد که فرزند ثالث
 شیخ بود می آرند که میگفته برین نسبت خانواده ماست که نخست فرزند
 را بکمالات صوری آراسته سازند و انگاه بجهادات و ریاضات انداخته
 به پای قطبیت رسانند از زبان و رفتان حضرت ایشان قدس سره شنووم
 که در آن ایام که فرزندان شیخ در وهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را
 اشتیاق دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که
 اگر امر عالی و رویداد تقبیل استان مستعد گردیم شیخ گفته آمدن ایشان
 نزد ما و جیاسوین و تقبیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان بایشه
 و با این همه کبر سن و ناتوانی خود بدلی آمدی و ایضا حضرت ایشان
 قدس سره از والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ مایه القدر
 قدس سره از وطن خود بدلی آمدی خبر با کابر آنجا رسیدی پذیره را
 شتر نرستی که ملک تو امان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی
 و شیخ کثیر السماع بود و سماعش در غایه شورش و سکندر ضمن جماع
 سخنان مستانه از وی سر نیز و وقتیه و وهلی در محفل عظیم که علماء حاضر
 بودند تواجد بر خاست در میان تواجد گفت منصرف برانادانان گشته
 چون این کلمه را در رقص بکثرت بر زبان راند سیکه از فحول علماء حاضر
 بے آرام شده نام یکی از اعاظم علماء آنوقت را برده گفت چون
 آنجماعت را نادان خوان گفت که چون اوئی در میان ایشان بود شیخ

همچنان بشورش گفت من همانا میگویم یاران عالم گفت شیخا چون مثل او سیر را
 نادان توان گفت که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش
 الهی ظاهر شده آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است
 این جویبیت سیاهی که از دوات او ریخت نقش الهی ظاهر گشت شیخ باذکریم
 تر از پیشتر بخوشید و گفت که زنی نادان که سران حق در عبادی ظاهر شود
 و در آن نه و هم حضرت ایشان قدس سره العزیز بدین تقریب فرمودند
 یکبار شیخ به پل آمده بود شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری که از اولاد سید جمال الدین
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیری نوشته بود نزد شیخ فرستاد و شیخ چون
 بکتاب و آیه تطهیر البیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلواة و التحیات
 برآمد که شیخ عبد الوهاب درین مقام نوشته بود اولاد سید همه مامون
 الحاکمه اند و عاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبد القدوس برکنار آن
 نوشت که این اختلاف در سبب اهل السنه و الجماعة و کتاب را باز فرستاد
 برین سخن روزی میان علماء آن بلاد مذاکرات بود قریب سیست یا لا خیر لک
 شد که شیخ عبد القدوس گفته قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم
 و خلیفه اول شیخ عبد القدوس است که بعد از او بر جای او ارشاد او نبست و از
 سید ابی اسماعیل الایرجی القادری که در نامه اجازت ذکر یافت و این سید
 نیز بطریق قادری را اخذ نموده خرد و خلافت یافت و این سید ابی اسماعیل
 بعد از اعلام دانشمند آن علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد او بشهر و پل گشت
 بدانش او بود و بازشغال علوم التزام از کار و او را و تربیت و ارشاد
 را نیز جمع نموده و سید شیخ بهار الدین قادری شطاری است و شیخ
 بهار الدین را و آله البیت و در طریق شطاری برای او گویند در منازل آن سید

نظام الدین عالی بنیر خرقہ یافتہ بہت و در سہ مثلث و خمین و تسعائے
 بعالم باقی مشتاقانہ و در پایان روضہ امیر خسرو و سرور نقاب ترا کیشیدہ
 رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی کہ عرس خواجہ قطب الدین
 بود بروضہ شریفہ او جمعے کرم رقص و سماع بسید معروض داشتیم چہ بود
 کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس تشریف حضور از آنے دارند فرمود بایک
 شاہزبیرت رفتہ متوجہ روحانیت ایشان باشیہ تا چہ فرمایند من چنان
 کردم و رانائے جوش و خروش قوالان و رقاصان حضرت خواجہ برین
 ظاہر گشتہ فرمودند این بد بخت چند وقت را بر ماشوش گردانیدند من
 بخدمت سید آمدہ معروض داشتیم تبسم نمود و فرمود آیا اکنون ما را مغرور
 دارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار علیہ بود و تصانیف شافعیہ
 وارد از انجملہ بہت مزاج البحرین محتوی براسرار علم دینی و یقینیہ و نیز اورا
 مکتوبات کثیر البرکات بہت در یکے از مکاتیب او بخط شریف حضرت مخدوم
 علیہ الرحمہ دیدم کہ بہیکے از محرمان راز نوشتہ و اما بوقتہ یک فخر شاد گشتہ
 و التبتہ کہ در دیدہ شود و نماندہ بجز خدا سہ مع ہذا جزا فلاس عجز پیش نہ
 و جز حیرت و درماندگی گیش نہ انتہی سہ ششہ از دریا جہائی میکنم بر
 سر گنج گہائی میکنم تسبیح رکن الدین را در حل بعضی کلمات سکریہ
 و السہو خوش تحقیقات بہت از انجملہ بہت آنکہ والد ماجد من را روزی کہ
 در اثنا سہ سماع بر زبان رقبہ بودہ کہ خدا سہ داندا کجا نیم و باز فرمودہ
 اگر کوئی خدا سہ نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسہ مراد از علم آسمانی
 یقین علی سہت اجمالی با تفصیل کہ بوحیدت و واحدیتہ معتبرند سیر شیخ ما در آن
 وقت فوق یقین علی بودہ عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان

قدس سره مذکور ساخت میفرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالص از تکلف
 نیست زیرا که شیخ این عربی و تابان او محمد است به سیر فوق تعین علی قائل نیست
 و شیخ عبدالقدوس رحمه الله از تابان شیخ عربی بودند و بر شان سیر فوق
 این تعین و است که سکر از حال و حال میخیزد شیخ رکن الدین در سنه ثلث
 و ثمانین و تسعمایه ازین جهان رختد بآن جهان بسته بفتح او و سایر احوال
 در جنب و الی بزرگوار است الا شیخ احمد پیر شیخ عبداللہ شہید صاحب کتاب
 سنن الہدی رحمه الله که در شاہ آباد آسوده انتقال شیخ احمد در سنہ
 اثنی و سبعین و تسعمایه بود و شقاوت فرزند مذکور کشش در سنہ اربع
 و تسعین و تسعمایه و چون حضرت مخدوم را بحضرت شیخ فانی رحمہ اللہ شیخ
 جلال مانیسری رحمه الله بجهت محبت بهم پیرگی معتقدی داشت و مجالس
 شگرف روی داد و محله از احوال این بزرگ نیز لازم است شیخ جلال
 مانیسری از اعظم خلفای حضرت شیخ عبدالقدوس بود و رحما اللہ و اعظم
 ظاہر نیز برہ تمام داشت و اشتغاف و استغراق تمام ماگوین بسیار بود
 کہ براسے افاتش خدمت او اسے نماز میران آندہ باور بند حق میگفتند
 ماورسکہ بھوسے آندہ محروم از یافت بعد از نہ و و پنج سالگی در سنہ
 تسع و ثمانین و تسعمایه بآخرت شتافت و در بلدہ خود مضجع یافت حضرت ایشان
 از والد ماجد خود نقل کردند کہ میفرمودند آیام احتضار حضرت جلال بر فرزند
 کشید انان جہت اضطراب و تشویش عظیم از خلایق برخاست گویند
 چون بعد از شانزدہ روز اندکے بہ ہوش آمد نظام کہ از اعظم خلفا
 و سے بودہ از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چه حال است
 شیخ در ان حالت بچویش و درد تمام این بیت بر خداوند قوی بود

خیزش غالی بد رفته زحرفت در محانی بد حضرت ایشان چون این کجایت
 را اخبار رسانیدند که برید در گلوسه مبارک که هفتده و قطرات بر رخسار
 مبارک روان گشت و در دست با نکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال
 رباعیل معین دست تبرک یکا نسیم از رساله ارشاد الطالبین او گفتند
 میر و نسیم می نویسید که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا
 ندارند و آنان مترقی شوند و مقیم بخیری نگردند بریده و دریده از همه
 چنان باز و جهان تازیا شدند و آن انبیا که ایشان از عبادت فرزند
 و تقوی و ریاضت انحر از کنند و اینها را از میوه دانند بلکه جان کنند
 و خون خورند و گم شوند و پیش از مرگ بپزند و بخت رسیده اینجا اکثر عیان
 اصل سلوک و جلال صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند و ایضا فرمودند
 فکاک روی عن السلک رضی الله عنهم و بین انما حوان الله صول انفسهم
 الاول و الاول رعایت الشریقه و الطریقه و آنچه گفته اند تلاوة القرآن
 و الاستحالی بالعلوم الشرعیة امور مستحکمان شان الطالب شان آخر
 نسبت به بنده این نوافل گفته اند که کار طالب حق بعد از ادا سه فرایض
 و سخن روانه به مشغول باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح
 استیضای ملاقات حضرت محمد و هم بحضرت شیخ کمال رحمتهم
 حضرت محمد و هم را در خلال مجالس شیخ جلالی بحضرت شاه کمال ملاقات
 رویداد و بسا که کشید و فواید با بظهور رسید صورت این تقصیه آنکه در
 حضرت محمد و هم در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت شایسته
 سپاه بآن خانقاه درآمد و حضرت شیخ مسالقه نموده در حلقه انجمن نشست
 شیخ او را از عسکریان دانسته اخبار شاه و سپاه پرسیدن رفت

دین ازین پرسش بشورش در آمده گفت شیخا اگر میبینی از مساکین این راه
 جت اقتباس انوار اند باین خانقاه آید شمار الاق نیست از و اخبار شاد
 و سپاه پر سیدن اگر خواهش این اخبار و اید بر را بگذر نیستینیب و از
 روندگان بگویند شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت
 پیش گرفت حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار خدیو
 الحلقی از آن مرد پدیدند بر آن آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ بیرون آمد
 با ملاقات فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند
 آن عزیز را نیز با ملاقی و معاشرت ایشان بحکم خبر القلوب تیشا هرگز نکست
 بجنبید و جبهه الفت بکشاد نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام
 و از مسکن و موطن خود ایشانرا اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر
 نشست و مقام است اگر صحبت ما باشد انجا باید شد تا با هم آئین
 صحبت بر انگیزیم و پایل و بیمه است از تو العیلد و سرزند قریب چهار
 پنج فرسخ دور از چون حضرت مخدوم بسر میبرد از انجا به پایل فرستد
 و خدمت شیخ کمال ذوالکمال و الاکمال را آنجا دیافستند صحبتها کردند
 و الفتها پدیدار آمد تا بجای رسید که شیخ کمال اکثر معیال و اطفال بنابر
 جنت امثال ایشان آمد و هر روز با آنجا که را میبردند و باز میگردیدند
 فرمود و به پایل حضرت او را فرمود بیشتر از توانست و در صحبت
 شیخ کمال نصیب روزگار آمد و غرائب و اطاعات و خارق عادات از و
 معاینه نمود اینجانبانقدر که از لایان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
 و مخدوم زاد هاسه کبار ایشان قامت بر کاتتم سموع گردید و قلم را
 زبان اظهار کشود و هاسه آید انجانب اگر چه از مجویان مرادان بود و همیشه شیخ

اما بطور تناسیب ارتباط به شیخ فضیل داشت که بنده اسطوره شیخ الجمن الانس
 عبد القادر جیلانی پیوند دزدیرا که شیخ فضیل را ارادت بسید گداز حسن ثانی بود
 اورا بسید شمس الدین عارف اورا بسید گداز حسن اول اورا بسید شمس الدین
 صحرانی اورا بسید عقیل اورا بسید بهار الدین اورا بسید عبد الوهاب اورا بسید
 شرف الدین اورا بسید عبد الزاق اورا ابوالدراجید خود غوث الثقلین قدس سره
 الله تعالی لبره الاقدس شیخ کمال از شوریده بری و آشفته سرری بیشتر
 به جزایر و قاف و زبیر بردی و دران یوادی که مصداق بود و غیر ذی فرع بود
 چون احتیاجش بشرب و طعام و مضجع و مقام و قفا و سینه نگاه دران
 بیدار شد و پیداشدی و ساکنان شهر اورا بتکریم و تعظیم هر چه تمامتر نیازل
 خویش بردندی و ضیافتها نمودند و شیخ از طعام و شرب ایشان تناول
 فرمود و شب هنگام که مصدوقه بیت عند ربی بود بانگ ایشان مل
 فرمود و شب هنگام که مصدوقه بیت عند ربی بود بانگ ایشان مل
 بادراد که بادراد آلهی سر از حبیب سحر گاه به چون آفتاب بر آوردی نه از انا
 شهر ناجی دیدی و نه از ان مردم نشانی گویند بنابر جماعت کم حاضر میشد روز
 میان آوان اقا است سیکه از مردان و را احتیاجی به بخله افتاد
 چون بطلهارت جای درآمد دید که از جای در سکه شود و گردید و بوستانی
 و دران و نمودار گشت آن درویش بدان بوستان شد حوض دید بشار
 آب بر کناران جمیع باز صفت بسته کانهم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ
 کمال بر همه الله المتعال حیرتش بر حیرت افزود و دران تحیر نگاه چون نظر
 بگشود و خویش را بدان مکان سلیق و دید که از اینجا قصد خلا نمود و بودیم
 حضرت ایشان قدس الله سره الهامی به قرین از شیخ نقل فرمود که در

در خرابه بر گور سے بول میگردید با آنکه آن مافون سیکے از اولیا بود از آن گوے
 اواز آجی بیرون آمد که اشارت بود بکبریا بسته آن امر و منع از آن شیخ
 کمال چون آن بشنود و همچنان بشویش تمام بر صاحب ارج بانگ برزد
 و گفت ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و خاک
 یکسان گشته بنزد ارج خود نمیکذارم و از آن جایگاه برخاست و رفت
 و هم حضرت ایشان قریب الترسه الانوار فرمودند باین همه ظهور خوارق
 از شیخ اگر نروا که کسی به نیت مشاهد خارق رفتی از آن سخت و در بارش
 و تفسیر مولانا فلان صالو می که از اعظم علماء عصر بود و مع تلامذه خویش
 مالک باین نیت متوجه دریافت شیخ گردید و چون بحواله منزل شیخ رسید
 شیخ از مآه قصد او آگاهای یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر نگاهداشت تا
 بر دوشستم متوجه مولانا گردید و مولانا چارمیع شاگردان فرار برقرار اختیار
 فرموده و شیخ قدسے چند و بنال او حمله نموده میفرموده ای صالو
 فلان و فلان آمده که از کمال کرامات نبی و هم حضرت ایشان قدس سره
 از شیخ حکایت کردند که روزی فرموده این مردان کنج شکر و سلطان
 المشایخ و این و آن میگویند و از فلان و بهمان مایه خبر اند که مرتبه انیان
 از آنکم است و مرادش از فلان و بهمان فرزندان کبار عالمیه از خویش
 بود و هم حضرت ایشان اسکنه الشمه بمجموعه البنیان از والد شریف خود
 نقل کردند که میفرمودند که شیخ چون در بیان معارف و تعیین اسرار
 سے درآمد و بعضی اوقات و قائل آن اسرار آنکه مهارت علی مستحاضرا
 کامل بود بعد از تفکر و تأمل بسیار بر و رایام حل میشد و بفهمه سے درآمد
 سه ارباب یقازنده بجان و گردند + بیرون زد و کون در جاسانے و گردند +

کس سلف زبان حال ایشان نبرد - این طائفه گویا زبان دیگرند و هر فرس
 بتقریب احوال شکرت خواجه محمد معشوق طوسی قدس سر با فرمودند که لوان
 که حضرت شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکی از یاران قبول یافته حضرت
 ایشان از زبان مبارک نقل کرد که روزی بتقریب فرمودند چون نظر
 کشفه سر داده میشود بعد از حضرت غوث الثقلین از مشایخ سلسله علییه
 قادریه چون شیخ کمال اقل قلیل بنظر میر آید و اند چون عمر شریف شیخ
 از ثمانین تجاوز نمود و تا سیع عشر از جمیع الاخر سینه احمی و ثمانین تسع
 راه و سال رفیق اعظم گرفت و در قریه متعل که از قریه تالویه سرحد
 خوابگاه یافته رحمه الله سبحانه رحمه و استعده بعد از و نیمه و شش یکم
 وارت مواریث احوال و مواجیه خوارق عاده او بود و در آنها بجهت بابت
 و حالات عظیمه فیض رسان سلسله آبای خود بود حضرت ایشان فرمود
 اند که جانب آفتاب میتوان بفرات نظر کرد اما بر ول شاه اسکندر
 ز غلبه نور نظر راه نیست شاه مذکور در حد و دسسته ثلث و عشرین
 بود از اله از جهان رفیع رحمه الله سبحانه چنان از اثر تازه را
 پوشیده بنشیند و بر خاستند و بتقریب این و در بزرگ کثیر الحمدیه حضرت
 ایشان در وقت مجازیه در میان آوردند و درین ضمن نقل کردند که وقت
 و هنر والد را علیه الرحمه بلا هوذا تشریف برده بودند و من در ان
 سفر اید حاضران خدمت بودم روزی یکی از صلیحان نزد ایشان آمده
 از شاه رزق الله که در ان دیار از خلویان و مجربان روزگار بود
 حکایت کرد که امر فر شاه را در فلان شاه راه بجایت خندان متعنه
 زمان یافته طلب کشف شران نمودم فرمود در فلان موضع نشسته بودم

بناگاه یکی از اهل برهمنیستواره گاه بر سر دواست و در کمر بنیاد آن شش گاه
 را بجای می و اگر شش گاه حاجت انسان را بشمارد حاجت فویش فارغ گردید
 بود که برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرو آمدند و او را همچنان بر دوش
 در خبر که رجال الغیب ملحق ساختند من در آن اثنا با و می و بدان دست
 که در کرد داشت میدیدم و کمر پاسبان متر عورت او را که اندر و بود
 اگر شش این ضایع من از آنست که گاه فروش آنجا در کار است و بد است
 محتاج انداخته ماند سابقا و عده بیان سیر و حاجت حضرت محمد و من
 بلا و رفته بود اکنون آنجا و عده نموده می آید آنجا بی چون از اکتساب
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفاده و استفاده لازم
 سیر اهل الله و بعیر بعضی بلدان مالک هندوستان قدم نهاده و درین
 سفر با خود عهد کرد که جاسی بجز آنکه شمر باشد تفصیلش پس نگشاید و از
 هر که آثار بدعت بنید با را دست بل بهجت او پذیرد از و در آن سفر با
 علماء سیما مل و عرفا می کامل را دریافت حضرت ایشان مستد من الله
 سره العالی به تقریب فرمودند در آن ایام که حضرت والد ما را به تاس
 گذار قناده بود و شیخ الله او را که مردی بود و با نیت ستم و غریز فرزان دید
 آنجا در یافتند و از و حکایت کردند که میگفت هر راه را انداخته
 الا راه حق شرف جل که آنرا نمائیت والد ما ازین کلام با نیت که متعجب بودند
 و معنی آن متفکر چه آن خلوات صریح است بقول جمود محققین که من از الله
 لا یقطع ابداً البین پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند که آنچه درین
 ایام در حل معنی آن کلام افاده نموده اند آنست که آنچه چیز افادت نیست
 چه تعلق همه اشیا جز وجود و اعتبار است نیند و وجود و اعتبار است را

غایات نیست بخلان راه وصول با وسعانه که منتی بذات اقدس او گرد زیر که
 عارف را چون بسیر محبوب و طایفه اجماعی بعضی غایات از سیر صفات و شیوات
 بگذرانند آنجا همه وجود و اعتبارات مقصود گردند و سیر و بذات بخت منتی گرد
 بعد از آن سیر در راه ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاه پس آن سیر که
 مانع قطع ابد الابدین گفته اند سیر اسما و صفات است که سیر تفصیلی است و غایت
 ندارد و هم حضرت ایشان مدظله از والد شریف خود نقل کردند که صغیر بودند
 شیخ الیاد مذکور روزی در مجلس که جمعی ذکر اتره می کشیدند حاضر بود
 بعد از فراغ آن مر اصحاب ذکر را فرمود ذکر براسی تصفیه دل و آنجا
 آلت و دل نیست مگر آینه که زنگی بر دستشسته او را صیقل باید گرفت تا روشن
 پذیرد و آن خود نیز ذکر خفیه سر است نه آلت که دل آینه باشد که مارا نیک بود
 باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را قم حروف نصر است بزرگ
 سه گوید جمع از مشایخ که ذکر چهار اختیار نموده اند بطریق اتره یا بغیر ان ایشان
 بحکم کریمه او اشدقه دل را از سنگ و آهن سخت تر و استه اند و نیز خواستند
 که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متاثر گردند و البقاء
 با جبر ذکر خفیه اختیار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره دارند که وجه شیخ
 مذکور سبب از آن وجوه است بر اثبات ذکر خفیه و جبر حدیثی که معین حال
 صدیق و فاروق است رحمه الله عنهما پسندیده است بالجمله لکل وجهه بود
 مولیه تا بیان طریقی اکابر می نماید و هم در بلده ربتاس حضرت محمد و هم بخونه
 درس مولانا الکبیر النخیر محمد بن فخر که صاحب توفیح الموحاشی و غیر آنست
 و از دانشمندان معروف و تقوی و زهد موصوف رسیده اند و زری
 که آنجا درین حاشیه فاضل هندی علامه فنامه قاضی شهاب الدین

و است آبادی علیه الرحمه که بر معبایه واقع است میفرمود در آن ضمن آن
 زواید فرمودید خولیش مذکور می یافت حاشیه طویل الذیل که در سیکه
 از مواضع آن الما نموده بود و یکی مبنی بر جرح کلام قاضی بود و تکیه او قمرات
 نمود چون حضرت مخدوم آنرا بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اقدار این
 مولانا هیچ درود نمی یابد اما بر حفظ حدی که با خود بسته بود که امر فرمود
 چاره نیافت چون قمرات آن حاشیه و افاده مولانا با آخر رسید ناگاه از
 برکات حفظ پان حضرت مخدوم مولانا منصف منصف بر خطا
 خولیش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را برنگ دیگر فرارفته بودیم
 و اینهمه بر چسبیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است و چنانکه
 حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تکمیل و ثبات خولیش بجای
 آورده از آن مجلس برون شد صحبت من بعض الفضلاء الصدوق
 ان مولانا محمد المذکور محل یوامع جم غفیر من العلماء فی حقایق کائنات
 و ائمه فی ظاهر بلده فاذا انما به عن بین اعیانهم فقیه سوه ایام ما و دیده
 و الله اعلم بحقیقه حاله و بهم حضرت ایشان علیه الرحمه و الرضوان یقرین
 آن معرفت عظیمه خاصه که ذات اقدس او سیما به هر چند است
 اما او را یک وسعت است چون که تمیز چون انجا بر نیاید از حضرت
 و الخولیش حکایت کردند که میفرمود در سیما حجت بلا و بکار ایشان
 رسیدم که آنجا درویش بود شیخ بر آن نام که و سیکه از ساجد آن شهر
 با دیاسه لیالی بسر می برد و شبها از فرط بقره اسکی بگریه و زاری
 می بود و او را و مهربانی بسیار من اظهار نموده گشته میانه نهاد با هم گفتم

اما بحسب آنکه اهریمن از امور بدعت را مکتوب بود و لم پذیرا نیست او
 نگشت آن درویش اکثر شغری را از اشعار پند می سپیم خواندی و اشک
 اخوان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که میرتی دارم
 از لطافت مشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موسی را آنجا گنجای نیست
 شاید و اگر از بس انبساط و تساهل آن گوئی عالمها در و گم است نیز در
 آیه سه نمکدانی به تنگه چون دل مور + نمک چندان که در عالم فست شود
 و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جوینور افتاد و آنجا فواید صحت
 حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگ بود صاحب
 والوجوه و السماع و ذوالتوکل و التبتل و الانقطاع در سلسله فواید
 معین الدین سنبری و مرید شیخ بهار الدین جوینوری که بسبب واسطه شیخ
 نصیر الدین محمودی پیوند و رتبه شریفی از او دارند که سید الانام را علیه
 الصلوٰه و السلام در مقام دید که فرمود علی و علی برادر خود میزنند و از
 خلق الله چیز سه نیکی می گفت یا رسول الله اگر دلی هست از ان تست
 و اگر راست است هم از ان تو علی بیچاره در میان کیست فرمود براس خلق
 و ما کنی که دعا می تو در باره ایشان مقبولست تو سفر همه الله بر سهیل
 و تسبیحاته بالجملة حضرت مخدوم چون صحبت بسیار از ارباب معرفت علوم
 را در آن سفر دریافت عثمان مراجعت بوطن مالدت بر تافت تا زمان
 انتقال ازین دار پر ملال در بلد سرهند بوده همواره کتب متداوله را
 از معقول و منقول سبب تطهیل و فتور بر سهیل تحقیق و تدقیق و افهام حقیق
 بیان میفرمود که در جمیع علوم خیر بود و لاسیما در فقه و اصول آن که بسیار
 بنظر بود میفرمود که در آن ایام که در وقایع بزدوی غور نموده می آمد

محسوس میگشت که در جنب علو اجتماع و وقت استنباط سراج المله امام
 ابو حنیفه رفته اند و سائر مجتهدین کالتامین دارند و نیز حضرتش از انجا
 که با علوم رسته و منوری هندو سست و حضور بی راجع فرموده بودند
 بر سجاد افاضت بعد از آن خبر لان بمسجدی اندک بر جلا و احسان
 خیر لکس من الدنيا و ما فیها سلطان برکات یقین را از محاب
 رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاد و روان درس
 بیان کتب صوفیه علیه را چون تعریف و عوارف المعارف و فصوص
 الحکم و غیره را در غایت بلندی می افراشت با ارباب شوق و اصحاب
 ذوق که قرائت و استماع این کتب را نزد او از ورنه و یک طمست
 بستند و اینجاست افاده او ببقای خود خویش پیوسته می نمود و الشیخ
 جناب شیخ میر که از فرزندان لاهور است و در حالت و عزت
 مشهور از تلامذه فصوص اوست بالجملة حضرت او در آگاه است از
 اسرار ارباب توحید و وجود مرتبه علیا داشت و در حل قائل
 شیخ اکبر بن محمد الدین المیزبیل قدس الله سره الانوار از خیر علم
 و غلبه حال بی طرد و بر شریب او بود و با آنکه سقیفیات هجوم این
 علوم و حالات بیشتر سکریات و ظلمات است اما از بلوغ و طهارت
 و سادگی و بلندی هست بل بعضی میانت حضرت عزت
 عز اسم و جل ذکره بر طبعی آن کلام شریک الاله با شیخ را سینه
 ابوسلیمان دانی که بر واقع شده قلب التکلیف من کانت القوم ایاها
 فلا فسل منه الابشاهین عدلین الکتاب و انسته حاکم که
 مخالف کتاب و سنت بود و از خویشتن وی را خوا

ظلال اسماء و صفات خود را از مرتبه حسن و وهم بقدره کماله نمودی و القائل
 بخشیده و عالم نامیده و امان در خارج بحقیقت موجودی نیست جز ذات
 و صفات حقیقه او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقه بود و تحقیق
 این بحث در مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدد و بتدقیقات عالیه
 و تمیلات واضحی نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً و اجمالاً
 فلیرجع الیها علماً و حالاً با تجلی حضرت محمد مگر اخی حیات را به افادات افادت
 بانجام رسانند و از کمال بے لطفی و تفریر با وجود کثرت تلامذہ اسپج
 کی را بخادم خود قبول نمی کردند و اکثر حوائج خانه از بازار خود می آوردند
 دیگر کسی تجویز نمی فرمودند و مرحله زندگانی را چنان به اتباع رسول
 سبحانی علیه افضل الصلوات و التسلیمات بسر بردند که سنتی از نشان را
 غیر متروک نگذاشتند تا بجای که گویند محاسن آنرا پوشیدندی
 نه سراویل و تسلیم ذوق بالین برپایه کردند نه پائے افزایا و جو
 اتیان طلاعات مسنونه و دعوات مألوفه بعضی وظائف و اوراد مشایخ
 طریقت را که منافی عزیمت بنمودی از پس شوق عمل از دست نهادند
 حضرت ایشان را قدس سره العالی توفیق عبادات نافله از والد ماجد
 بوده چنانکه بعد ازین در منصب گذارش آید از پس که بهمت ایشان علی
 برالترسم عزیمت و اجتناب خصمت بوده با آنکه سلوک این راه در سلسل
 دیگر کرده بودند و برکات آن طرق بستیهای علییه رسیده که مگر لیکن
 نهایت اخلاص و نهایت اشتیاق سلسله شریفه عالییه نقش بندیه قدس سره
 سرار ابلیها طاهر میاخته اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت محمد
 قدس سره نقل میگردند و میفرمودند چنان معلوم ما گردید که مرکز این

و ابراز آن سر سبته راز نمودند شیخ از اربابان فرمود چون والد ما از نزد شیخ بیرون
 آمدند شیخ جمیل الدین که فاضله صاحب دله بود که از خلفای والد ما از ایشان
 پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند سبب مسالمت نمود که آن چه بود فرمودند
 همین مسئله که ما برانیم و حال و مشرب ما است یعنی اینهمه که من می نماید واحد
 حقیقی است که بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن در ویش را کو
 بود رسیده و این راز مفاجا که بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نیاورده
 و براه هلاکت شتافت و شیخ عبد الغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و
 آشنای این راز خانه بر انداز بر جا می ماند پس حضرت ایشان قدس
 سره بتقریب نسبت توحید معارف و علییه بر زبان راندند درین آشنای
 فرمودند گاه باشد که پیش از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض بشما
 و متوسطان را از استیلا می گفت که از اقصا می آید آن استیلا آنست
 که غیر محبوب نیز در نظر محب محبوب می آید کثرت موهوم منتهی بکسوت
 وحدت موهوم اگر در مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت
 والد ما قدس سره از در ویش حکایت کردند که میگفت و سق
 در شهر می براسه می رفتم نظرم بیاگاه بر یک از نسا جمیل افتاد که بلباس
 بام خویش خراش می نمود و بگردیدن او از خود شدم او خود می گفت
 و مستور گشت من در آن حالت چون بر خود نگریستم لباس او ایها
 رنگ و صورت و کمیت و کیفیت در بر خویش یافتم بلباس چنانکه از
 نظار گیان شرکین گشتم و خویش را کنار هستم بلباس در عشق چنین بود
 باشد پس حضرت ایشان قدس سره الهام فرمودند چگونگی
 متکثره عین واحد حقیقی بود که کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحان

از غیر شنیدنی اعتبار ننهاد و اعتقاد او فرموده است ایست لفظان
 بصحت احوال و صداقت اقوال و خلوص اعمال راجع به الله سبحانه
 و ربهم رحمة واسعه و رحمهم عباد اقبال آمین و نیز آن کلام حضرت
 محمد و م که بعد از ملاقات شیخ محمد بن الغنی و استماع را از مسجد
 بهر او فرموده و شاید عدل اند به آن مدعا قصه را از شیخ محمد بن الغنی
 آنست که حضرت ایشان قدس الله سره روزی بفریب رسیده بود
 وجود و مشرب و اله خود را و اله شریف خود حکایت کردند که دست
 جوین بود ملاقات شیخ محمد بن الغنی را که در ویشته بود از شرسون پته
 پس مهر و نیز گنجینه استماع را از وی که از و بالیشان رسیده بود و آن
 را از این بود که گفته پیر من که جدا داری من بود فریب هنگام حقار
 مرا با سبکی از در ویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا انفا
 نسبت نماید و اعطای نعمتی فرمایید چون بخدش حاضر گشتم تر
 از حقیقه این محاله بر زبان رساند که بجز استماع آن در ویشته است
 از جان برافشانند و من همچنان حیران و آسیمه جان بر جا می ماند
 لکن آنچه چه را از بود که شب از تو بر زبان بگذشت یاد که روز عمر بهمان ترجمان
 بگذشت بگویش صید ندانم زبان تمنع چه گفت که در حلقه و فدا
 و هدران بگذشت پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت
 و اله بالیق استماع این سخن از و سه فرستاده که بدیاری او
 شتود بناگاه شیخ مذکور را بجهت محمد از سرب غمور فراموشی آنرا چون
 به رسید بکار و آن مرا سه نزل نمود و و اله دانی از و آنجا شدند
 بعد از حالت خلوت و محالست خلوت در خود استند و التماس الله سار

گواه عدل و یکره بیدار آمدن بدین مدعا شاهدین عدلین بروی کار آمدن محمد و المنت
 حضرت محمد و م را در علوم دینی کتب شائسته است و در اسرار یقینیه رسائل خسته
 از آن جمله است کتاب کنوز الحقائق و رساله اسرار التشنید که بسیار نکات عالی در آن
 بقلم بیان آمده قطع الشک سحانه الطالبعین بها و پر شناسه گان جوهر سخن هویدا
 که آنهمه مفاض از حضرت و اهدب العطاء است و جناب مامور بدان نگارش
 و اطاعت چنانکه خود در عنوان آن رساله شریفه این معنی را اظہار می نماید
 اینجا که میفرماید هذا اسرار التشنید فی مراجع النبی صلی اللہ علیہ وسلم افاضله
 سبحانه علی فیضه القدیم و فضله العیم فایز زتها امثالاً بامر المفیض الحکیم
 این حقیر نگتدای چند از آن ایراد مینماید و اگر چه آن رساله به تازی زبان
 اما اینجا بر بنی آن ترجمه فارسی نیز بفرصه تحریر می آید بطلب معراج که
 مقتضی رویت است بلسان استعداد و حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر
 سوال لفظی زیرا که دعا بلسان استعداد الزیم و اتم است مراجعات را و
 لهذا موسی علیہ السلام ممنوع گشت از رویت با سوال لفظی زیرا که پیش از
 استعداد آن طلب نمودن فی معنی التجیات شد و الصلوات و الطیبات ہی
 اظہار الکمال بصفات الجمال و نفوت الجلال بجمیع الانواع و جمیع الاعتبار
 هذات المستبح لجمیع الکمال المنزه عن النقص الزوال فانه باعتبار قوسه و فعله
 و حاله اما القوسه فکما اظہار الانسان عظمته الحق سبحانه و کماله باللسان و اما
 الفعله فکما متثال الامر و اجتناب النواهی باینان الاعمال البدنی و الافعال
 الجسمی من العبادات و النواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق له ابتداء
 لوجه الله سبحانه و قباله و اما الحال فکما شتغال القلب و الروح بکسب
 الکمالات العلمیه و العملیه و التحمل ما خلق الالهیه فان الانسان مامور به

وائمه و شاه راه این بادیه بدست این طائفه علییه نقش بندیه افتاده و نسبت
 ایشان فوق همه نسبتها ظاهر میگردد و نیز میفرمودند با وجود که از مسائل کابری
 طریق سینه بر او ضاع و اطوار و اسرار ایشان بهره یافته اما همواره از
 خوابان آنیم که یکی از کارشناسان و راه نمایان این سلسله راجح سبحان
 بهیار مارسانه تا ما را به یار او نبرد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس الله سره الهام فرمودند که من
 فرط آرزو مندی ایشان را بحضرت خواهم خود رضی الله و الدین محمد الهی
 قدس الله سره الا قدس معروض چه آشتی فرمودند ما را نیز شوق و دیدن ایشان
 بود چون بسرهند رسیدیم چیزیست از ایشان گرفتیم مانا که سبکی از قری
 آنحد و تشریف برده بودند را تمجود و فکرم چون این حکایت مذکوره
 را از حضرت ایشان قدس سره شنیدیم یا خود میفرمودند اما بر دیگر کسی از
 آنها در شاخ سلسله آنرا حضرت ایشان جمال نسبت نقش بندیه جلوه گرفته باشد
 یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون از عتبه علییه حضرت ایشان قدس
 الله سره بشهر برهانپور آمدم حضرت شیخ عیسی سندی که از اعظم مشایخ آن
 دیار بود و جامع علوم حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفه شیخ لشکر
 که وی خلیفه شیخ محمد غوث بود که محل احوال این اعزه و رفقا را راجع ایشان
 تحریر خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسایه در سینه احدی و نشین بعد
 المالفت از جهان رفته بود تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ او شیخ
 عبدالستار که صاحب سجاده دوست و جوان قابل و فاضل و صاحب لکنت
 والد شیخ ماد او فرغ میفرست چنان معلوم باشد که خلاصه نسبتها به شیخ
 طرق نسبت نقش بندیه است و الحال خود را بران نسبت میداریم گفتیم اینک

وان كان من الحق سبحانه مبالغته في التثنية او باعتبار مقام الدير ان في المقام
الشمس من قرب النوافل والفرق بين جميع منها من غير تقييد بواحد منهما وذا هو
مقام او ادنى الشخص نبينا محمد صلى الله عليه وسلم سب ورفاقه اين رساله
شريفه بر قلم محترم آورده که مرابول بعون الله سبحانه چنان می آید که امر تقی
تشنه و آخر نماز تذکیر و ایدان است بر آنکه نماز است مبرو منین را پس
نزد او آنت که حراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در حراج او است
علیه وآله وسلم بطور پیوسته از احوالات عظیم و تشریفات علیه رزقنا الله
سبحانه و تعالی جرقه من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بطبقه و امر بصلوة البذر
تشنه بر ان سرور سید البشر اسلام است بر آنکه حراج مومنین بتعالی است
صلی الله علیه وآله وسلم و ادای حق نعم است که رسیده مسلمان را به من بدایه
و متابعه او صلی الله علیه وآله وسلم و تنبیه است بر آنکه چون آنحضرت شرکت
نشد است را به تشریفات حراج فنیغ لعم ان یصلو علیه فی معراجهم و نیز
ایاست بر آنکه اگر چند کمال است نهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون میروند
از بقعه متعالی او علیه الصلوة والسلام و میسرند نهایت ایشان ببدایت
مقام او و سر ایشان تحت اقدام ادریغ اشاره الی ان شتی معراجهم
اللی علیه الصلوة والسلام و شتی معراجهم صلی الله علیه وآله وسلم
الله سبحانه و تعالی و توفیق الاثر سببه انه علیه الصلوة والسلام است علی الله
سبحانه فی الاثبات لقوله التحیات علی الخ والمؤمنون امر و بالصلوة علیه
التحیات والتسلیات فی منها هم بعض فواید که حضرت ایشان از اول
شریفین خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره العالی حکایت
کردند از حضرت والد که فرمودند یکبار شیخ جلال بدین شیخ کن العین فتمت

شیخ رکن الدین ان کلام صاحب تفریق را که عارف از رویه و مشاهده اوستحسانه
درین نشانه پنجم سرچشمه سرجه ایقان بهره ندارد میان نهادن شیخ جلال
گفت این سخن مبتنی بر سراسر راست این لوح شیخ رکن الدین را خاطر نشین
یکشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که من از حضرت والد پر سیدم نزد
شما و شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند
سالهای بسیار گذشته بخاطر مانده اما آنچه الحال بر دل می آید آنست که
در مقام اتحاد همین یقین است و پس چنانچه هر کس را بخود بیاید چه مشهود
اثنیت میطلبید و مشاهده مغایرة میخوابد منها حضرت ایشان قدس سره
بسر در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره
که میفرمودند اکثر از گردهای هفتاد و دو ملت که بضالت رفته اند و راه را
گم کرده انتشار آن دخول در طریق صوفیه است که کار را با انجام نرسانیده
نمازها کرده اند و بضالت رفته اند و هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم ^{شریف}
آورده اند حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک ساله
دیده ام که در اینجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و ^{سطح}
نگاه داشتن در وصول بمطلوب کافیت با این مراعات هیچ احتیاج ندر
و فکر نیست من خوارقه از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان
و عین بزرگوار ایشان شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق
حضرت مخدوم بحجره اقول و زاویه دخول ایشان در آمده می بیند که آنجناب
مقتول و مقطوع الاجزا افتاده چنانکه بر عضوی از اعضای شریفه جا
نرموده آن در پیش بمقتیده آنکه از روی یادشسته این معامله با ایشان
نموده ریافته بر اسان و نوحه کنان و خاک سیست بر سر ریزان برون آورده

دیگری را خبر کرده چون آن مرد دیار به آن حجره در آمده اند حضرت مخدوم راجی و سلم
 و جالس مراقب یافته اند حیران و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت
 رو بآنها فرموده تا با بحیات عاریت و سرین جهان با شتم افشای این راز بنمایند
 چون از آن پرسیده اند فرموده امر سے بود که بیا ترا پیر امون آن راه نیست
 ولیکن زبان حال مخدوم مترخم بوده به این ابیات عارف روم سن و سخن
 خوشیم دیار آنکه ما را بیکشد غرق در یایم ما را موج دریا میکشد نیست غزایل
 را بر عاشقان او بری + عاشقان دوست را هم شوق سودا میکشد تشنگان
 نعره زنان یا لیت قوسه عیلمون + خفیه حمد جان میدهد و کد را سپید میکشد +
 پس گفتم من چون بگویم بکسر قتل عاشقان + زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا کشی
 چون قلم بحرف شادمت کبری رسید اکنون سزاوار آنت که زبان قلم را از ذکر بتر
 و شهادت کبریه بزرگرموت صغریه آریم چون حضرت مخدوم حایره حیات را بر رو
 حد و دستانین رسانید که اینا سے آن بلسان نبوی تقدفا الله الله نفس نفیس شد
 ارجی را اجابت فرمود و کان ذلک فی السابغ عشر سنه سبع بعد الالف بیرون
 شهر سریند بجانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سرور کشید رحمه الله علیه حبه
 واسعه فقیر تاریرخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ
 که بود اعلم اندر هر فن + جانشین گد ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود
 در علم و عمل + تلخیص و هدا یا و بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان
 احتقار و الذین گوار حاضر بودم در آن سکرات و غمرا تا گاه بر زبان مبارک
 را اندند که تخمین هجاست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت
 شیخ ابن العربی دانسته یا مستقام مروض و شتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما
 شیخ عبده الله و من گفتم آن کلام که است بود از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن

که گفته شد حقیقت او سبحانه استی مطلق است اما کسوت کو بیخاک در شمیم مجربان اندازد
و در هر چه میبازد و بیدار از آن صبر و خشنود است که مراد از سر و دلالت نماید و دست
فرمایند که بدان با شتم فرمودند تا بر همین سخن و صحبت میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند
که چون بار حضرت والد ماجد را بر زبان شریف میگذاشت که محبتنا اهل بیت حضرت
و ائمه است علیه السلام و التحيه را در حرز ایمان و حسن ثبات در خلعت عظیم است
تا نام فرزند ایشان من آنرا فریاد ایشان و اوم فرمودند الحمد لله و الله که شایران
مجموعه و غرق آن دریای نیست سه آنجا بقی نبی فاطمه که به قول ایمان کنی خات
حضرت حق سبحانه جناب محمد و مراد مطایفا بشیخه عبد القدوس رحمة الله تعالی
پس عطا فرموده بود حضرت ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن و امره اینها فرموده
توان گفت که از آن حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الهی است
و آنحضرت علیه السلام و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که اندر عالم
مجموع است مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و متقدم
از دنیا باشند بهر در بوده اند چنانکه آن نقاره شریف حضرت خواجم که در ذکر احوال
حضرت ایشان قدس سره میاید به حسن اقتدار و برادران و فرزندانشان
و مالکین و بزرگان آن دوران آنحضرت شایع شده بود و احوال از ایشان نیز اکثر
تر میشدند و اندک شرف و شرف یا گفته اند آن علم نظام و سعادت باطن میفرمودند
خط فقر اگر گفته اند از زبان درفش ایشان قدس سره شایع و هم که فرمودند
والله انما فرموده شدی شاه محمد و قال و حال آنکه شیخیه است جمیع حضرت
ایشان و است قدرت و عظمی فرمودند و نظام احکام این برادران بر سر راه
و حاضر ایوم انما حقیقت که در محراب آن پروردگار حق تعالی علیه السلام
بر سر منکشت که در دستهای نام الحارثی که الحارثی در آن روز و حال آنحضرت

شیخ محمد مسعود بود که بتقویین ذکر از حضرت خواجہ باقی باقی طلب تر تہ گرفتہ بود و از
برکات نظر کمیا اثر آنحضرت بحالات و مکاشفات رسید چنانکہ از آن فقرہ کہ
حضرت خواجہ قدس سرہ در عنایت نامہ کہ بجناب محمد دوم زامہ بزرگ خواجہ مسعود
صلوات علیہ الرحمۃ ارسال فرمودہ اند و نصیحت شیخ محمد مسعود دشت نمودہ اند
ہوید است و آن فقرہ اینست مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتبار سے نگیرد
کشف صورتیہ محل خطا و لغزش است سعی کند کہ حضور مع اللہ ظہور یابد و دوام
پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت متقاط
یافتہ و کار و سعی باشد کہ جذبہ و حضور ایشان دیگر است در آن موطن از
ہوئی نانی و شناسائی نیست گا ہی بالکلیہ و اکثر بالامالہ لوجہ است استشحات
مور گا ہی فوق مجتہ خصوصیتہ کہ عرش مجید راست و وہم آید و گاہ بہ
ہمہ جہات را فرو میکرد معنی و اللہ من و را ہم محیط لظہور میرسد و اگر تصور
معنویہ و اشکال صورتیہ محو شدہ اند و چہ مراب و خیال بے اعتبار افتادہ و در
ہمین وقت نزد دریافت صور خیالیہ ہوا الاول والاخرہ میان مے آید و اگر
در وقت فرو گرفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر اصور و اشکال بالکلیہ
محو شود و مفساے اتم لظہور رسد و معنی لیس فی الدار غیرہ و یار و جلوہ آید بہت
باید بود کہ کسوت معنویہ در میان است لا اقل جنبہ چہرہ بہستی اکنون یک
واقعہ دیگر بشناسد کہ در وقت ظہور اللہ من و را ہم محیط بنیواند بود کہ ہمچون
کسوتی در میان و میتوان بود کہ بالکلیہ نظر بتشہیر و چہرہ شدہ باشد باری حقیقہ
مقصود دریافت و ادراک نے آید آنجا عشق و محبت است و تصفیہ نیز از
ماسوی اے آخر المکتوب الشریف دبر اوران دیگر حضرت ایشان کہ از آنحضرت
اکثر از خدمات ایشان نمودہ اند و از نظرات عنایات بہرہ ور شدہ و از فضائل

صورتی نیز انصیب اندکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مود و دست و در و فائز کتبیات قدسی
 آیات نام شار الیهما مکاتیب متعدده اند از جمله است این مکتوبات که شیخ مود
 مرسل داشته اند آنهم که بجهت حصول اسباب و نیویه بار باب غنا مشهور بوده بود
 ای برادر و فقنا الله سبحانه و ایاک فرستاده حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی
 متفرع بر آن حیث باشد که کسی این فرصت را در تکمیل امور لا طایل صرفت
 نماید و ملزم آلام نخلد گرد و ای برادر مردم از اطراف و جوانب در رنگ نور
 و طبع میریزند و شاق قدر دولت خاکی را تا شناخته در طلب دنیا می دینند و در وقت
 میزد و بد و لبشوق خوابان و حصول آئینه الحیا و شعبه من الایمان حدیث نوی
 است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات الکلمة انی برادر این نوع
 اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت تقدیر الله که امر و در سر بهر میسر است اگر
 که عالم گردید معلوم است که عشر عشر این دولت بهر آری و شمه از ان ماجرا
 حاصل کنسید و شما اینچنین دولت را مفت از دست و اوید و از جوهر نفیس و
 موثر و رنگ طفلان اکتفا نمودید و شرمست با و این شرمست با و ای برادر
 تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بهر مانگند از ان
 زمان علاج چیست و تدارک بجه بود و تکافی چه چیز حاصل آید غلط کرد و باند
 خطا فهمیده ای با قهقهه های پر و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و فریب
 فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت
 هیچ نیست بوا صله رضا طلبی اهل و عیال خود را و بلا انداختن و اختیار غذا
 از روی نمودن از عقل و در اندیشیدن و درست حق سبحانه و تعالی عقل و با
 و متنبه کنایه ای برادر در دنیا که در بی مصلحتی مثل است و اهل دنیا که در
 دناوت و خست مشهور حریف باشند که کسی عمر گران خود را از بی وفا و بی

میں آن گمان نیک شمرہ چون امام الائمہ سراج الامم رضی اللہ عنہ یوحی و آورد
 و انجا بنایت او تقاضی چون این قطب ربانی منور الفی ثانی قدس الشرف
 ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدایعہ از تقریر شریف حضرت ایشان
 کہ تخمین میفرمودند و نیز این ہندہ از بعضی معراج اقربا سے ایشان مشہودہ
 چون ولادت پیر زکوار ایشان در حدود سنہ احدی و سببین و تسعماتہ
 و قور یافتہ کہ کلمہ شایع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در بلکہ شریفہ
 سر ہند بودہ کہ از اماکن مشہورہ مشہورہ روح افزای ملکیت ہندوستان
 و مرکز آن دیار برکت آثار و ہم در ایام طفولیت ہر کہ ایشان را میدیدہ بعضی
 کہ میہیکاوریتھا ^{۹۷} و لولم تسسہ ناز زبان حال و قال میکشودہ و حضرت
 شاہ کمال قادری کہ ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصہ در حق ایشان
 مرعی میداشتہ تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رودادہ
 چنانکہ والدہ ماجدہ ایشان از فاتیہ سبہ آرامی ایشان را بخدمت شاہ ہند
 التماس دعا سے بخت نمودہ حضرت او علیہ الرحمہ سبذہ و نورش
 تمام بر زبان مبارک را ندہ کہ خاطر حق دارید کہ این طفل عمر در از خواہم یا
 و عالم عامل و عارف کامل خواہد شد و مثل من و لولم تسسہ ناز زبان
 خواہند بر آمد و نیز بگذاشت آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت ایشان رحمہ اللہ
 انفساں بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرمودہ حضرت ایشان
 ہفت ہشت سالہ بودہ اند کہ شیخ کمال از جہان انتقال نمودہ علیہ
 مبارک کہ شیخ را بخصر صبا بخاطر عاظر داشتند و آن خانہ کہ مصوب والد
 بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشستہ بودند نیز باید ایشان بود
 بالجمہ چون حضرت ایشان بدیشان شدہ اند بانکہ روز خفا قرآن مجید نمودہ

تجصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بحدی روزی تو جبهه تمام روی داده
چنانکه مخمان و قیوتی را حلقه های تحقیق میفرموده اند و به بعضی مواضع بکتاب و تفسیر
ببایات و لکشی کشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر علوم را نزد پدر بزرگوار
خود و اندک را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار گذرانده اند و بسیار لکوش
نیز رفته نزد مولانا سید محقق مولانا کمال کشمیری رحمه الله که از فحول الشوری
متورع بود و بعضی کتب مشکله را چون عضدی و امثال خوانده اند و بعضی کتب
احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة گذرانده بودند و این شیخ
یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم شیخ حصین خوارزمی کبروی
قدس سرها بود و در حررین محترمین را و با ائمه شرفا و کبار محدثین آنجا صحیح
حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازه تفسیر و احادی را با جمیع مولفانش
چون سبط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر میناوی را با جمیع مصنفاتش چون
منهاج الوصول و فایه القصوی و غیر جمیع صحیح بخاری را با جمیع مولفات
او چون ثلاثیات و اوسب مفرد و افعال البیاد و تارخ و غیر ذلک و مشکو
تبریزی و شامل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و قصیده برده شیخ سعید بوفکر
و حدیث مسلسله را که عنقریب مع الاسناد بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول
بخشانی رحمه الله روایت و اجازت یافته بودند و قاضی مذکور اجازت
این کتب مذکوره را با آن حدیث مسلسل از شیخ معظم عبدالرحمن بن محمد
که او و آبای او در آن بلاد معظمه از کبار محدثین بوده اند و خانه ایشان ایام
عجبهت الحیث چون بیان اسناد همه کتب درین اوراق قبطول می انجامید
درین میان اسناد اجازت مشکو را با سندان حدیث مسلسل تجربه می آید
اما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن بن محمد سمعته من لفظ سعید

والدی عبد القادر بن عبد الغفر بن محمد و هو اول حدیث سمعته منه قال حدیث
 به جدی الحافظ الرحلة لقیه الدین محمد بن محمد الماشی العلمی و هو اول حدیث
 سمعته منه قال حدیث به جمیع من الشیخ الاعلام اجلیم العلامة برهان الدین ^{الکلبانی}
 سنان من لفظ قاضی القضاة ابو حامد المطری بقرائی علیه بالحریم لشدیه
 المکرم و هو اول حدیث سمعته منها قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد
 بن المبرودی قال الانبسی و هو اول حدیث سمعته منه قال المطری و هو اول
 حدیث روئیه عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی و هو اول
 حدیث سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی و هو اول حدیث
 سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح الیسابوری و هو اول
 حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد المکاسب المودن و هو اول
 حدیث سمعته منه قال حدیث به ابو طاهر محمد بن محمد الزمکانی و هو اول حدیث
 سمعته منه قال حدیث به ابو حامد احمد الزباز و هو اول حدیث سمعته منه قال
 حدیث به عبد الرحمن بن بشیر ابن الحکیم العدوی و هو اول حدیث سمعته منه
 قال حدیث به سفیان بن عیسی و هو اول حدیث سمعته من سفیان بن عیسی
 بن دینار عن ابی قابوس موسیٰ عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله
 بن عمرو بن العاص عن فی الشیخینما ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 قال الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک و تعالیٰ ارجعوا من فی الارض یرحمکم من
 فی السماء اما اسناد مشکاة المصابیح که کتابیت قیاس بدیگر کتیب حدیث
 مذکور متداول و مشهور و با اجازه و اسناد محتاج ترازدیگر کتیب حدیث
 و وسایط اسناد به برفش کتر از وسایط کتیب دیگرانیت که ذکر نماییابد
 از حضرت ایشان ما قدس سره تاشیخ عبدالدین بن محمد جان سند است

که در حدیث گذشته محرر گشت لیکن شیخ غزالدین بن محمد شکوه رام از شیخ تقی الدین
بن محمد العسکری اجازه دارد و هم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمهما الله قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا یحیی الشیخ الامام اشرف الدین عبد الحکیم بن عبد الحکیم
الحزلی قال اخبرنا به العلامة امام الدین علی بن مبارک شاه الصدیقی الساقی
عن بنو اخیه و قال شیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلامة البغوی قاضی الاقصیه
المجید بن محمد بن یعقوب البغوی زکادی الشیخ الصدیقی العسقلانی قال اخبرنا به
الحافظ جلال الدین حسین و البیضا العام ثم سئل الدین محمد المقدسی قال لا و الصیغه
الساقی اخبرنا به مولف ناصح السنه ابو عبد الله محمد بن عبد الله القطیب قال اسأله
قراءة و اجازه قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ این اجازه حضرت ایشان
فرمودند که محسوس گردید که مراد اهل طبقه محدثین گردند و حضرت ایشان بزر
گتره از قایت کرم باین راقم محمد الهاسثم بن محمد القاسم البنتالی البیضا
غفر عنهما اجازه دارند این کتب مذکوره را با حدیث مسطور در اول شهر رجب
سنه هزار و سی و سه در بلده سرهند الحمد لله علی ذلک بعد از اجتماع بنده
حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب محمد دوم زاویه جامع الفنون
حدقه المیمون فراموش محمد سعید سله الله به نکتہ زیبا اشاره نمودند و آن این بود
که فرمودند در وصول حدیث رحمت دیر جم مسلسل به اولیة بحضرت ایشان
ایمانی است با آنچه آنحضرت در مکتوبه از حکایتی در روزنامه دو چشمه
از مرتبه و معالیه خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت ایشان از
استفاده معلوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت پسند افاده کشیده اند و مدتها طلبه معلوم را از پرکات خویش
بهره ور گردانیده و بعضی رسائل تریفه بازی و بفارسی و غایت

بلاغت و فصاحت تصنیف فرموده که از ان جمله است رساله تملیله در رساله روزنامه
 شیعه شیعہ با آنکه در ان اوقات ارباب شیخ در ان بلا و در حمایت حشمت و
 جیاه بودند و سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین ارباب و این
 نهایت عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان از حضرت حق
 سبحانه عطا فرموده بود ملاحظه این و آن در خاطرشان خطور نمی بود و از ان
 راه که ابو الفضل مشهور را بابل فضل سری بود و فضلا را بفرسات لازم بود
 آید شده شد حضرت ایشان بدر ان وقت مکرر بحاجس او در آمده بوده اند
 و دوسه بر و فور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده
 چنانکه یکی از تلامذه او با این فقیر گفت وقتی بیک از آشنایان خود
 کلمه چند رقم می نمود آنجا بقرب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرت
 کثیره در توصیف شیخ تو بقلم آورد و دیگرے از مصاحبان او گفت روزی
 که حضور شیخ تو در مجلس می حاضر بود و سے زبان توصیف فلاسفه
 علوم ایشان کشود و در ان مبالغه فراوان نمود چنانکه عالمیستد بتوین
 علمای دین حضرت شیخ تو سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیاستند
 و فرمود که امام غزالی قدس الله سره الهامی در رساله شریفیه متقد
 عن الضلال بر نگاشته است که از علوم که فلاسفه خود را واضح آن پیدا
 انچه بکار می آید چون هیئت و نجوم و و هیت و طب آنرا از کتب انبیا
 ما تقدم و کلام ایشان سه قه نموده اند و انچه زاده طبع ایشان است
 چون ریاضی و امثال انچه کار دین می آید ابو الفضل چون این بشنود تنفر
 شد و گفت غزالی ما معقول گفت حضرت شیخ تو نیز از استماع این حرف
 او متفر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن فرمودند اگر

ذوق صحبت مایل علم دارے ازین حرفهای دور از ادب زبان بازدار
 و بر فتنه و چپند روز بجایس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و مندرست
 نمود استه طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بنزل ابو الفیض برادر او
 درآمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش گشته
 و گفته خوب رسیدید و منتهی از تفسیر پیش آمده که آنرا بخود غیر معجمه و مل
 و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت دلخواه بدست
 نیامد حضرت ایشان بآنکه عبارات من لفظ و زبیره بودند در ساعت مطالب
 کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیض و رحمت رقت و مطلب
 از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان بمران ایام که بسبب
 طریقه صوفیه درآمده بودند بر این قسم مردم خپان بودند و صحبت و بهیت ایشان
 بر آنها چنین در عنوان رساله زد شیعه که دران ایام مرقوم شد و نگارش
 نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد علیه السلام
 از بنگ نموده بود بطلسمه ماوراءالنهر نوشته بودند در جواب رساله آنها
 که در باب تکفیر شیعه و اباحه قتل نقد و اموال ایشان مرسلان را بود
 باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طے مقدمات ابله فزیه
 تکفیر خلفای ثلاث است رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقہ
 رضی الله تعالی عنہا ۵ ترسم این قوم که برورد گشان یخندند
 در سر کار خرابات کنند ایمان را بخاطر فاقه قرار یافت که در حل شبان
 و اهیہ اینها و تحقیق مذہب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا سادہ لوحی
 از مقدمات فرقه آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد
 ۶ فشرعت بحسن توفیقہ سبحانہ و اللہ المستعان و علیہ السلام و بعضی

از طلبه شیخ که متروک این حدود بودند باین مقدمات افتخار سلامت نمودند و در
 مجالس امر و سلاطین این ملاقات شرت پیدا و در این حقیر در مجلس
 و موکمه شافیه بمقدمات معقوله و منقوله و آنرا میگرد و بر غلطها سے صحیحہ ایشانرا
 اطلاع میداد اما محبت اسلام و رک فار و قیم باین قدر رد و الزام کفایت
 نکرد و سوزش سینه بکینه تشفی نیافت و بخاطر فائز قرار یافت که انطباق
 مفاسد ایشان و ابطال متاع عام بخشیدن و کلامه دران ایام که ایشان بگروه
 تشریف برده بوده اند چون مدتی بران گذشته و الدماجد ایشان از شوق
 دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت بگروه آمده اند
 یکی از فضلا سے آن دیار زیارت ایشان آمده پرسید که باعث این
 قصد بعل چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمه الله
 چون ویران بر بعضی ضروریات نزد آمدن میسر نه بود ما آدمیم رعیت
 نزد کنعان یعقوب برون آید چون و الدماجد ایشانرا بایشان الفت
 تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز تر میدانسته اند و همیشه بصحبت ایشان
 مشغول بوده اند و از دقائق علوم دینی و اسرار یقینیه و ربانیان
 می آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از ان سفر مذکور بوطن مراجعت
 نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی اقتباس
 انوار آن بزرگوار عالمی مقرب را گردیده و فوائد باطنیه کثیره از ایشان
 دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند از ان جمله است
 آنکه در فقره نخستین از ساله مبدا و معاد نوشته اند که این دو پیش یا
 مایه نسبت فرویت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار
 او را از عزیزیه که به قومی داشتند و بخوارق مشهور بودند بزرگوار

آمده بود و نیز این در ویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً در ایستاده صلوة
 نافله مدوسه از پیر و سکه است و پیر بزرگوار اورا این سعادت
 از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتہی مراد
 حضرت ایشان از ان عزیز کثیر الجذبہ و الخوارق شیخ کمال قادر سے
 مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
 مذکور رحمہ اللہ سبحانہ و حضرت ایشان ہیواسطہ والد بزرگوار این
 آن انظار حضرت شاہ کمال کہ در طفولیت دیدہ کردہ اند بہر ما و نسبت
 قادر یہ یافتہ بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریفہ حضرت خواجہ
 باقی بات قدس سرہ بایشان خرقة و نسبت کاملہ اجازہ از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیدہ و بیان این قضیہ یعنی حصول
 خرقة و نسبت تمام و اجازة آنکہ خدمت شاہ سکندر کہ نبیرہ حضرت
 شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روز سے کہ حضرت
 ایشان در حلقہ مراقبہ مایاران نشسته بودند از کتیل آمدہ خرقة متبرکہ کہ
 حضرت شاہ کمال را بروشن حضرت ایشان نمادہ چون حضرت ایشان
 چشم کشادہ اند شاہ را دیدہ اند بوضع مناققہ نمودہ اند شاہ گفت
 چند مرتبہ میشود کہ در معاملہ از حضرت جد خود شاہ کمال مامور شوم
 کہ خرقة مرا بقلان کہ حضرت شهاب الشیمہ برسان یا آنکہ مرا مشکل بود
 خرقة متبرکہ ایشان را از خانہ بر آوردن باز یکسہ و ادون لیکن چون شکایت
 مامور شدم ناچار اتشال ام نمودم حضرت ایشان آن خرقة را پو شیدہ
 بخرم مرا و ادون رفتند بعد از مدتی کہ بیرون آمدند بیوضیہ مہربان اسرار
 گفتند کہ بعد از پو شیدن خرقة حضرت شاہ کمال قضیہ عجب برودادہ

و آن نیست که چون خرقه را پوشیدیم حضرت شیخ الجن والانس سید عبدالقادر جیلانی
 را رفته اند عند دیدم که با خلقا سکه کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحم الله حاضر
 شد حضرت غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آورد و ندانوار و اسرار بسیار
 خاصه خود منور گردانیدند و من غرق بحر آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
 آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفتم هم در غلبات آن
 احوال ناگاه بروم خلود نمود که تو مرا سکه اکابر نقشبندیه بودی و ملاک امر تو
 نسبت به ای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بحمد این خطوط دیدیم
 که مشایخ سلسله شد یقه نقشبندیه و خواجیه جهان خواجیه عبدالخالق تا حضرت
 شیخ ما خواجیه باقی باشد قدس الله اسرار هم در رسیدند بکار من در
 مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرار هم فرمودند که این سر
 است و از تربیت مابذوق و حال و کمال و اکمال رسید ه شمار ابا و جلیل
 است اکابر قادر به فهم الله گفتند و طفولیت ما را با و نظر کرده و جان
 از خوان نعمت ما را بوده و اکنون نیز خرقه را پوشیدیم و زهر آن بت
 شمع و چون گل را گرفته جنگ با پروانه طبل بود برین مباحثه بودند که جماعه
 از مشایخ کبریه و حشویه رحم الله در رسیدید و وصالحه نمودند بعد از آن
 و ظواهر و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود یافتیم لاجرم حضرت
 ایشان بطریق ندرت از سلسله قادریه نیز مرید بیکر گفتند و شجره آن مشایخ
 میدادند و کلاه و داسه نیز و اگر طالب از آن سلسله ذکر طلب نمود بشر
 میکردند و نسبت آنها تربیت نمودند و روزی یکی از طالبان صادق
 از ایشان التماس فوق و نسبت طریق شریفه قادریه نمود ایشان
 منمودند که اکثر بصیحت و خدمت حاضر میشت. ه باش آن طالب

حاضریت حضرت ایشان خود را به نسبت آن بزرگان داشتند و اغاضه اول
بر و می نمود چون دوسه روز برین گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه
چلیان خوان نمیشدند به بودند در احوال خود بستگی دیدند و یکی از
ایشان ناچار از دستگیری آمده قبض احوال را برض رسانید که خود را در
دوسه روز نسبت خود بگایند و با هم تا چه تقصیر از مارتنه باشند دیگر که نیز
آمده مثل او مروض داشت حضرت ایشان قسم نمودند و فرمودند هیچ
تقصیر از شما بوقوع نیامده بل ستر این بستگی آنست که شما از اقبال
افراد نسبت اکابر نقش بندید و رخصه الله عنهم مینمایند و مادرین دوسه روز
خود را جهت اغاضه طلب از طالبان نسبت قادرید بران نسبت میاریم
و در هیچ القاسی از آن کشوده ایم ناچار شما که بآن مناسبت ندارید معطل مانده
دید و متخلل گشته باز چون سیر با نسبت اکابر خواجگان رجوع نمایند بستگی شما بکشتن
و همچنین بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان در سلسله شریفه چشتیه اجازه
ارشاد از پدر بزرگوار خود داشته و از راه کمال تقوی و التزام مشیت
سنت سفید علی مصدر با الصلوة و التبیة از سر و دو تو اجد و غیر ما که
مرسوم این سلسله علیه است احترام میفرمودند بالجمله از پدر بزرگوار خود
استفاضه کثیره نموده و پیش از آنکه بخدمت حضرت خواجیه باقی باشند
قدس سره شرف کردند و خدمت والد ماجد همواره در وطن بخار
یاطن و درس علوم ظاهره میگذراند و با وجود آنکه خاطر خاطر ایشان
مائل بسفر خجاز بوده رعایت خدمت حضرت والد را از وطن سپرد جانم
رفته اند هم درین ایام وقت ایشانرا ضعف قوی روسی داده بوده
از مشایده غلبات ضعف ایشان والد و مخدوم زاد باس عالی شان را

به آگاهی روسته نموده است و نموده کرده اند و وفود کثرت نماز حاجت گذاران
 بگریه و روسته نیاز بر خاک نموده پوده اند و در آن گریه ایشان از خواب در پوده
 دوران خواب دیده اند که تاسی میگوید خاطر جمع دار که اربابین مرد کارهای
 عظیم فراموش است که هزاران هزار سیکه بطور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزرگو
 از آن بپایسته شفا یافته اند و بعد از چند گاه از آن قضیه بخبر دست حضرت
 خود برشتا و آن علم اتم را باحوال اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جد و
 احوال سابق را بقایم کمال و کمال رسانیده نادره زمان و قطب دوران و پناه
 جهانیان گشته اند چه در فصل خطاب حضرت قدوه الاولیا و خواجہ محمد پیام
 کند کاس و کتب دیگر اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کرم و آثار
 ایشان از عباد العلماء ذکر یافته که علامه سرگروه اند یعنی بعلم ظاهر عالمانند
 و بعلم باطن و بر ستم بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث پس
 نادره اگر در هر قسم یکی هم باشد برکت او بیشتر و مغرب رسد و قطب
 وقت او بود و عالیشان در پناه دولت او باشند ان شاء الله تعالی
 فصل سوم در بیان و سیر حضرت ایشان بشارت محبت پیر بزرگوار ایشان
 خواجہ باقی بانکر همه انوار زمین تربیت و انوار آن قدوه و الاخبار بزرگوار
 کمال و کمال رسیدن آن بزرگوار را بحال ابراست و گفت که حضرت ایشان را
 همیشه شوق ملاقات بیت الله و زیارت روضه رسول الله صلی الله علیه و آله
 و علم به آرامش پیدا داشت لکن چون والد مشترک ایشان با کبر سر بر بستند
 حیات بودند ایشان از غرض دست والد و وری گزیدین پس بعد پوده نموده
 تا آنکه در سنه سی و چهار الهی هجری آن بزرگ سال و حال و حال بستر
 باقی انتقال فرمود و از انتقال والدین گوار پیشرفت حضرت ایشان

در سال هزار و هشتاد و پنج سفر سعادت اثر شرب و بطما شد و چون بهار لایق
 و پیا رسیدند سیک از فضلای سیه مولانا حسن کشمیری که آشنای ایشان
 و از مخلصان حضرت خواجه باقی باشد و یوه حضرت ایشان را ولایت بدست
 نموده و گفته اند روزی با سلسله علییه نقش بنزد یه انجمنین گوهر سیه چهار سو
 این و یار آمده که طلاب از یک نظرش آن پابند که از اربعینات
 شکاره و ریاضات متواتره نیابند که آنکه تیر بر وی یک نظر
 دین و خیره کنند و به طعن زند بر حلقه و چنانکه آن عالمی حضرت بان عزیز
 لب از جلو بر سر بر سر بر اكمال و ارشاد و در شکر ولایت باین نعمت
 غنیمت در ضمن مکتوب نگارش فرموده اند انیت فقیر و اداسه شکر نعمت
 ولایت شما اعتراض بقصود و ابر و در شکافات آن احسان شما قریب به
 این همه کار و بار نیست بران نعمت است و این دید و او مربوط بآن احسان
 بحسن توسط شما آن داده اند که کم گیس ویده است و همین قول شما آن
 بخشیده اند که کم گیس پیشیده از خواص عطا یا آنقدر عطا فرموده اند که
 اکثر سیه را از غموم عطا یا آن مقدم از سیه نشده است احوال و مقامات
 و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را از نیما
 راه عروج ساخته منازل و وصول رسانیده اند لفظ قریب و حصول از
 تنگی سیه این عبارت اختیار کرده است و الا فلا قریب ثم و الا وصول
 و الا عبارة و الا اشاره و الا شهود و الا حلول و الا اتحاد و الا کبیت و الا این
 و الا زمان و الا مکان و الا حلقه و الا سریان و الا علم و الا معرفت و الا اهل
 و الا حیره سه چگونگی من از ان در غیر نشانه که با عطا بود هم نشانی
 از عطا است نام پیش مردم و زمرش من بود آن نام هم کم چون اظهار

کتابت شده است
 در کتابخانه
 حاکمیه
 شماره ثبت
 ۱۳۸
 تاریخ ثبت
 ۱۳۸۸
 شماره ثبت
 ۱۳۸۸

این احسانها سے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظهور آن مرتب بر آن نعمت
 شایع بود و بنفس شکر نعمت شایع بود و دست در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقیه
 کتابت در آورده بود که نکته از شکر آن نعمت شایع او ایاد چون حضرت ایشان
 از والد ماجد خود نیز و صفاتی سلسله نقشبندی و اهل آن شنیده بودند و
 همواره مشاهده اشتاق والد بزرگوار خود باین طریق و ایل آن می نمودند و خود
 هم در رسائل ایشان شیوه نازنین ایشان را دیده و ایضا آنحضرت را محبت
 و محبت باین نسبت و مملو استعداد و قابلیت مروج اکل بود بشوق تمام
 متوجه دریافت حضرت خواجہ شد و نگفتند توشه این راه حجاز به از آن
 چه باشد که ازین سقت او که و مراقب این عزیزان را اخذ نموده بران باب ششم
 بگیریم زیرا در این سارا شرف و زشوارا پناه اشک و زرق و ص و رخ چون
 رفیق برستو می حضرت خواجہ شریف شده اند حضرت خواجہ بانشاء
 و هر باسایه پیر نموده از راه و قصد ایشان پرسیدند اند عزمی که
 در پیش داشته اند بعرض رسانیده اند با آنکه شیوه مرضیه حضرت
 خواجہ نموده که کسی را از طلبه بنفس نفیس و امانت بر این طریق از خود
 و التزام صحبت خوبتر نمایند یا از مثل این سفر متبرک است که انت خاتمه
 خود اشارت فرمایند اما از آنجا که نظر داشتند بر استعداد و قابلیت از غایت
 این شایع باینجه بود و از آنجا که بود باینجه ارام شده اند عاود خواجہ پیش
 تجا و نموده فرموده اند هر چند اراده متبرک مبارک و در پیش و در راه
 چند روز نیز از این نظر داشتند و داشت لا اقل مابقی یا هفته چه باشد
 حسب الامر اختیار بود این هفته نموده در آن هفته میل از منته آن ماه و هفته
 میرسد و روز روز سه هفته بود که از آثار تقصیر و کوتاهی حضرت

خواجہ عالمیت سے ارشوق نامیت و اخلاط برقیہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
 ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتند چون حضرت
 خواجہ شنیدند اندر سبب آنکه استخاره جاببین بوقوع انجامد یا چنانکه شنیده
 نازنین حضرت خواجہ بویہ بار سے و تاملی در میان آید ایشان را و خلوسے
 طلبیدہ نیز کرد و دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار برودہ کہ مہرمان
 لحظہ دل حق منزل ایشان بزرگ گویا شدہ و آرام و حلالت و التذاف
 تمام روسے نموده و یونانیو بلاتاقا ترقیات عالیہ و عروحات
 متعالیہ بطور مستقیم است تا بہ انداختہ ویدہ اندکاستیجہ بیانہ منکاسہ
 بشقی طوائف نماند کہ پیشدند و رانندہ راہ وصول بہ صاحب خانہ پیشدند
 براسے و ریزہ دنیا از روضہ مستورہ میں الفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 میفتند در میان صغرا و عباس انوار ساکن آن روضہ مطہرہ
 محصل گشت بہ از چند گاہ روز ازین محاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ
 آثار شد و بناد ازین منہ شد بلند استعداد ویدہ اند و سیکہ از خطرات
 باظہار و قائم کہ پیش ازین بسپند سال بشر بطو حال و کمال
 حضرت ایشان نمایند کردہ بودند زبان کشودہ اند و سیکہ از آنہا این بویہ
 کہ فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجہ گلے انگیکہ
 قیس سرہ مارا امر کردہ کہ بہند و ستمان شوقا این سلسلہ شریفہ را بخفا
 از تور و اسجے پدیدار کردہ و ما خود را نشانایان اینمنہ ندیدہ تو واضح نمودیم
 ایشان امر باستخاره کردہ و ران استخاره دیدیم کہ گویا طوطی باستانخی
 نشسته وادہ دل خود نیست کہ ویم کہ اگر آن طوطی ازان شاخ آمدہ بہر
 انہا شنیدہ پس ہمارا کشائیش ہر اوان حضرت و سے خواجہ نمود بجز و این طور آن

و طوطی پر و از نموده آمد و بر دستش انبیشه است و ما آب و نان خود در شکار او میگیریم
 و آن لوطی در میان مرغ شکر ریخته و شکر است و آن شب این واقعه را چون
 بعد حضرت مولانا خواجگی قدس سره رساندم فرمودند که طوطی جانور بی شعاع است
 و در هندوستان از دامان شاعرین است و وجود آید که عالمی از و مفر گردد و شمار
 نیز از و به بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعه
 و دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشمار سر رسیدن شاعر میبینیم در واقعه نموند
 که تو در جو قطب فرو آمده و از قطب آن قطب نیز آگاه گردانیدند صیاح
 آن روز دریافت در ایشان و گوشت نشینان آن بلد و رفیق جماعت که دیدیم
 نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از پنج کیسه معاینه
 نمودیم گفتیم شاید که از اهل این شهر قابلیت اینغی و داشته باشند که با بزر
 یلمور آید چنان روز که شمار او دیدیم همه طلب شمار موافق یافتیم و هم نشان آن
 قابلیت و شفا شده و گوشت و نیز دیده شد که با چراغ عظیم افزون شده و شام
 باشد که ساعت بسیار نور انجم رخ افزون میگشت نیز شد و سیکردند که
 مردم از این رخ انجم را افزون شده اند که چون بخوابی ضرر رسیده بود و دست
 و صورت آنجا پدید آمد و شعل دیدیم این را نیز اشارت بمالده شامی مانیم بالبد
 آنچه در دو سه ماه بنمایند ان شاء الله تعالی نظر و تربیت فواید باقی باشد و حق
 حضرت ایشان بیللمور رسید و قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تقریر آن
 قاهر است محله از آن که هم حضرت ایشان خود تقریر یا تحریر طالع بود
 بر نگاشته اند تبرکات ایزد نموده است آید القایل بیل علی الکثیر و آن نیست
 این در ویش را چون موس این راه پیدا شد غایت خداوندی جل
 و علای الهی کار و گشته بخیر مدت ولایت پناه حقیقت آگاه اوی طریق

اندراج النہایت فی البیاتیہ واسلہ بسبیل الموصل اسلہ درجات الولایۃ موبد الیرین
 الوضیٰ نینخا واما مناجا الباقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار نوا
 حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار جم بودہ اندر سائید وایشان
 این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود و توجہ نمودند
 تا التذات تمام در من پیدا شد و از کمال شوق کہ یہ دست داد و بعد از یک
 روز کیفیت بخودی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در نگاہ
 سایہ دران دریای می یافتم و این بخودی رفتہ رفتہ استیلا سے پیدا کروہ
 امتداد کشید و گاہی تا یک پیر و میکشید گاہی تا دو پیر و در بعضی
 اوقات استیلا پشب نمید و چون این قضیب را بحضرت الشان رسانیدم
 فرمودند خود سے از فنا حاصل شدہ ست و از ذکر گفتن منع فرمودند و نگاہ
 آن اکابر ہی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنا سے مصطلح حاصل شدہ بر من رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فنا حاصل شدہ چون بعضی
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے جی بینی و متصل واحد میا ہے عرض کردم
 کہ یکے فرمودند کہ معتقد رہے فنا آنت کہ با وجود در اپان اتصال شیوہ
 حاصل شود در بہان شب فنا سے فنا باین صفت حاصل شدہ بر من رسانیدم
 و حالتی کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتہ کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضور بری سے یا ہم بعد از آن نور سے کہ محیط ہر شیا است
 ظاہر گشت و من آنرا حق و استم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور مینماید در علم ست
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیا سے معتقد وہ کہ در بالا و پست و قعر
 شدہ انبساط مینماید نفس انبساط باید کرد بعد از آن نور سیاہ و مبطور

با نقیاض آورد و رنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد چنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد و
 بحیرت انجامید که در آن موطن شود حق سبحانه خود بخود هست چون بفرض یافتم
 فرمودند که همین حضور حضور نقیض نیست و نسبت نقیضندیه عبارت ازین
 حضور است و این حضور را حضور نسبت نیست نیز میگویند و اندراج نهایی
 و برایت در موطن صورتی بند و حصول این نسبت مرطبات درین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالیست در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا
 بران عمل نماید و پی مقصود بر دوع قیاس کن رنگستان من بهار مرا
 و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دوماه و چند روز از
 ایت راه زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
 نسبت فنا می دیگر که آنرا فنا می گویند حاصل گشت و دل را
 آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین و جنب
 آن وسعت مقدار خردم قدری بود بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه
 هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی
 عین خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
 بلکه اضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را هر ذره را در آن گنجایش
 منبسط که در هر ذره ساز است و صور و اشکال عالم در آن نور منبسط
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بفرض رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم
 این زمان موهوم یافتم نجاست بحیرت درست و او درین اثنا عبارت توحید

که از پدر بزرگوار علیهم السلام شنیده بودیم و یاد آنکه فرموده است ان شئت
قلت انه اى العالم حق ان شئت انه عاقل و ان شئت قلت انه حق من وجه
بالحق من وجه و ان شئت قلت بالحق بعدم التميز بينهما اين عبارت
فان جمله مسکن آن اضطراب گشت بعد از آن در ظاهر است ایشان زنده عرض
خود کرده فرمودند که هنوز حضور تو حاضر نشده است بکار خود مشغول باش
تا تميز موجود از موجود ظاهر شود و عبارت فصوص من را که شرح بعدم التميز خوانیم
فرمودند که شيخ بيان حال کامل کرده و سه مرتبه تميز نسبت به شئ ثابت
است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی از
شرایع حضرت ایشان بعد از دور و تميز در موجود و موجود ظاهر بگویند
ما وجود حقیقی را از موجود تمثیل متناهی یافتیم و صفات و افعال را تميز نمودیم
محقق یافتیم و در خارج جز یک ذات موجود نداریم چون این حالت را بعضی
اشارت رسانیدیم فرمودند که مرتبه فرقان بعد از این است در نهایت است
انجاست پیش از این آنچه نهاد است و هر کس نداده اند ظاهر میشود و این
مرتبه را مشایخ در اوقات مقام تکمیل گفته اند انتمی کلام الله الشریع و بعد از این
بیان و قالیق علیه از واردات احوال شریفه تفریم فرموده اند که برخوانند
نقح خواهد بود و این عبارات مذکور عالمیه که سالکان هر یک بصورت را در ما ابر
به است آن حضرت ایشان را بسره خودی و هر اوی در اندک فرصت بصورت
و حضرت خواجہ قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از میویان مراد
اند و این مرتبه سیر ایشان از ان مرتبه روز سه چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجہ عالمیه ایشان زنده بود که حضرت خواجہ بیکی از مخلصان
مکتوبه نوشته اند و آنجا قلم فرموده که بهوشی این نام مردی است از

بسم الله

سرزندگی عالم و قوی اهل روز سے چند فقیر باو نشست و خاست کردہ عجائب
 بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چنانستہ شود کہ عالم
 از روشن کرد و الحمد للہ تقاسے احوال کاملہ او را بیقین پیوستہ و این شیخ
 مشارالہ برادران و اقربا و در ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چنانستہ را و عا
 ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استخواندہاے عجب دارند فرزند
 ان شیخ کہ اطفال اند اسرار آئے اند باجملہ شجرہ طیبعہ ان انبتہ اللہ نہا نامنا
 و فقراسے باب اللہ و لہاے عجب دارند استے کلامہ الصادق اللطیف
 امین فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنوید کہ فرمودند
 ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ قیام طریقت
 گرفتہ مرا بہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بعض کرم مر اینا یہ امین
 راہ خواہر رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفسی امین یقین
 سے نمودم صورت نمی بست و اکثرین بہت و روز با ہم بودہ ازین نور
 کہ از تو بردم تافت ، یقین دانم کہ آخر خواہم بہت یافت ، بعد از سطلے
 او اسے امین بیان حضرت ایشان بانگسار و نیاز مندی و استخراق
 تمام آب در دیدہ کلمہ تمید بر زبان شریف آوردند یکے ایشان را
 ایشان از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند و را چہ اسے احوال
 کہ ما را در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و سستیہا بیلادہ سیدہ بانو
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت مایشخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و قیام
 بوفہ یاران را شنوید بضرر ایشان رساند لیکن احوال در ازان نشنید
 گردانیدہ خود سے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفته خیر سے نیکیتم تا سرکہ
 شیخ من گفت کہ ای فلان ترا چہیت کہ از احوال خود چیز سے نیکیوں

من تواضع رفتم و گفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابراهیم نمود
 و گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک در یکی از
 و قالیج دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تعریف نمودم چنانکه
 بنموده و اتفاقاً چون الحاح شیخ را به تنذی تمام در اظهار واقعه
 ویدیم لاجرم از رویه خبر این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متعجب نشد
 و هر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماست بهمت والاس
 حضرت ایشان است از بدایت تانهایت از بلندی این همت و موفقت
 و علو استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور رعایت ادب
 پیر رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام و فرصت رسیده اند بجای که
 رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرا نه آنکه حضرت حق سبحانه
 این چنین مترشحه است و الا قابلیت وافر الفیضه را که بصحبت ایشان رسانند
 و ازین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال تکمیل و اصل گردانند
 حماد قوسه و فعل و حاصله بجا آورده در ساعته که مشغری از کسب سوا
 نایه حضرت ایشان را خلعت اجازة کاطبه پوشانند و بسره بند که وطن
 ماله آنحضرت بود خصصت فرمودند و حجه از طالبان صاویق خود را در
 خدمت ایشان تعیین نمودند سپس تعفرت ایشان بانتمیهای فراوان
 بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
 شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سره چنانکه خود فرموده باز آمدیم
 با صبر از خلعت و فتوح استی و بامر حضرت خواجه دوران بلده به تربیت طالبان
 حق پرداختند و در اندک مدت جمعی را از سر چشمه فیوضات خویش شاداب
 ساختند و در انفسه این افاضات ناگاه از انجا که بهمت والای آنحضرت

و بلیه را جویان بود که در و هم در هم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل بشمارند
 و از غلبه اندانه یافت آن تمسید و الاسته نشد انداز و اع نو بصحت را که
 که بفرست مبدل که دایند بپند اصحاب غرض و ارباب غلبه آنرا بشود و دیگر
 حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون ایشان معالوم حضرت ایشان شادان و غلبه
 را به پیر بزرگوار مرسل داشتند همواران رد که از طاعت بر آمده بود و بود
 میل بوقت الفوق بتمام ارشاد چند است مناسبند و چند گاه خود می
 بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت بپوشید و شیر و زهر می آید و مردم
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در سارح قریب بتمامیت
 بر چند غایت ندارد میسر شد و پیش و دست بر بند و سینه آید کل یوم هوای مکان
 بر مقامات حبیب مشایخ الاما شاء الله تعالی که گذرانیدند سگ بر بند ازین
 و بلیه پست به آن درگاه و الادست بردست و درین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را تقدیر و غنایم بطول انجامد با جمله از جمیع مقامات اصحاب
 نگ مقامات نقل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا عله
 و چون ولایت و کسالات آنرا نمودند که چه در تحریر آورد و شد و می انجامد و در مقام
 زول تا مقام قلب فرو آورند و این مقام مقام کمیل و ارشاد و دست
 اینوز چیز از دستم و کمال از بر این مقام در کار است تا که به
 نشان نیست با وجود مرادیت چند ان قلیل منازل کرده پیش و که مریدان اینها
 در نگاه دارند نهایت عروج افزون تابعدایت مقام اصل است همیشه افزون
 زنده اند که قلیل اندر یوتین من لیثار و الله ذو الفضل العظیم و جبه تو وقت
 در است کمیل و ارشاد نیست مردم در تخیلات خود چیز است بر بند اعتبار بیا که
 و شاید که نشیند چشم شام و پس سخن کوتاه باید و السلام و در ان لیس

طلبیات احتمال ضرر غالب است بجماعه را فرمایند که از احوال این خسته ببال نظر خیال
 خود پیوسته مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مرا جوئید
 از گم شدگان خبر گوید. از حضرت خداوندی جل سلطانند باید اندیش امری
 که حق سبحانه و تعالی کمال او میخواهد در تنقیص سخن گفتن بسیار نامناسب است
 و فی الحقیقه معارضه است با و تعالی انشی کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحا
 ن مطلق را که درین غزلت میبستند بعض کرم عطا فرمود آگاه با فاضله طلاب باشند
 چنانکه خود در سبک از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش انیت که چون خوا
 من مرا کمال مصطلح این طائفه علیه رسانیده اجازت دادند و در فی الجمله آنوقت
 در آن کمال و الکمال حاصله خود تردوی بود آنرا بکرامت دریا فتند فرمودند
 که تردود را در آن راه نباید داد که از آن تردوی در کمالیت مشایخ لازم آید
 حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مشرب آن کاسنین
 بساعات محسوس گشت درین میان باز علم ناقص خود پدید آشت تا آنکه پیر آمدن بر
 می تنیدند جمیع کرده حدیث ناقص خود گفتند و دواع خواستم اما طالبان انیت را محمول
 بر توافع داشته از آنچه داشتند بیکشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانه
 و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید انشی ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل بآز
 حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بهر علی
 شده اند و بهر در خدمت پیر بزرگوار بهر برده و صحبتها سه شکر گذرانند
 و محال را بچندین درجه از پیشین پیر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
 خواجه و حصول محاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
 مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
 حسام الدین احمد سلمه الله تعالی شنودم که بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علم مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال رعایت آداب حضرت
 پیر و سنگیر کوچک پسران اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود و مانند ایشان از
 دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خواجیم الدین
 آنکه یکی از مقولان حضرت خواجه باقی باشد قدس سره باین فقیر گفت که در آن
 ایام که حضرت خواجه مانایات الثقات باین خلیفه عالی درجات یعنی شیخ شریف
 و در توقیر و احترام ایشان میافزید فرمودند روزی به تقریب مرا بطلب ایشان
 فرستادند همین که خدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر و سنگیر شمار اطلبیده اند
 بجهت استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره خالکان و از
 غایت خشت اضطرابی قریب رسته در ایشان پیدا گشت من با خود گفتم سبحان
 آنکه من شنویم نزد یگانا زایش بود حیرانی کجشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
 سره نیز در ساله پیدا و معاد رقم نموده اند که ما چار کس بودیم در ملازمت حضرت
 خواجه خود که پیش مرقوم در میان سائر یاران ایشان می داشتیم و هر که ام مارا
 نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحدّه بود و معالیه بود این فقیر
 بقیقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد و اهل
 زمان آنسرور علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است
 شکله این نعمت بجایاید آورد که اگر چه بشفوف صحبت خیر البشّه علیه و علی اله
 الصلوات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و
 هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسیده است کلامه فاجرم ازین این رعایان و دیگر
 اسباب اغذیه برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایشان فرمودند
 هر چه از جواهر الیه بتمای متعالیه داشتند و لوای مسعود و قه این کلام بشارت
 اساس شیخ ابوالعباس و روحی شیخ ابوسعید فرمود که ووش ایشان را رفت نصیب

این جوان پیشکده میا کیش باو آتش بر فرق فرقدان سای این فاروقی نژاد افرا
 و کارخانه ارشاد و خوراج حضرت ایشان عواله نموده تربیت طالبان را ایشان و اند
 و این برقیه و الارایا حضرت برنگاشتمند بهو جمع از دوستان که گرفتار بار وجود
 بودند چون در مصیوق و مانا الاله مقام معلوم در بند مصیقت فکر و محفل انقضای
 آن نمود که درین برشکال از مقابله بوقلمون و در افتاده در تحت آفتاب مشهور
 زندگانی نمایند انشاء الله بیکه و پاکی باخر رسد فوائد صحبت و جماعه امری است
 محقق چه حاجت باطهاره مگر قنایم بر مانا و کبیر و نیز به سوین و کل بر
 کنایه مردم آزاد نیز به انتی مکتوبه الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوف محبت
 نموده مدتی با فاضات سالکان لے الله در آن بلده اشتغال فرمودند و از احوال
 عظیمه حاصله خود و ترقیات یاران و هم پیگان زبان قلم غرضه و اشتها به پیر
 بزرگوار نمودند که بعضی از آن عریض بعد از تمامی این فصل و فصل علمیه
 رقم خواهد یافت انشاء الله تعالی آنرا که شوق دل خوانان آن باشد که تفصیل
 آن اطلاع یابد که بطلان آن عریض که در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیا
 ثبت یافته باشد و همچنین حضرت خواجه بزرگوار احوال یارانی را که بنده مست
 ایشان و ردی می بوده اند غایب اند از حضرت ایشان می پرسیده اند که تو چه
 نموده ترقیات و قابلیت هر یک را معلوم فرموده از سرهند با ایشان هم نما
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بمصر تمام الناس نظرات عنایا خاصه
 نموده فرموده اند که انشاء الله چون جناب ایشان از سرهند انجایا بیاید التماس کنیم
 که در حق تو توجهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالییه رسانند
 و کذاک و قاتق علوم طریق و دیجات مقامات بعضی ارباب معرفت و تحقیق
 را نیز از ایشان استفسار میفرموده اند و آنچه درین ابواب حضرت ایشان

معرض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاقل ایشان گردیده محاکمه کثیره بر زبان
 می آورده اند این مکتوب شریف خواجہ مالیشان که بحضرت ایشان ارسال فرمود
 اند و بی واسطه از خط شریفه منقول میگردد و شاید آن مطالب است بذا هو هو
 مستدرا شد و اسع و انور یا و مسوده رساله که در طریقہ اجکان تمام شده خواهد
 بریان گسل البصر شتاقان گردانند حمد الله سبحانه و التمه نبات عالی است
 و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجہ
 احراق قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
 بطلان آن لطیفه غیبیه مشرف شد در التماس غایب آمد که دست چپ
 یعنی عالم ارواح یا ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحسب منصف مانتظہ شد
 که مشارالیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجہ بود یکی طبع
 آنکه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردید دیگر از سخنان ایشان معنی غصبت
 مفہوم میشود و این نیز از بعضی خواہا دریافتہ شد کہ ایشان بحسب خلقت
 نہایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطہ علم در زیر
 مقام وحدت علیا کہ قابلیت مطلقہ است مخلوق باشند یکے کہ نموده تجا
 ہم دیدہ شود ایضا در مقام حضرت فاروق رضی اللہ عنہ نظر بند از اند
 کہ داخل آن مقام شده به نزول آید اند یا از راه دیگر بیکبار آید اند
 شاید کہ مخلوقیہ فوق نقطہ بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد یا علی العتہ
 غنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند کہ خیال خاطر نگارین است التماس دیگر آنکه
 در باب فنای بشر است نیز تو جی فرمایند کہ از غیر مقام فنای فی اللہ نیز
 مقام دارد و یا منحصر است در داخل شدن بمین مقام از جمله جماعتی کہ در
 فوق این مقام مخلوق شده اند ظاہر نیست کہ بچنان محفوظ باشند و

عاجت کسب و نمودن فهای بشریت نداشته باشد و ایضا جماعتی که در زیر همان مقام
و حدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشد نیز از عود
بوجود بشریت موقوف باشد ایضا یک نظری و رخا نه جروت که مقام انبیاست
صلوة الرحمن علی بنیا و علیهم نیز بکنید که در اینجا نیز مقاسه خواهد بود که از عود و نود
این گریه اند ایضا در مقام فهای سنی الله نیز نظری بفرمایید که شاید غیر ازین
راه ظاهر تفصیل راه دیگری هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان از آن راه
داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشانرا بهتر معلوم است چه توهم
چنان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چه نوع توان
نوشتن انشاء الله آنچه مرخص است بهمان شود و هر صادق و جمیع برادران
و اعزّه نیاز مندی قبول نمایند و منتهی مکتوبه العالی این پسر شما و نواز شما
انان خواجہ والا مرتبه باین خلیفه عالی منزله بجای رسید و استماع احوالات
یلمند تازه حضرت ایشان با سجا کثیر که خود نیز از وفور غوطه که داشته چنانکه
این دو بیت شریف البیان دو گواه این مدعا تواند بود پس تشنه لب
خراجم اید و ست + در حضرت یکدم آیم اید و ست + هر جا که تشریح تویمیم +
و اعطشش آیم و نشینم + بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص
مقتضای استقامت حضرت ایشان بطور رسیده بطریق روایت عالی از
سافل که بعضی اساتذہ از محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت
خواجہ بزرگواران احوالات را ازین نائب عالیقدر خود اخذ فرمایند
بحضرت ایشان المارافی الفیمیر البیر فرمودند حضرت ایشان بکے تواضع
و انکسار گردیده براه محذرت رفتند که مباد آن امتحانی بود و در حق
ایشان و مورث شرک ادبے گردد که باین چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة منجر نیست بترک ادب لاجرم حضرت ایشان با دلبسته
و تواضع و احترام تمام بفرمان رسانیدند که احکامات حاصله حاضرند و دعا و توبه
تمام بعمل آورید و پیر بزرگوار ایشان میفرمود که گماشته تا به بنایه الله سبحانه
ان مطلبی بمجمل پیوست و حضرت خواجہ مجلس اصحاب رفیری ازین ماجرا در میان
نموده بودند از چنانکه بنده این قضیه را با دلیقه تفادقی از زبان شریف شیخ حاج الله
سله الله شنیدم که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل ننموده و آنکه بعضی عمر
حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان و چنین اشاره بحال آن قدر
در باب کمال است که با ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میداده اند با کمال محاسنت
حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی الله عنهما بیرون حاضران گوید این ماجرا بود که آن شیخ
نیز منتهی که مریدان را به پیران بایده آنحضرت با این خلیفه بزرگوار خود در میان آورده
بودند چنانکه در حضور خود سر حلقه اصحاب خود ایشان را داشته و مقتضای حلقه
مراقبه صیاح و روح هم ایشان را گردانیده بودند و خود چون بایر شترشان خود را
حلقه داخل میشدند و چون از حلقه تا آن مجلس که حضرت ایشان آنجا بودند باز میگشتند
چندین گام پیشرو قدمی می نهادند و نهایت غایت ادب را در این امر نمیشماردند که کرده بود
که استقبال و نهایت را که با ایشان نموده بود حضرت ایشان مانع از این نبود و با ایشان بایر
سله که پیش گیرند بل با صاحب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور حضرت ایشان
متوجه براه آرید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سله الله تعالی بحضرت توارضات
حضرت خواجہ عاید ایشان بحضرت ایشان شنیدم که حکایت کردند که روزی حضرت ایشان
در حجره خود بپوش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجہ باقی با الله تعالی شایسته
سازد و بر ایشان تقدیر و ریافت ایشان به در حجره رسیدند و خادم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ میبانه تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و بچنان بر نیاز و ادب تمام بیرون در نزد یکستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان بیکشیدند لکن بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کسیت حضرت خواجه با و بی تمام گفتند که فقیر عمده باقی حضرت ایشان
از عیش خود باضطراب بر جسته بیرون آمده بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشسته
و نیز نکاتیب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مجرای مقوله است از انجمله است این دو رقیبه که دو شاخه عدل اند بران
دعا رقیبه هوا و لی حق بجهان باطل مرتبه اکمال برساند و لاف من کاس الکرام
تصفیه تکلف نیست آنچه بقیقت حال است نوشته میشود و پیر انصاری قدس سره فرمود
من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نیوقت میبود با وجود پیریش مریدی من
میکرد هرگاه صفت آن بی مقتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان ندهد
لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پله آن نروند
اکنون تامل و ایهال بدان استخوان و بے نیازی است موقوف باشا رست
که گریه خواهد از من سلطان دین + خاک بر فرق قناعت بعد ازین +
باری نسخه حال و ارواح ما نیست خدای عزوجل بر آنچه میاید مبتدی گردان
و از عجب و پندار مخلص بختاد و بقیه المقصود جناب سیادت آب امیر
صالح نیشابوری سلمه الله اطهار طلب نمود چون وقت تقصیر این بنود
تفصیل اوقات ایشان دادن از مسلمانان نمود و لاجرم بصحبت شافریان
انشاء الله بقدر استعداده بهره مند گردند و توجه لطف کامل یابند و الدی
رقیبه شانیه الله تعالی فقر و ساکین در مانده را از برکات برگزیده گان
بهرمانی برساند و بهیست که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت نموده ام
از سیلین یک کلمه را تا صدان صادق عامل استوار شد الحمد لله این قیسم

در
مجلس

موزت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شادداشتن انبیاست بشیر می
 است حکایت این صانع صوری بسیار بسیار بخواه فرض ما را احد خود می باید دانست
 از فصول اخر از باید کرد و الدعا انتی مکتوبه الشریعت بالجملة این محبت و معالیه
 که میان این پیر و این مرید قدس برهما بطور رسیده کم کسب شنیده و از عجا
 روزگار است و موجب حیرت اولوالعبار و هم باشد فتای اتم و تعلقش اکمل خود
 بزرگوار و هم گواه علوم مرتبه شش ما که زبده مقررین است و قدوده اخبار و همچنین
 حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار سیفر نموده اند که در اخبار را از اثر صحبت فلان
 و اشاره بحضرت ایشان مینموده اند معلوم شد که توحید کوچی تنگ بوده و فوق
 آن شاه راه هیچ و الله اعلم بحقیقه کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
 بلازم است آن خواجه صفا کیشان رسیده اند فرموده اند آنها ضعف بدن بسیار
 ظاهر میشود امید حیات کمتر نازده و فرزندان بر خور و خود خواجه عبید الله و خود
 محمد عبید الله را که اندک می شیر خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
 توحید در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان و حضور پیر بزرگوار با مر
 ایشان توجیهات علییه در حق پیرزاد با فرموده اند چنانکه اثر آن توحید بحضرت خواجه
 نیز ظاهر شده است و نیز فرموده آنحضرت در حق والدات آنها غایبان توحید نموده اند
 چنانکه روزی که حضرت محمد زاده منقولاً عن مکتوبه الشریعت اشاره بان فرست
 و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
 ایشان بطور چوخته بنش از است که تجربه کنی چندی از ان بزرگاشته می آید
 روزی فرموده اند که ایشان از کمال مرادان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده
 که امروز در زیر فلک ازین طائفه علییه چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
 مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان احدی که چند

از اخص الخواص بنظر من در آینه و نیز فرموده اند که ما درین سکه چهار سال شعی نگذاریم
 چند روز بازی کردیم اما الحمد للّٰه و المنّٰه که این بازی ما و این دکان پر داری ما
 بهیافته نشد که چون ایشانند بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک حضرت
 ایشان شنید و که فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ باقر سمره به تربیت طالبان
 تا زمانی بود که حامله باینها نرسیده بود چون از کار سن فارغ شدند مرئی گردید
 که خود را از کار شغیت کشیدند و طلاب را باحواله نموده فرمودند که این تخم را از بخارا
 و سمرقند آوریم و در زمین برکت آمیزین بپاشیم و نیز بعد از وصیت آن خواجہ
 ذوالبکات از میان سوداها مکاشفت خاصه مستوره مسوده برآمده که آنجا چهار
 دایره کشیده بوده اند و در یک دایره ولایت نفتح و او رقم نموده و در دایره چهارم
 کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه و التابعین
 رضی اللہ عنہم اجمیع در حواشی آن دایره موافق مرتبه آنان بنوعی که وغیب
 از کشف بلاریب معاینه گردیده رقم فرموده و در میان همه آنها ده دوازده تن
 را از رؤسای ایشان در هر دایره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان را
 نیز داخل این ده دوازده یافته و نیز آن خواجہ عالیشان مکررا اشارت قطبیت
 حضرت ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان باینترجائیت
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردید که از آنهاست دو فقره
 از نخستین فقرات رساله مبدا و معاد فقره اولی از ان متضمن افاضات روحانیست
 اکابرست بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عریض در
 آخر فصل آئینه خواهد آمد انشاء اللہ سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
 سفر سوم آن بزرگوار خود که بعد از ان ایشان ملاقات انجمنه فی سینه گشت چون
 حضرت ایشان از دلی بسر میبرد شدند روزی چند آنجا گشت اندر راه با مریدان

متوجه بلده تعلقه لاهور گردیدند اکابر و اصناف آن بلده مقدم محرم ایشان از ضمیمه شمرند
 و بسا از خواص عوام در مسلک آورده آن غوث الانام در آمدند و صحبت گرم شد و حلقه
 و شغل در اقبه اسماعیلی پذیرفت فاصله از تلامذه عالم عامل جنوی مولانا جمال شکر
 رحمه الله بقیه گفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می نذر کور باشند به نیاز مندی
 و اخلاص تمام بلازمست شیخ بزرگوار تو میر رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
 از آن صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم شایسته مولانا نمایند مولانا پاسخ اقرار
 ایشان را بر داشته پیش پای ایشان نهاد تا شاگرد و آنرا آن افراط تواضع مولانا را
 نموده چه اعتقاد و در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روع درع
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نموده هر دو
 داشتیم که این بهمه تواضع و تذلل از مثل ثنائی و جی ندارد فرمود ایها علمای
 باشدند و از میران اسرار علی مع الشرا احترام ایشان بر ما این لازم است ما را
 درین باب معذور بل ما خود ایند و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا
 مذکور نسبت شاگردی و همسایگی داشت با من حقیقه گفت در آن ایام که حضرت
 ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا حال صحبت آن قدوه ارباب
 کمال میر رسید روزی در خاوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما در میان
 ایامیان علم احکام و علم اسرار و احوال و عنایان درینا مسئله وجود و وجود
 که به ظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسبب یاری اولیاد و اولیا برانکه حال آن
 نیز و شما چه نسبت حضرت ایشان سرگوشش مولانا برده و در چندین مورد که کمال
 از دیده مولانا فرور غیبت و تغییر و در پیشگاه چون نیز ارباب کمال و درین است
 برانوی ایشان برده همچنان با کمال تمام ترخص شد کس ندانست که لسان
 که هم نشان حضرت ایشان چه گفته و گوشت به مشایخ مولانا چه شنیده است

سه ندانم چه گفته چه نگفته که گفته و از دیده خون ریخته به تقرب این قضیه
 و نسبت توجیه یکیه از غلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در احوال غلبات نسبت احوال و سران سمیت
 روزی یکی در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد با جمله بدین اتفاق
 این گری محبت حضرت ایشان در لاهور بار ارباب فضل اصحاب حضور ناگاه خبر
 انتقال خواجه بزرگوار بدار القار سمیع ایشان رسید آرام و لایه بله آرامی مبدل
 گشت و شربت شیرین آن محبتی زلفین بذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بخود
 استماع این خبر متوجه دلی شدند چون بزیارت روضه منوره شرف گشتند
 و عزایری محروم زاد و هم پیر یا نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را موسیقا
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
 و التماس یاران دل افکار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصیحت
 ارشاد و طراوت افاضه و سرگرم حلقه تنابه که در حیات بابرکات خواجه باقی نماند
 قدسنا الله سره الا قدس بود از سر لوتازه کی یافت و کما توجهات النوازل جذا
 بر لبه الطن این طلا بسبب جاوه گر گشت و میان سرگرمی آن افادات و افاضات
 بعضی بآسان منافع الخیر این قضیه افتاده حضرت خواجه علیه السلام را از ایشان
 کما لم یسبوا من مختلف در میان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شهاب انداختند
 حضرت ایشان بر آن مطلع گردیده رفع آن بمصالحی که موجب مزید اخلاص و اتحاد
 آنان باشد و نواید رسان آنها بود و پرداختند چون دیدند که مفید نیاید نسبت بهای
 بعضی آنها توجه نمودند از آن هم منته نگشتند بل اکثرشان جمع شده بروضه منوره
 حضرت خواجه قدس سره رفت توجه و التماس نمودند درین توجه یکیه از آنها که صاحب
 کشف بود و نظر در آمد که هر یک ازین درویشان آنچه چراغی برافروخته بودند

تاگاه برق خاظمه در سید و همه چیز انعام و توجیه این درویشان بود و آن برق که
 عالی حضرت ایشان مع فلک آن یاران چنانکه استفاوه را شاید بایشان رجوع
 نمودند و حضرت ایشان حکم نمود احدی بوطن محاصره دست فرمودند و بعد از آن تا بعضی
 پیرها معذرت در میان آوردند و حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر حال صفا
 در صفا بود چنانکه اشاره ازین باب در ذکر حال خوابه مسام الدین نیز گذشت
 پس حضرت ایشان در شهر جادوی الاخر که راه انتقال شیخ عالمقدار ایشانست زیارت
 روضه منوره پیر بزرگوار از سرهند آمده بایسیرهند میرفتند و دوسه کت با کمره نیز
 تشریف آورده باشند و دیگر از سرهند بهج جانشینان مگر ادختر عمر که دوسه سال از
 مراجعت سلطان وقت مصحوب بمسکری بعضی بلاد مر و ایشان روی داد و در آن نیز
 حکمتها بود که اهل آن بلاد باین سبب بهجبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر
 ایشان بهره ور گردند چنانکه در یکی از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر
 بنو احمی یکی از قزاقی خطه رسید خادمان حضرت ایشان نزد یک بان قریب جایی
 گرفته شروع در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دیدم
 که تنها پیاده بکمره آن قریب در آمده بنده و رفقا سے ایشان را دیدم چون مراد بنده
 فرمودند در خاطر افتاد که درین دیر سوره سوره فراه بود و آنجا رفیق و ضو سے
 تازه کرده دو گانه او انما می چند قدم زفته بود و آنکه سجده سے و کمال صفایا
 و چارپایه بالوازم اسباب و نمود در محن آن سید ایشان و دست کرده و پیچیده اند
 سیکه از فقر سے که آنجا بود از فقیر پر سپید که ایشان را چنانکه پس اندیشیده و میرا
 خبر داد و سه بندوق تمام و دیده رفیق و غریب از آن تشریف آید آنجا بود
 و در پیاده سید خاندان شسته و اوصاف حضرت ایشان را شنیده بود
 آرزو مند دیدار و ملاقات فو البرکات سے بوده اما آنکه بر شرف توابع میسر نشد بود

خدمت ایشان رسید. آن فکر کرد و آن عزیز آمده بر اقدام مایون افتاد و زبان نموده
 این بیت برکشاد سه بای اوج سعادت بهام مانده. اگر ترا گذر به مقام
 افتد و ایشان را با جمیع درویشان آتش بنزل خود آورد و میز پائین نمود و در پیش
 انابت کرده قلمم فکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز حضور
 حضور شد. در وقت خلعت یکس نهزل مشایعت نیز نمودند. اکنون وقت آن
 که انبار و عهد مذکور نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علی و خایم
 برنگاشت که مشتمل باشد بر بعضی از ایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر
 از احوالات فالیفه و اسرار و حقائق وارده پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
 الله سرهما و روحهما و افاضل علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصلی مجید
 اسرار الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعضی از ایض حضرت ایشان و
 بعضی فقرات مأخوذه از بعضی آن عریض کترین بندگان احمد بن درو و عرض
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی نیاید و احوال پریشان را موعوض
 میدارد که در اثنا سه راه آنقدر تجلی اسم النظام تجلی گشت که در جمیع شیا
 تجلی خاص علی ظاهر گشت علی الخصوص و کسوت نساکه در اجزای آنها
 جدا جدا و آنقدر رفقا و این طائفه گشتم که چهره عرض نمایم درین انقیاد و مظهر
 بودم و نلوری که درین کسوت بوده در پیچ جانوده خصوصیات لطافت
 و محسنات عجایب که درین لباس ینوده از پیچ مظهر ظاهر نشده و پیش
 ایشان تمام که خسته آب شده و سیر فتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا
 جدا تجلی شده و طافته و حسنه که در طعام لذیذ پر تکلف بود و در ما و اسای آن
 نبود و آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا و خصوصیات این تجلی

تحریر بعضی میتواند رسانید اگر در ملازمت علمیه میبود شاید هر دو من پیدا نشد اما در
 انشای این تعلیقات آرزوی رفیق است و ششم و با آنها اما ممکن متوجه نیستیم اما معلوم
 بودم چاره نبود و درین انشا معلوم شد که این تجلی بآن نسبت نیز می باشد و در بیان
 همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملاحظه نیست و ظاهر آنکه از آن نسبت
 خالی و مطلق بود و باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتیم که باطن و اصلا غیر بیغ
 بهر متبلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات متعرض است و ظاهر هر که متوجه کثرت
 و انشیت بود باین تجلی مستعد گشته است بعد از آن چندگاه این تعلیقات رو بخفا
 آورده و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و مصارت تکلیف تعلیقات
 کان لم یکن و شیان که را و بعد از آن یکسای خاص رود و در میان آن تعیین
 علی که بعد از عود و تعیین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثری از مظان
 آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انعام محال شرک خفی بطور آید
 گرفت و همچنین دید تصور اعمال و مشتم و اشتتن نیات و خواطر نیز با بوجه امارات
 عبودیت و نشیبه این با نظر هر کشته اند حق سبحانه و تعالی بهر کثرت توجیه حضرت اینان
 بجهت بندگی رساند و منها عرض داشت که بهترین بندگان احمد بنده عرض میرساند
 که از آن تصورات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و الم یسألکم لیکن و لا حول و لا قوة
 الا بالله العظیم علوی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشته اند حق سبحانه
 بعد از این خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص میرشی چیست و میر
 شیه الله بچه چینی است و تجلی ذاتی برست چه باشد و محمدی المشرک چیست و امثال آن
 و در هر مقام لازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزیکه مانده باشد
 که اولیاد الله قیس الله سمر هم آنرا نشان داده اند و راه فروگذارند و بنمایند
 قبل از آن قبل با علم الله چنانکه ذوات اشیا را بمصداق میان اصل تعلیقات و استعدا

را نیز مجبور و مصنوع میداند و سبب آن محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی سه بودی
 حاکم باشد زیرا که گستاخی نه نمود و عیب نه باید که خود خود داند منزه و در عین
 رقم نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر
 و همچنین احوال بعضی مدتی که از عالم بر خیزت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
 و شداید آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمائده است که بر هیچ چیز خود را
 جمع ننموده و ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گشت ستمها نمودند و جمع کنیز از
 متعلقات اینها را بناحق ویران ساختند و جلاد و وطن نمودند اصلاً بخاطر
 غنا و کلفت راه نیافت چه جاسی آنکه بد آنها بخاطر گذر و منتهای جدرین عرفیه
 که خیال کند سابقاً تعلق ارادت بر او داشته بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود
 چنانچه محروض داشته بود الحال ارادت هم از پیچ برآمد و منتهای لامراده و لا اراده
 و صورت این فنانیز در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فالخر
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه وقت و غموض تعمیری بود لازم عنان قلم
 را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاص
 در ما و اوجدهت پیدا شده بر چند مقرر است که در ما و رای وحدت نظری
 نیست بلکه هیچ نسبت نیست اما آنچه بینا بر محروض میدارد تا زمانی که یقین نه پیوست
 بر روشن جرات نمود و هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت
 و نه در آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند تاحق را و راس آن دانند
 حیرت و جمل همان مرافقت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض
 نمایم همه تناقض و متناقض است در گفت نمی آید حال بے شبهه تحقیق است
 استغفر الله و التوب الی الله من جمیع ما که الله قولاً و فعلاً جافراً و ناظره ایضاً
 این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات سید تتم فی الحقیقه

فکای خصوصیت صفات و مابه الاشیاء را آنها بوده که در ضمن وحدت سدرج شده بود
و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات و لو کانت علی سبیل الاندراج
و الاندراج نیز بر طریقت شده قهرمان احدیت پنج چیز را نگذاشته تیزه که از
مرتبه علم اجزای یا تفصیل حاصل شده بود و نماید و تمام نظر بر خارج آورده گان
و لم یکن معه شیء الا ان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بضمون
این حدیث بوده شما انعمایات خدا و کمال ملکوت تو جهات علیه حضرت ایشان
علی التواتر و التوالی فالقصر دارد و ندیده عرض نماید من آن خاکم که بر تو ببار
کنند از لطافت برین قطره باری اگر بر روی از تن صدر با نم چو سوسن شکر
مطفش که تو اتم هر چند انعام این قسم احوال موجب جرات و گستاخی است و شرف
افتخار و مباهات و ولی چون شده مرا برداشت از خاک منوگر بگذرانم سر بر
افلاک ابتداء عالم صحو و یقازا و اخرا به بیع الآخر است و اما حال بقای غایب
در هر یک بدقی مشرف می سازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محمد الدین است و قبل
سره در محو آرنده باز بسکری برند و در نزول و عروج علوم غریبه معارف
عجیب فیاض میفرمایند و با حسان و شهود خاص هر مرتبه که مناسب بقای آن
مقام است مشرف می سازند تیار پنج ششم ماه مبارک رمضان بقای مشرف
ساختند و احسانی میسر شد که چه هر من نمایند سید اند که نهایت استقامت و اما اینجا
بوده و در حقیقت که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هر چند فنا اتم باشد بقای مرتبه
بران اکل خود ابد بود و هر چند بقا اکل باشد صحو بشینه خواب بود و هر چند صحو بشینه افتاد
علوم موافق شریعت غراسه افتد چه کمال صحو اینها را بود علیهم الصلوٰه والسلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات میان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه شکر است الحال معارفی که باین کیفیت

فانفس انداكثر تفصيل معارف شریعیه است و بیان آنها و علم است لاسیما کشف و غنوی
 مورد باید که در قبیل مفصل میشود و سه گوییم شرح این سیر شود و می ترسیم که بیاید
 منجر بگستاخی شود و باید که خود را اندر مرشد علی الاطلاق جل شانہ برکت
 توجهات علیه برود و طریق جذب و سلوک تربیت فرمود و بهر دو صفت جمال
 و جلال مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت
 این تربیت شتقی شدن است بحسب ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و
 نسبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس از نسیانی
 که معلوم تمام از ساحت سینه زفته نشود و جمیل مطلق محقق نشود از فنا بهره نراند
 و این حیرت و جمل و انمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل شود
 و گاهی زائل گردد غایت ماسی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد از اقیان
 جهالت و علم با هم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بجنون که این موطن
 حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نمی بینند و علی که پیش از جهالت
 حاصل شود و از چیز اعتبار خارج است یا وجود آن اگر علم است در خود است
 و اگر شعور است هم از خود اگر معرفت با حیرت نیز در خود است تا زمانه که
 نظر در برون است بجاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر برون
 بالکل شتعلع میباید شود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که احوال
 بعد از فنا و بقا هر چه می بینید در خود می بینید و هر چه می شناسند در خود می شناسند
 و حیرت ایشان در وجود خود است از نیلایم صریحا معلوم میشود که شعور و
 معرفت و حیرت در نفس است در برون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که
 سیکه ازین ثلثه در برون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد
 کیفیت البقاء نمایه مرتبه و فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقایانند از فناست لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بقا و بقا و بدون
 نیز شهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق هر نسبتهاست پس نه که برتر باشد
 قلندر می دانند نه هر که آینه دارد و سکنه می دانند + این نسبت حضرت خواجه ابوالخیر
 است و متمم و مکمل آنحضرت خواجه خواجما حضرت خواجه بهاء الحق و الدین مستالم است
 بنقشین قدس الله سرهما منها عجب کاری است اولاً هر بلا و مصیبت که واقع میشه
 باعث سرور و فرحت میشه و دل من فرزیه میگفت و هر چه از امتعه دنیوی کم میشه
 خوش می آید و این قسم را آرزو میکرد و حالاکه بحال اسباب فردا آورده اند و نظر بر
 عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشد و در اول و بلکه نوبت از خزن
 رو میزد هر چند ابر عت زائل میشد و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین دعا
 میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر
 او محسوس بود حال مقصود عارض بلایه و مصایب است و خوف و حیرت که زائل
 شده بود باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود و در صحیح هر چه عوام الناس
 هست از عجز و افتقار و خوف و خزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از دعا
 رفع بلا نبود دل را اینست خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر سبب شدت
 که دعا سبب انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالاکه بآن حالت شرف
 ساختند و حقیقت کار را واضح گردانید و ندانند معلوم شد که دعا سبب انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و خزن بوده نه
 مجرد امتثال امر بعض امور که رو میزد به حجب امر گاه بعضی آن گستاخی
 مینمایند پس هر چه از مسأله وحدت وجود و توالیع آن گفتند اند و ادل
 حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از ان مقام
 بدرجات بالا بردند و انواع علوم و دین ضمن افاده مندرج بودند اما مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافتہ نمی شود و اشارات و رموز
 اجمالیہ در کلام شریف بعضی از بزرگان ہست لیکن گواہ عدل بر صحت آنہا
 موافقت ظاہر شریعت غرض دارند و بیچ موافقت بحکما و اصول محقولہ آنہا
 ندارند بلکہ از علماء اسلام جامعہ کہ مخالفت بابل سنت دارند باصول آنہا نیز
 موافق نیست استطاعت مع الفعل مشکف شدہ ہست پیش از فصل
 قدرے ندارد و قدرت بقارنہ فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب
 و اعضا پندارند کما قررہ علماء اہل سنت و درین مقام خود را بر شدم
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس می یابد ایشان درین مقام
 بودہ اند و حضرت خواجہ علاء الدین را قدس سرہ نیز ازین مقام نصیب
 ہست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبد الخالق اند قدس سرہ
 سرہ الاقدس در شاخ ما تقدم حضرت خواجہ معروف کرہ نے و امام داؤد
 طائی و خواجہ حسن بصری و جنیب محی قدس اللہ تعالیٰ امر اہم المقدس
 حاصل اینہمہ کمال بعد یگانگی ہست کار از مناجیہ گذشتہ ہست تا زمانی
 کہ جب مبذول بودہ اند سے و اہتمام گنجایش رفع آفتاداشت اکثر
 بزرگے و حجاب اوست ع فلاطیب لہا و لا راسے آہ مگر کمال بجای
 و بے مناسبتی را وصل و اتصال نام نہادہ اند ہیات ہیات ہان ہیات
 یوسف زینیا سوافق حالت سے در اقلندہ دوت این اوازہ از دوت
 کز دبر دست دوت کو بان بود پو ست + شہود کجاست و شاہد کیست
 و شہود چیست ع خلق را روے کے نماید اوہ مال لزاب و ربار ہا
 خود را بندہ مخلوق غیر مقدر و میداند و چنین تمام عالم را و خالق و قواد
 حق را عزوجل میداند غیر این بیچ نیست اثبات نیکنہ نیست و اثبت خود کجا

ع در کدام آئینه درآید و منتهای سستی که از احوال خدیره عقبه علیه السلام
 ندارد و نگار است عجب نیست اگر زنده شود جهان عزیز چون از آن خضر جدا
 پیاسه برسد و میدانند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه رسد
 ز دور بانگ جرس و عجایب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند
 و غایت فراق را وصل گفته اند گویند که فی الحقیقه در ضمن این اشاره نفی
 قرب و وصال کرده اند شکر کیفیت الوصول الی سعاد و دودنا به قلل الجبال
 و در ضمن حقیقت پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم و اسن آدم را و از آن نیز
 آخر الامر باراده مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنسر و
 دین علیه من الصلوات الکملها و من الخیات افضلها با وجود مقام مراتب
 و محبوبه از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن و انیم الفکر و آنسر و فرموده
 علیه الصلوات و السلام ما اوفی سنی مثل ما اوفیت محبان بار محبت
 تو انشکر کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد
 قطعه العشق لا انفصام لها منوما چون حضرت حق سبحانه و تعالی از بکرت تو جدا
 علیه از رقیبت احوال محروم ساخت و از تکوین به تکلیف مشرف گردانیده حاصل
 کار جز حیرت و پریشانی نیست نیاید از وصل جز مجرور از قرب جز توبه حاصل نشد
 و از معرفت خبر بکثرت و از علم خبر بهل شفیق و لاجرم در عرض و اشتیاق توقف
 واقع شد عجب آنست که حال ابی فیتنه مشرف ساخته اند که در آن موطن
 علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آن جمع اند در عین حیرت و
 پریشانی علم و شوق است و نفس نیست حضور است با وجود علم و معرفت
 جز از دیاد و جسل دیگر نیست ع عجب اینست که من واصل و سرگردانم

الله تعالى بعض غلایمت بنیامت خویش در ماسج کلمات ترقیات از زانی و شتر
 است فوق مقام ولایت مقام شما وقت و نسبت ولایت بشهادت نسبت
 تجلی صوری تجلی ذاتیست بل بعد با بنیها اکثر من بعد بنیها بنی الخلیفین و فوق
 مقام شهادت مقام صدیقیست و تفاوتی که میان این دو مقام است
 اجل من ان یخبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه بامارة و فوق آن
 مقامی نیست الا بنوة علی علیهما الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان
 صدیقی و بنوة مقامی بوده باشد بلکه محالست و این حکم بحالیت او کشف
 صریح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
 ثابت کرده اند و بقربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بحقیقت
 آن مقام اطلاع و او نه بعد از توجیه بسیار و تضرع بیشمار اولایمان طوریکه بعضی
 اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیست در وقت عروج اما واسطه بودن
 محل عامل است بعد از ملازمت صوری انشاء الله تعالى حقیقت (تفسیر)
 عرض خواهد کرد آن مقام بس عالیه است در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات جل و علا در مقام ظاهر میشود چنانکه
 مقرر علای اهل حق است شکر الله تعالى سیمیم و اینجا وجود هم در راه میبایزد
 فوق آن عروج واقع میشود ابوالمکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله و بعضی
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام
 صدیقی از مقامات بقا است که در عالم و ادبایان تر از آن مقام مقام
 بنوة است که فی الحقیقه بالاتر است و کمال صعود بقا است مقام قربت لیاقت
 بر خیزت این دو مقام ندارد که رویش به تشریف صورت است و نام عروج است

شتان باینها و پس آینه بطوری مستقیم داشته اند هر چه استوار از دل گفت
 بگویم به علوم شریعیه قطریه استدلاییه را ضروریه کشفیه ساخته اند و
 از نظریه ضروریه آورده اند و خفیه خواهی بزرگ قدس الله تعالی
 سره الا قدس پر سید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
 اجناس تفصیل شود و استدلالی کشفی گردد و بفرموده که علوم دیگر سوک
 آنها حاصل شود آری و راه علوم و معارف بسیار رو می دهند که از آنها
 می باید گذشت و تا ما به انبیا که مقام صدیقیست نرسد از این علوم
 بهره نمی باید فیضیت شری ان من اهل الله العالمین محمول به الامام
 الشریعین لا یفهم و لیس اوم مناسب علوم به الامام و معارف خدا و وجه
 و فوق کل فی علم علیم و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
 تنبیه اعلام فرمودند که هر چه به اصول ظاهر شریعت غرافت لا یفهم
 نیاید و از نقص ایجاب و شائبه خبر مبر او منزه است و ظهور بشا به قمر
 لیلته البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
 این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت
 اغضا و شریعنا سب بود لایزال عما یفعل ^{که} که از هر آنکه اندر بیم تو
 کشاید زبان جز تسلیم تو و علوم و معارف و درنگ نیسان میرفتند
 که قوت هر که از تحمل آن عاجز میشود قوت هر که محقق تعبیر لایزال عظاما
 الملک الامطایان و ابل شوق آن بود که این علوم غریبه را در تعبیه
 ثابت آورده شود اما توفیق نمی یافت و از بین مردم و بار و بار و آخر الامر
 تسلی فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم محمول ملک است و یاد کرد
 آن علوم تنها پنجه طایفه علوم تحصیل علوم بر آنست آن میکند که ملک مولویت

بهم رسانند آنکه حفظ اصول صفت و خود غیرها کنند آنست که عریشة الشرف
 روح المدد روح صاحبها و جناب خواجه عالیشان نیز در جواب هر یک
 از عرایض حضرت ایشان صحایف گراسی بر نگاشته ارسال فرموده اند
 و زبان شناسی و دعای ایشان کشوده و بصحت معلوم برتنه تاسی
 آن احوال و اسرار حکم نموده چنانکه در سبک ازان گراسی صحایف بقلم خرم
 آورده اند که انچه از کثوف مذکور گشته در طریق آن بنایت مرشد و صحیح
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق را بر شیخ واقع شده که با قول
 و زبان چیز پاکشود میشوند حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
 انشاء الله بعد از ملاقات انچه باید گفت بمقتضای خواستش آنست
 کلام الله تعالی قدس الله سره قائم و ایضا وعده ایراد و فقره از فقرات
 رساله مبدا و مناد حضرت ایشان در آخرین عرایض رفته بآن وعده نیز
 و فالانهم است و آن دو فقره اینست که مرقوم میگردد فقره اولی
 در ویلته را بوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا
 بسببیک از خلفای خاندان حضرت خواجه گمان قدس الله تعالی سرار هم
 رسانید و از آنجا طریق بزرگواران اخذ کرده ملازم همیشه آن عزیز گشت
 ببرکت توحید آن بزرگ جذبہ خواجها که از جهت استیلاک و صفات فیوض
 میفرود او را حاصل گشت و از طریق اندراج النہایت فی البدایہ نیز مشرب
 میسر شد بعد از تحقیق این جذبہ کار او بسوگن قرار یافت و این راه را نیز
 روحانیت اسرار الله تعالی کرم الله تعالی و تقدس وجهہ المقدس تبارک
 رسانید یعنی پاستی که به او است و ازان اسم قابلیت اوئی که بحقیقت
 محمديست علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التبتہ بدو روحانیت حضرت خواجه

نقشینه قدس الشرفی که در عروج نموده و از آنجا بکسبگی می رود حایت حضرت
 فاروق رضی الله تعالی عنه فوق آن قابلیت است قلا میسر شد و از آنجا
 ما مقام که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت که التفصیل است هر مقام
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام قطب محمدیه است نیز بیست
 روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیهما السلام و الصلوٰه والسلام و الخیرة
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو سه اسد و از روحانیت
 حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه نقشبند قدس
 الله تعالی اسرارها قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید
 نهایت عروج قطب تا باین مقام است و در آن قابلیت تا بهین مقام
 شش می شود بعد از آن با اصل خالص است متخرج بطل طاهر افراد
 بوصول باین دولت ممتازند بعضی از قطب را بواحد مصاحبت افراد
 تا مقام متخرج عروج واقع میشود و باطل متخرج بطل میگرداند و باطل
 باصل خالص یا نظریات علی تفاوت در جاتهم خاصه افراد است بلکه
 فصل التدریج من ایشاد الله ذو الفضل العظیم و آن درویش اخلاص
 قطبیت ارشاد بعد از وصول تا به مقام قطب است از آن
 دین و دنیا علیه الصلوات المبارکات و الخیرات النایات نهایت شده
 و باین مقصد به سرافراز ساختند بعد از آن باز حایت خداوندی اهل شان
 و بهم اعزاز شامل حال او گشت و از آنجا توجه فوق ساخت یکدیگر باصل
 متخرج بر و فضای را بجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا مقامات
 اصل ترقی از آن فرموده باصل الاصل رسانید و عروج اخیر که عروج و مقامات
 باصل است و از روحانیت حضرت اعظم غوث محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس الله قاسم سره الا قدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
 یا اصل الاصل اصل گردانیدند و از اینجا به عالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی
 باز میگردد آیندند و آن درویش را مایه نیست فرومیت که عروج اخیر مخصوص است
 از پیر بزرگوار خود حاصل شده بود پیر بزرگوار او را از غریزی که جذب بر قوی
 داشتند و بخوارق مشهور بودند بدست آورده لیکن آن درویش بواسطه
 ضعیفیت عبرت خویش قلقت فلور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع
 شانزل سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن
 درویش را توفیق عبادات نافله خصوصاً ادای صلوٰة نافله بدوی از پیر
 است و پیر بزرگوار او را این سخاوت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
 حاصل شده بود و ایضا آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده
 علی بنیاد و علیه الصلوٰة والسلام و البته لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب نگشته
 بود و بعد از عبور از آن مقام حصول ترقیات عالییه اخذ علوم از حقیقت خود
 و در خود بخود از خود میباید غیری را محال نمانده است تا در میان در آید و ایضا
 آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله باشد است بمقام
 مشایخ سلاسل و دیگر هم عبوری واقع شده و از هر مقامی نصیب وافر گرفته و
 مشایخ آن مقام حمد و محالون کاراوشند و از خلاصه های نسبتهای خویش
 نصیب اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله و امرا هم عبوری واقع شده و ازان
 مقام خطی وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجه
 قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود و الحق ایشان و از مقام شان عظیم
 دارند و در شین آن مقام اندید و ازان مقام اکابر کبر و توفیق قدس الله قاسم سره
 اگر کسی واقع شد آن هر دو مقام با اعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق جانب همین آن شاه راه است و مقام اول بجانب یاران هرگاه
 و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از آن راه مقام فرموده و
 و نهایت نهایت میرسد افراد تنها راه دیگر نسبت به قطبیت ازین راه نیست و
 این مقام در میان مقام صفات و این شاد راه واقع شده است که نه بزرگ است
 میان این دو مقام از هر دو جهت به در است و مقام اول در جانب دیگر از آن
 شاه راه واقع شده است که بعضی نسبت کم دارد و بعد از آن مقام اکابر
 هر دو دیگر از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم عبور واقع شده
 است مقام تحلیلی بنابر این است که بعضی از اکابر با الصلوة والسلام و التمجید و
 مزین است بنزائت مشابه فوق الفرق و توفیق برادرات رفیق مقام است
 بعضی سالکان سبیده که برادرات نافله شفو اند و بان آرام دارند و بعضی از
 مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالا و بالا و برادرات نافله مناسبت
 آن مقام است و دیگر از این جهت بیان و منتیان بواسطه مناسبت با مقام و آن
 مقام درین شکر است آن نواز نیست که درین مقام مشغول میشوند و درین مقام
 دیگر که است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اشیاء عظیمه ایشان فیض الهی
 اند و اینها می بیند خود اختیار خاص دارند آنچه ایشان را درین مقام حسی
 شده است و مقامات دیگر اگر چه باعتبار عروج فوق اند غیر نسبت به این
 و مقام چه بفرود آورده و این مقام جامع مقامات است و برادرات سیر انداخته
 از این فرود آورده نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت است
 جامع است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و در
 مقام فرود آورده و در پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود و باز فرود
 واقع شد این زمان اصل را نیز در رنگ ظل و آگذاشت ازین فرود

که در مقام قلب واقع شد تا کین پیوست و السلام فقره ثانیة قطب ارشاد که
جامع کمال فرموده نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
و ازین پیش ازین قسم گوهری بی نظیر است آید و عالم ظلمات را نور ظهور او
میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش هر کس را که رشتی و هدایت و ایمان در سرفته حاصل میشود از راه او آید
و از دستاورد میگرد و به واسطه او یکس یا این دولت نیز شد مثلاً نور هدایت او در
در این محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گو یا میخیزد است که اصلا حرکت ندارد
و چون که مشهور است آن بزرگ است و با و اخلاص دارد و آن که آن بزرگ متوجه حال طالب
شده و وقت توجه گو یا رفته در دل طالب کشا و میشود از آن راه بقدر توجه و خلایق
از آن دریا بسیار آب میگرد و همچنین شخصی که متوجه ذکر الهی است جل شانہ و بان عزیز اصلا
متوجه نیست نه از انکار بلکه او را شناسد همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن
در صورت او نه بیشتر از ثانیة است اما شخصی که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از
در بار نیست هر چه بگوید که آنرا نمائند و تقدیر مشغول است اما از حقیقت رشت و هدایت
محروم است همان انکار و انکار شد راه فیض او میگرد و به آنکه آن عزیز متوجه عدم
افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از او مستفقد است صورت نشد
در صورتی که در بعضی اشیاء است و جماعه که اخلاص و محبت بان عزیز دارند
هر چند از توجه نکر و ذکر الهی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشان را بواسطه محبت
نور هدایت میرسد و السلام حاصل میشود در میان آن معاملات بزرگ و مراد
شمارند که حضرت سبحان و تعالی ایشان را بمن نفع و کرم بان اختصاص بخشید و اگر چه
ازین جمله بعضی مقلقل از خص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
بصورت است آنرا نیز از خدایان حضرت ایشان شمرده اند و دیگران را که از ایشان

بگوش پوش ز سیده بود و تر اختصاص این مراتب عالیہ آن قطب البری چنان نمایان
 که چون ازین و سجانه ایشان را محذور و منوالفت ثانی گردانیده بود و منینی را بکثرات
 با تخفیف الهام فرموده و بافتشای آن امر نموده چنانکه خود در جبهه مکتوب بان ایما
 فرموده اند پس صاحب این مرتبه مظهر را باید که محقق صحت علیا بود و باین
 در عاظم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارش نموده اند هوای فرزند این آن
 وقت که در اتم سابقه درین طور وقتی که پراز ظلمت است پیغمبر اولی العزم
 میگشت و بنا بر شریعت جدیدہ میکرد و درین است که خیر الائم است و پذیر ایشان
 خاتم الرسل علیہ السلام الصلوٰات و التسلیات علماء امر بنده انبیا و بنی اسرائیل
 داده اند و بوجود علماء از وجود انبیا کفایت فرموده اند و ابر بر بانیان از علماء
 این است مجددی تعیین نمایند که احیای شریعت فرمایند علی الخصوص پس از
 الفت که در اتم سابقه وقت الحشت پیغمبر اولی العزم است و بر پیغمبر و الوقت
 اکتفا نموده اند و درین طور وقت عالمی عارفی تمام معرفت ازین است و کار
 است که قائم مقام اولی العزم انبیا باشد سه فیض روح القدس از بار بار و با
 دیگران هم بکنند آنچه بجا میگوید و آتش کلامه شریعت و بر مکتوب دیگر بعد از
 این در عاظم نموده اند که اسی برادر این سخن امروز بر اکثر ملائق گردان است
 و از اتمام اینها و در اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را موازنه
 کنند و صحت و سقم احوال را بمطالعہ علوم شریعیہ و علوم دنیوی آن خاصه علم
 و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بنهند که در کدام یک بیشتر است شاید از ایجاد
 بر این دیدہ باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و حقیقت
 خدا و مان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی باشد
 و نوشته که کمالات ولایت را کمالات نبوت هیچ مقدار از نبوت نیست کما شکی

حکم قطره داشته نسبت به ریای محیط و اشغال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
 مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند بقصد و ازین گفت و گو
 اظهار نیست حق است بماند و ترغیب طالبان این طریقت تفصیل خود بر دیگران
 معرفت خدای جل و علا را بکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بترساند و از کیفیت
 از اکابر دین سه و سه چون شمه را برداشت از خاک و سوز و گریه را غم نرزش
 افلاک و من آن خاکم که ابرو بهاری کند از لطفت برین قطره باری اگر
 بر روی او تن صد در باغم چه سوسن شکر لطفش که تو انم استی کلامه الشریف انم
 حردت گوید مرا بر دل غلور میکند که اگر یکی از اعظم علماء وقت اینست را که خوش
 حضرت ایشان را محمد و اله ساخته مسلم پیدا داشت تا بعد تمام بود تا زوری باین
 خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که مولانا
 عبد الحکیم سیال کاشی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف عسلیه چون او
 الحال در دیار هند نمی ناید کتابتیه با نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یک
 از آن فقرات مدحیه این بود که محمد و الاله الشافی حفیفة نماند که این مولانا
 نیکو کشیده در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیت بر و خوانده اند قل
 ثم و رسم بعد از دیدار این واقع بخدمت ایشان آره تعلیم گرفت
 و از مخلصان حقیقه گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت
 که او پس حضرت ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن
 تجسم الهی بود اگر باین خصایص که مذکور کرد و میخواست
 با شمع عجیب و غریب نمود آن مخصوصات که بعضی از آن
 سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که باز می گردید یک نظام شدن
 است و از قطبیت ایشان پیر میگردان ایشان پیش از رسیدن آنحضرت

بخندست آن مرشد و الامر تبه بپیدین سال دیگر نور عالم از نور ایشان را هم پیش از
 ظهور و عالمه ایشان بچندین سال بعوضه شمع عظیم دین کما تر دیگر برنگاشتن
 آن خواجه در المکاشفه در بدایت سلوک حضرت ایشان بپنجاهی که فلان بدان
 اند که چه انمی شود که عالمها از و نور گردد دیگر فرمودن یکی از خاندان ملتمس
 احوال و کمال که چون ایشان بیا نید از ایشان التماس نمایم که در پنج شش
 روز کار ترا نهایت رسانند دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان
 را و بشارت پیر عالی منقبت به آن دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان
 در خدمت پیر بزرگوار تا جدی که در دنیما به کمال رسیده اند و دیگر
 سپردن سپرد الامر تبه ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود بایشان و دیگر
 فرمودن آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
 آن پیر بزرگوار ایشان که به حیثیت عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
 دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن در ایشان به حضرت
 شما نوشتن مشتمل است دیگر رقم نمودن آن خواجه صفا کیشان بایشان
 که ما را خود باید نگاه داشت و از فضول اختر از خود و دیگر تینیق نمودن آن
 مقتدای جهان که لارض من کاس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
 آن قد و اولاد بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمودن
 مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیرش مریدی من
 کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که احوال مانده از استغاثه
 موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجه عالیشان احوالات علیه
 خود را بدیده مکاشفه ایشان و کذکب احوالات یاران خود را تا بمال ایشان
 پرسیدن دیگر از همه عقیقه استغاثه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شیری فی الفضل

انشا الله دیگران پنج تعریفیات عالمیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت اما آن
 عصا بعضی حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مبین ظاهر و هوید اگر دیده و
 خود چه بجزیر و چه بتقریر صریحاً و کنایه اشاره بآنها فرموده اند از آن جمله است آنکه
 بعد از افاضه پیر بزرگو از ایشان نسبتهای عالییه خود را بایشان همه مشایخ طرق
 و گزیر ایشان را چون در و احد دست بدست تربیت گرفته بقامات بزرگ برده اند
 و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقره که از رساله مبداء
 و معاد رقم یافت معلوم شد و از آن جمله است آنکه نسبتهای ولایت و اقتباس نبوت
 را نیز بعضی از اولیای جمیع اعد و نون بعضی جلوه گر و انیده اند حضرت ایشان را
 بهمه آن نسبتها فاخته اند و بعزّت هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان
 مبارک میرانند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این بنده کترین این است
 که هیچ کس ازین راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسب علییه
 سرایان رعیت و اعانت و خدمت و تشبیه و تشزیه و اسرار این جهانی و آن
 جهانی و وجوب و امکان علیّه علیّه به بعضی کرم بهره ور گردانیدند و از آن
 جمله آنست که حضرت مرتضی کرم الله وجهه المقدّس ایشان را علم سموات
 آموخت چنانکه خود اشارت نموده اند و در عزالین سابقاً رقم یافت و از آن جمله
 آنکه حضرت محض و الیاسس علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات و ممات
 خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس ستره خود در مکتوبی بان تصریح نموده اند و از آن
 جمله آنست که ایشان را در نبای و سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام معلوم شد
 و از آنکه چنانکه اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبداء و معاد رفت و از آن جمله است
 آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوٰه و التحیة ایشان را بجهت علم کلام ساخته و بدینبارت
 آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم ایشان

صدق مدعاست و نسبت را رقم حروف غنی باشد عینه اراده آن دارد که آن مجتهدات کلامیه
ایشان را از دفاتر کتوبات و رسائل متبرکات بر آورده شده رساله سازد و انشاء الله
تعالی بجهت اذان جمله آنست که روزی ایشان در حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و
قصو را محال نرفته که ندای در سیده که عقرب است و لکن کوسل است و امیر علیه السلام
و امیر علیه السلام با ظاهر آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قاضی است الله سره خود در
فقره از فقرات رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه با ایشان
خطاب در سیده که آنکس من المتقین و موجب این خطاب آن بوده که روزی بروج
یکی از فرزندان متوقاسه خود و تلغامی کرده بوده اند درین میان ایشان را از غلبه
انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ناچگونگی قبول افتد که او سبحانه در قبول صدقه
میفرماید انما یقبل الله التوبه من الذین یشتقون و ینتظرون و ینتظرون
اذان جمله است آنکه میفرمودند هرگز من خود به توبه برخاستم بلکه همیشه مرا با اذان
و اعلام و صدا و شالها در ملک آخر شب بیدار کردند

کیا ران آنکه صریحا ندای رسیده بیدار شدم
گفتم من کیستم که بخود بر خیزم در بندگی و طاعت او تعالی که منم باز سر را بخواب
نهادم لمحہ نرفته بود که از هر طرف اواز اذان و اعلام برخاست و اذان جمله
است آنکه ایشان را بشنیدند و ایندند بر آن که بر سر خاسته که تو حاضر شوی
آن شیت نفور است و اذان جمله است آنکه بر سر مقبره که ایشان برای اموات
طلب آمرزش نمودند علم شدند بد آنکه غلاب را از اهل آن برداشتنند
چنانکه در شاه با این دعا و ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافتن ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و
 تحریر نموده همه از راست و گفته با خصوصاً علمی که بدان نحوی تردیدی نوشته اند
 بخصوصه صدق و حقیقت آنرا دانوده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت
 را دیدیم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی و سرای فرود آید و هم ازان جمله
 آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند که
 بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدیم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند
 در ربه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسی در خود یافتیم رفتیم که بر فراش
 خود تکیه کنیم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموش شد که بپلوی راست خود را اول
 باین نیم چنانکه مستغنون است و بر پلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن پیام
 آمد که ترک سنت شد کیما نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی
 سواد و سیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
 پلوی راست اضطجاع نمودم شعا قیام آن عمل از کرم الهی فیوضات انوار
 نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
 از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایت تو خادمی که آدم پای تو می مالید
 او را نیز آمرزیدیم و ازان جمله است آنکه هم در عشره آخر رمضان فرمودند امروز
 ما آنکه عجیب گذشت بر عیشش خود تکیه کرده بودم و چشم فرو خوا بانیده که احساس
 نمودم که بران عیشش من دگیر می آمد و ششتم چه بنیم که سید اولین و آخرین
 بود صلی الله علیه آله و سلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و احوال
 برای کسی چنین نوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
 جهان داشت ثبت نمودند و در نظر آن عنایات کثیره که متعلق بان عالم بود چشم
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب و فرائد نکارش نموده اند و آنجا

است آن که ایشان را اذان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را به شفاعت توبه بخشند را قم این حروف گوید که آنروز
 که به ایشان این مشرود از سید انس و جان رسید بشکریه آن ایشان طعنا
 کردند و قصه را باز نمودند بنده به عرض رسانید که به تقریب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعل فی عالمه بین البحرین الخ بیان ما در غریبی
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معالیه غلطی اشارت از سرور دین
 و دنیا میباشد که به توقع نیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان و توقع یافته من باو
 گفتم که از کجا که در حدیث اشارتی بآن وارد نشده باشد و ما را علم بهبه احادیث
 ثابت نه آن غریبه گفت جمیع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث پیش من است و کم حدیثی
 از ویردن رفته بیا با هم در باب فضایل آن است حجت جو کنیم در میان
 حدیثی بر آنکه دلالت تمام داشت بان مدعا و آن حدیث این است یکون سنه
 اتی رجل یقال له صدق یدخل الجنة بثفاعة کذا و کذا من بان فاضل گفتم
 چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد و
 خاموش شد من از زبان قلم ایشان مخرج صلیه بودن را شنیده بودم و چشم
 بر مقوله دوم که شفاعت بود و هشتم الحمد لله که آن نوید نیکو شمس امید
 رسید آن حضرت بسم نمودند و شکریه آن بزرگوار آورده و رقی این
 بنده التفاتها فرمودند از آن جمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات بهفت
 درجه شایعست حضرت خاتمیت علیه الصلوة و التحیة مشرف ساخته اند
 تحقیق آن بهفت درجه با حصول آن دولت و رقی ایشان در مکتوب پنجم
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان اذان جایی ببلو مرتبه ایشان خواهند
 برود از آن جمله است آنکه فناس و دوسواس را به مفض کرم از سینه

بیکینه ایشان بردن کرد اند چنانکه خودی فرمودند که در نماز می بودم که دیدم بلا سعه
 عظمی ناگاه از سینه من بردن رفت ازان مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در لواحی آن بود اناهی از آنها نماند و انشاء می عجب
 سینه را رومی را و معلوم کرد این از صدر تو بردن شد و خاص بود که پیغمبر
 علیه الصلوٰه والسلام باستعاذه ازان ماسوگشته بود و نیز دانودند که خطراتی
 که در اصول دین پیدای شوند فشار آن بهین خاص است که در صدر ایشان
 دارد و هر وقت نیشها میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق شرک
 خفی را از عبادت ایشان برداشته میسر مودند که چند روز دید تصور اعمال
 بر نهی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدیم چنان
 می شدیم که اگر این لفظ را بخوانیم به مفهوم آن تحقیق نیم بس در انشای قرات
 مصداق کریمه *لَمْ يَكُنْ لَكَ تَعْلُوكُنْ* باشم و اگر خوانم نازی آن درست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 و نعمت *اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُخَالِصُ لَكَ* بطور پیوسته الحمد لله علی ذلک و هم ازان جمله است
 آن که ایشان را از غایت اتباع آن سرور و وسوسه علم و عمل با امام اعظم ابوحنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی بطلبه با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
 عنهم فنا و بقای بطور رسید چنانکه می فرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گوشه فنامی مخصوص رسیده داد که تعینی که مرا بود بر رفت و ان تا مدتی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الامام سراج الامه ابوحنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای جتهد مذہب خود گرد اگر دین
 جمیع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی از اساتذده امام مذکور چون ابوالحسن
 نجفی رحمه الله نیز بنظر در آمدند انگاه دیدم که نور امام و نور هر یک از این امامه

کرام درین در آمدند و من بان انوار ایشان تعین و بقایا نتم و تمامه مجسم از ان انوار
 شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دوسه روز ازین
 معامله بهمین قسم شستن و بقایا نام شافعی و تلامذه و علمای مذہب و بطور رسید
 دیدم که علمای خفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه و مجتهدان مذہب
 خود درین در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد بعد از ساعتی
 چند دیدم که بیرون شدند و آنچه از من رفته بود با آمد انور را بانوار ایشان
 متحقق می یابم بعد از فرمودند در ان وقت مشهود گردید که حق ازین هر دو امام
 بهام بیرون نیست آنچه از خفای مانده شافعی گرفته و از ایشان تجاوز نه نموده و در
 حصه بامام ابو حنیفه مسلم است و مثلث بامام شافعی رہما الشکر سبحانه و تعالی از جمله
 است آنکه مشایخ نقشبندی و مشایخ قادریه را قدس الله امرایم بهر ایشان
 مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریق دیگر جمع شدند رسیده صلح دادند کما مر فی
 الفصل الثانی و از ان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل طریقه باشد در
 نوادش تا قیامت بواسطه و بغیر واسطه از رجال و نسایم را به نقشبندی
 مادر آورند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را بآوردانند اگر خواهم همه
 را یک یک بیان نمایم و از ان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند که
 درین انبیا بوده اند علیهم السلام که به بعضی ستمه تن و به بعضی در تن و یک
 تن ایمان آورده اند و زیاده از ستمه تن کسی بایشان ندیده و ایضا
 قبور ستمه تن و بعضی ازین انبیا را که در ان دیار آسوده اند نیز بایشان
 نموده اند و انوار انرا مشاهده فرموده و از ان جمله است آنکه احوال مال
 شایق جیل و شرکان فقره رسل را که نزد ما تردیدیه این جماعه در دفع
 خواهند بود و نزد اشعریه فلاسف ان به حضرت ایشان چنان مکتوف

گردانیدند که بعد از اینست و ایجا را خردی آنها را در مقام حساب داشته
 باندازه جریمه معاقب و معذب خواهند ساخت و استیفا را حقوق نموده در
 رنگ دیوانات غیر مسکنت ایشان را نیز بعد از مطلق و لاشی محض خواهند
 فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول سطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکتوب فرستاده اند
 که این مسئله غریبه را چون در معرض انبیای کرام علیهم الصلوات والسلام عرضه
 نموده اند همه تصدیق فرموده اند مقبول داشته اند العلم عند الله سبحانه و تعالی
 از آن جمله است آنکه حکمی از احکام یکم و قضای مبرم را بالتامس
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار که متعلق باقسام و عقاب
 مبرم و متعلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه محلی از این قضیه
 در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و تعالی از آن جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار و تشابهات قرآنی و از واقفان رموز و مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیه تاهه تها مشابهاات را
 مقوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
 تشابهات نصیب نمی یافت و تا و یلاتی که بعضی علماء و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را لایق شان آن تشابهات نمیدانست و آن تا و یلات را از اسرار
 که قابل اشتها باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضاات از الف لام میم الم خواست
 که به معنی در و است که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شمه از تا و یلات تشابهات را برین فقیر طاهر
 ساخت و جدولی از آن دریا می محیط برین استعداد این سبکین کشاوه

گردانید دانست که علما را سخنین را از تاویل نشابهات و مقطعات نصیب
 وافر است و همچنین آنکه بعضی علما از وجه ذات مراد داشته اند و از بدیهه رشا
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص انخواص آنها نموده
 اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحر است مخرج از اسرار
 خفیه عاشق و معشوق در مزیست غامض از رمز و راز حقیقت محبت و محبوب و حکمت
 هر چند اقامت کتاب اندامان تاج و تورات آن نشابهات اند مقام صد کتاب
 نشابهات اند و سائل نمیشدند عالم را نسخ کسی بود که این را با آن جمع سازد
 و حقیقت را تو اند که بصورت آورد آنکه بی علم حکمت ربی عمل بدقتضای آن
 حکمت تاویل نشابهات بود و صورت را گذاشته حقیقت پدید آن کس حاصل
 است و از اجل خود بخیر و حال است و از غفلت خود بی شعور و تفرقه نموده اند که
 علم تاویل نشابهات مخصوص بر سلسله ستماء و تعلیمات و تعلیمات و از آن تاویل
 را به طبیعت و در اشتغال این عالم شربی از زالی دارند و درین نشابهات از حال نشان
 بر اینان نشانید اما امید است که در نشانه آخر شام خفیه از امتان نیز به طبیعت پلین و در وقت
 گردانیدن قدر بعلمی در آید که درین نشانه نیز بعضی دیگر را در ای آن اقل دوست که این نشانه
 نشانه سازند اما علم حقیقت معامله ندهند و تاویل را نگشایند نه سازند با حجاب و نه سازند
 نشابهات و حاصل آن بعضی بگویند که چه حاصل دارد و نیز آنکه نشابهات کنایات
 از معانی است مردا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد و این نشانه
 را در یک فرد سه از نشان خود مشاهده نمود و است بدیگران تاجه رسانشی کلامه
 العالی این خفیه را تم این حروف غنی اندر غنیه از خود و هم را در جامع الاسرار و العوام
 خواجه محمد مصوم که شمار الیه و برادران ایشان در ظلمه از محران اسرار خاصه حضرت
 ایشان بودند و در خلوتی تبصیر تمام مسائل نمود که آیا از اسرار حرفی از آن حرف

مقطعات قرآنی آن مجد و العنایتی با شایان رفرسے در میان نهاده اند یا نه اگر
 در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که به اشاره مسرافرا شود و منبر مودند
 که چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که از آن
 اسرار شاهاست و مقطعات رفرسے در میان آرند که شیطان بهواره پیرامون
 سکه شقان این اسرار بزرگ میگرد که شاید او را از دل بزرگان آرند
 یا استرقیع مع نماید و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار
 اطلاع بخشیده اند آنهاست و داشته اند باین معروض داشتیم که حضرت ایشان
 قادرند بر آنکه طریقه شیاطین از حوالی خود نمایند و رفرسے فرمایند چون الحاح
 و داری ما از حد شد آن حضرت فرمودند که ستریک حرف از آن حرف رانایان
 اظهار دیدیم و به بیان آن امور شتم و آن حرف بود آن را بیهان
 فرمودند و ما را از ما بودند و نیز ما را از اظهار آن به دیگر سے منع بلوغ نموده
 ما را منع و در او هم از آن جمله است آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات
 صغری جابج کرده اند و بودند و بیهان طبیعت ارشاد و طبیعت افراد آن مرتبه
 عالی از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره مبداء و معاد و سبب و ذکر یافت و هم
 از آن جمله است آن که بر ایشان بشمار بتمیز کمالات ولایات انبیا را
 علیم العوالم و التحیات و کذ لک طالبان که بر قدم پنجم سے از پیغمبران
 اند کثرت گردانیده بودند و نیز تفاوتها اقدام هر یک را در آن مشارب
 و انمود و چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
 مرکز و فلان قریب و اثره و اشکال و این از نوادر است و بسبب
 فقیر می از شایان ایشان گفته که مرا فرمودند که ای تو فلان از ولایت
 ایبرای... علی صاحبها السلام آن فقیر را به خاطر رسیده باشد که اگر چه

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز شایسته باشد به توجیه حضرت
 ایشان معلوم شد می عنایتی بر دهان شب در معاند دید که حضرت خلیل الرحمن
 علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام در غایت اہمیت و نورانیت حاضر اند حضرت
 ایشان قدس سرہ الاقدس و رخصت آن حضرت علیہ السلام
 با دلب تمام برپا ایستاده اند من دان تن دیگر که بشر بہ ولایت اہر آبی بودیم
 حاضر شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در دستم محکم خلیل انداختند
 ما تمام ایشان بوسیدہ با گشتیم این را دسے گوید بعد از دید این واقفہ
 چون بہ ملازمت شریف رسیدیم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تردد
 کنجاسے غار و زندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایع احوال و مشرب
 و استعداد خود میدہند و در ترقی کثرت یکی از کمل خواص را بدولت این
 معلوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری است در سہ بزرگی
 را کہ قطب اولیاسے زمانہ خود بود و معلوم بودہ کہ بہرہ کلام نبی از
 انبیا باشند تا بہ نیت تحقیق این امر کی از طالبان خود نزد بزرگوار
 دیگر سہ قدس سرہ کہ او را بہ علم این اسرار نواخته بودہ اند فرستاد
 و فرستادہ آن بزرگ در اثنا سہ تغیش احوال شیخ از ان طالب فرمود
 کہ جو دوک اچون ست آن ہرید از من حرف دل تنگ و حیران بہ خدمت
 شیخ خود با گشتہ آنچه شنیدہ بود و عرض داشت شیخ بخواہد بہر خواستہ
 غرہ و ذوق صدمہ بہ حصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیدیم اللہ
 علیہ السلام بودہ ایم جہود است اورا گویند و این کلام از ان بزرگ ما را
 اشارت بہ اتباع و لا جہود است و ہم از ان جملہ آنکہ حضرت شایق سبحانہ
 ایشان را بہ محفل کرم قدرتی ملا فرمودہ بودہ و تصریحی بخشیدہ کہ سیک را

از ولایتی دشمنی که در آن بود ولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانکه
 بخند و مزاحه بزرگ قدس سره رتقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسی
 به ولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات ومن اعظم
 التصرفات و هم از آن جمله است آنکه تعیین وجودی و تعیین جسمی را که
 تا غایت عارلی بان لب نه کشوده برایشان ظاهر گردانیده با سر از در کات
 آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
 تحقیق این معنی در مکتوب هشتم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
 آنکه با سر از معاملات قلوب خمسة نواخته اند خصوصاً به مرتبه عظمی که بقلب
 خاصش تعلق است و آن از مقامات شگرت است چنانکه خود در فقره از فقره
 رساله بسبب و معاد بیان آن نموده که فاذا بلغ العارف الاکم معرفته
 و الاكمل شهوداته المقام الغریز و بوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف
 قلباً للعوالم کما و الظهورات جمیعاً و هو المتحقق بالولایة المجدیه و المشرف
 بالمدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة التحة فالقطاسب و الابدال الاذن
 و اخلون تحت دایرة ولایت و الافراد و الاحاد و سایر مشرق الادیان
 مندرجون تحت انوار هدایتی لما یو فی مناسبات رسول الله و المهدی
 مهدی جنب الله و هذه النسبة الشریفة الغریز وجوداً مخصوصة باحاد المراد
 یس للمریین من ذلک کمال نصیب هذا هو النهایة العظمی و الغایة المقصود
 لیس فواثر کمال و الاکرام منه نوالاً لو وجد بعد الوفا سسته مثل هذا العارف
 لا عظم و لیسری هر کس الی مده مدیده و آجال تمیاض و هو الذی کلامه و وار
 و نظره شفا و احضرت المهدی سیوجه علی هذه النسبة الشریفة من هذا
 الامة انجیزه ذلک فصل الله یوتیه بن یثا و الله و الفصل العظیم و هم از آن جمله

است آنکه دنیا سی ایشان را به محض کرم آخرت اگر دایمده اند مخدوم زاده
 عالی مرتبه خواهد بود معصوم سلمه الله و حل این معنی رستم زده اند که بعضی شمع است
 این نشان نایمده است که موجب تقییس درجات اخروی است در حق ایشان
 چنین بود که فیسم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا شهود گردد دل نشانه
 ظلیت نیست و این تشابهات آن که بی این شایسته جلوه گشته اند در ذکر آنست و در
 دین و دنیا راضی الله علیه و سلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان
 از غایت کمال اتباع آن سرور اگر از الوشس خوان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر را بود کمال تا ابدان او را از این
 نورانیت نصیب رسد حضرت ایشان نیز بان نصیب و بعضی مکاتیب اشارت نموده
 و نیز می تواند بود و در این فرموده ایشان آن بود که هر چند شود عارف
 اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی است مقید جل اجمال است
 و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشان محال چنانکه مولانا سید رومی قدس سره
 سره العالی قریب احتضار میفرموده **من شوم عریان ز خود و از خیال**
 تا خاتم در نهایت الوصال **مگر آنکه فرمودی کسی را از کمال تا با عیان انبیاء** و سلم
 بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشان و در ولایت
 انبیاست که باصل الاصل متعلق است و هم از آن جمله است که ایشان را از
 اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت بیت المقدس بهره
 فراوان بخشیدند که انهم من مکاتیب المتعد و از آن جمله است آنکه ایشان را
 و راسی افاق و انفس معامله نموده اند که انفس نبردان چون افاق است نزد
 انفس و بیان آن محلا در فقره از فقرات بعد از و معاد نموده اند و به تفصیل
 در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و حامله کار و تیر را در ان اثبات

نموده برستم فرموده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله
 عنهم اجمعین کم کسی باین دولت مستعد گشته است هر چند این سخن مستعدی نماید
 و مقبول اکثری نیست و اما اظهار نیست عظمی می نماید که به اندیشان قبول کنند
 یا ندان نسبت فردا بر وجه اکل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور نماید یا نه
 و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخته که یقین
 دیگران نزد آن علم الیقین است چنانکه این معنی را در مکتوب پنجم از جلد دوم بیان
 نموده اند و فرموده که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و چه دریا بدین
 معارف از حیطه ولایت خارج است ارباب ولایت در رنگ علماء ظاهر در ادراک
 آن عاجزند و در آن قاصر این علوم تقبلس از شکوه انوار نبوت اند و علی ایما
 الصدقات و التسلیات که بعد از تجدید الف ثانی بیعت و وراثت تازه گشته اند
 و از آن جمله است آنکه بر ایشان راهی را که بردن چند به سلوک است نمودند که
 آن را حضرت ایشان براه اقتباس نبوت تعبیر فرموده اند و بیان آن
 در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند و از آن جمله است آنکه ایشان
 را به کمال متابعت سید الانبیا بقامی که فوق مقام رضا است و آن را
 بخت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن سخت شگفت است
 و بیان آن در دو مکتوب از مکتوب جلد دوم مرقوم کرده و هم از آن جمله
 است آنکه بر ایشان تقدیر مسرور و رحمتش و ولایتش داشته صغری و کبری
 و علیا که ولایت اولیا ولایت انبیا و ولایت الابرار است منکشف گردانیدند و به
 کمال است هر یک تحقیق ساخته و بنیان نهضت سلطه این در جانش در مکتوبات
 علایا مقام بدین و مشرف است و هم از آن جمله است آنکه به بعضی از ایشان
 تقدیر فرموده گردانید چنانکه خود در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول

فاروق اعظم محدث نفع دال گردانیده اند احمد بن محمد بن علی ذریک و التبرک
 منشد بر کتب منبر فقه الی نقیة بالشک الکفر منی المکتوب السایع و السبعون
 من ارجل الشایع و منی امة نسجانه اعطى له فی سبیل سره و اما فی ما للعالم الذ
 یزاد ارض بکبریه و انما یشتی المتفرقة الی یغسل بأصله ان یقیت
 من طینة نسیه صلی الله علیه وسلم کطینة من طینة آدم علیه السلام و از
 خصایص غلطی آن است که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بر داشت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة
 و السلام بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول
 مستعان نایم به نهی بیان منم بود که عقل عقیل به بیان شگرت تربی
 نمود و نیز از آن جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا القراض این
 شمار در فرزند آن خواهد ماند از همه عیب تر از خصایص علیای آنحضرت
 آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود سبقت و ولایت به نصیبی
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکه یقینی در تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
 است غ قلم اینها را سیر و سر نشکست ما که گر گویم شرح آن بچند شود
 شنوی بهنما درین کانه شود اگر عالم عارفی بمکاتیب لطیفه و سایل شریفه
 ایشان عبور نماید پیش ازین خصایص آن عالی حضرت تعالی نقبت پللی بود
 اگر چه این متدرکه ما بیان نمودیم نیز بسیار است از عنان و قبول از خوانندگان
 و شنوندگان در کار است که از چه بار از دان آنها نیست و راز
 اندر گوشش منکر از نیست و رضی الله عن صاحب الاعمال و رضی عنه سبحان
فصل ششم در بیان عبادات و عادات یوم و لیل آن حضرت
 بر طبق غریبت و غایت اتباع است باندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

از فضل سابق که در آن علو مرتبه و سمو منزلت آن حضرت بوضوح پیوسته خروشا
 شده و خواهد شناخت که خداوند این معالمت شکرت و اتباع سنت
 ستمیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 بجملی جبت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان
 به پیغمه بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرت
 مخدوم زادهاهی کبار بعضی از یاران سعادت یا جمع نموده اند اما اینجا بآئین
 نازنین باز و باید نواید بقلم می آید بکرم الله سبحانه و توفیق این کترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد هر چه با عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم میسر انم اما اگر مشاء امر
 به باشد کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و سلم
 خواهد بود که مدار کار خود را بر آن میسر انم هر چه با داده اند از راه این استماع
 داده اند جز بیا و کلیت و هر چه نداده اند از آن نداده اند که از ما در اتباع انم
 نقصانی حکم بشیریت یافته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک رانند که یک
 روز به خود آوردن بخلا پاشی راست نهادم آنروز چندین احوال بر این
 بصره شد تا انتم حروف گوید روزی که در خدمت آن حضرت نشسته
 بودم و ایشان در محراب معارف بودند ناگاه از غلبه تقاضا سے بر آن
 بر سر عشتا شوجه متوفنا شدند چنان که به سرعت متوفنا رضیه بودند
 بهر تضرع هر چه تا متر بر آمدند بنده را حیرت و وسوسه داده که بر این سرعت
 در آمدن و باین تعجیل بر آمدن چه بود بجز در آمدن از حشلا ابر یوتی
 آریا تلپیده مانع اهام بسیار شده باز بخلا در آمدند چون بعد از
 راستی بیرون شدند فرمودند که تقاضا سے بول است یا انود بر سر عشتا

کسی را بگویم که برادر دو آن مت. فرشته‌ستن را هم به عرض سبب ادبی دیدم وقت
 دیگر دیده شده که سبک از حفاظ که نزدیک این او فرشته گسترده بودند قهرت
 پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
 مرتبه دار و بان فرشی که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرشی
 زیاده را از زیر پاسه خود در نور دیده کنار و بگذاشتند غریزی که خدمت
 شریف حضرت ایشان رسید به بود و دیگر شایخ وقت را نیز دیده
 گفت بعد از شرف لازمست ایشان درستی به بر بان پور به خدمت
 شیخ معظم قدوه مجبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدیم
 شیخ از من الطوار این بزرگوار پرسید که در سر بند خدمت ایشان
 رسیدن بان بگو تا چه دیده گفتیم از احوال باطن ایشان چون من امرای
 چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
 یافتیم که اگر شایخ وقت جمع شوند عشره عشره آن از دست ایشان نیاید
 شیخ بغایت سرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگ
 دین از اسرار حقیقت می گوید می نویسد هیچ و اصل است و دران
 صادق بان متحقق که نشان صدق معتال و علو حال اتباع بر کمال
 است شیخ مذکور را قدس سره به حضرت ایشان و طالب شرافت خلاص
 و محبت ام بود و این محسنی را که به این حقیر رسیده را تم که گاه خدمت
 ایشان می رسید اظهار شده و در دران ایام که سلطان وقت حضرت
 ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر خدمت شیخ میر رسید میفرمودند
 که اجد هر نماز دعا و فاتحه براسه مخلص ایشان در دست ماخته ایم روزی
 مردی از سر بند خدمت شیخ آمده التماس آن بود که بیعت نماید شیخ فرمودند

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی و شهرت شمس
 باشد و شما بجای دیگر میریدی شود و نیز یکی از امرای وقت که در کار
 حضرت ایشان تردد سے داشت روزی از افاضی القضاة وقت که همسایه
 حضرت ایشان بود در خلوت پی رسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و
 صاحب دیانت از حال غریبی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوالی لطیف
 این طائفه از دریافت ما و راست اما این قدر میگویم که مشاهده الطوار این
 بزرگوار را با الطوار ادلیا سے اتقدم یقین دیگر خشیده نریز که چون ریاضات عجیبه
 و طاعات کثیره متحمل تقدیر را در کتب بنخواندیم بنماطری گذشت که مشاهده
 مهبان ایشان به بهالغه نوشته باشند چون اوضاع این غریب را دیدیم آن
 تردد برخواست بلکه نویسنده کان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند حتی
 چنین بود که این عالم منصف بریانت تصف فرموده جزا الله خیر این حقیر رستم
 از درویشی که خدات آب و ضرر و مصیبت و تعلق بامور العبادات و الدنوی بود شنود که سگفت
 در تمام روزهان ساعت قبل از حضرت ایشان در شبانه دوم فرستی بکار خود می یاکم را
 این دو وقت مرا از سقیم طاعت آنحضرت فرستی نیست همچنین اصحاب خود را بکثرت دوم
 ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمودند و می فرمودند که این دار عمل است
 و مزروع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته
 در کار باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسائل حضرت خواجگان نقشبندیه
 رضی الله عنهم قلت عمل نمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان
 در اتباع نبوی اوفی و اوفی طرق است و آن حضرت راه علی الله علیه و سلم
 با وجود محبوبیت و علو مرتبه از کثرت عبادت پامی مبارک متورم گردیده بود
 غایب فی الباس چون طریقه خواجگان ما در بدایت بل ابتدای توسط سیر

بخدمات متعلق است لاجرم حال ایشان آندم از کثرت سکر و استغراق
 متفق کثرت اعمال جاری نیست بل دوام توجیه و حضور را با اتیان فرایض
 و واجبات ممکن نموده هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع ذلک رعایت
 غریب امور را لازم نموده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً با جذبات
 و غلبات اما چون به عنایت الله تعالی از تلویحات احوال به تنگی رسیده
 لاجرم به کثرت طاعات آمین و سه شهادتی که آن از ایشان بیشتر بطور آید
 ترقیات پیشین پیچیده و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقهیه استحضار تمام
 بود و بر اصول فقه مهارت فراوان الما بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکاتب
 معتبره فقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب مشبهه فقه را با خود می گرفتند
 و همگی هست ایشان آن بود که عمل بفقتهای به و مختار فقهایی که بار نموده آید و در
 عملی که بعضی از فقهایی بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان
 ترجیح جانب کراهت داده بدان عمل نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
 و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم و از دست و جانب حرمت
 را و تا ممکن بود در حضرت جمیع مذاهیبه می نمودند و در بعضی روایات که امام عظیم
 رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبیه رضی الله عنه یک جانب اگر چه فتوی قبول
 صاحبیه بود اماگاه احتیاط امام را عمل بقول امام هم میسر میگردید و مثل آنکه در
 زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبیه بر جواز آن است فتوی
 برین است و گاه شرک می کردند و بدعا گفتاری نمودند که مذہب امام عظیم
 بر کراهت قرآن خواندن است و بر توبه و این چه میسر چون پیدا کردیم حضرت
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند و روزی در خاطر گذشت که آیا
 آن چه را که درین خاطر بلا نیست شریف شد تقریب جمیع مذاهیبه و احسان

آن وقت نورانیت خوانده متوجه توجه می شدند و با طمانیت و حضور و جمعیت
تمام و طول قنوت در تجمیع ادا می نمودند به مرتبه که طاقت بشری باین تأیید الهی
جل شانند و را ادا آن عاجز و قاصر است و را اایل احوال بیشتر در تجمیع
و فحشی و سستی زوال نمکد اقرات سوره یس می فرمودند چنانکه گاهی
قرات آن سوره بهشتا و مرتبه می کشید و گاهی کم و گاهی زیاده ازان
مردود و در او آخر بیشتر بختم قرآن مجید و نماز اشتغال می نمودند بعد
از ادا سوره تجمیع به خشوع و استغراق تمام خاموشی و مراقب می نشستند
و پیش از صبح به سه ساعت ساعتی بر طبعی سنت می نمودند تا بعد
بین النوبین بطور انجماد و بازمیشی از دیدن صبح بیدار شده و نماز فجر
می پرداختند و سنت با ادا و را در خانه ادا می نمودند و میان سنت و
فرض تکبیر از سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم به طریق خفیه
میگردید و بعد از ادا سه فرض با ادا و وقت اشراق در مسجد با ادا با
خود حلقه زده و مراقب می نشستند انگاه نماز اشراق را بطول شدات
چهار رکعت بدرکلام ادا فرموده و بیجاات ادعیه ثوره که در آن وقت
آمده می پرداختند بعد از آن بجوم رفته لفظه از احوال هورات و لفظ
خبر می گرفتند و اندر سه سوره که به معاشش تعلق داشته می فرمودند بعد
از آن به خلوت می شدند و بقرات قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از
ادایه تلاوت طالبان را طلب نموده پرسش احوال ایشان می فرمودند
یا خلص اصحاب را طلب نموده با مزار خاصه لب می کشودند و استماع
ان سامعان را از خود می بلودند که در استماع آن معرفت القای نسبت
و اعطای نعمت می نمودند ناگاه هر یک از یاران را موافق حال آودا

او بامری ولالت می نمودند و بر حال واردی که بر وقایع شده بود
 اطلاع می بخشیدند و همه را به علوم و ادب و سنت و دوام ذکر
 و حضور مراقبت و اخلاص حال تا یکدیگر می کردند و می فرمودند که اگر
 به تمام دنیا و مافیها یک فعل مرفعی او سبحانه معلوم گردد و عمل به مقتضای
 آن میسر شود غنیمت عظیم و انیس و حکم آن دارد که کسی بخدایت ریزد
 چند چهره نفیس خراج عالم را بخرد و بجاد لاطایل روح بهست آورد
 و ایضا به تقریب تر غیب بزرگوار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
 نسبت به دریای که محیط آیین کلمه طیبه جامع کمال است و ولایت و نبوت است
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
 و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این
 کلمه بختند و به بهشت فرستند کجا می رسد و اگر به کلمات این کلمه را
 قسمت کنند تمام عالم همه ابد الایام و مهور و سیراباگر دزد و غیره فرمود
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات و قایلان آن است
 هر چند گویند عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصراع
 بر زبان رانند **سید** نزدیک دهه حسنا و امانا زده نظر به ایضا
 فرمودند آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی
 در گوشه خزیده بگذارد این کلمه طیبه ملتذ و مخطوط بود اما چه توان
 کرد جمیع آرزوهای میسر نیست و ایضا اصحاب خود را به مطالعه کتب
 فقهیه معتبره و ولالت می نمودند و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع
 منین را تحقیق میکردند و باشند که کدام حق است و کدام منون و

و کد ام بدعت و مردود که زمانه از عهد اکبر و علی الله علیه و سلم پس دور
 افتاده و فاسد شده و ظلمات بدیع و نور شمول یافته درین ظلمات جزیره
 چندان سست راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشتن می درآید
 که عالم را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته و نور سست هر جفا دور
 چون گرم بچه اغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر بخوشی می گذشت و هرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را بابت ایشان در
 نهایت ادب و خشوع می داشت که ز سر و انبساط داشتند و تکبیر ایشان
 به مرتبه بود که با وجود و در این احوالات غیبه هرگز آثار تلوین بر ایشان
 ظاهر نمی شد و خوشی و صیحه بل آه بلند می به ظهور رسیده در مدت دو
 سال که بنده حاضر خدمت بود سه چهار بار دیده شد که قطرات اشک
 بر چهره های یون فرود آمد دست چهار بار دیگر در وقت بیان معارف
 عالیسه در چشم و رخسار ایشان سرنی و بر خدین شریفین عرق حرارتی
 مشاهده نمود در سه در آثار بیان معرفتی ساعی خاموشی گشتند
 بعد از آن فرمودند که درین وقفه خاموشی احوال شگرت و معالیه غیبه
 به ظهور رسیده دوران وقت از پیشبسی ایشان اثر غیبت و آن
 بشیره فی الجمله رنگ حرمت ظاهر بود و این قدر از تلوین نشانی پدید
 نه چون ضحکه کبریه می شد ناز صحنی را در خلوت ادا نموده با در جرم
 تشریف می بردند و با آن جماعه طعام تناول نموده خود نفیس نفیس توجیه
 فرموده به همه فرزندان دور ایشان یکیک از سر چه بخت شده بود و سینه
 و اگر کسی آن وقت از فرزندان دور ایشان و خادان حاضر می بود امر
 میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیه با شور و که در آن وقت

آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزت گزیدند و صوم بود طعام در همان
 خلوتخانه تناول می نمودند قرائت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الامام
 معدن گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحیه نیامده است
 هر روز می یکبار پیش از نیم روز چیزی می خوردند آن هم بغایت قلیل مع ذلک
 می فرمودند چه توان کرد که به حکم اقتضای آخر زمان در گرسنگی کامل اتباع
 آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند از امور
 که عارفان را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد پنج چیز چون خوردن نیست
 گاه وقت مسجد صورت مشابهی که در آن به نظر نمی آید و طعام
 را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
 بحضور و خشوع تا یکس می کردند و در وقت طعام خوردن زانوهای یار
 را خوابیده از انوسه پین را بر آن می نهادند و گاه در غیر مجاس
 دیده می شد که هر دو زانو را بر دوشسته تناول می فرمودند و بعد از
 تناول بوقت چند به حکم سنت قیلوله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول
 وقت ظهر اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا ایهال توجه و منو
 می شدند و بسنت زوال می پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم از زمان بشت تا ایام رحلت از دنیا سنت
 زوال را ترک نه کرده اند قرائت در آن گاه از طوال مفصل بود و گاه
 از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و در رکعت سنت آن چهار
 رکعت سنت دیگری هم میگذاشتند بعد از فرائع از نماز ظهر شسته از حافظ
 جزو سیکم و پیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
 و اگر حافظ حاضر نبود و خود به خلوت رفته تلاوة می نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج ستمین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش
از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب به وقت غروب
ایران به سکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه ها به غیر عصر
با عنا مشوجه احوال مسترشدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر در غیم
نبود سه در اول وقت ادا نموده بعد از ادا سه مرتبه بمان جلوسه بار
بسم الله لا اله الا الله وحده لا شریک له را تکرار می نمودند و بعد از ادا می
در رکعت سنت و چهار رکعت آدابین با اوعیده آورده که در آن وقت
آورده می پس و اقصند و آدابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
می گذارند و اکثر قرات در آن سوره اقصی بود و نماز غصبتن را
بعد از زایل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت
از آن است ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشاء را
و گزینک چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشاء را نیز
اکثر می گذارند و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره
تبارک و تمل یا ایها الکافرون و قل هو الله احدی بوده گاه در آن چهار
رکعت چهار قل مقروء می گشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجده و سوره
الملک بخوانده بودند بعد از ادا سه و تر این دو سوره را سه سوره
و خان می خواندند و یا در آن را نیز بقرات این سوره ها در آن وقت ولایت
می نمودند و در رکعت اولی از ترا کثر سبع اسم در ثانیه قل یا ایها الکافرون
و در ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حقیقی قنوت شافعی
می کردند و بعد از ادا سه و تر گاهی دو رکعت شسته ادا می نمودند و در
رکعت اولی از آن دو رکعت را از اول لزلت و در ثانیه قل یا می خواندند

و در او آخر بطریق قدرت این در رکعت رومی گذاروند و می فرمودند
 فقہارا در آن قبیل و قال بسیارست و دو سجده که بعد از وتر و تعارفات
 شده نمی کردند و می فرمودند علما بیکراست ان فتوی داده اند و در
 رگاہ اول شب ادا می نمودند و گاہ بعد از تہجد و تراویح در اول شب
 ادا می نمودند باز در اخیر تکرار می کردند چنانکہ بعضی گفتند می فرمودند کہ
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو وتر باشد
 و می فرمودند کہ در شبی از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادا سہ و تراویح
 متصل بخواب رود نیت دارد کہ در آخر شب و تراویح ادا خواهد نمود
 کتبہ اعمال در تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانی کہ در تراویح
 ادا نماید پس هر چند و تراویح تاخیر تر ادا کند بهتر باشد مع ذلک
 می فرمودند و نیز رستم نموده اند کہ در تعمیل و تاخیر و ترغیر از متابعت
 سید البشر علیہ وآلہ الصلوٰات و التسلیمات هیچ چیز منوط نیست و
 هیچ فضیلت را بہ متابعت عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت و تراویح
 گاہی اول شب ادا فرمودہ اند و گاہی آخر شب سعادت خود در آن
 میداند کہ در امر سے از امور شبہ بان سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات
 و التسلیمات اگر چه آن شبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنہ
 نیست احیائی لیل و نسل آنرا دخل میدهند عجب می آید از کوتاہ اندیشی
 ہزار احیائے لیل بہ نیم متابعت خرم عشرہ آخر ماہ رمضان را عجب کان
 نشستم یا ران را جہج کردہ گفتیم کہ غیر از متابعت نیست نہ کنند کہ
 بتقل و انقطاع ماچہ خواهد بود صد گرفتاری ب حصول یک متابعت قبول
 داریم اما نہ از قبل و انقطاع بی توسل متابعت قبول نداریم سہ آنرا کرد

سرایه کار نیست فارغست از باغ و بوستان و تماشا سینه لاله راز
 ز دنیا اندر سبحانه کمال متعالیه علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات اتمها
 و اکملها و ایضا باین تقریب ریشم نموده اند که وقتی از اوقات جمیع آن
 در ایشان نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بخلایان
 آن سپرد و ست علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات اتمها و اکملها
 چنین گفت که محبت آن سپرد و بر نهی مستولی شده که حق سبحانه
 و تعالی را بواسطه آن دوست میبایدم که رب محمدست حاضران ازین
 سخن در تحیر بودند اما مجال مخالفت نداشتند این سخن فیض سخن
 را ابد است که گفت آن سپرد و در جواب که محبت حق سبحانه و تعالی
 بر نهی استیلا یافته است که محبت شمار اچنانا ندره است این سپرد و
 سخن هر چند از سر خبر میداد اما سخن من احوالت دارد و در
 عین سرگشته است و من در ابتدا سعه سخن او در مرتبه
 صفات است و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیر که در مرتبه
 ذات تعالی این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان
 مرتبه کوتاهی است باجل بلکه بدو حق محبت در ان مرتبه میسکند
 و به پیچ وجه خود را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در
 صفات است و پس محبت ذاتی که گفته اند مراد از ان ذات احدیت
 نیست بلکه ذات یا یعنی از اعتبار ذات است پس محبت را به
 در مرتبه صفات است و الله سبحانه اعلم انتی کلامه الشریف و بعد
 از ادای صلوٰۃ عشا و وتر و در بیضی زنته می غنودند و پیش از
 اعطای عاده عشا را میخواندند و در سوره آنکه زود بعد از عشا

می نمودند می فرمودند این بیداری بعد از عشا و بیداری آخر شب فتور
می اندازد و دیگر اگر کسی بنشیند در نیست که به بخنان رسی هم پردازد
و آن در آن وقت بکراست نیست از عمر عبد الباقی رحمه الله تعالی
منقولست که شب بعد از اداسه صلوٰه عشا بتفقد رعا یا پنهان و تنها
برآمده بود ناگاه هم عسان او را ناشناخته گرفتند و بند کرده
بخانه آوردند و در رشت نامه چه بنیت خلیفه است معذرت خواستند
و عرض کردند که خلیفه چرا نگفتند که من فلام فرمودن صلوٰه عشا گذارد
بودم و بعد از اداسه آن سخن دنیا گیده است و در دینش اکتفا
میخواندند خصوصاً شب جمعه و روز جمعه و شبها و روزه و شبها
در آخر پارسا شبها که جمعه جمیع کرده هزار بار در و میفرستادند
و بعد از اداسه آن عدد ساختنی مراقب شده بانکسار تمام میکردند
چنان می نمود که بان مامور شده بودند و رساله صلوات ماثوره که زیاده
از خبر و سکه باشد یا رساله در و و سکه که حضرت شیخ ابی الحسن
سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ترتیب داده اند میخواندند و نماز
جمعه به مسجد جامع و بعد درین بمبلا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد
از اداسه جمعه احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداسه فرض جمعه این چهار
سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار میخواندند
روز عید انشی تکبیرات پانزده بار راه بلند می گفتند و اعیاناً بنا بر فتوی
مفسر است پس در عشره فدای الحجه موسی و ناخن نمی گرفتند چه تشبیه
حاجیان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه به تشبیه اهل عرفات
مردم میکنند نیکه دند و در آن عشره هر روز قرأت سوره الفجر و لیل

هفتصد و نود و یک در باقی آن شهر و صلوة کسوف و خسوف میگذازند
 و نماز تراویح را در سفر و حضر جمعیت تمام ادا می نمودند و ختمهای قرآن
 میکردند و بیان هر تر و پیچ گاه به سکوت و گاه بدر و دو گاه با و همیشه
 که آمده سر آبی پرداختند و در غیر رمضان و نیز در ایام ختمها عن ظهر قلب
 میکردند و می فرمودند ختم اخرا ب که بیان مردم مشهور است و آن را
 به فنی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مستوفای سخن است و
 فرمودند که عزیز سئو شده که بخط مولانا یعقوب چرخ می قدس سره دیده شد
 که ختم اخرا ب چنین بوده **س** فاشحه انعام دیونس کرد طه ای همام به
 غنک بوشتا آنکه زمر پس واقعه وان و اسلام به و در وقت تلاوة از
 سجایای ایشان و از شیوه قرات بر سامعان مهیوید ا می شد که
 اسرار قرآنی و برکات آیات فر قانی بر ایشان فایض می گشت و در
 وراثتنامه تلاوة رد بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده
 چه رازها که میان او سبحانه و حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم در
 قرآن اندراج نیافتی که ادراک آن مخصوص بهماست را سخنین بوده
 فرمودند گاهی بعضی آیات تالی خود را بجای می برد که در قسم و و هم
 نیاید و در نماز و بیرون نماز آیات خوف را نبوی ادا می نمودند و از
 تعجب تعجب را و از استغفار استغفار را و مطلقا رعایت شیعه از
 شیعیات موعود می نمودند و در سفر با دیده می شد که در محله نشسته بودند
 و شمار سه بر روست کشیده قرآن میخواندند می شمردم که گاه چهار
 سپاره و گاه سه و گاه کم از آن همه تلاوه می نمودند چون آیه سجده
 میرسید فرود آمده سجده می کردند و سر آنکه شمار بر روی کشیدند

ان بود که نظر بر عورات مردم ننهد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر
 در حال انفراد بگفت و نه و یا توره میرسانند و می شنودند که
 ششم می آید که کسی در حال انفراد و قوت و استطاعت آنهار هر
 اقل تسبیحات نماید می شنودند و نماز را رعایت مستحق و مندوبات
 و آداب کار حضور قلب می نماید چه این رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد
 کرد او است سبحانه و توجه با و و تفریح می فرمودند مردم بوسه و بپاشنها
 و مجامع می نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر رعایت آداب نماز نیست
 لاسیما نماز با سه فرض و واجب و مستحق ادای نماز شرعی که فرموده اند
 پس مشکل است و لذا حق سبحانه می فرماید انما لکبیره الاعلی الخ شمسین
 آتیه و غیر فرمودند بسیار مردم مرتاض و متوسع را دیده می شود که
 به رعایتها و احتیاطها مشغول اند و در آداب نماز مساهلهت می نمایند و
 در وفات مکتوبات ازین قسم کلمات نصائح آمین که متعلق بمجاهدت
 نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند که برخوانندگان پادشاه
 نخواهد ماند و در رکعت تحمیه وضو و تحمیت مسجد را ترک نمی کردند و در
 رنگ بستن روایتها مستحق زواید را نیز در سفر و حضر بجهت تکلیف ادا
 می فرمودند و در آنکه زیاده و نقصان بر فعل و عمل مانده انچه در بنیاید
 احتیاطها سه بلوغ بجای می آوردند و بجز تسبیح هیچ نماز نفل را بجای نمی گذاردند
 بل جماعه را در نماز نفل مکروه میدانستند و جمعی بر روز عاشر و شب
 را در شب قدر نوافل را بجامعت میکردند منع آنها می نمودند و در آن
 باب مکتوبی نوید بر و ایات معتبره فقیهیه برشم فرموده اند و در آنکه بعضی
 متاخران این سلسله علیه نقشبندیه پیغمبر را جماعه ادا می نمایند

تبعها می فرمودند که از اهل این سلسله شریفه که بنامی طریقشان بر غریبت
 و کمال متابعت است این عمل حرا باید که به وقوع آید و به نماز و استخاره
 شروع در کارهای نمودند و گاه بهمان استفتا سے قلب و دعای مستدل الکفا
 می فرمودند که در دانا در هر مهم کلی و جزئی استخاره را لازم داشتند و گاه
 چند مهم را در یک استخاره جمع می کردند و آنها را در آن تعدادی نمودند
 و اگر در اول مصی بناگاه استخاره فراموش می شد در میان یا در آخر
 تدارک آن می فرمودند و در تشهد اشاره بسبابه نمی کردند و می فرمودند
 اگر چه ظاهر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت می نماید و نیز بعضی روایات
 از خفیه هم بر جواز آن آمده است اما چون نیک متبع نموده اند اعطای و
 مفتی به ترک آن معلوم شد که بسیاری از علما حرام و مکروه هم گفته اند
 چون امر سے بیان حل و حرمت دائر شود ترک آن اولی است و نیز
 عمل خفیه بزیادات اصل و ظاهراً روایت است و امام محمد تیان
 آنرا در اصل ذکر نه کرده بل در نوادر آورده و در آخر جلد اول
 مکتوبه نیز درین باب نگارش نموده اند و گاهی در بعضی نوافل
 احتیاطاً و احتمال سفته ادا فرموده اند و فاتحه بعد از ادای فرمایش
 بار و گذشتگان و براسے معاش دین و دنیا چنانکه مشهور شده
 نمی خوانند که نقب آن را کرده داشته اند و بعد از ادای نماز
 فجر و عصر دست برداشته دعای کرده اند اما در سته نماز دیگر نمی کردند
 و فاتحه خلعت امام هم نمی خوانند و آنرا مستحسن می شمردند و خلعت هر روز فاجر
 نماز را جایز میدانستند و بر هر روز فاجر نماز سپید می کردند و عبادت
 مرتضی می نمودند و ادعیه ماثوره بر مرلیش میخواندند و در رنج مرض

بعضی بپایان توجه باطنی نیز میباشند و بسا امراض که به توجه آن
 منظمه فیاض مرتفع گردیده چنانکه بعضی ازان در بیان خوارق
 ایشان بپایه انشاء الله تعالی دخیل یا رست قبول میسر نیست و به استغناء
 و دعوات مانوره اعانت می نمودند و نیز به توجه خاص احوال موئی پیشند
 ادایل چون بزیارت پیر عالی مستدار و پیر بزرگوار خود قدس
 سرها میرفتند دست بقبیر میزدند که فقها تجویز آن نموده اند
 و ادعای ترک آن عمل نمودند که منقذ از فقها و ران باب نیز آمده بالجله تقبیل
 قبول را مستحسن نمیداشتند اما استعانه از موئی تجویز می نمودند و حاجات
 دعوت می نمودند مگر آنکه در آن مجلس از منکرات می بود و مسامح
 و رقص حاضر نمی شدند و ذکر جهر را نیز جسد در مواقع مسدوده
 تشدد و کتکبیرات القشری و غیره با تجویز نمی کردند و حالی که سرسوی
 مخالفت شریعت در اسس اهل سنت و جماعه داشت قبول
 نمی کردند و می نمودند احوال تابع شریعت است نه شریعت تابع
 احوال که شریعت قطعی است بوحی ثابت شده و احوال ظنی است از
 کشف و الهام ثابت گشته و می نمودند عجب است از بعضی درویشان
 خام ناتمام که کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت
 با سر و امتداد می نمایند و حال آنکه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلاطه
 و السلام بآن مرتبه علیا که بعد از پیغمبر با او راست اگر زنده می بود
 غیر از متابعت این شریعت نمیکرد و این نمی دستان بی سر و برگ
 را چه رسد و راسی علمای متأخریدیه را مستدم میداشتند بر راس
 علمای اشعریه میگردیدند و می نمودند که این بزرگواران از مداخلات

فایده در حرماند و باقیبنا سس نور نبوت نزدیکی و خواص بشیر را از
 خواص ملک و نبوت را از دنایت افضل میگفتند اگر چه ولایت آن نبی
 باشد و صورا بر سر توحید پیدا اند و دلی عشرت را از دلی ذلت بهتر
 میدانستند و جمیع اصحاب را از اعلی تا ادنی همه را بر اولیای سیه است هر چه
 که باشد ترجیح می نمودند و مشاخرات و مشاجرات اصحاب را بر محافل نیک
 صورت می نمودند و از اجتهاد و راه می دانستند نه از هوا و هوا سس
 که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده رستم
 نموده اند و طریق مشایخ نقش بندیه را قدس الله سرار هم نیز از طریق
 جمیع مشایخ پیدا نموده و این طریق را بعینه طریقه اصحاب کرام می گفتند
 بعلاقه اندراج النهایه فی البدایه و میفرمودند آنکه اهل طریقه مشرب نموده اند
 نسبتاً فوق جمیع سنیهاست از آن است که طریقه ایشان در مشایخ است
 و رعایت غریب فوق دیگر طریق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق
 نسبت سایر طرق باشد و در بعضی که بعضی مشایخ این طریقه برخلاف طریقی گفته خواهند
 بزرگ و خواجه علاء الدین عطار و خواجه محمد باقر ساو و خواجه علی الدار و قدس سره
 اسرار هم احدث نموده اند و پسندیدند و شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره
 را بس بزرگ پیدا کردند و نیک یاد می کردند و می گفتند با وجود
 این محبت که مرا شیخ است قدس سره بعضی علوم کشفی را شیخ را نمی پسندم
 و حق بر خلاف آن معاد می شود اما چون این خطا خطا کشفی است از
 نموده و درست و صاحب آن مانند خطا سیه اجتهاد سیه لیکن مقایسه
 چون می شود و مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او را
 در سیه آن کشف خطا مواخذ باشد که کشف یکی بردگی سیه محبت نه بود

و در بعض کتب دینی را چون بیفادسی و بخار سے و مشکوٰۃ و عوارف
 و جز دومی و در ایام و موافق بے سخن و بے مباحثه و مشاجرت سے فرمودند
 اگر چه در او اندک تفصیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
 دینی تحریریں می نمودند و تحصیل علوم را بر سبک طریقہ صوفیہ مقدم میدانستند
 و چون جائے سفر میکردند در ایام مسکنه سفر میکردند و مقید بساعات
 نموجوبه نبودند و می فرمودند که نخست بعد از ولادت آن سرور صلی الله
 علیه و آله و سلم مرتفع شد و بتائید این حدیث که الایام ایام الله و العباد
 عباد الله و در ابتدا سے سفر ناز استخاره میگذاشتند و دیگر ادویه
 ماثوره که در آن باب آمده میخواندند و همچنین در سن نازل و در مسند و در
 آمدن ادویه مسکنه را ترک نمی کردند و این دعا و ماثوره را در
 پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه و آئین
 بنهادر سے آوردند که مازین دعوات و حج و کفایت اکتفا نمودیم و غرضی
 که دفاعت یوسه و یلیه ایشان را جمع کرده با کشته آنها تصدیق
 نموده بان باید رجوع نمود و این آن حضرت کثیر الحمد و الاستغفار
 بودند و بتفصیل نعمت شکر افرادان بر زبان سے آوردند و بانندک
 ترک اولی استغفار بسیار می نمودند و اگر بیه میرسید می فرمودند
 که از شامت اطوار ماست اما ان بلیر اصحابون بسیار جنایات میدیدند
 و آن را زنیہ بساع درجات می فرمودند و زنی یکی برسید که باغنی
 که سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آثار شهادت بود فرمودند که
 باعث انفصال بد ما بود و این آیه بر خوانند اما کم من معصیه کثیرا کثیرا
 کثرت عمل دید مقصور اعمال بر ایشان استیلا می تمام داشت و یا را اثر

بر این معنی دلالت می نمود و می نمودند عمل صالح را عجب چنان تا بود
 می سانه و که آتش همی را و شاه عجب آن ست که آن عمل در نطفه عامل میب
 می در آید باید که قهاسخ خفیه خود را در نطفه آورد و حسنات را ایشم دارد
 بل از اتیان حسنه شمرند و گردد و حجتی از عالمان باشند که دید قصور
 اعمال بر نهی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمن خود را معطل
 و بیکار بیدار اند و کاتب شمال را همیشه در کار دانست که اشاره
 بحال خود می نمودند و در آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع
 محبوس بودند یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از
 تبعض حال و ملاست خلق شکایت نمود ایشان در جواب آن
 رئیس مرسل داشتند الحمد لله و سلام علیه عباد الله الذین اصطفی
 صحیفه بشر لقیه که ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملاست خلق
 نوشته بودند آن خود بحال این طائفه است و صیقل زنگار
 ایشان باعث تبعض و کدورت چو باشد ارایل حال که
 فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملاست حشوق
 از بلاد و قریه در رنگ سحابهای نورانی در پی می رسند کار از
 حقیق با رج می برند سالها به ترتیب جمالی قطع مراحل می نمودند و بحال
 به ترتیب جلای قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند
 و حال و جلال را سادگی دانند نوشته بودند که وقت ظهور نقشه
 نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد
 که جفا محسوب از وفا و بیشتر لذت بخش است چه بلا باشد و در
 رنگ عوام سخن کرده اید و در از محنت ذاتیه رفته بر خلاف آنکه نوشته

جلال را پیش از جمال بکارند و ایلام را زیاده از انعام تصور نمایند زیرا که
 در جمال و ایلام مراد محبوب مشوب به او خود است و در جلال و ایلام نفس
 مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت و حال و راه و وقت و حال
 سابق است شش تن مانده انتهی و اینست ازین قاعده دران ایام این تفسیر
 غنیه را به حضرت سید مرتضی میر محمد نقان ارسال نموده بودند
 آنکه شد و سلام علی عبا و الدین اعظمی مخفی نماند که تا زمانی که بغایت الله
 سبحانه که آن غایت چهرت جلال و غضب او آنالی تجلی فرموده بود و چون
 آنکس نزد آن نگشتم از سنگنا س ایمان نمود و س با لکلیه گشتم و ازین
 که چنانکه ظلال و نیسال و مثال تمام بر آوردم و در شاه راه ایمان
 انبیب مطلق العنان بنحیر نمودم و از حضور نبیب و از عین بعلم و از
 شهود و با استدلال بر وجه کمال نه پیوستم و منبر دیگران عیب و عیب
 دیگران را منبر ندانم و در حدیث کامل و در حدیث نیا گشتم و شریکهای خوشگوار
 بی نیکی بی ناموسی و مریدان منزه و از خواری و رسوائی را پشیدم
 و از جمال طعن و ملاحت خلق خط نه گزفتم و از حسن بلا و جفا سرم و محفوظ
 نشدم و کائنات بین یرسی الفسال گشته با لکلیه ترک اراده و اختیار
 نه کردم و رشتها س قلع آفاق و انفس را به تمام و کمال نه گشتم و
 حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزله استغنا س حضرت حق سبحانه که
 محفوف بسراوات غلظت و کبریا سست مشاهده نه نمودم و خود را
 بنده و خوار و ذلیل و بی منبر و بی اقتضا و با کمال احتیاج
 و افتقر معلوم : ما شستم و ما بر نمی نایستیم ان النفس الامارة بالسوء

الا ان جسم ربی ان ربی مع رفیع رحیم اگر بعض فصل و تو ان فیوض و اراوات الهی
 جل سلطانه و توانی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه درین محنت که شامل
 حال این شکسته یال نمی شد نزد یک بود که معامله پیاپی رسد و رسته ایسر
 گسته گردد و الحجه شد الذی عافانی فی عین البلاء و کرمی فی نفس البلاء و نشان
 فی حالة العناء و وفقی علی الشکر فی السرور و الضراء و خفیة من مشایخ الانبیاء
 و من متقی آثار الاولیاء و من محبی العلماء و الصالحین صلوات الله سبحانه
 و تسلیاته علی الانبیاء اولاً و علی مصدقائهم ثانیاً و علی افضل منبسطهم در بیان حجت
 علویان و ایشانی و سر ظهور کثرت ان اسرار عالیشان باینرا چند معنی
 مسووعه ناظر عارف و خواننده و شنونده منصف و هر که از سیکده اخوال علیاً
 کمال عرفا جرحه کشیده و از خواندن سخنان و الاسی متحققین اولیا و علمای
 چاشنی دیده چون سرکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشانی را
 قدس العرف الاقدس که هر یک بحد اسرار شریعت و حقیقت منت به مطالعه
 خواهد سپرد و به حکم کلام مرصودی کرم الله وجهه قایم که اکثر نفی تحت لسانه نایب
 بهلو مرتبه و سوزنازات خداوند آن مقال را ہی خواهد بود و زده آید و در بیان
 پیدا است این حقیر اتم از عالمی عالمی که نه از مریدان حضرت ایشانی بود
 و رقی مقولات عالیه ایشانی شنود که بیگفت اکتب در سائر احوال و تصنیفات
 است یا تالیف تالیف است که سخنان مردم را بسباق و سر یا قریب که هر که
 و تصنیف آنکه علوم ذکات روداده خود را بنگاری خواه آن نکات از حد
 علمی و علونظرت بطور رسید باشد خواه بالهام ربانی و کشف و هدایت
 جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل روزگار تصنیف رفته و بین تالیف
 مانده بود و الاندرت که بعضی مولفان در تو ایمن خویش از زاده علم باذوق

نمود حرفی می آرند اکنون اوصاف این ست که درین خبر وزیران تصنیف
متین زیبارسائل و مکاتبت شیخ بزرگوار است که هر چند بزرگان عجبور
نمودیم از دیگران انجا نقل ندیدیم الا بحدرت و ضرورت بیشترش کثوفات
و ملهات خاصه این بزرگ دین ست و همه عالی و نازنین و بردنق شرع متین

خواجه المدین الطالبین خیر السجرات انتهی کلام هذا العالم رحمه الله تعالی فی حق
کلام شیخنا طاب ثراه و دیگر سبب از فضل که بصحبت بسیار شرفا و علما رسید بود
و سالها سخنان این طائفه علیه دیده و شنیده چون قبل و قال ابنا می رزگار
را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این ست که فطرت
و مزاج اهل این زمانه شایان ادراک و قایق و قایق این بزرگوار نیست
این عزیز المستی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و تا آخر
سخنان او را در کتب با ستشها و ایراد نمودند و دیگر گفت مزاج اهل وقت
با سخنان ایشان چون تفسیر آن گروه کوه اندیش ست در حق آن دانا
حکمت کیش پر سیده شد که آن تفسیر چگونه بود گفت دانا می و مجلس با و شاه
گفت جانور سدیدم که انگر بر افروخته رومی خورد اهل مجلس که هرگز آن را
ندیده بودند و بعقل ایشان این واقعه گنجاس نبود از هر طرف بان دانا
در پیچیدند و بهر جهالت و بلا هست و اتفاق نمودند چون بیچاره دید که هر چند
دران باب با بانه می نماید سوزن آن بخیران بر حاققت ادوی افزاید ناچار
بگو هستانی که آن جانور یغینه تسمیه از کبک که آتش خوار ست انجا بود در شد
و یکی را از آنها بدام آورد و سپس اندکی بر مجلس این جماعه حاضر گفت و گفت
ایک آن مرغ این ست یکی جمع شدند و انگر با س بر افروخته پیش آن
مرغ نهادند و آن مرغ یک یک بنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند

گفتند معلوم شد که عاقل تو بوده اما جاهل لیکن چون کلام تو بقل مانید حکم
بر جهالت تو نمودیم و نیز مرید این معنی است آنکه از امام عاقلیت تمام حجت الاسلام
محمد نزاری قدس الشیخه العالی به سلطان سنجر رسانیدند که ایسا سخنان او که
دور از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از آن مکتوب است امروز بخوان
می شنوم که اگر در جواب دیدی گفتی افشاء احلام است مشک نیست که در سخن
این غریب بیچاره مشکل بسیار است که نم هر کس بآن نرسد و آن نیز از اخلاق
و عموم معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار است بشیر
هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده بیرون می آیم
انتهی الکلام العالی لا امام النزاری را قلم حروف در سطور سه چند که بر عنوان دفتر
نماشت مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا بتقریب شش
کلام و الا سه پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی از باب عناد و انکار حتی چند قسم
زده که این سه بیت از این است **س** میان فرزند فاروق است و چون ایشان
کنون نطق از زبان او کند رب + زهر یک نقطه آتش چون نافه تره ششم
و صل جانان میفرمید سر + ولی آن کز بردوت و ز کام است + چه داند نافه
کر در شام است + در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای
تشیع باین حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکتوب و رسائل است
آنرا ندیده ام بنده مکتوبی را که از آن حقیقت و طریقت را خدا و ان شریعت
اثبات نموده اند بسمع آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان
روی نیازی بجانب آسمان کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بعد
تمام میگفت اللهم هذا الشيخ المعظم و بمن گفت که درین زمانه فاسد پرست

از استماع کلام در سائل اکثر مشایخ وقت بر اینند دل زنگ حزن و ملال نشسته بود
 کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقلی نمود انحراف الله الذی اذهب عنا الحزن و بسا لعلها
 و علما سے نیک نهاد و مہر قر سے پہلا و چہ دور و چہ نزدیک کہ از مطالعہ سائل
 و مکتبہ ایشان از مخلصان صادق العقیدہ نگریزد و بعضی بدالست آن
 کلمات بہ بلارست مترجمین رسیدہ نظرات قبول یافتہ فاضل مہر مردم دیدہ
 مولانا حسن غولی نام از مریدان شیخ مشہور محمد غوث رحمہ اللہ کہ عمر شمس تار زنگار
 حضرت ایشان با قدس اللہ سر رسیدہ بود اما صحبت شریف ایشان را در دنیا
 اوصاف علیہ شہیدہ بود تذکرہ بزرگداشتہ در احوال جمعی کہ ملکت کسب ہندوستان
 را نمود ہدایت و ارشاد نمود و داشتہ اند انجاء منقبت حضرت ایشان را چہین
 رسم نمودہ بالایشین سند محبوبیت و صدر آراسہ محفل وحدانیت خدا پرستام
 فردیت و صاحب مرتبہ قطیت است انتہی کلامہ جزا اللہ عنہا خیر الخیراء دفتر اول
 کتبوبات ایشان را بعضی مخلصان و بلج و ما در النہر بردہ بودہ اند با آنکہ معارف
 و اسرار ان دفتر قیاس بدستہرین آخرین پایہ فرود دارد اگر چہ قیاس کلام و کلام
 درین وقت و زمان رتبہ اشش بس علیہت سے آسمان نسبت بعرض آمد فرودہ
 ورنہ بس عالم بہ پیش خاک بودہ علمای آن دیار معاون الانجاء از مطالعہ
 آن کلام در ربایان بہ شناسی و دعای قابل آن کشودہ اند و راہ اخلاص و
 عقیدت افراد ان پیودہ و گفتہ اند کہ سبحان اللہ و بحمدہ در کشور ہند وستان
 این چنین بزرگی قدوسہ حق پرستان باز ہم خود افادہ نمودہ اند کہ آری عجیب
 نباشد عبتاریکی درون آب حیات است و یکی از صلحا در ان ایام از قبۃ الاسلام
 بلج صانہا اللہ غزۃ اقبال ساکنینہا عن السلخ متوجہ ہند وستان شدہ بود اکابر انجاء
 چہ از عرفنا مانند ارشاد و سیاوت پناہ سید میر کشاہ و دانای حکمت صدری و

معنوی شیخ قدیم کبر دے میر موسیٰ بیچ رحما اللہ وجہ بر علما مثل مولانا سے
 ربانی حسن قیادانی واقف فی القضاات مولانا سے تو لک سلیمان اللہ معہ سبحانہ آن
 درویش امانات دعوات نیازمند از مریدانہ بحضرت ایشان مرسل شریف ہوئے
 در اجبیر آن درویش بشرف دستبوش آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
 ذوالبرکات را با وفور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال خلاص
 مقتدا سے خود جناب میر موسیٰ مذکور رحمہ اللہ با ایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
 گردانید تا جایی کہ گفت فرمودند اگر مارا کبر سن و سافت بغیرہ مانع نبود سے
 بلا زمت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت می بودیم و از انوار احوال بلند
 مالا عین را راست و لا اذن سمعت اقتباس می نویم چون این موافق در میان ست
 التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال
 این مجاہدان بظاہر مجبور بنہ در خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش
 گفت مرا فرمودہ اند کہ از جانب با مصافحہ نیز با ایشان بکن و چنان کرد
 وقت رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغرہ انجا معارفنا بلند ایشانرا
 شنودہ اشتیاق تام دارند خصوصاً خدمت میر موسیٰ بشود کہ التماس نمائی کہ
 مکتوبی مشتمل بر معارف کثرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ کم ست چون بندہ
 انوقت را بقیہ تحریر معارف از ایشان بنیدانست از معارف سابقہ مکتوبی
 چند بان درویش نوشتہ داد و بحضرت ایشان مرخص داشت منہ موزند
 خوب کردی کہ وقت ما بقیہ آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
 نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک با کابر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر مذکور
 نویسند کہ اغرہ انجا بار مغالی آن از من ممنون گردند و من بیکر کہ آن مرقومہ
 از آفات راہ مسنون آن التماس بغیرا جابتہ رسید حضرت ایشان قلم محترم

برداشته کتب بخندست میرمومن رحمه الله بکاشتند و برگه اغزه مذکور
 در آن رقیه شمیمه دعا نوشتند و آن این است الحمد لله و سلام علی عباده این
 اصطفا من لم یشکر الله الناس لم یشکر الله حقوق علماء و مشایخ مادر الله شکر الله
 نفسا لسیعیم بر دمه ما و پس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافه اهل اسلام
 هند وستان نه آنقدر رست که در ضمن تقریر و حیرت خیر آید درستی اعتقاد و بر وفق
 آما می صائبه اهل سنت و جماعت کشر جم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگواران آنکس اب نموده ایم و صحت ثعلی بویب ندیب علماء و خفیه
 رضی الله تعالی عنهم از تحقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقه علییه
 صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعه شریفه استفاده
 است و تحقیق مقام جدیه و سلوک و فناء بقا و سیر اسه الله و سیر فی الله
 که بر تبه و لایت حاصله مربوط است از فیوض اکابر آن عرصه متبرکه که مفاسد بالجملة
 ظاهر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
 نموده شکر فیض تو چین چون کند اسه ابر بهار که اگر خار و در گل همه
 پرورده تست و قر سها الله سبحانه و اهلها عن الافات و البلیات بجهته
 سعید السادات علییه و علی آله الصلو است و التسلیمات مع ذلک یا رانے که
 بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
 البرکات انجاسه علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت
 و انافست دستگاه سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند و عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را بوجوه حسن ظن کاین ست و بعضی علوم و معارف
 شرکه تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از دیا د امید داری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواعید دلیر پیاز

و چون درین ایام تبار کے شیخ ابوالکلام آمدہ اظہار اطاعت ایشان
 نموده و انواع مہربانی بیان فرمود تا چار اعتماد بر کرم ایشان نموده
 بچند کلمہ معنی گشت و نمود را فرایاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات
 این فقیر را انوسے خواجہ محمد ہاشم کشتی کہ از دوستان مہتممہ دست
 بمصوب صوفیہ ملتان الیہ مرسل داشتہ است اکتفا بتان نمود و حرفہ از
 مقولہ علوم و معارف این طائفہ عالیہ درین رقمہ مندرج ساخت و از عنایت
 و اشفاق حضرات امید آن وارد کہ در اوقات مرحوبہ از دعا سے خیر
 و فاتحہ سلامت خاتمہ منشی خواہند فرمود رہنما اتنا من لکناک رحمۃ و عتیق
 لنا من امرنا رشدا و عوات فقیرانہ این حقیر را حضرات انعالی درجہ
 ہر کہ ام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل اللہ سید سیرک شاہ
 و جناب افادت دستگاہ علامہ الور سے مولانا حسن و جناب ناصر
 الشریعہ حافظ المائتہ قاضی توکاب ادا م اللہ تعالیٰ بر کاتہم تبلیغ
 فرماید فقیر زاد با منیر عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ سے نمایندہ
 انتہی و اگر قصہ اخلاص بعض فضل و صلاح سے بلاد قریبہ و بعیدہ را در
 حق ایشان و مصنفات ایشان یکیک بر نگار و موجب تظہیل گردد
 مخفی نہاند کہ اسرار عالیہ کہ از سید و فیاض بر باطن مدد المیا من خیرت
 ایشان وارد میشد شہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل بر زبان
 نمی آوردند چہ بحسبان اسرار و چہ بغیر ایشان از اخبار چنانکہ
 در کتب بے کہ بخدست خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رقم نمودہ اند
 در فقرہ چند تصریح باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات انیت از
 انعامات حق جل سلطانہ چہ نوید و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

که افانده می شود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثران در تید کتابت می آید
 و بسبب اہل و ناہل میرسد اما اسرار و وقایعی کہ بآن متمیز است شہدایان
 بنظیر نمی تواند آورد بلکه بر فرض و اشارہ نیز از ان مقولہ سخن نمیتواند کرد و فرزند
 اعوسکہ کہ مجموعہ معارف فقیر است و نسخہ مقامات سلوک و نیز عرفی ازین
 اسرار و حقیقہ با او در میان نمی آرد و بہ شیخ تمام در ستار آن می گوشت
 با آنکہ سید اند کہ فرزند سہ از محراب اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما
 چہ کند کہ وقت معانی زبان را بگیرد و لطافت اسرار را بہار می بندد و
 یفوق صدر سہ و لایطاق سانی نقد و قست آن اسرار نہ از ان قبیل اند
 کہ در بیان نیابند بلکہ در میان نمی آرد سہ فریاد حافظ انیمہ آخر ہزرتہ نیست ۴۰ ہم قصہ
 غریبہ حدیث عجیب است ۱۰ این دولت کہ درستیفا و آن یکوشتم مقتبس از مشکاتہ
 نبوت انبیاست علیہم الصلوٰات والتسلیمات و ملائکہ ملا علی بنیاد
 علیہم الصلوٰات والتحمیات شریک این دولت اند و از متابعان انبیا
 علیہم الصلوٰة والسلام ہر کرا باین دولت مشرف سازند ابو ہریرہ رضی اللہ
 تعالی عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو نوع علم اخذ نمودم
 یکی از ان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختہ و علم دیگر را اگر
 منتشر سازم تا تو ہم را ببرند و آن علم دیگر علم اسرار است کہ ہمہ بر سر زبان
 نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم اتفق کلام
 المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضہ ازین اسرار کہ بر مژدایا ہم
 از ان در میان نمی آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآن و تشابہات
 آیت فرقانی بود چنانکہ در فصل پنجم ایما سہ بران رفت قسم دوم آن بود
 کہ بجرایان خاص و ہندشینیان را ویر اختصاص در خلوات در میان می آورد

وقت بیان آن ضبط می‌نمودند که جز آن چندین که لائق استماع و دیده
 طلب نموده اند دیگر سست و رخل نشود و بسیار بود که از قیامتها اهتمام درین باب
 بر الواسعها چه تعیین مینمودند بل دروازه خانه را که در وی بیان اسرار مینمودند
 بسامعان امر میکردند که از درون بخیه کشیده روز سه سیه از طلبه علم که از
 شخصان بود و صاحب ذوق و حال برین آن در مانده بود و خاصه برای کار
 ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آید از در آمدن او خاطر اقدس از آن
 اسرار مقدسه بشنود که مذکور میشد بر خاست لیکن چون بر خاسته نیز نموند
 آن معرفت را با نیت تقریر فرمودند که از ادراک محران نیز و راء الوار و شد
 فرود آمدن آن روز محران را طلب نموده فرمودند هیچ استیجاب آن معرفت و
 بروید بانه معروض داشتند که معلوم ایشان مستغفر بودند چون نامحرم
 در آمد لاجرم خلوت بسیار را زبان شنیده بر آمد باز آن اسرار را بشنود که
 دست ادراک سامعان بدان آن توانند رسید بسیار فرمودند و شنوندگان
 از خود بودند این گرامی اسرار را بهین قلم زبان بخرمان در بیان می آورند
 اما زبان قلم را محرم آن نیستا ختم تا بگوشتش هر محرم دنیا محرم نیست اگر فرمود
 زاده ای عالمی قدر یا دیگر است از خلفا که کیا را التماس مینمودند که چه باشد
 که اسرار تجریر رسد بحسب التماس آنان بعضی خواسته آنرا بشنود که هر کس
 بچه نبرد در قسم مینمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن تمایل بودند
 که غیر از حضرات مخدوم زاده ای عالمی قدر چه از محرم وجه از غیر محرم سبک داشت
 محرم نبود و بغیر ایشان دیگر بر او وقت و مطلع نمی ساختند ششم دیگر از معارف
 متفاوته آن بود که با التماس ساکنان یا به نیت افاده طالبان محو و شمولاً
 بتقریر و تفسیر بپرسید این معارف و دست که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفنون است و هر معرفتی از ان شفا بخش و دوا
 بخوران و مقرب دوران و مجوزان نقل آنها نقل هر محفل آوازه شان آویزه
 گوش هر دل بر ترقیه از ان عاقل اسرار فقر انگینه و هر فصلی از ان جواهر اسرار
 حوصل را خزینة اقلام از مباحثات آن ارقام شینان شکر صفحات از تفسیر آن
 کلمات بوستان از سرگامها از شیرینی آن مقال حکلاوت ایمان هدایت
 دوا از صفا سکه آن اسرار با نوار لایزال هم آغوش جلیع اسرار دین و انوار
 یقین منظر از مخفیة کتاب عین رات جمال معانی احادیث سید المرسلین
 حلال شکلات کلامیه و فقهیه حاوی دقائق معارف تشبیهیه و تمثیلیه ترجمان
 غبار معنی کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متاخرین علماء و عرفا
 قدس الله سرقا لهما این علوم مقال که از زبان خامه عجب زینت بطور میرسد چنان
 بهین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند و صورت
 دیگر میگرفت یا آن که بزبان قلم بیان مینوشتند قال بود و اینکه قلم زبان
 میفرمودند حال و آن بیان مغرب بود و این القاس نسبت و اعطای
 نسبت این در پرده تقریر آن تصریفی میسر میشد که سامعان را سکر
 و حضور و فرو میگرفت که تجرین میخند چون شنوندگان از مجلس بیرون
 می آمدند چنان بود که کسی که مستی از میخانه بیرون آید بخند و مژد و دیگر چنان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنقدر
 بزبان مبارک معرفتی بسع این مشتاقان رسانند از دل نرو دولت
 حرف لب او در بست که از گوش بیرون نتوان کرد و بشیوه آن نازنین
 ان غوث الحقیقین در بیان معارف آن بود که تا با خد و غشای این علوم
 تحقیق نمی شدند و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن مسا

جلوه گر نمی گشت بجز و قوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
 که طالبان بکثرت معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
 تحقیقا و حالا معلوم مانگشته بعلم صریح مناسب نمی نماید ازان دم زدن این
 بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبه از دفتر نامه که در دسترس
 صفحه نگارش فرموده اند حل مشکلی را سوال نمود فرمودند که بدنام است که سیر
 ازین معامله بجا سدی دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز قیاسات بلکه علم
 و معرفت بنود باین شیوه هرف کردن خوش نمی آید و این نیست لیکن چون
 الحال بنده را دران مشاهده نمودند روزی که بر بعضی خود کلمه زده بودند ثواب
 سبک را بر رو کشیده مدتی فرو رفته اند آگاه سبک را آورده تبسم نموده باین
 حقیر فرمودند که چون نگارانی ترا اهل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از آن
 و انده سلاجرم بدین نقطه متوجه آن مقام که معرفت اسئول اهل حق بآن داشت
 گشتم این بار چون نظر روشناسی و حدیث دیگر یافته بود آن معامله بانساز
 و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
 صورت بنده و مجمل آنجه بکل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سائل میشد
 فرمودند و تفصیل آن لب نمکشودند روزی در بلده اجمیر شیخ نورالحق بن
 بن شیخ عبدالحق دلبو که از علمای اکتانتنا سے مقال این طائفه علیه از حضرت
 ایشان از سرگزشتارے حضرت یعقوب بکفرتا یوسف علی بنینا و علیها
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشتی رفتند
 فرمودند که انشاء الله غفریب در کشت این سربیان و اسف در میان
 آسیم و تفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار ایبه از مجلس برخاسته باین حقیر
 خطاب نموده فرمودند که بکثرت یاران و مغان سراسر انتمی را از اسئول

کرده بودند لیکن چون مکتوبات مکرر دیده بود جز خاموشی جوابی نداشت
 و چنانکه مشیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان محل آن پرداختن
 لائق نه اکنون که این جوان پر سپید و توجه بان منصرف گشت در سبب از
 کشف این ستر بر روی بصیرت کشودند و بشیوه خاص جلوه از آن راز
 و انمودند بدان ماند که کشف این معنی بتفصیل بنمویسد و ذات و قلم و کاغذ
 حاضر میداشت باقی فردا سبب آن روز و ذات و قلم طلبیده و مودود
 که مشب بعد از ادا سبب آن احوال را تفصیل تمام دادند اینک بقاییت
 الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ سبب آید پس به تحریر
 پرداختند و محیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظر گیان آن
 هویدا است چون آن محیفه جواب را باطل سپردند یکی از مخلصان با حقیر
 گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علییه
 حضرت ایشان بر مژده میادمان مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و خواجگان
 آمد شد می دارد سبب که این مکتوب عظیم را بسبب آن گروه باطن تقیم سیاند
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل قال آنجا که گردیده این مقوله را بفرست
 حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را اوقات
 آن در هر اس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین راز سبب را
 درین مکتوب رستم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه بقیه الحقیقت
 تقسیم نموده فرمودند که ان اینجا مذکور شده است و مراقب شدند
 بعد از آن سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند
 یارب آن غنچه خندان که سپردی بنش من سپارم بتو از چشم
 حسود و نهش با بحبله بان ماجرا توجه نمودند و تمکبیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب در آن مردم و در آن کار و اثر گردید از آنچه یاران سپید
 بظهور رسید و این از جمله خوارق آن حضرت است و بسیار بود که
 باعث بر تحریر معارف و لایزال کلام شکل و مخلق اکابر دین بود
 خصوصاً کلامی که ظاهرش باصول دین چندان موافقت نداشت
 و بهانه طلبان و بے ادبان آن کلام را دست او نیز کاهل و تاهل
 ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرضی فرمودند و اگر
 تاویل قوی آنرا نبود مابعد از توجه حضرت ایشان بکل کلام
 خلاف آن مقوله که در آن خلاف کمال مطابقت شرع بود مکتوف
 شد و ناچار تحریر میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سزده
 یا در کشف آن بزرگ خطائی رفته و آن چون خطای اجتهاد است
 مغفور است اما دیگران را بر آن تنگ بستن و بر خلاف فرموده متبیین
 و محققین رفتن ناشایسته و نازیباست و اگر مدعیان ناقص العلم
 قاصر الکشف را در اثبات آن مدعیانند باید سید ندید ایشان بخیر شود
 رفته از راه جنون حمیت دین و کمال متابعت سید المصلحین
 صلی الله علیه و آله و سلم بزد و منع آن توجیه میفرمود و قسم میفرمودند
 ازین جمله است آنچه تقریب ستر است که در آن نفس اتفاق
 معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه در بیان
 آن کلام سید الطائفة نوشته اند که فرموده چون حادثی بهم
 مقرون گردد از حادثی اثری نماند قدیم شود در اوقات دیگر
 که از فرط جنون متابعت شیخون با قوت آمدند از غایت محبت
 که بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت میفرمودند

و سفیر مودنه و فور شرع را نیز سکرے ستا تو کے کہ اقتضا سے آن
 خلافت انرا برتا بد از سر کہ باشد نہ بنی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
 والسلام باہر حضرت شاقی سبحانہ مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
 کہ سجدہ علی انشاء اللہ صابر الیکین بجز و مشاہدہ امر سے کہ آنرا بظاہر
 شرع موافق نیافتند عنان سہا برت از دست دادہ بران پھسیدند
 تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی و بینک و نیز حضرت ایشان
 فرمودند کہ ہر خدیج کہ سراپا عرق حقوق این بزرگوارانیم و از خوشہ چینیان
 خرمن دول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوند سے جل شانہ
 و غریب سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن نہایت وصفات
 او سبحانہ متعلق باشد و تقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایچ چون فطرت صبح
 کمشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر انچہ موافق تقدیس او سبحانہ ہم
 متیقن شدہ در میان نیاید ملاحظہ دیگران نماید خیانت و عدم دیانت
 باشد کہ ستر القاد و انکشاف آن معرفت ہمین ست و ازین باب ہم در بیان
 مکتوب کہ سخن از ور اسے سیرانفسے و آفاقی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند
 اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل و معاملات این طائفہ علیہ کہ آنرا نزد
 علما سے قشر نظام شرع موافقتی بنود و حضرت ایشان را تا ویلات
 قوسے علماً و حالاً در ان عطا فرمودہ بودند مہا ممکن در ثبات آن
 معاملہ و مسئلہ مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ سے کوشیدند و
 در مدحت علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلیغ
 و تقریرات ارجمند در میان سے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در دفاتر
 مکتوبات شریفہ کچھ تحقیقات والا و تہ قیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

و آنرا بر طبق شریعت غزائیات نموده مانا که یکی از علما را ظاهر
 گفته باشند که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجدالیت تمام گفته اند
 و نوشته که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا دارد
 در آن موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلا سے
 حق است و بطلان باطل این بزرگواران و محبت حق جل و علا خود را
 و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک
 که باطل از سایه ایشان بگریزد کجا بگریزد و من ایشان آویزد اینجا همه
 حق است و برای حق است علما و ظاهرین از حقیقت ایشان چه درین باب
 و غیر از مخالفت صور سے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرآورند
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با خنجر
 قدس قوس دارند و محبت ماسوسے رافا سے مطلوب حقیقی ساخته اند
 تا جاد بکلم المردع من احب از راه این معیت حجتی بمطلوب حقیقی میرسند
 و از تنگنا سے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال است و رسته باطل
 الاصل سے پیوند نه مقایسه که آنجا علم علما سے طوایر میرسد این بزرگواران
 بقلاب محبت سنجیدگشته خود را میرسانند و اتصال یحیونی پیدای میکنند
 این فرق از راه محبت و عدم محبت آید هر که محبت است و از غیر محبوب
 گسسته است بمحسوب سے پیوند دو هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
 میکند و آنرا مغتنم میدانند چنانکه آن بزرگان خود را میرسانند علم
 ایشان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر محبت تا دایره مطلوب رسد
 و آنکه واصل بمطلوب است یا مطلوب است معیت هیچ دقیقه نمیکند
 که نصیب اصل نشود انتی و الیهم تقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و قروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند
 کما ظن بعض الناقصین و نیز امام این طائفه علمیه مفید بسیار اسرار
 خفیه و مافوضات و مرضیات علمیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعی
 کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که مثبت در اثبات احکام شرعی
 کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام است
 بعد از این چهار او که هیچ دلیل مثبت احکام شرعی نمیتواند شد امام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید ارباب
 ولایت خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کثوف و الهامات
 ایشان را قریب نمی بخشند و ارباب تقلید نمی برآرد و ذوالنون و بسطامی
 و جنید و شیخ رحمهم الله بارید و عرویک و خالد که از عوام مومنان اند و تقلید
 مجتهدان در احکام اختیار میسازد و اندازد فریت این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کثوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
 و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلا بر محبت محبوب حقیقی حل سلطان
 از ماسوسه اوقالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اند
 اگر حاصل دارند و اگر دارند و اگر حاصل اند و او اصل اند و در عالم بیسالم اند
 و با خود پیوند اند و اگر میزبید براسه او میزیند و مبتدیان ایشان مظلوم
 بواسطه غلبه محبت در مراتب پیر ذره از ذرات عالم مشاهده بینا بیند و پیر ذره
 جامع جمیع کمالات اسمائی و صفائی او می یابند از منتهبان ایشان چنانچه
 که به نشان اند و قدم اول شان بسیار ماسوسه است از قدم ثانی
 ایشان چه و نماید که بیرون آفاق نفس است امام ایشان راست و کلام
 با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار برین توسط از اصل اخذ

می نمایند در رنگ مجتهد که تابع راسه و اجتهاد خود است ایشان بنیاد
 در معارف و مواجید مایع و الهام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد باقر
 قدس سرہ نوشته اند کہ در فاضلہ علوم لدنہ روحانیت حضرت خضر متوسل
 است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و الصلوات و السلام ظاہر این سخن
 نسبت بابتداء و توسط خواهد بود و معالہ شتی دیگر است کما یشہد بہ کشف
 الصریح و نمویہ این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی
 قدس سرہ منقول است کہ روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف
 بنمودند درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے امیر
 بیا کلام محمدی بشنوازین عبارت شیخ مفهوم می شود کہ حضرت
 خضر از محمدیان نیست از زلل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان
 چگونه واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ما و اراہ حکام
 شرعیہ کہ اہل اند بہ آن مخصوص اند چندان معارف ثمرات است
 و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات است
 و تا زمانہ کہ درخت برپاست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 خلل رفت ثمرات معاروم گشت بے عقل باشد کہ درخت بر درخت
 را توقع دارد ہر چند درخت را نیکیا ترتیب کنند ثمرات و افرازد
 ثمرہ اگر چه مقصود است اما فرع شجرہ است لہذا شریعت و مہدائین شریعت
 را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است
 بر مہد التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مہدائین از معرفت بی نصیب
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگر چه هیچ ندارد از قبیل
 استدراج است کہ جوگیہ و برہمہ را دران شرکت است کل حقیقہ

رتبه اشرفیه فموزندقه و اتحاد پس رواست که خواص اهل الله در مختار
 ذات و صفات و افعال او تقاضای بعضی از اسرار و وقایع فهم کنند
 که ظاهر شریعت ازان ساکت است و در حرکات و سکونات اذن و عدم
 اذن او تقاضای در پابند و مرخص و غیر مرخص دانسته است که در بعضی
 اوقات ادای بعضی از عبادات نافله را غیر مرخصی پابند و تبرک آن
 مازون گردند گاهی نوم را به از لفظ فهمند احکام شرعی با وقایع نسبت
 و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکونات این
 بزرگواران مربوط به اذن است تا چنانچه نوافل و دیگران نیز فرائض ایشان
 باشند مثلاً یک فعل نسبت به یک شخص حکم شریعتی نقل و همان فعل نسبت
 به شخص دیگر حکم الهامی فرض پس دیگران گاهی به ادای نوافل می نمایند
 و گاهی مرکب امور مباحیه میگردند و این بزرگواران چون کار را با هم
 و اذن موسی اصل سلطان می کنند همه از فرائض ادای پابند مستحب
 و سباح دیگران فرض ایشان است از اینجا علو شان این بزرگواران
 باید دریافت علماء خواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
 پیغمبران می دانند علیهم الصلوٰت و التسلیمات و دیگران را در ان
 اخبار شرکت نمیدهند این معنی منافی وراثت است و نفی است
 هر سبب از علوم و معارف میجوهر که بدین متین تعلیق دارند آری
 احکام شرعی مربوط به ادله اربعه است که الهام را در ان گنجایش نیست
 اما امور دینی ما و را می احکام شرعی بسیار است که اصل خاص در انجا
 الهام است بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت
 این اصل تا انقرضی عالم بر پاست پس دیگران را به این بزرگواران

چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن
 عبادت غیر مرفعه باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرفعه بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 فعل دیگران شده و عوام بخلاف این حاکمانه از عاید سیدانند و این
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد و جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
 اجتهاد منظر احکام است الهام منظر دقائق و اسرار است که فهم کم
 مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن
 مستند براس است و این مستند بخلاق براس جل سلطان پس در الهام
 یکی قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است
 که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام ظنی است و آن اعلام
 قطعی ربنا آتانا من لدنک رحمه و رحمةً وسیعاً لنا من امرنا رشداً و انزلنا علی
 سنن اتبع الهدی استیمه کلام من فی حق الاولیاء مطلب از ایراد این فقرات
 را نقضه و این مقدمات سابقه و لاحقاً آنست حضرت ایشان همه ایا
 غرت محبت و مدح است اکابر اولیاء الله بودند جمیع اسم الله سبحانه و اگر
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنابر نبی و حکمت و کشف
 و مشاهدات بوده باجمه اگر منصف علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت بان حضرت را تامل نماید دریابد
 که حضرت ایشان را میسر شد که از روستای اجتهاد است کشفیه و الهامات
 لدنیه در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نایبند و از آن هیچ نفی قابل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
 کمال مشایخ بنظر پیوسته و پیچ از روی انکار هم نبوده از مشاجره که
 شیخ بانی عسلا و الدوله سمنانی در سئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین عربی
 رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیامد نه بنی که هم شیخ سمناسنی
 ویرا عارف سبحانی گفته و در مضقات خود بعد و مرتبه ستوده انجبین است
 احوال مجتهدین میان همدیگر و نیست تمیز را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد و اول
 متابعت را سه خودست و مرتبه استادش نیز در آن مست و علامه با وجود
 کمال ادب و حقیقت مسئله با ستانده مباحثات و مناظرات نموده اند
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظر
 نموده و در بسیار مسائل و بے و امثال او بر خلافت را سه استناد نمود
 فتوای داده اند کمالا نیچے گذارک مرتبه کمال و ارشاد و عرفان سینر
 این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت پیست شرف را این مرتبه نباشد
 و بعضی فضلا سه وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شریعی بنیاد که
 باید ندارد امروز در علم ظاهر و باطن یکجا نه زمانه ایشانند چه بود که شریعی
 بر نگارند چون الحاح اعسره از حد شد بنده را بقرائت عوارف امر
 نموده بدین تقریب شروع نمودند شریعی عربی در غایت بلاغت
 معنی و فصاحت لفظ جزو سه تحریر یافته بود که نسب نمودند خود را ازین معنی
 گذرانیم که مبادا در محل از محال او کا تقریب علو سخن و تدقیقات
 آن ناگه شیهه طور گیر که کمال رعایت حضرت شیخ اشیرخ از دست
 و حال آنکه من کترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره و شیخ حسن برکی
 که مرد فاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ چہسم الشرح چیدہ بود حضرت ایشان
 بغناب و بخش تمام بوسے نوشتند کہ این چیدہ نوافیت بجای از زیبا
 واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالہ این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ و اگر
 بعضی تصوف خوانان مقتید بہ بدعت و ہوا یا بعضی از ارباب شوکت و غنا یا
 بعضی علما سے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسواسے کسب
 میکنند حضرت ایشان راہ نموشے پیودہ میفرہند تحقیق این امور
 در کتب قوم سطورست از انجا باید طلبید و گاہ بد و کلمہ در غایت جمال
 از سر و امیکردند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
 کرد اینکہ صوفیہ موحده عالم را نمودہ بود سیکونید عجب سخنے است کہ
 باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
 بے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
 دابل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت
 سطلق آن سائل از سر و انہی شد و نیز از فحوا سے سوال اور غیبت اورا
 بر رفع قیود شریعہ دریافتہ بودند در خواب مشہور و دنیا این لذات دنیویہ
 کہ فریقہ طوائف آمانید و بشوق تمام آنرا جو یان و از زوال آن سنستہ
 ہر اسان و همچنین این غذا ہبسا دینوسے کہ می بینید و از ان خود را بصدہ
 بکنار سیکشید و بکستہ ترین اسلکے کہ فاسیدن خاریسے باشد چہ مقدار آزار می آید
 ہمین لذات و حظوظ در بہشت و بہان رخ و آزار سے در دوزخ شدہ و اسبق
 خواہد بود چنین لذتے را کہ انجا تا مترست و ابد سے طلب نماید و ہر چہ
 موجب حصول آن گردد باتیان آن سے فرمایید و از چنین غذا سبے و
 آزار سے کہ انجا سخت ترست و سہر سے ہر پیغمبر و از ہر چہ باعث حصول

آن بود بگریز نیک خواه بجهت آن بود بود یا نمود بی بود و کند که مردمان از
 روز و نزدیکی زبان قلم سوا است در بیان آورده التماس جواب آن نبودند
 حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب ندیدند بجز جواب نمی پرستانند
 و گاه بودی که مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند جواب
 آن نمی نگاشتند یا اشارتی می رسیدند یا چار تفصیل یا اجمال کلمه چید
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتدا سے توجه شریفین
 ایشان به تحریر اسرار عالی ایشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده
 و ایضا امر ارجح طبعه عارفین یل در بعضی معارف تحسین از رسید المرسلین
 صلوات الله علیه و آله و صحابه و احابه جمعین مشاهده فرمودند چنانکه
 در عریضه که حضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا که فرستم فرموده اند هر دو در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
 وقت مسوده کرده شد بعضی متمات و کمالات آن علوم مسطور نیست
 مظهر شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل غرضه داشت را می شد و
 تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد احوال رساله دیگر بیاض
 رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی یاران میسر شد که آنها معونه
 که نصائح بنویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن زندگانی کرده شود
 الحق رساله غنیه مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که
 حضرت رسالت خاتمت علیه السلام والصلوة والتحیة باجمع کثیر از مشایخ
 خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
 آنرا بوسیله می کنند و بمشایخ می نمایند که این نوع مستفادات می اندازد

جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند و در آن زمان در عسکریه الوجود و بر سر
 آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام ایستاده اند و الحقیقه بطولها در میان مجلس
 باشاعت این واقع را امر فرمودند که با کربان کار بآد شوار نیست ۱۰۰۰
 کلامه العاسی بمقتضای آنکه ایشان را بخواست جد معظم خود فاروق
 اعظم رضی الله عنه از محدثین شیخ دال نصیبه فراوان داده بود و چنانکه
 سابقا اشارت بان رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست بجان
 کربان این سینه برگزیده خود اظهار نموده و زبانها را باز نمود و گویند
 شاه این سینه است قصه که را قسم این حروف آزاد دریا چه دفتر ثالث
 مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز قسم نموده و مجلس انبیا که بعد از اتمام
 دفتر اول مکتوبات پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
 انکسار دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
 عاظم گزیده گشته که آیا این همه معارف که به تحسیر آورده ایم مقبول و مرضی
 او سبحانه باشد یا نه بقرآن این اندیشه ندا در رسید که این علوم که در سینه
 و تحسیر آورده همه مقبول و مرضی ما است باز درین اثنا قسم گشته که سینه
 که نوشته با که هر چه در گفتگو است تواند است همه مقبول و مرضی است
 بل این همه را گفته ایم و بیان ما است و در آن وقت آن علوم و معارف را
 یکیک در نظر ایشان داشته اند و همه را در آن حکم دخل یافته اند از گاه
 بتقریب یکا تب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خانه مکتوب
 دو صد و سی و چهارم از دفتر اول تقریب معرفت خاصه عالییه رقم نموده اند
 که این معارف که مسوده یافته است اسید است که از آنها ما را در خانه
 با شتند که اصلها شامه و ساوس شش طای را در آنجا مجال نبود و بل بنویسند آنکه

چون در صد و تحسیر این علوم شده و ملتی جناب قدس خداوندی جل سبط
گشت دید که ملائکه کرام علی بنیاد علیم الصلوٰۃ والسلام از نوحی آن مقام
دفع شیطان میکردند و نمیکدشته شد که در حوالی آن مکان بگردد و چون
انظار غم جلیله از اعظم محمد است به اظهار غم غم جرات نموده اند چنان
که از منطقه عجب مبر باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بنیاد است سجد
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصیب عین است و کمالات منسوب با و بود
سوید تحسیر بیشتر علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یک فرمودن
مسید الانام علیه الصلوٰۃ والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتفعی کرم الله وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سهواست بیا موزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که مبره آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آن حضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهدی آخر زمان علیه الرحمة
والتهیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکلیف تحسیر بر
از آنست ۵ بر نوحه شب و روز از آن سیم تا بود که سیکه ناله میکردند
تورسد و اگر این قصه را داخل آن خدایص حضرت ایشان که در فصل سیم
ذکر یافت نیز می نمودم گنجائش داشت و دیگر باعث پرین تحریر می شد
و تشویق اهل طلب و ارادات و تخفیف بار علیهاست حال و نسبت است چنانکه
در کتابت مابین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند
ازین گفتگو انعامت حق است سجد و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفصیل خود بر دیگران معرفت خدای عز وجل بر آنکس حرام است که خود را از

کافر رنگ بہتر داند تکلیف انا کا بردین سے ملے چون شہ مرا ہر داشت
 از خاک ہر سزدگر بگذرانم سدر ز افلاک ہر اگر بروید از تن صمد زانم ہر
 جو بسوسن شکر لطفش کے تو انم ہر و نیز رقم فرسودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید
 آنا نہند کہ استہلاک و انحلال و شہود خود ہر وجہ اتم پیدا کردہ اند و ہر
 ایشان آنست کہ در شہود خود مضحل و معدوم باشند و اثر سے از لوازم
 وجود ایشان ظاہر نشود و جمع انار ابر خود کفر پیدا نہند بعضی از ایشان
 سیف را بیند کہ اشتی عد مالا عود ابد آعد سے منخواہم کہ ہرگز اورا وجودی نہ بود
 ایشان اند مقبول محبت و حدیث قد سے حسن قتلہ فانا دیتہ دشان ایشان
 متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسائش نداشتہ چہ آسائش
 و غفلت ست بر تہذیب دایم استہلاک غفلت را گنجائش نیست شیخ الاسلام
 ہر وی میفرماید کسی را کہ ہر ایک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد و امید
 کہ گناہان اورا بخشند و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد ادبامور سے
 کہ ستانم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ است
 تا آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یا بہر جمع را بسامع و عقل الفتا
 داده اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحسیر علوم و معارف شعار ساختہ
 و گروہ سے را بہ بعضی امور مباحثہ مشغول داشتہ عبدالرحیم اعظمی سے
 ہمراہ سگبانان بصر میرفت شہ سے از عزیز سے تیراں پر سپید فرمود
 تا لفظ از بار وجود خلاص شود استہ کلامہ ایگزیز بر خوانندگان ہر
 رہنمای ایشان سے متور نیست کہ عالم ایشان را از علو رفعت و غرور
 وقت یا بہ دیگر ستانہ و اندازہ سے کہ سہر باید دیگر روز سے این نقیصہ از

زبان شیرین مشهور که فسر سودند تا کسی را در علوم ظاهری و از منقول
 و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفه علییه خصوصاً ذائقه
 حقائق شنیع اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فسر اوان
 نباشد قدر علوم معارف و آثار گویا که آنرا در دنیا بدست در دنیا به حال
 پنجمه هیچ غلام پس سخن کوتاه باید و السلام از مرقومات متبرکات
 حضرت ایشان یک فقرات عالیات مبدی و معادست و فقرات ثریفه
 معارف لهینه و رساله جذبه و سلوک و رساله مکاشفات غیبیه رساله
 شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی بالله طاب ثراه و رساله تمایلیه و رساله
 روشنی و تعلیقات عوارض و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثه مکتوبات
 قدس آیات است اما دفتر اول متضمن بیست و شش فقره و دو صد و نو و شش
 مکتوب است که مجموع سے صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان
 که فقیر مطالعہ نموده یکے انبیت که چون بنام هر یک از خلاصان
 مکتوبی مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو سے این دولت بر دل گذشت
 و نیز مخطوط دل کسور میشد که اگر بنا گاه بعنایت الله رفیقہ شمیم نامزد و جیت
 گردان رفیقہ خاتمه مکتوب آن دفتر باشد که سن فسر و دهم خلاصان
 این درگاه هم چه دوستی باشد اتفاقاً چون بتقریبی خواستند که نواز شراب
 باین غلام مجوز نموده بران پودر مسل دارند چون بزنگاشته اند
 فسروده اند که باین مکتوب که بنام فلان است مکتوبات آن دفتر را
 که بر طبق عدد و مسل و اصحاب حبش برگشته ختم نمایند فصل مراد سے
 یکراسته چون سنده تاریخ اختتام این مجلد را در الکفر فیه یافته بود فرمودند
 که انش نیز باین باشد اما جلد ثانی شتمل است بر نو و نه مکتوبات

سوافق اسرار حسنی جلد سوم محتوی سست بر صعد و چهار دہ کہ توبہ بر طبقین ہو
قرآن سے پیر از تناسی جلد ثالث و معجزہ سے پندرہ از آستان بعضی مکتوب
دیگر کہ شروع دفتر چارم بود و پہلور آمدہ بود و ہنوز بچہ پاردہ مکتوب نہ رسیدہ
کہ آن ماہ چار دہ آسمان قطبیت را در نقاب مغرب تراست کشیدہ قدس بقدر

سدرہ الانور و نور مضجعه المعطر ذکر تہ سید البشر والصلوة والسلام علیہ و
علیٰ آلہ واصحابہ و اصحابہ اہل یوم الحشر ناچار آن مکتوب را در محل جلد ثالث
نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطالب فرمودہ را بدین
فقہہ متبرکہ از حضرت ایشان سست ختم نہائیم آنگاہ زبان خامہ را یہ بیان
چند معرفت مسموعہ کہ در خل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ
و جدید است بکشایم بعنایت اللہ سبحانہ و کریمہ فقہہ اوسلے در مکتوبی
بیکے از ہم پیرایہ ستر در الا خلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم و
سعارف الہامیہ از اعظم آیات سست و ارفع خوارق لاند اسعجزہ قرآنی
از ما معجزات اقوسے و اسبقے آمد چشم بکشاید کہ این ہمہ علوم و معارف
کہ در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجا سست علوم مے با این ہمہ کثرت متناہا
سوافق علوم شریعیہ و سر موسسے مخالفت سست را در آن گنجی سست نہ این
خصوصیت علامہ صحت علوم سست حضرت خواجہ فاضل اللہ سدرہ الاقدار
نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح سست الاچہ فائدہ کہ سخن حضرت خواجہ
ایشما حجت نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اید فقہر شما پیچہ در آخر
سعارف مالیکہ مکتوب بیان طریق برنگاشتہ اند کہ نیستہ بیان علم و
کہ حضرت حق سبحانہ تناسلے این حقیر را با این طریق متناہا سست
از بدایت تا نہایت و بنیاد شش نسبت نقشہ بنیاد سست کہ متناہا در راج

نہایت دربرایت سست برین بنیاد عمارت ترا ساختہ اند و کوشکھا بنا فیہ بودہ
اگر این بنیاد نے یوہ معاملہ باہنجائے افزو و تخسّم اور از بنجا را و ستم کنند
آوردہ دیزین ہست کہ مایہ آشن از خاک شیر و بطحا سست کنند و با فضل
سما لہا آرا سیراب داشتند و بہ ترتیب احسان مرید ساختند چون آن گشت

و کار کمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ از سہ ہذا نا
اند او مکناتہ مقتدیہ لولا ان ہذا نا اند لہ قد جارت رسل بہنا با حق حق

فما لہ شہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تیانہ
و تہ اسفیعہ مفہوم گرد و عمل پر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود

چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علم و
معارف بہ جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نہایت مثل این مثل

احکام شہ عمیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضہ سے نہاید
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ می شود آن تناقض

و تدافع مرتفع میگردد و لکن سبحانہ حکم و مصالح نے ذاک فلا مکن من الممتزین
آئمہ کلا لہم صغیرا ما عارف نے کہ این حقیر از زبان آن پیر و مشکگیر شمع

نمودہ اگر چہ براسے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابہ باید پرداخت لیکن
مشرعے را از ان ایجاد نہیں ہر وقت برکتہ سے نگارم و انتظار صفت

تحریر بقیہ آن در اوراق دیگرے برہم تا کہ میرا یہ پیا فرخندہ شہی
مکر این دو بیت مولو سے معنوی راقیہ اس سرہ کہ عشق معشوقان

نہان ست و شیر عشق عاشق باد و صراطیل و فیر لکبیا عشق عاشقان
تن نہ کشد عشق معشوقان خوش و فرہ کند بر زبان آوردہ اند

فسر معشوق معشوقان را از علو مرتبہ پیچ نہا سبب عشق معشوقان عاشقان

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق است بے آنکه صفتی از صفات
 عاشق مانع بود و در عشق عاشق مانع از صفات معشوق است اگر آنکه عاشق را
 بر و تصرف است پس از صفات معشوق بذات معشوق بر د
 نا محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بجا شقی نیستند پدید آرد
 چنانکه در او اخسار از مجنون عامرے نقل کنند و الا در ابتدا و توسط عشق
 عاشق منظور صفات معشوق است از صباحت خورشید وقت و
 لاحت تبسم و لطافت تکلم و باز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
 و امثالها اما در عشقی که معشوق را بعاشق است هیچ یک از اینها مانع نیست
 از نگاه فرمودن صفات را بے آراست و نامین ناگزیر است از آنست
 که عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام وین
 است نزارے عاشق و فریبده معشوق آثار آن داین است و آنکه
 عشق معشوقان نهان دستیر است نیز محبت ذاتیه مشیر است لان الله
 اعلم من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
 که معشوق را بعاشق است مانع از صفات معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
 از این مجربین است که اگر در این است فرمودند این ملاحظاتی نیز موقوف
 بینما بد و محبت معشوق را بکین ظاهر میشود از شتی با صفت من لسانه
 و این تا بیزر برود از ان حضرت بر فرموده که تعلق بیکر بیکه و بیکه و بیکه
 داشته اند من فرموده که بیکه روز بیکه از در ایشان منظور حضرت
 ایشان ابرق رسانید که در کتاب دیده ام که عورت را بانه شیخ ابو الحسن
 شرفا فرموده قدس سره در بر شیر رحمت است الا در محبت که گنبد
 و از کینیت ریت خواهند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

بر سرش نود و یکمیه کرده بودند چون آن کلام را شنیدند با اضطراب از خوش
 نرواده و ساخته میباشند مستند بعد از آن روسی بجا خزان کرده
 ازین بیان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته نمرود نداین کلام
 از زوال عین و اثر عارف نشان میداد صاحب آن حال که لب بدین
 مقال کشوده با آنکه در حق او سگی از معشوق رحمت اندر رحمت ظهور نیاید
 اما این بیچاره عاشق از فسطاط تعطش که بقا و تحقق معشوق دارد
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن گشته محبت از معشوق دور بود
 شنیده نام بل خیسر سنگین و مقام مجرب او را رحمت بود اما و س
 رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوبت پیش او عدم رحمت
 بود رحمت قدریت را میدانست چون بر رحمت محبوب از دور س
 نیز سبیکه آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشا هت معشوق را میدا
 چون بر رحمت محبوب بمشاهده رسید تعطش او را نیز عدم رحمت دانسته
 رحمت هم آغوشه محبوب را میدانست چون بر رحمت محبوب هم آغوش
 محبوب شد از بس استسقا آن گشته آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را میدانست چون بر رحمت معشوق آن نیز نشود
 چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج است که تعطش او رحمت
 آنرا داند و آنچه در دست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
 گشته دیت خواهند او بدستگی خود خود را گشته محض یافته و مواخذه که
 هر دار فنا س بقا یا س آثار میرود دیت نمیداند متجربان س گویند آنچه
 میگویند اما نمیدانند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود و رشتن باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از آن رقت بود در سقیه دقیق تر و زشت تر قاتل نمید

که بدفع آن سیکو شید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست که
 مقتول خود را بهنگی با و سپارد تا سر موسی از دبا دست قاتل مداخله
 دیت در میان دارد و چه گویم که برو چه می رود و چه می بیند و چه می
 ریح قلم اینجا رسید و شکست و تو جیه این کلام و جیه نیست برین وجه
 فسر نمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنا که زوال عین
 را اثر لازم آنست مقتول سازند و با آن از و مکالمه عین دیت خواهند
 و وظائف شریعه طلب دارند و با آن روزی در سفری که به
 در غایت رطوبت و لطافت بود و محسوس در نهایت خبری و فقرات
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علم و رفعت تجرد
 زاده عالمی مشرب جامع الاسرار و انوار شریع محمد المصوم علیه السلام
 و باین مسکین مفهوم تو چه نموده فسر نمودند که عارف سبحانی شیخ
 ابوالکلام علامه الدوله سمناسی قدس سره میفرماید رباعیه
 این و هم بود که تو دوستی بر خیزد امکان و حدث بر روی بر خیزد
 که بخت خدا در سراسر راه کرم شاید که دمی از تو توانی بر خیزد این
 رباعیه شیخ اشاره بر و ال عین مینماید اگر چه قاتل آن قدس سره
 آن زوال را جز نمی دانند زیرا که از ال عین جز به تخیل ذاتی میسر نیست کرد
 و چون تخیل ذاتی نزد قاتل نیست مگر خبرتی لاجرم افرا که رفع توانی است
 و آن ایست بانال عین دمی و خطه باشد و آنکه گفته زوال عین جز
 به تخیل ذاتی صورت نمیگیرد اگر چه بیان آن تفصیل دارد و اما بجا باشد
 که چون اسمی و صفی نامحوظ بود لاجرم عین مابقیه عارف و بیان
 حاصل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و انگاه فرزند صاحب خصوص

برخی نزد چه توانی او همان مابینیت مودعه بود اما دوی هر جا باشد که ظل
اصل نشود قسم من منقسم و بسا تحقیق و دقیق در میان نهادند که حافظه
بل ادر اک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تفسیر بابت قسم مودعه که شیخ
علاء الدوله از ان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته اند
آن همه غوغا از ان دارد که قسم کلی را منحصر در مقیده و مطلق سید اند
و غیر خاص و عام قسمی ثانی میگویی و الحق بحسب عرف و قانون منطق
و کلامی یحیی است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قبیل اطلاق
نیز در اگر گفته و این قسم ثانی است که مطلق شیخ است بدین تفسیر و هیچ
نزار نیست مگر لفظی سلی روزی بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده ان شئت قلت ان الله العالم حق وان شئت قلت
ان الله خلق وان شئت قلت ان الله حق من وجه فخلق من وجه ان شئت قلت با حیرت
التمیز بنمایند مودعه تمیز نمودن میان سوپورم و موجود دیگر است و تمیز
شدن آن دیگر و نیز قسم مودعه که همچنین بیان نفی و انتقافرتی است
بس شگرت که نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد در نهایت و هم بدین
تقریب قسم مودعه در طریق حضرت خواجگان مقدس الله اسرار هم که
تسليم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده است که هم
نرات را بجهت به شناسمیت بیشتر است و نفی و اثبات را بسبب و چون
در این طریق در بدایت تقدیم جذب به شناسمیت حال بنده میستاید
این طریق را او گفته که اسم ذات است و چون بسبب قدم نهادن
حال او بنفی و اثبات است سلی روزی یک از اصحاب صاحب الدین
در فصوص که بنده پذیرفته بود و میخواست که در فصوص را در تقریب یا هم

قدس سره بزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتی را جز بصورت
 تجلی له اثبات نمی نماید آری که در فص شیشیه میفرماید التجلی من الذات
 لا یلین الا بصورت التجلی له فالتجلی له لا یسر الا بصورت له مراۃ الحق
 و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاص
 علم او بجهان بحال لازم آید و بعد از محال و اعتقاد ده ضلال و بزوال اثر
 بر این یز زوال قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد و اثر چگونه
 رود و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل نشود
 اما اثر نماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرند چنانکه
 کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس سره العزیز مصرح
 این مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نمود
 مشیر است این مقوله از و س بر آنکه زوال عین از و بکایت متحقق
 نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود
 عرض چگونه ثبات یابد چون سر رود در سر چون ماند بعد از آن
 آن رباعیه شیخ مهنه قدس سره ای که در جواب سائل از مجاز اثر
 نوشته فرستاد خوانند و معسر ارج چهارم او را تکرار نموده فرمود
 ما بزوال عین و اثر بشیخ مهنه موافقتیم اما چون من همه عشوق
 شدم عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانے گوئیم تو س
 بر نیند اما دوست بر نیند و لیکن شیخ سمنانے آنرا دمی گوید
 و ما ستمر شناسیم که نزد ما تجلی ذاتی و اس تجلی بودند بهی و نیند سر مودند
 زوال عین و اثر را لازم نبود بر عاشق و دلی بل نشایه زیرا که هستی که
 مطلق را بود از اصل و دلیت بود که از خود می دید چون باصل و دلیت توئی

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینیم در خلوات و تنهایی
 بیشتر آید مستند این معنی چیست فرمودند که سبک از اصحاب حضرت خواجه ابراهیم
 قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجهگان یا جو
 چون محبوب را بخلوت فرستادند در حیا رود و حضرت ایشان بعد از ادا
 کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخواه بسیار آفران کرده فرمودند این
 بواجب است از حضرت خواجه محسن ادا و لطافت طبیعت آسان اهل این دقیقه
 در میان نیامده بده معروض داشت که حل آن چیست فرمودند ظاهر را
 با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت آشنایان و غریبه نشینان با هم
 و هر یک از باطن و ظاهر ساک را بکار سبک که لائق اوست داشته اند باطن هرگز
 معاملات خود است از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز مشغول معاملات خود
 از امور حسیه ساک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت این دو ظاهر از
 ناست اشتغال با امور متوجه الیه از الفت و مصاحبت این فو و آشنایان
 خود که باطن است ناهل کرد و باطن او ناچار بجهت مزاحمت اختلاط او
 سبک گرم کار خود باشد و این غلبه حضور و علاوت اذعان است و چون سا
 بنجارت را و در ظاهرش از شاغل پیرداخته متوجه باطن گردد و باطن بحکم
 آن الفت رسیده با اختلاط مصاحب خویش آورد در کلبه توجه انسوی بی
 او تخیل رود و ناچار حضور و آراستش تقابیل پذیرد بنده بعضی رسانیده که بسیار باشد
 که ساک این طریق را در خواست قیاس با تخمین آرام و حضور تیسر روی نماید و چون
 چه بود فرمودند باطن این ساک را قوی میگردانند که بر ظاهر او غالب آمده و از این
 بکار خود آورده بل بزرگ خود بر آورده و از این اتفاق نسبت آرام تر اندید فیه
 وقت زحمت بنده راه خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و دانستم پیرانید

کتاب و سنت بهشت ایشان بفرموده بیان آمد لیکن بسیار ضرر بهم از مستان این
طائفه بدین معین لایق گشت و ناقصان بسیار را گمراه کرد که کلماتی در سبک حال
از ایشان سرزد کردن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت اگر چه مقصد
از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان انوری که بان
بحال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برانیدند و لا جرم روی نمود آنچه نمود آنچه
نمود و حق را بجهان در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بگانه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انان
چشم الله از تخلق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه رو داده زیرا که در کلام او
تشابهات آمده چون بید و استوی و جنب که جنبه باطله از آنجا تقسیم رفته گمراه شده اند
با آنکه او تعالی عالم بود به غرض اقدام افهام آنها از آن عبارات معنی در کلمات

فرشتان و جنین در کلام نبوی چون محکامه و ان الله خلق آدم علی صورته و انما لها
آمده با آنکه انبیاسا سرور ایشان علیه و علیهم الصلوٰة و السلام در غایت صحت و نهائیه
کلام حقیقت و عدالت با تنظیم اند پس از طائفه اولیای که شکل این یا زیاده از این
سرزدند عجیب باشد ارباب عاقل را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل فایض شود و
اصحاب بطلان را سینه دیگر گنبدل صراط المجرس و دماء المجرین ظهور این قسم کلمات ناچار
از تنهایی وقت حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند که ما که یکی خود را بشیریت در ایم
و نبیست سنت پیغمبر مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة و التحیة همیشه برپا ایستاده از زبان
فلم یأخذ بغير کلمات سکه منیر برآمده که تا دوران چه در ایند آتی کلام الله شریفه للطبیعت
فی حق کلام الله کلام حق این حروف غنی و شریفه میگردد که این فرموده حضرت ایشان که
صیغه صفت گذارند بافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی متشککان در کلام حضرت ایشان
نیز نمایند از جمله آن تشکیکات یازده مقرر ضرات که شریعت تمام یافته اعتراض یکاشفت

عوضه یازدهم است از عرایض که آن حضرت بر سر نیزگوار خود با میران نیزگرسل شنیده
و حال آن نسبت که رقم نموده اند که بعد از سیقانات مشایخ عبود و مروت بقایات اصحاب
و خلفای شریفین رضی الله تعالی عنهم اجمعین دست داده است تا آنکه در پیروی ایشان مقام
حضرت صدیق نیزروی داده و مردم ازین کلام دعوی مساوات قائلان کلام فتنه
نموده اند بجهت آن مقام اما این دریافت امان را از قوت تدبیر کلمات است این
طالع علیه بطور رسیده زیرا که هرگز کشتای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طالع با
میدانند که مراد ایشان ازین و اثنائه چیست حضرت ایشان قدس سره خود نیز در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات تصریح و کنایات بفتح این شبهات نموده اند که بزرگان
متصف بصفت عرفا متصف بخلق نبوا به بود از انجمله مکتوبی است که شیخ حمید شکیلی
نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب بحال مشارالیه خواهد آمد انشاء الله بقره و دیگر
که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل کرده و نیز در عنوان مکتوبی که درین از مکاتیب جلیدوم
که آن مکتوب بیت بنام سید مرثی میر محمد نعمان علیه الله رفیع این شبهه بشیوه این
نموده اند من اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا مقتضایان اندیشه اند که تجربه ازین خطا
از بزرگان کامل سر برزده نمایند که سلطان العارفین مستقر بر سر تو از رفیع من لوا
محمد آنرا چه تاویل ازند و شیخ اکبر محمد بن الدین بن العربی که خاتم النبوة را حاصلی است
عالمیه و مسلم خشت فضه گفته و خاتم الولايت را که خود باشد خشت خشت از خشت اند
و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت بنیامین علیه السلام
آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواجیه بار ائمه و الدین است
مرفوع است که حضرت خواجیه تقریباً است و توسط سلسله خود فرموده اند که این مقام
منصور و البونیه بدو جنبه میرزدیم و آنجا که ایشان رسیده بودند رسیدیم تا بجای که
بنابر گاهی رسیدیم که الان مقام تر بارگاہی نبود و آنست که بارگاه محمدی است علی سائکین

الصلوة والسلام گستاخی نکردیم و آنچه ابو نریس کرده بودن نکردیم و بعد از آن مقامات
 که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین ابو نریس بطاعتی قدس سره فرموده و در مقام
 سیر در مقامات انبیا علیهم السلام سیر نکردیم بیاگاه محمدی صلی الله علیه و سلم رسیدیم
 خواستیم که در صفت او سیر کنیم دست رو بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمود
 که چون من بعنایت الهی در سیر مقامات تمام مقام رسیدیم گستاخی نکردیم و صبر نداشتیم
 بر آستانه احترام آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهادیم و بعضی سائلان کابرین چنان فرموده
 مرقوم است که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را بر سر نیایران آستانه نهادیم
 بر من کرم فرمودند و مردان آن مقام گردانیدند انشائی در کلام این ذو نبرگ گردانیدند
 چه میگویند پیران و بی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بقیام محمدی رسیدند و از
 مقامات سایر انبیا بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طائفه مساوات
 و تفوق آنها بر انبیا مراد رسید از دنیا و باقیه شریفه بجا منبر خواهد شد پس
 اکابر دین و روسای حقیقه صحنی الله عنهم اجمعین را در امثال این همان مراد
 که ایشان دانند و آن مراد حضرت ایشان در آن سکات شیب که تعیین نمودیم
 بوجه حسن بیان فرموده اند با آنها رجوع باید نمود و امید است که هیچ شبهه نماند
 حضرت خواجه پنج الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله ترانه در یکی از مضامین ریفیه
 خودی آورده و میگوید که در عالم شهادت انبیا و اهل قضا علیهم السلام و الصلوة والسلام
 هست که ساغر آن ساغر ایران بزرگوار است آن میر سید و استغفارها میگویند و کمالی و بسیار
 میخایند که در عالم غیب نیز ایشان را مقامات است که ماکولات است چه در دوزخ و چه کار
 و برای یوزه نهشت احوال باین مقامات انبیا و اهل قضا و اولیای علم و شریعت و بر سر ایشان
 ایشان روی نیاز نهاده سالت کشایش نیاید بلکه بسیار است که کشایش بر سر ایشان
 تا بقیه عیالیه مقام محمدی علی صاحب السلام الابدی نرسد و خواستیم تا جایی که رسیدیم باز بقیه

گفت که یکی از سنگران کلام شیخ تو این قصه مذکوره را در میان آورده این عمل آن
 طلب نموده من گفتم صاحب این سخن را تو نیز پیدا کن که از کمال علمای عالم است صاحب
 احوال بلند و معرفت ارجمند و از سر پرستگیر کتابت این معنی را شنوده پس این قسم کلام از این
 متضمن معنی صادق و مترادف است که ما را و ترا معلوم و مشکوف نباشد و حال آنکه از
 سلف مشکل تر از این کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی عقیده تا ویلاست پسندیده
 اینجا نیز همان کنیم آن مشکک خاموش گشت بدو چون حقیقت بی مغزی یک است
 اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مردم مشهور تر بود و از اذیان نا تمامان و تر
 شبهات دیگر را بران قیاس کنند و خود را از سو ظن با کابر دین و اشراف بیان
 علیه و علی اتباعه فصل الصلوات و التسلیات خلاص کنند فصل هشتم در
 بیان بعضی خوارق حضرت ایشان قدس سره الا قدس سره
 هر چند بحکم کلام ذوالاحترام قطب قله ابوالحسن نوری نور چشم مرقد که فرموده اعز
 العلامات فی زاننا شیخان عالم تعلیم و عارف بطن عرجه عتبه همان کثرت علم و
 عمل و معرفت اکمل حضرت ایشان که امت شگرت آنحضرت بودند بحکم آن گفته اند
 مع اشرف عجرات قرآنست و دقائق حقائق آن غوث الخلق عظیمترین
 خوارق است و ایشان خصایص علیا که در فصل پنجم زبان قلم رفت هر یک است
 استی بود بر علو که است آن قطب الارقای مع ذلک چون عادت نویسنده گان
 احوال اولیا چنان جاری است که از فارسی که بجا کم کون استغاثت است نیز نمی گذارد
 ما نیز از جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در اسنه ثانی آنکه که بیست و کر استی
 چنانکه از خلاص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بهایریم اگر مصداق این مقام
 آن کلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجه عبداللہ انصاری قدس سره
 که در حق ذوالنون قدس سره فرموده نه ذوالنون از آنست که دیر بیا را

کرامات بتائید بمقامات که مقال حال درست او سخره بود انشی یکی از اهل
 حضرت ایشان باین تراب اقدام در ایشان عفی عنه حکایت کرد که روزی تقریبی
 وقت حضرت ایشان بغایت گرم بود درین اثنا نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
 از کمال گرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب بشک
 توجه و مهت گرام عالمی از و متور شود اما درین جزو آخر زمان نه مری او سبحانه
 در ظهور این امورست و نه مراد دل برین ظهورست خدایت موعی امیر سید الدین محمد که
 برادر بزرگ حضرت سید مرشدی امیر محمد نعمان بودند و از مخلصان منسوخ حضرت
 ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودیم
 صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه و سیدار چنانکه بسیار بود که در وقت
 سجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدهی در انشای این احوال نگاه از هم
 یکدیگر از آشنایان کثیر اندیشه در خاطر افتاد که عجب با وجود این همه بزرگی حضرت
 ایشان و کثرت علم و عمل عرفان آنحضرت از ایشان عارفی که باکم متعلق
 باشد کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد
 بشکی و قبض تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دیشتم که از شامست
 حدود این خطره است بنیت عذر تقصیر بخداست حضرت ایشان آمدند و دستار
 خود در گردن افکنده خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظه سحر ترا برداشتم
 فرمودند آنجا میر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم
 یاران باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
 وصفات میجوسته باشد باین فقره چند روز بگذرانند راوی گفت درین
 عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از ان زلت بکلی خلاصه بخشیدند

پیش از تحریر این خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان شنیده ام
 و بعضی از مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد جلیله را در ضمن برکت
 خمس بیاریم و نیز یک گفتاری را بنهائیم که درین باب مقرر نموده اند و نگارم سبب سینه نمودن
 کتابها به معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای ترویج و تقویت دین بوده که یک
 خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر ایشان را در اظهار خوارق از
 حصول جاه و شهرت و اشتها خورد و اشغالها نیست با وجود این نیت اکثر ایشان
 آخر عمر از ظهور خوارق مآدم بوده اند بعضی از ایشان فرموده اند عقوبت الانبیاء و
 الوحی و عقوبت الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبت المؤمنین التقیه فی الطاعات
 و هر چند روزگار بقیاست نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج آن فرود
 می آید چنانکه احادیث کثیره مخبر این حق است لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت
 و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیاء نامور با ظهار آن نگارند لایسما چون
 نه از سال از انتقال حضرت سید الا برار صلوات الله علیه و سلم بگذرد که معنی آن است
 را در تغییر امور دین و ضعف ملت مذملتی تمام است اولیاء عصمت نیز چون اولیاء
 عزالت از اظهار خوارق غالباً ممنوع گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم
 الهادی است که بارشاد و هدایت متعلق است و آخر زمان مقتضی ظهور است
 که به بهجت و ضلالت وابسته است کما جاد فی ایضاً ان بین یدی ساعتی قبل
 الدلیل المظلم یخرج اهل فیها مؤمن و کافر اویسی مؤمن و یسعی کافر الحدیث و کما
 سبک و نیز فرمودند که راستی که ارباب ارشاد را ضروری است آنست که هر یک از ایشان
 از خلقی بخلفی برند و از حالی بجالی گذرانند و هر یک بعد از تسبیح هر روز از مشغول و کرامات
 متعالیه بینا دید و در خود آثار تصرفات پیر می بینید و اولیاء الله را هیچ لازم نیست سبک
 نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معالیه و ایت بهشت را لایق است اولیای

تحت قبالی لایع هم خیری برین مدعا گواه صادق سنت و تحریر نموده اند که خوارق
 نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف آنچه بعضی که از شرائط مقام دعوت
 لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایسته است خلفت کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز
 از فضیلت و الکسب و تقاضای بجا با اعتبار درجات قرب الهی است جل شانہ تواند بود
 که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از بعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این
 است بطور آمده از اصحاب کرام رضی الله عنه عشر عشر ان نیامده تا آنکه فضل
 افضل اولیاء و برتر از انی صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کثرت نظری است و دلیل است
 بر تصور استعداد تقاضای شایان قبول فیض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد
 تقلیدی در ایشان است پس بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
 بواسطه آن قوت عمل و تحصیل علم گشت و ایند سبق سابقان این مهت آمد و اولی
 بعین بر سلسله تصور میرسد و با وجود ظهور چندین آیات با سیره و حجة قاطعه
 بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سلسله و نیز منیر مودیه هم بزرگاشته اند که
 شیخ الشیوخ قدس سره در عوارق بعد ذکر آیات و خوارق مشایخ فرموده کل نذر
 سوا حب الله سبحانه و قد یکشف بها قوم و عیطه و قد یکون فوق نور الامم
 لا یکون لشی من ندالات نذر کلها تقویت للیقین و من منح بصیرت الیقین لا تجلب
 الی شی من ندات کل نذر الکرامات دون ما ذکرناه من تجویر الکرامات فی اهل بیت و وجود ذکر
 الزات خوارق عادات بر دو نوع است اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که
 نبی و صفات و انحال جمیع علم و علائق دارد و در آن نظر عقل است و خوارق شعاع
 در مقدار است که بنده ای خاص خود را آن ممتاز ساخته است و نوع ثانی که
 فاعلی قیامت است اخبار از مقامات که بعالم تعلیق دارد و نوع اول مخصوص بایم علی
 و از باب قدرت است و نوع ثانی شامل محقق و ساطع است زیرا که اهل اینند راجع را نیز نوع تا

چهل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت و اعتبار دارد که با ولایت خود مخصوص
 ساخته است و اعتبار در آن شریکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق معتبر است
 و در انظار ایشان مغرور و متکبر نمی آید اگر چه از اهل استعزاز و جاه و جاه طلبی است
 که از نادانی او را پرستش نمایند و پیر طب یا بس که ادیشان را تکلیف نماید مطیع
 و مستقاد او گردند بلکه این مجربان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات
 نمی نهند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات نیز علم این مجربان مخصوص
 نباشد صورتها و احوالات و اخبار از عجایب ایشان زهی بجز دان علمی که باحوال
 مخلوقات خاصه یا غایب تعلق دارد که ارام شرافت و کرامت در وی حاصل است
 بلکه این علم شاید آنست که بهر سبب گردانند انسان از مخلوقات و احوال ایشان
 بهر سبب به شرافت و احی است تعالی و تقدس که شرافت و کرامت شرافت است
 و با آنرا در احترام شایان به برتری نهفته رخ دیو در کرشمه و ناز به بسوخت
 و تزلزل زبیر نشانه که این چه بود لعجبی است ۴۰ و قریب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام که
 و الامام الاخباری الانصاری فی کتابه منازل المساکین و شاحیه رحمه الله
 علیه السلام زمین است و ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین او بیا محمد الله در
 منزل عمر زیاد از پنج شش خوارق نقل کرده اند چندین قدس سره که بسیار این
 را گفته است معاف نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند حضرت حق سبحان
 تعالی از حال کلام خود علی بن ابی طالب و علیه الصلوٰه و السلام چنین خبر داده است و چنانست
 قال عزوجل و لقد آتیناهم نوحی سبع آیات بینهات و از شش این وقت از کجا معاف
 که مثال این خوارق نبی و نوحی آید بلکه اولیای الله را چه متقدم و چه متاخر در هر عصر
 و هر خوارق است مدعی آنرا دانند و بدانند و صریح نه شده اند نه بجزم هر کسی بنیاس نیست
 از خوارق شایخ را هر یک از خاص و عام و انجمن خاص و عام می بیند و بگوید

به تقریر رسیده و تقریر قلام بین الانام شهرت میگیرد و شب اینم تقریر نموده اند که معنی
 تحقیقوا باخلاق الله که در ولایت ما خود است آنست که حاصل شود او بسیار اندر را
 صفاتی که مناسب باشند صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود
 و مشارکت در عموم صفاتش در خواص تعالی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق در
 تحقیقات خواجہ محمد یار صادق سره میفرمایند در بیان معنی تحقیقوا باخلاق الله
 دیگر ملک است و معنی ملک تصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود تصرف شود
 او را مقصور تواند داشت و تصرف او در دلمان نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده ما
 صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنواست چون رونده سخن حق را از کس بشنود
 اگر گمانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را بگوشت جان فهم کند بدین صفت موصوف
 شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بیناست چون رونده راه را بصیر
 او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران بیند
 همه کس را به از خود بیند و نیز بصیری نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب بیند
 حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر حی است و معنی حی زنده
 کننده بود چون رونده راه با جمعی سنت مشرکه قیام نماید بدین صفت موصوف
 شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون ساکنان عتبات
 که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد
 علی بن ابی طالب و عوام معنی خلق را از کس دیگر فهمیده اند تا چهار در تیره فیضان نور
 و خیال کرده اند که ولی را احیای حیدری در کار است و شایای غیبی می باید که اکثر
 بروی شکست شود و امثال اینها و چون کما تری من الطولون انفا سنده ان بعض
 الطولون ثم اما ان مکتوب بنیست که جناب خواجہ جسام الدین چه سطره اند نوشته اند الحمد
 رب العالمین و اهل الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین بخاطر افتخار

میرسد که چون در میان اجزای بصوری مائل گشته است و ملاقات ظاهر و غفقی
 مغرب شده اگر اجزای نامیه از علوم و معارف با ایشان نوشته شود مناسب بنمایند
 بنا علی ذلک گاه گاه ازین قسم چه میشود رسید امید است که بحال نکشد و ما چون
 بحث ولایت در میان سنت و نظر عوام بر طور خوارق ازین مقوله سخن چند مذکور
 بسیار و استماع خواهند نمود ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف
 از لوازم آنست ثلث او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل
 باشد بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود در اکثر ظهور خوارق
 بر وجهیست در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن
 اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قاتل نزول است جانب عروج بکثرت که با
 زیر که صاحب نزول به عالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط با اسباب
 می یابد فعل سبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول کرده است
 یا نزول کرده و با سبب بنرسیده نظرش بر فعل سبب الاسباب است و بسبب میرا که
 اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
 ظن هر کدام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد
 و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مبین می سازد و وجهیست که
 اما عند ذلک عبیدی که شاید نمیستند تا در نهایت طریقی خلیه که وجهیست که بسیار
 کمال این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محمدی اندین جبار است
 قدس سره ظاهر گشته است از هیچیک از آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
 سراسیمه تمام را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر او بسیار بلند تر واقع
 شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر است
 مناسب این مقام حکایتی خواهد بود که می بیند و می بیند است و در پس پرده است

که رزقی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی می برد
 که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی سید پر سیا که چرا ایستاده ایده گفت از نظر کشتی
 می برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی سنت شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب بگذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
 حسن بصری چون به عالم اسباب فرود آمده بود با او تبر سطا اسباب معامله می نمود
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود سبط اسباب با او
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی الله عنه که صاحب علم است و عین الیقین
 بعلم الیقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقینی نقل
 حقیقه دارد بی آنکه اسباب را غفلتی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط
 اسباب بحسب مواقعین است اما ساخته که میل ارشاد بر عکس معامله ظهور خواهد داشت
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کمالتر که در ارشاد حصول تناسب میان میسر
 و تر شد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هر چند از همه
 بالاتر رفت از همه بیایان تر فرود آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و سلم که
 الصاوة و السلام و التوحید از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه بیایان تر
 فرود آمد ازینجا است دعوت او اتم گشت و بیکانه انا هم مسل شد چه بواسطه نسا بیت
 نزول نسا سبت بهمیه پیدا کرده و راه افاده ممانعت گرفته و بسا است که از متوسطان
 این راه انظار افاده طالبان بوقوع آنیک از منتهمیان غیر مرجع میسر نشود زیرا که
 متوسطان بیشتر نسا سبت دارند بجهت بیان از منتهمیان غیر مرجع ازینجا است که
 شیخ الاسلام هر وی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودند من شما را
 بسو قضا بستا می نه بفرما که وی شما را سودمند تر بود از خرقانی و محمد قصابی و من

مرید از وی بهره کمتری یافته یعنی غیر مرجع نه منتفی مطلقا که عدم افاده نام و حقیقت
 غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منتفی تر بود از همه عالم و آنکه
 افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع و سهو است
 نه بر انتفاء و عدم انتفاء اینجا و حقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس و اشتیاق
 مولی را علم بولایت خود مشروط نیست بلکه باینست که مردم از وی خواصی نقل کنند
 و او را از آن خواص اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند چهارم است
 که بر بعضی حقایق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشارالیه ایشان را در آنکه
 متعدد و ظاهر سازند و در وسایفات بعدی کارهای عجیبه غریبه از آن صور ظهور آید
 که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست و آنرا دشمنان بهانه بر ساخته اند
 حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیز من میگفت عجبای که است
 مردم از اطرافش و جوانب می آیند بعضی میگویند که تو را که مظهر دیده ایم در تمام
 حج حاضر بوده اید و با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که تو را در بعضی بلاد
 دیده بودیم و اظهار شمای می نمایند و من هرگز از خانه خود ندیده ام و هرگز این
 قسم مردم را ندیده ام چه نه منتفی است که برین میگویند و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور
 بلکه از زیاده برین اطمینان است اگر توفیق ایشان را معلوم خواهم بهما خسته بود
 بشیخ خود باشد و این آثار الهی است که تعالی انتفی مکتوبه تعالی چون این فوائد
 احاطه شد که این آثار و مندرج در این فصل سی و یک حقایق انوار است
 حضرت ایشان که این عدد اشارت بصفت نه بنیاید نگور میگردد و بعضی
 حقایق بنظیر ایشان در فصل آئینده که متضمن احوال و اشیای است نیز آمده است
 و برین و دیگر در احوال بایران ایشان تقریبات مذکور خواهد شد و الله اعلم
 سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس سره شنودم

آن حضرت را ضعیف روی نمود در آن ضعف ده یازده دانه موثر طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویر با پیش ایشان نهاد در مراقبه رفتند
بعد از ساعتی سر برآورده فرمودند امر عجیب بظهور رسید چون این مویر با
پیش من نهادند مرئی محسوس گشت که همه بنا حیات در آمدند و از حضرت
حق سبحانه صحت و شفا سه اکل خود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه سوال
ایشان را حاجت فرمود و صحت اکل آنها را در اکل آنها و دعوت نهاد و خود حین
مویر از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
نیز مریض بود و معالجه بیاس رسیده از تناول آن نشفا رسید و کند لک دوسه
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویر بیشتر بودی تا بسیار بپایان را
موجب صحت شدی منتهای سیدی صاحب دلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجہ بابی باند طایب شراف حضرت
ایشان بلا هوای تشرف برده بودند گاه گاه بماندست ایشان میرسد
و حسن عقیده بخاندان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
مکاک کن من بادوسه درویشی دیگر بجهت میرفتیم تجانه دیدیم چون روز
از حضرت شیخ نوشنوده بودم هر مقدار که از تو عهدین احسان و عیده آن از
مسلمانان آید خود را سعادت ندارد که ثواب غازیان سهیل اشرافی یا تنبکیه برین
نصیحت ایشان کرده بپایان گفتم که درین صحرای اسی حامی این تجانه نمی نماید
بیایید هر مقدار که توانیم ازین تجانه ویران کنیم بی را شکستم و کم در هم بعضی دیوار
بستم درین میان یکی از فراغان منوذر از دور دران صحرای تخریب مارا دیده بود
بابل قریه که عابدان تجانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه بنیم که قریب نزار کس بعضی سنگ
و بعضی چوب بعضی حربه بر دست نخست تمام متوجه ما شدند ما را و یاران ما را حیرت و د

فرو گرفت و فرار را نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
 متوجه باطن حضرت شیخ نوشتم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست این کفره نجاتی ده درین تصریح
 و نیاز آواز سه بار شنیدیم پس رسیدیم که مخصوصه آواز ایشان بوده و
 من آواز را می شناسم که میگفت خاطر جمع دار که انیک برای حمایت
 تو لشکر از اسلام میفرستیم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که
 در گوش از حضرت شیخ این آواز رسید لشکر کی خواهد آمد اینان خود رسیدند
 قریب یک تیر پرتاب کفره متراب با نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلند
 سوار سه چندی که قریب بسی چهل تن باشند نمایان شدند که بصیرت تمام
 اسپان را بدینجانب میرانند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
 کشیدند آنجا نرسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و برهنه راستم نموده
 ما را حاکمیت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
 که بتقریب یک از قرای آن نواحی آمده بودند چون آن کفره بقصد قتل
 کاروان شده اند مسلمانانی از قریه این کفار بصیرت رفته بان دید که این
 سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها را با فور خود را رسانیدند و ما را رسانیدند
 و این بنود الاحض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره الغریز منهایا
 سمید جمال که از ارباب فوق و حال است و خداوند صدق مقال از مقبول
 حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بواوی ناگاه شیری مرا پیش آمد
 از وحشت تنهایی و بیبیت آن درنده سخت براسان و لرزان شدم و
 از آن همیشه فرار را حکم ندیدم ناچار التجا بحاکمیت حضرت ایشان کردم
 و توجیه بجان خود نمودم در نظر آنکه حضرت ایشان عصا بر کف شستمانان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بر زبان آن شیر دلیر فرو کردند
 چون ازین معامه چشم گشودیم که در دم نه حضرت ایشان را دیدیم و نه از آن شیر در آن
 ایشان یا تنم منها خد است شیخ بر بیع الدین که شد که از خفاهای بزرگ حضرت
 ایشان اند و عتق ریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با حجاج یک از
 دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدر و بعضی سخنان حق
 شیخ از آن شیخ ناخوش بودند و فتم اما ازین رفتن بان ملاحظه اندیشیدیم
 لیکن در ملافت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم بهر
 در نظرم آمد که شیر غرائی خشم آورده بان خطیره درون شد و من بجانب آن سیر
 به پشت تمام می نگارستم دیدیم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت و چشمتان تمام روی انسان از روی آن شیر روید
 در کمال غضب چنانکه از سبب آن سر از مراقبه کشیدیم و زود برخاستیم و استغفار
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابل که از آن جله خلصان حضرت ایشان بود علت جلاص اعدا نافرمانی بود
 غلبه کرد از مجالست و از مشارکت او در اکل مشرب اجتناب نمودن گرفتند
 تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسیگه او نذر نمود و
 از عار آن یار بنایت منفعل و تنگدل شد و التماس سینه آورد در پوزه
 توجه و عنایت نموده حضرت ایشان رسید از وفور شفقت و رحمت مغفوم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او بای
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که از آن بیاض
 مانده بود و از مشاهده آن اگر خلصان را خلاص عقیدت وجه دیگر گرفت اما از آن که آن مرض
 بعضی بی ایشان منتقل گشت همه بی آرام نگذشتند چون خزع و خزع و فرزندان یاران

حضرت ایشان در آن باب متشابه کردند باز متحی و متصرع شدند که از ایشان نیز مرتفع
گردد و بختیاریه اندر سخنان مرتفع گشت مشرّفه آن بفرزندان و یاران رسانیدند و آن
اعضای نمودند که اثری از آن مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این شکر
بود از آن حضرت ایشان بس شکر قدس الله سره و همه آنها هم از عدول
اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
آخذ و دستور شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا اگر
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگوار حمله شد و دیگران که پیاده عنوان
سیرقتند غلبه نمود اما از غایت ادب و جرات عرض نه اشتند و برین میان حضرت
ایشان بحر جوی مولانا محمد یوسف است هم قدسی که از قدما و اصحاب آن حضرت بل انهم سیر
ایشان بود و خفاص نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار باران از آذین
مولانا معروفه است چون معلوم و مکتشف حضرت ایشان است چه حاجت بفر
مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان کرد
چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و همان مقدار که غباری فرو نشاند و چهل ناخامه
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال و برین گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نمود یاران را متشابه بین سایه و باران موجب مزه عقیدت گشت هم باران
از سادات که این طلبه علم بود و شناسای راقم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر واقعه
عجیبی میان آن دو این خاتمی بودیم از حضرت ایشان آن بین بود که گفت مرا بچاران حضرت
ابیرم شد و چه خصوصاً بچایه تقاری بود و بسوء حقیقت بشی ملا لکته توایت حضرت شیخ
بزرگوار تو می نمودم بخادیم که نوشته اند که ما هم گشته معاویه چون هم ابوبکر و عمر بنی ابی بنی
و هم حد که بر شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمودند بر شاتم معاویه

بی مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته به بالین سر
 بخوابیدم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار از غضب تمام در رسیدند و هر دو گوش را بدو بست
 مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم نوشته ما اعتراض میکنی و قیمه را بر زمین افکندی
 اگر از من آن سخن را که از او آشفته گشته باور میکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آن مدح حضرت
 او نهسته برادران او را که صحابه رسول شدند صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم دشمن داشته
 اما غلط نیست بهیچان مرا کشتان کشتان بیای غی بردند در کنار آن باغ مرا باز داشته
 ننهادند به جانب یوانی که در آن باغ مینمود رفتند اینجا دیدم که غریزی بس غلیم نورانی
 نشسته بود بتواضع تمام بان غریز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و
 تبسم تمام با ایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار توبه و زانوی ادب پیش
 آن بزرگوار نشسته حرفی معروض میداشتند ایشان و آن غریز جانب من از دور نگاه
 داشت تا مسکندند یقین داشتم که جانب من حرفی میگردد بعد از ساعتی حضرت شیخ
 بزرگوار توبه برخاسته مرا نزد یک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند
 کرم الله وجهه المقدس بنویس که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر نشان فرمودند که
 زنه را با صاحب خمیر صلی الله علیه و سلم تقاری در دل خداست این بزرگواران بزبان
 نیاری که ما داریم و برادران ما که بجهت نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بودند ما هم سر
 پیر بزرگوار ترابره فرمودند از گفته ایشان نیز زنه را سر نهی بلوی گوید با وجود این نصیحت
 ایشان چون بدل جوع نمودم دل خود را همچنان بر تقاری و دشمنی آنجاء میافتم ایشان را
 آن معلوم شده در غضب افتند بجهت شیخ منظم فرمودند که دشمنی هنوز صاف نشده است و اشارت
 کردند بفریبی حضرت شیخ تقوت تمام سیله بر تفای من زدند بعد از خوردن سیله با خود گفتم عداوت
 آنها را برای محبت در خدا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین تقاری عداوت
 از تو ناشنودمی شده اند و برفع آن راضی نمیباشم چون نظر کردم اینم دل خود را

صاف دیدیم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه اکنون از آن کینه پاک
 نمی یابم و از لذت این جواب خطاب بکی حضور گشته ام و شیخ بزرگوار تو و معارف و
 گفتار این بزرگ اعتقاد می صدم شده است منمها یکی از ارباب سپاه و صاحب
 که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
 و لنگ شده گفت ایشان را مناسبت نیست که بمنزل نیاوران روند در پیشی از
 مخلصان حضرت ایشان آمدن حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسافر
 رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست و می خاصش
 شد آن جوان دو تلمذ بهمان شب خواب دید که جمعی از غیبیان انبض تمام رسیده
 بودی در آنجا و بختند چنانکه برگزینگی در آورند و بر علیه اعتراض دوشینه را در کور خسته
 کار و بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند و می تبخیر بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
 به شمار در میان آورد دست از و باز داشتند از آن پس هرگز بر هیچ کار ایشان نگذاشتند
 بطاهر خاطر نشین و نگردد اعتراض نمود منمها جناب حاجی عبدالحق که متوجه
 و فاضل است و از ارباب بل با این حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شد
 تقریری را در کوشش بزرگوار نوشت آن عالم در طعن و ملاست ایشان در آمد من
 آن عالم گفت که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام
 میدانم که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویل و میان نهاد که
 ما و شما هر دو وضوی تازه کنیم و دو گانه ادا نموده بتوجه دنیا تمام مصحف آب کشایم
 هر کلمه که در بدایت صحیفه آید آنرا نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان شتم
 نمایم آن عالم را پسند آمد و بدو حق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه ادا کردم و
 همچنان عالم بردست گرفته بتوجه وضو تمام بکشاد اول صحیفه این بود که حال داریم
 تجار و با بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادانم شد و من

شک گفتم ازین که است خلاص من بادیشان افزون شد تقاب اصحاب حضرت
 ایشان بل مخدوم زاد های عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
 یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقر رفت صاحب مال بر نانی را از اقربای حضرت
 بدزدی مسموم گردانید آن جوان از بیم امانت و آزار فرار نمود و کسی نپسندید چون آنرا نزد
 حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میداشتند که محل دیدن آن فرقت
 ایشان ندارند بکار با هر سوسوگیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن
 بی ادب سخنان درشت بر زبان میرانند و ایشان به بنیت تمام جواب میدهد و او
 درین اثنا مولانا ظاهر بدخشی رسید و آن عسس لشویرید و گفت ای خبیث چنانچه
 سیدانی که چه کس را طلبیده حضرت ایشان مولانا را از آن گفتگو بازداشتند
 آن عسس ایشان را وداع نمود روزی چند برین بی ادبی او فرشته بود که سیان آن
 عسس و کوری آن دیار بنار عت عظیم برپا شد و بجاریه انجامید آن عسس
 با قریب بیست تن از فرزندان و خویشان ببالا خانه برآمده بود که زیر آن بالا
 خانه بود پل از نفط که نفط اندازان برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن
 نفط ارجانی آتش افتاد آن عسس با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش
 بعد از فرستادن که است آنها هم آتشی ندیدند و بی ادب تنها خود را در آتش انداختند
 بلکه آتش همه آفاق زده و همه ایکی از امر ازادها را سلطان وقت بغض تمام
 از او طلبید که از وقت صیارت بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان
 حاضران را عقیده آن بود که بجز در سیدین او را نیز برپای فیصل فکند و بی اختیار
 انجمنی را دریافته سخت هراسان گردیدند و چون بسر رسید به بنیت ایشان که
 غایبان خلاصی داشت آمده نیرازی تمام التماس حمایت نمود ایشان موجودند که
 انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ کس و بی غیر سیدین سلطان تنهات و مهر و نواها را

دی از غایت مضطرب و مضطرب شد که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بر زبان مبارک
 رفت آنرا بر زبان قلم نیز بیاورند و آن رقیبه را بمن بسیار نیکه مرا اطمینان تمام حاصل
 گرد و چون مبالغه نمود حضرت ایشان بشم فرموده نوشته دادند که چون فلان از خون
 غصه سلطان که نمونه غصه پادشاهی است بفقرا رجوع نمود فقر او را در ضمن خود گرفته اند
 مهلکه برانیدند بعد از مرخص فرود آمدن او چندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن شخص را
 سلطان آزار داده برندان فرستاد چون این خبر بشمع حضرت ایشان رسید
 تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقره چون فلق صبح درآمده که دی یکی از سلطان
 شفقت و عنایت بنید این خبر که سبک شوید صدق ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید
 که آن مرد همین که بنظر سلطان درآمده سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمه خندید و
 در میان آورد و نگاه با التفات تمام خلقتش را در خدمت فرمود و مهرهای از سلطان
 زاد را با و شاه وقت در زندان کرد و رای ملک تقبل آن مقرر شد آن بجا پاره پاره
 دست و پایی میبرد و فقر انبیر رجوعی نمیداد در آن اثنا حضرت ایشان بطلع او
 با گره تشنه آوردند آن مجوس را بوس یکی از مخلصان مشهور حضرت ایشان را که
 آشنای قدیم او بود و طلبی دو زبان او از حضرت ایشان در بوزه توجه خاص برآ
 رایی و خلاص خود نمود آن غریبه نهاده نهاده تضرع و الحاح التماس را بر بعضی رسانید
 ایشان از شب متوجه شده فرود آمدن فرمودند که با و فرود آمدن که از قتل خلاص شدی
 از حبس نیز عفو بباید خواهی یافت این فرود را با و رسانیدند و او را از غایت طربالی
 که داشت اطمینان تمام روگردانی از مجادیه بکسر نشاند و التماس خلاصی در توجه او نیز
 نمود آن غریبه و بیابان رفت که خاطر جمع دارد که دیدیم که قلاب یکی از کاتبان پادشاه
 مایه او را از گردن پادشاه پیکار آن سلطان داده از حبس خلاص شد و بنصب رسید
 این چنین بود که این مخلصان را در میان آن سلطان دیده اند و در میان آن پادشاه

مختصان ایشان یا غریبی که در میان این سعادت بود حکایت کند که وقتی حضرت ایشان
 بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدیم که تا تعیین وقت خلاصی ما نید خاطر ما جمع نمیشود
 و درین الحال نمودیم فرمودند فردا خلاصی ایشان شود موافق فرموده فردای آن روز خلاصی ایشان
 مشهود و تمندی از سیر زادهای این سلسله شریفه که از سوی مادر از انصار ملوک نیز بودند
 توفیق عارض شد و بر روزها کشید و سبب اطباتی نمودند ما فائده بنظر رسید آن غریز ازین جهت
 متناهی و تمام و حیران بود و شب روز خوشی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این فقیر را رقم بود
 نزد فقیر فرستاد که از تو پس را که بشویم و ارواح پدران خشو میشوند که نوعی بعضی دیگر شکری که از
 کیا غریزان سلسله اندسانی که در وقت خوش متوجع این بلیه گردیده اند آن تماس از نزد
 بعد از عصر ششپاره بود پس از فراغ عشاء همان شب خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربانند
 سر و شدت فرمودند که انشاء الله تعالی تقصیر نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بآید ادا کردند بی واسطه
 بنده را طلبیده سرگوشی نموده فرمودند که بعد از توجع بلیه آن غریز که تماس بنویسیم
 بجا میآید آن بلیه ترشح گشت زود رفته دعای ما را با این نوید بیان بده حسب الامر
 بنظرال و رفت بجدی که مراد دیدار حاجی بستم و از خوش شید و آب در چشم آوردم و پیش از آنکه بنده بسبب
 کشاید گفت دادم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین با خطه من بجا حاضر میگفتم که چند ساعت
 از شب مانده بود که آن در غلیم تفرغ شد که گویا هرگز بنویسیدم که دم که فلان که تو باشی
 التماس مرا بعضی ایشان رسانیده و ایشان این دم تهجد بر خاسته اند دعا و توسل
 در دفع آن نموده اند و تا خانه رسیده غمگین است که این مرده ایشان خواهد بار رسید
 فقیر گفت که حقیقت تنها ما همین است که دریافته ایم مرا حضرت ایشان برآسانید
 مرده این قضیه مذکور فرستاده بودند که شما از علوفطرت و خاص عقیدت
 متعلق بنامه و پیام نبوده اید بعد از مشاهد این خارق نقده این غریز با وجود علو جاه
 و سیر زادگی و سلاطین نژاد و سعادت انا بیتا رسیده از جمله مختصان نیازمند

گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکرانه وجود شریف درین بار
 روزگاری نمود منهدم درویشی که وی و اهلیه و سکه از خلصان این آستانه بودند و آن
 درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلا هوشت
 داشتند آن درویش آمده بقدر مسمی شرف شد روز دیگر بتوسط این فقیر بعضی
 رسانید که اهلیه من که از خلصان حضرت است چندین سال است که با نوع امر من
 مختلفه گرفتار شده که طبابت یکی موجب فرید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادویه
 آنچه مردمان در میان آورده سودمند نباشد اکنون از همه امید بگسسته و بتوجه خاص
 حضرت ایشان سرشته رجاء بسته امید که توفیق خاص فرمایند چون بنده معروض داشت
 فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیه من مرا نکاید
 تمام نموده که آنقدر بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که او را مادر من خود
 گرفتیم و امراض او را بر دوشم خاطر جمع دارد نگاه دست از دامان خادمان درگاه
 خواجه کشید این فقیر مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این حق بکلیت
 مالا یتق است از آن فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هر چه او کند سبانه فقیر گشتن
 نموده معروض داشت که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبه حضرت ایشان
 مالا یتق ننمیدانند بلکه بسیار بسیار آسان می یابد خاموش نشدند باز روز دیگر بنده
 جرات نموده بعرض رسانید که آن بیچاره پس امیدوار است رجاء که محروم نماند ساحتی
 خاموش گشته تبسم نموده فرمودند خوش آن بچنان باش که او میخواهد چنان که درم خاطر
 جمع باشد آن درویش روی نیاز بر اقدام ایشان نهاده مخص شد و پنداره منتظر
 رسیدن خبر شفای اهلیه وی بود تا آنکه بعد از چند روز نوشته اورسید که چون اینجا
 رسیدیم اهلیه خود را صحیح و تندرست یافتیم حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان
 فرموده بودند یکیک امراض او رخت بسته بوده اند بنده بعرض حضرت ایشان

رسانید بستم نموده کلمه تمجید بر زبان آوردند منتهما در بیاض حضرت مخدوم را دیا
 خواجده محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوباره بوستان ارشاد دیدیم که مرقوم بود در ایام
 غلبه طاعون در باره غریزی مردم خواهی ناخوش دیده بعرض حضرت ایشان
 رسانیدند حضرت ایشان آن غریز را طلبیده بستم حصین حصین امر فرمودند و
 ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحه خوانند بعد از ادای فاتحه
 فرمودند که در انشای قرأت فاتحه که اگر دو فاتحه دیدیم برپا شده اما بعضی اوقات
 آن فاتحه نادرست ظاهر میشود غالباً در قرأت آن نسخه تفصیر رسیده باشند آن
 رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند این حصین در نظر قریبی در آید
 بعد از آن فرمودند عجیب معامله ایست آن حصین اول را می بینیم که از تو منتقل
 نپوشتم که گردن آمد دیدیم که متوجه برادر زاده تو شده و او را احاطه دست نمود
 او در مرض صعب گرفتار بود که اطباء عاجز بودند در آن ایام آن برادر زاده صحت
 یافت و عزم او نیز بجافیت ماند منتهما مولانا محمد امین نام غریزی که از مریدان
 خواجده دیوانه سورتی رحمه الله بود بهاری صعب ویرایش آمده بود و مدتها
 مانده نازد عای فقر او نه از قداوی اطباء تحفی یافته چون آوازه بزرگ
 حضرت ایشان بگوش طالعش رسید به نیاز مندی تمام غریبه مرسل داشت
 و التماس تو جوی که شفا بخش باشد با عنایت پیرگی نمود حضرت ایشان بروی
 فرموده این عنایت نامه را با پیر این منبرک فرستاد و چون چند روز
 چون مادر مهربان باید لرزید و تاکی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
 مرده باید از گاشت و جهادی چند بی حس حرکت باید پنداشت آنکس میت
 و انهم بنیون نفس قاطع است فکر از آن مرض قلبی درین فرستاد سیر بزرگش را ایام
 مدام است و علاج علت معنوی درین مهلت قایل باید بر جلیل را اعظم

مقام دلی که گرفتار غیرت از وی چه توقع خیرست روحی که مایل بکثرتست
 انفسل باره از وی بترسند آنجا چه سلامتی قلب طلبند و خلاصی روح می جویند و ماکوت
 اندیشیان در همه آن تحصیل بسیار رفتاری روح و قلبی هم بسیار است چه توان کرد
 و ظلم هم است و کائنات با خود انفس هم تعلیم و دیگر از هر صنعت ظاهر اندیشه میکنند و نشان
 تعالی بصفت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر اینجاست ازین رگبند جمع است چاره
 فقر که طلب داشته بودند پیرایه فرستاده شدند و در صد تاج و تشراف آن شدند
 که کثیر البرکت است **۵** بر کس افسانه بخواند افسانه هست و آنکه دیدش نقد خود
 مردانه است **۶** و السلام علی من اتبع الهدی و اکثر من سابقه **۷** علی که
 من الصلوات الکلماتی آن پیرایه را در پوشید و از آن مرض چندین ساله سینه
 و آمده از مردمان گشت صفا فاضله از خلصان مقبول ایشان که ساکن آن حدود
 باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن باشد که مرا خوشی بود که
 محبت با تو نام داشتیم و در بسیاری مسب روی داد جهت ادویه و ادویه با طبای و فقرا
 تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی از خیر ایشان کرد و بخدمت رسیدم و تمام توجه
 نمودم فاتحه خواندن و متوجه حجره خاص شدند و بهار لکجه برآورد مرا یاد کردند که فلان
 طالب علم که برای مریش خود فاتحه شفا طلبیده بود کجا است حاضر شدیم فرمودند فاتحه
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بسکن خود که از سر نه چندی فرسخ بود باز
 و در راه با خود گفتم کاین فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صحیح است بقوت و اگر این
 خواب بود پس فارقی **۸** تعلیم است من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدیم از وقت
 اوقات غشیه بودند با خود حساب کردم که همانوقت که وی فوت کرده بود حضرت ایشان
 معلوم شده مرا طلبیده فاتحه مغفرت خوانده بودند پس مرید شدم متوجه
 از عزیز صافطی ذی شوکتی که از خلصان مقبول حضرت ایشان بود

که گفت جهت امر ضروری از لاهور متوجه بریان پور بودم چون بقدم حضرت ایشان
 در رسید رسیدیم مرا ضعف روی داد که در رفتن و بودن مترد گشتم حضرت ایشان فرمودند
 که کار ضروری در پیش داری بهر حال متوجه بشو انشاء الله خیرست حسبل الامر در راه
 در آمدیم دوسه منزل رفته بودیم که آن ضعف بر من غلبه کرد شبی بجا بیت استیلا
 نمود در غلیبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیرست و خوب
 که این صورت گرفت بعد ازین خطره در عین ضعیف و تپ و تاب حضرت ایشان
 در نظرم آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا بر دوشتم و در راه درای چون
 صبح شد هیچ اثری از ضعف و رخود ندیدم چون بدلی رسیدیم آنجا دوستی ننوال
 بمحجونی از معجزات حاره مرادلات نمود و بخیر خوردن بازان ضعف پیش از پیش
 خود نمود و بر بالین افتاده بودم و زبان التماس کردم بدرگاه حضرت ایشان
 کشاده دور روی برین نگذاشته بود که یکی از دوستان قدیمی من که در خدمت
 حضرت ایشان می بود بناگاه از در درآمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان
 مرا فرستادند که خود را بفلان یا خود برسان که ضعفها او را روی سید بداید که
 مثل تو هم برانی کار دانی با او سمراه باشد و وقت خصصت خریطه از نبات طلبد
 بمن سپردند که بفلان برسان انیک حاضرست من گفتم این نبات داروی
 که حضرت ایشان برای رفع این مرض من فرستاده اند من آنرا شربت خسته
 می نوشتم طبایع آمده اند که در غلیبات تپ شیرین و سردی خوردن در حضرت
 من گفتم نامعقول گوئید آن طبیب الهی برای من فرستاده و ناچار شربت خسته
 بخور و لو شیدان نصف ضعف را از خود کم یافتیم روز دیگر لقیه نبات را با ز
 شربت کرده نوشیدیم کلی آن ضعف و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیه و
 قوت در حیرت رفتند و از متعقلان شدند و میگویند حقیر را قم معنی الله عنہ

روزی در آنجا سه تلاوة سوره بنی اسرائیل چون بر کریمه و تجرید نافله ایک سوره
 ان به شیک ربک مقام محمود رسید بخاطرش خطور کرد که مکر ادای نماز تجمید را درین
 از برکات مقام محمود که مقام شفاعت است دخی نیست از حضرت ایشان باید
 باین نیت بکازمت آدم که ایشان در کار وضو بودند چون مراد بدند بالفور
 فرمودند که تجمید را لازم داری معروض دهم که اکثر داسی باید فرمودند هر که
 میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیرد گوناگون تجمید را
 مانع نمیشد و آن آیت مذکوره را تلاوة نمودند بنده سر در قدمهایون نهاده
 معروض داشت که به نیت شفا ساریج بکازمت رسیده بودم الحمد لله که بکازمت
 ایشان بی آنکه عرض نمایم بظهور آمد معهما هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگویی که
 در آن ایام که حضرت ایشان این کمترین را بطریق الطبع مشغول ساخته بودند و
 بنده را راه عشق باز بیا حضرت ایشان کشوده بود روزی رابعی بنظم آورده بسمع
 شریف رسانیدم و آن رابعی این بود ای آنکه ملائک مکس قند تواند
 دل سوختهگان عشق اسپند تواند کان مکس از لعل تو آواره بکوه عالم همه در
 شور شکر خنده تواند ایشان بجز در اجتماع مصراع اول فرمودند که مدح کس
 چنان نباید کرد که قدح بزرگ دیگری لازم آید ملائک بس بزرگ اند و جمیع
 اهل سنت بر آنند که عوام ایشان از عوام بشیر که او بیاروسن دوتهم باشند افضل اند
 کس قند گفتن نامایم است بنده را برای استشهاد آن بین بیت مولوی که از زبان
 شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض و نشین آنرا نخواهم
 سحر خنده و آنست خموش بودم درین اثنا فرمودند که مباد آن بیت مولوی را
 قدیر سره که بی عنایات حق و خاصان حق اگر ملک باشد بسیار خوش
 کمکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صوات الله علیه خواهی بود

یا ایس مباحثه بغرض محال فرموده باشند یا در یک محال از مولا ناسزیده بود
 منتهی ثقات اصحاب ایشان نقل کرده که در سفری حضرت ایشان بر ماسط
 فرود آمده بودند بناگاه بسیاران فرمودند که مرئی کردید که درین سراسر ارض بلعیه
 روی خواهد داد و در عاصه اهل سراسریت خواهد نمود یاران ما یکدیگر را خنجر
 کنند که هر یک دعای ماثوره بسم الذی لا یغترع استغنی فی الارض ولا فی
السماء گویند اعوذ بکلمات الله التامه من شر ما خلق را نگویند که هر کس این
 دعا را بخواند بعینیت الله سبحانه وی و سببش محفوظ ماند ازین فرموده ایشان
 دو ساعت نرفته بود که در بعضی خانه های آن رباط آتش در افتاد و بشدتن
 هر چه تا بنشرش تعل شد چنانکه مردم از اطفا سس آن عاجز گشتند بسا خا خفا
 سوخت و بسا استعجه بجز بخت و چه بفرقه رفت مولانا عبا المومنین لا هوری که
 فاضله بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز خرق گشت و او خود را بحدیث
 محمد است ایشان رسانید حضرت ایشان مولانا فرمودند که مگر شما را بخواندن
 دعای ماثوره مذکوره خبر نگرفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
 مولانا عبا نمودند و هر بار که آن دعا خوانده بود وی و اشیا و سس
 بسلاست ربانی یافت منتهی فقیه که در حد و دکن سکونت داشت و بنسبت
 قدسوس حضرت ایشان نرسیده بود مانعاً بانه از آرزو سندان مشتاقان
 آن درگاه بود از غایت اشتیاق عریضه شمل استعداد ایم محرومی و فسراق
 بنخادمان آن آشنایان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضه او
 با و نوشتند که در وقت مطالع کتابت شما انبساط نورانیت شما در آن شوا
 بسیار منظر در آمد و امیدوار ساخت الله سبحانه و الحمد و المنة علی ذلک انتم
 آن فقیر بعد از رسیدن این کتابت بمن بشارت بسیار بخیر است ایشان

شرف گشت و چند گاه در استان گذرانده نواز شهما دید و باز بدین فرصت شد
 بعد از رفتن او بدین باندک روز مصادق فرموده و بشارت حضرت ایشان
 بطور یوست جمع کثیر که زیاده از هزار باشد بنو سطا و داخل طوقی نقش بند
 رجم غفیر بسیار ذوق و حالت گشتند و بسیاران از نسق بملاح آمدند و آری
 حضرت ایشان در حق آن در پیش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند و
 دلها اسیر آن نظر و در بین او ۱۰ منتهی بهم در صوب دکن خالی غیظ الشانی که قدر
 ذواتین بود و از محبان صلحا و علما و عارفین و حضرت ایشان نیز اعتقاد
 تمام داشت بناگاه از ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق
 او و فرزندانش بغایت بدگمان شدند تا بهم آن بود که تقیالش سنان حضرت سید
 مرشد میر محمد نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب انقرا بودند تقضیه
 او را بحضرت ایشان عرض داشت نموده التماس کردند که توجه خاص ایشان
 باز بشوکت خود رسد و از آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه
 عریضه سیدی بیدای نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شت آن خان در نظر
 بنی ایشان نمود خاطر شریف از سعادت او جمع دارند چون این رقیه شینیه حضرت
 سیدی رسید همان را بخصوصا بان خان فرستادند و سه شکر آنها بجا آورد
 و گفت که بسیار بسیار صعب ینماید کتایش سواله سن که سلطان در حق من
 بغایت بدگمان شده و حامدان از در و دیوار قه و بیا و جرمیه من نوشته اند آری
 توجه بزرگان علوشان من عجب نباشد ازین نوشته شریفه ده دوازده روز
 نرفته بود که خاطر سلطان بحال وی بشفقت تمام شصت شد و باز آن ایالت
 و صوبه دار سرابا و سلم داشت و پیش بوی الطاق و عطای بطور آورد
 شیخ سجاده نشین از روی طلب دنیا از راه دور بحسب تمام باستان کن قدوده نام

رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوه نازنین ایشان بآیندگان خصوصاً
 بشایخ و صالحی کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود در حق آن عزیز آثار عفتی
 و زهدت چندان بطور نیاید بعضی غار صان بعضی رسانیدند که این مردان
 مشایخ است و با خلاص تمام از راه دور باین عتبه علیه سیدیه حضرت
 ایشان در حق او پیش ازین کرم نمائید فرمودند که اگر چه چنین گمان می داریم
 اما در پیشانی او لفظ انکار بخط حلی نوشته می بینیم چه باید کرد یاران در حجب
 رفتند مدتی بسر برد تا آنکه بعد از چند گاه آثار فراست ایشان بطور سیو
 القو فرستاده امین فایده می نظر بنور الله مستهما فقیر گفت که هنوز نرسیده
 حضرت ایشان نرسیده بودم عرضه داشت با حضرت فرستادم که صحابه
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بکیا صحبت از کمال اولیا که خیر اصحاب باشند افضل
 شدند کسش چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتی روئے سده داد
 که جمیع احوال اولیا شرف و عزت داشت حضرت ایشان در جواب قسم
 فرمودند که حل بن سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید
 بعد از آن بخدمت و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اولیای بزرگوار
 که به بیان او شرح نگنجی آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
 اگر گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا ز سر در قدم نشانی
 برخاک پای آن سر و بوستان اقتباس نور و راشت از جو بار دیده دل مروان بر
 صنها مدول بحال ایشان حکایت کردند که سید صاحب روزی بخدایت حضرت
 ایشان قدس سره الا قدس رسید که آن سید را ذکر دل نهی غلبه کرده بود که هر
 در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل از دستماع نمودی که ایما چون آن سید بخواب رفتی
 و چند آن آواز آن ذکر رفتی رفتی از بعضی مشایخ وقت خلعت و اجازة و کلاه

و خرقه یافته بود از حضرت نیز مترقب این معنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با پیش
 معلوم حضرت ایشان شش فرمودند مردی مسقط ظاهر میشود اما از این پیشگامی
 ذکر دل که بجز کشیده و ازان احراز تمامی سیاحی که دیده وی را نپایری سیاح
 و دیده و سدره ترقی او گردیده معالجه او سلب این حالت است از دل او دور
 نرفته بود که آن ذکر چنان چنان از او سلب کردید که هر چند به تکلف خود را
 بران میداشت فائده نمیدید حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید
 و مضمون این صریح بر زبان حال می سرسید هر چه اندر خانه بود آن طریقه را
 برد و چون روزی چند حضرت ایشان در تاسی انتظار کشیدند و بنای پندار
 را از بیخ بر انداختند بقیه تمام او را طلبیده باحوالات غمخیزه و غمخیزه فرمود
 که معالجه باطن بسطین باید معالجه نقش بندیم بحسب قافیه معالجه معالجه که بر اندازد
 تنهان بحکم قافله را به مشهورات شیخ محمد مسعود که برادر خرد حضرت ایشان بود در آن
 مریدان مقبول صاحب کثرت حضرت خواجہ عالی شان قرار شد سر عا جبهه گرفتند
 معیشت بر سهیل تجارت بقصد باز رفته بود در آن ایام سحری حضرت ایشان بجا آمدی
 حاضر وقت بود فرمودند که عجب عالمه ایست خودستم متوجه حال محمد مسعود شدم هر چند
 بدیده سکا شقه خست جو نمودم و پیرایه جاد روی زمین نیافتم بعد از آن چون
 نیکاست متوجه شدم صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سماع در حیات
 رفتند بعد ازین فرموده ایشان بخند روز رفیقانش سسیده خبر وفات او را شنیدند
 متهم را در ایامیکه حضرت ایشان در اجیر شریف داشتند شهر مبارک مضاف در میان
 بشکال سید حضرت ایشان بعبادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در باز تازید
 شایسته است یاران و مسجد که بنایت نکا بعد از نماز را خواندند از تعجب باب ایشان
 و در ایشان آن را رسید بعد از ادای نماز وقت ایشان بر زبان مبارک نهدند با تمامی

"تئاتر که قرار داده ایم اگر بکیم الهی باران شبها فرضی میداد که برون مسجد تراویح
 گذارده می شد یعنی بود این فقیر یکی از یاران گفت شنیدی که چه فرمودند دیگر
 تا آخر رمضان در شب باران نخواهم دید انشاء الله سبحانه تعالی چنان شد که تا شبست
 و بهفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صدام در شب نشد بعد از ادای پنج نماز
 شب بیست و هشتم باران بخیرین گرفت و کان عباسی که رفته اشرفیه منتهای همان
 مسجدی که ذکر یافت یک یورش سست بنیاد شد و بود و یک جانبیل
 تمام نموده نوعی که اکثر آسپه گان مسجد جمعی که در خواشی اومی بودند یا از آنجا
 عبور می نمودند متوقفان بودند که امر و زور و فرود اخوا با افتاد حضرت ایشان سبیل
 طحیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده
 نخواهد افتاد بقول اکابر که فرموده اند هر کجا جبرع هرل من هرل نیست تعلیم
 اینجا شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
 فقیر تقریباً ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب سبیل رفته بودند بل همین
 از آنجا است آن مسجد مختفی شدند آن دیوار یکبار بنیاد منهدم در ایامیکه با وجود
 تشرف و تهنیدی نماز خفتن را ادا نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
 ایستاده فرمودند که شب زنها کسی نزد این دالان نباشد و نجس و عیال آنکه
 باغی از باران و امثال آن در میان نبود و شخصی هم طحیبت از فقیر گفت که خانه
 دیگر ازین فرموده ترند تقصیر این خانه طحیبت که او را بافتاد و آن شب نسبت میداد
 و در صله ز شب نمته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک نیری در آن دالان خوابیده بود
 در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بان بود بپای او کلوخی رسید حضرت
 ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند چون
 آن کشیک را از آنجا بر آوردند اصلاً آسپه با و فرسیده بود و منهدم یک

از حکام آن حدود خواسته که بر سر کشتان رود و استیصال آن زمانا بدین بیان
 مشایخ آن نواحی استخار و مذکور ساخته آن عزیز و سه را بشارت فتح داده
 مرغیب بقتل نموده آن امیر بحسب بشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شده
 پیش از آنکه و سه با عدالمحقق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان
 از روی احتیاط نوشت و عرضه نمود که من در نیاب بشارت فتح داده ام حضرت
 ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشفه رفته
 معامله نزد ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده
 حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانند ازین فرموده سه چهار روز نگذشته
 که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پرتیانی تمام مرا
 نمود و نشان و نقاه را بغارت داده آمد و صهرها و فرزندان مالک سلطانیت را
 که سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه باید بر نراسه و میان آمد
 از یکسو پیر بشارت عظیم و از یکسو سپه پاسپاه شگرت با هم مقابل شدند و کار
 بمقابل کشید و یکی از خدایان عمده که طلیعه شکر پیر بود در عین کارزار بشکر
 ملحق گشت و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و شفیق
 فقر و علما بود و حامی و ملت با بیضا بجهت از اعظم مشایخ و فتن نامه با آنحضرت نوشت
 که در ویشان و بزرگان دیار دلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده
 معلوم نموده اند حضرت ایشان در نیاب میفرمایند آن عا حضرت فرمودند که درین
 معامله برخلاف آن مکشوفت میگردد اما آخر کار معامله شاهزاده را عقیده بسیار خوب در
 می در آید همچنان سر داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانها کشید آنگاه
 حق سبحانه و تعالی آن پسر را از کزید و نامیاب پسر گردانید و چه کتاب بر او سوره و تعلیم
 سلطنت و بادشاهی و حکومت مینمود و آن باقی و طمان زمان که بر اعدا و الا ان و فرمود

ازین بادشاه انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت و
 دیگر پذیرفت ازین راه این حقیر را پنج سال جلوس این بادشاه
 بر او زنگ بشوکت و بیا به بدیه زینت شرع از دل بزبان آمد حضرت پروردگار
 سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و فتح و نصرت این ملک
 اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل ارشاد فصل نهم
 در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در سال
 هزار و بیست و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم که کتاب
 عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود و بر طبق شمار احمد روزی
 بخلص اصحاب خود فرمودند که چنان وانمودند و منهم گردانیدند که و فصل
 مبرم در عززندگانی مالشخص و سه سالگی است و ازین معنی شادی بود
 که از غایب استماع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جمعین درین عمری
 مطابقتی نیز بنظر میرسیکنند که معاقتی با عمار صدیق وفاروق و
 مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد و در سال هزار و سی و دوم در بلده
 اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و بحضرت خود را دبا
 گرامی سلمه الله که آنوقت در سرزمین بودند نوشته فرستادند که ایام انقراض
 عمر نزدیکی نزدیکان و در بعد از رسیدن این رقیبه عظیمه آن نور دیده با
 ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شریعت و تقبیل عقیقه نمایان و دریا چندی
 در خلوتی آن دو فرزند از چندی را طلب داشتند فرمودند که مرا اکنون
 هیچ گونه نظر است و هیچ وجهی باین بان نمانده می یابیدان جهان باشد
 و آثار رفتن ازین مشهود میگردد و چون خود را در سلمه امیر از آن بیارست
 بیرون آمدند آثار دلنگینی و حزن تمام از ایشان در نظر این استقر و در میان

درویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت تا چارنده گستاخی نموده تنفس را
 نگه دارند و چون بی آرامی و ناشکیبائی این عاشق ششید کما از اجتماع این خبر
 میدانستند و همین جهت حضرت ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهار غم
 نموده را طلب نموده اند فلانم از اظهار آن خود را بر کرات داشتند اما چون حضرت
 ایشان کثرت نموده و ضیق صدر فرزندانی عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و بسیار
 معلوم شده که ایام وصال سالی خواهد کشید باز فرزندانی را طلب نموده فرموده اند
 که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
 سعادتمند جاوید مسرور و متعجب گردیده این زمان قضیه مذکوره را با این خادم
 در میان نهادند مع ذلک خنجر و کیمیا دیده بنده را کشادند اما ازین مژده چند گاه
 که بر زبان مبارک رفته بود حضرت مخدوم زاد های کبار و هم این عاشق و فغان
 امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در آن ایام زیارت
 روضه شریفه خواجیه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی مجاذبی صدر آن
 صدر الاولیاء مراقبت مستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجیه اعطاف و شفقت
 بسیار نمودند از تبرکات خاصه خود ضیافت بفرموده و سیاحت و سیاحت و اسرار
 و بیان اندکی از آن مذکورات این بود که ما فرمودند در خلاصی خود ازین عسکر
 ستم نگذارد و بیرونهای او تعالی و اگر بگذارد درین میان خادمان آن فرار فایض از نور
 آورده پس بنوعی خدمت ایشان را در پیشگاه خود نموده و بفرموده حضرت خواجیه را قدس سره
 که در بهر حال یکبار تازه میگردد آن تقدیر را بسکی از کبار و مشایخ میفرستاده اند
 یا بیا و مشاهده وقت میداده یا نیز گاه چون لالی و جوار هر دو صندوق می نهاده آن روز
 آن قبر بوش فرود را بر آورده نزد ایشان آورده معروض داشتند که به از شما نیز و ازین
 که باشد حضرت ایشان با دو گام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده آه سرد از دل کشیده

بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی از این نزدیکیتر بحضرت نواجه نبود لا جرم آنرا
 بهما لطف نمودند برای تکفین مانگاه میداشتند و هم در آن ایام شبی وقت تجد
 این بنده نزد یک حجره خاص آمده قریب باستان سر برانوی خاک کشیده بود
 ناگاه ازان حجره آواز خرن گریه آلود بگوش هشتم رسید گوش بر سرور اخ
 دروازه شریفه نهادم شنیدیم که آن قطب الانام بارقت تمام بتیغ را میخواند
 اشک نیاز از دیده حق بین می راند و آن بیت نیست **س** باد دور و ز نزدیک
 جانی نشا سیر از غمت **و** چه خوش بودی که نمر جا و دانی داشتی **و** چون
 ازین سفر سعادت اثر بر بند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را
 بمقوله نمودند که بشودند نزد یک بنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان زاویه
 اختیار نموده انزوا گردیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه مسجد بروی نمی آمدند و
 در آن خلوت بیابج الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زاد های کبار و این بمقدار
 و دوسه تن از درویشان خدمتگار دیگر می رسیدند که تسبیح میزدند روزی در
 بدایت اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت برور بر آورده این کلام شیخ الاسلام
 را که چون بوی وقاق را شرب عالی شد مجلس و از خلق خالی شد بر زبان اند
 الحق در او آخر عمر شرب حضرت ایشان آنقدر عالی شان شده بود که کاملان اصحاب
 ایشان بطفان نو در آمد این دبیرستان باحق شده بودند در آن ایام به بعضی
 دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استغفار و سجده کلمه درج می نمودند و در بعضی
 کتابت تصریح میکردند که او آخر عمر نزد یک آمده تا چه پیش آید و این اثنای چاره
 را بسبب حج و مرجع سلاطین که در محو به کن بنده رسید پیوسته بود و خاطر بر آن آمد که گفت
 اگر فتنه تحت اقدام همایون برسد ناچار غیبت فرمودند بعد اندوه و حشر است
 در وقت غیبت معروف و مشهور دایم که دعا فرمایند که بنده وی باین آستان بجا

حق پرستان مشرف گردیم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنیم که در آخرت
 با هم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در برد و مع ذلک چون نصیب
 این بی طاع محرومی بود با قضا مقامت نتوانست نمود ناچار با دیده اشک نشان
 و انشا و اشعار حسرت نشان که ازان اشعار است این دور یا عیبه که اشعار
 باین مدعای نماید مسکین گسی حلقه هر در میزد بهر سو بلبل سرخ شکسته
 چون یافت و کان قند بادش بر بود میرفت و زیاس دست بر سر میزد
 حرفی نشنفته از دلستان رفتیم صبحی نشنفته از گلستان رفتیم و آذخ که چاه سرد
 اصحاب خمار و ناخورده شراب از دلستان رفتیم و آواخ راه حبیب نه نزار
 سی و سه بود که بنده مخلص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان
 که مدت هفت ماه باشد شیخ بدرالدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان
 بتأیید و تقریر حضرت مخدوم زاد های عالیشان سلمه الله سواد این قصه
 رقم نموده از اینجا قضیه ایام ارتحال قتل و بعد از بسبیل تقاطعات انتخاب
 منقول میگردد و با بعضی فوائد دیگر که زبان آن قلمه ازان ساکت است
 مختصه شعبان سنه مذکوره که کریمه انا انزلناه فی لیلته مبارکه انما انزلناه
 صفت آن شب تنگست حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نمودند
 ناگاه در آن نصف شب بان خانه که اطفال والده ماجده آنها آنجا بودند
 تشریف قدوم از زانی فرمودند آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه
 یعنی والده مخدوم زاد ما سلمه الله رفته که امشب که شب تقدیر اجل امان
 خدا دانکه که نام کرا از ورق هستی محو کرده باشند و نام کرا ثابت بگذاشته چون
 حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن شنیده اند فرموده اند که شما بشک
 و تردید گوئید چه باشد حال آنکس که معانیه می بیند که نام او را از حقیقت

زندگانی اینجائی محو ساختن این را در پیش بر انداز فرموده آهی از دل سرفراز
 کشیده اند ایضا بعضی مهران خاص و علقمان ذوی اختصاص درین ایام اختیار
 از داد و انقطاع جرات نموده پرسیدند که وجه این قبل و دولت و انقطاع از عیال و
 خلق الله درین روزها چیست فرمودند سرشکر است که ایام ارتحال خود را ازین بهانه
 فریب می بینیم چون این شخصیت یا شمشیر بجلای غریبه نهانی و اندر او بجلای انس با تنقار و
 استغفار و ریاضت و تمامی اوقات و الفاس و ریاضت مستغرق عبادات است
 و باطنیه داشتن لازمی و نمیشی بی انقطاع بتبیل تمام صورت پذیرند پس شمایان ازین
 دست بردارید و مرا با وسعانه و گذارید و ایضا درین ایام روزی که در دین حرم
 اضطرار نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرما که بعد از دو ماهی آید ما درین خانه
 شخوایم غنود حاضران معروض داشتند که مگر خلوت خانه خاص خواهند گزیدند
 فرمودند آنجا هم نه و ازین خانه های دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند پیش
 که چه خواهد شد و او را اسطوئی حجه که او اهل میران بود عارضه ضیق نفس ایشان
 استیلا نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و الحن سید عبدالقادر
 جیلانی را رضی الله عنه دعا نموده دیدم که در حق من عنایات بلانیات نمودند
 و زبان مبارک خود در دلمان سخن کرده فرمودند که مردم در معنی این بیتها که
 أَقَلَّتْ شَمْسُكَ لَأَوَّلِينَ وَ شَمْسُكَ أَهْلًا عَلَى أَقْسَى الْأَعْرَابِ وَأَنْ قَوْلُ مَا كَرِهَ
 قَدِمَ نَدَى عَلَى رَقَبَةِ كُلِّ لِي اللَّهُ حَبِيرًا نَدَى مَا لِي أَنْ بَنُو لِمِيكَ مِنْ أَرْضِ حَبْرَةَ
 و لیکن حضرت ایشان را از آنجا که درین بیماری شوق تقاضا و کویچه انداخته اند فرمودند
 و از کمال آن شوق که به ایشان غالب میشود همیشه در آن ضعف بد جاسک
 ما ثوبه اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر ضعیف گوید که
 مرض تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله تعالی بعلما بدیم لاجرم از فور این شوق

این سه روز در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عزوجل از شما است
 و نیز شفقت و اعانت مال شما بعد از انتقال زیاده زیاده از ایام حیات اینجهانی خواهد شد
 که بجا آید بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه است و بعد از موت فراغ
 و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان ان معائنند مذکور در ایام مذکور بوده
 شمار آن ایام متعظمه میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمیع اصحاب
 خسته بگر فرمودند و از آن میعاد پهل روز میشود تا دین هفت هفت روز
 دیگر چه پیش آید و نیز حضرت مخدوم زاد فرمودند که درین چند روزه صحت که بسیار
 آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن متصور بود حضرت حق سبحانه بطفیل
 حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و صحابه من مصلوات الکره و من التسلیات الفضلها
 مرا عطا فرمود مخدوم زاد با عایشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
 شدند که درین کلام رمزی ختم بود که حضرت صدیق اکبر راضی الله تعالی عنه بعد از
 نزول کرمه الیوم اکملت لکم دینکم و انتم راضون علیکم تعقی و حضرت کلمه السلام دنیا دل
 الهام منزل آمده بود یعنی انتقال سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم عرض شد که
 زلفه تو بوی شب فراق آمده روز نهمین شب و سوم صفر بدر و ایشان بیت
 مبارک جامها قسمت کردند چون پیر بدن جامه نپدیدارین و سردی هوا اثر کرد
 و تب و حریت نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت سیالت علیه الصلو
 و التیمه از بیماری صحت یافته بفاصله قلبیه در بیض گشته انتقال فرموده اند که
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
 ندادند و پیش ازین صفت بخاوم فرموده بودند که مبلغ گذار آگشت جهت منتقل
 بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصفت آنچه فرموده بودند دست
 نمودند و بر زبان مبارک را ندانند که واعظ و ردل من گفت که فرصت آنقدر

انگشت سوختن نیست بار فرمودند که همان مقدار ببار بکار دیگر خواهد آمد چون ببار آورد
 ایشان از آن انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفلان فرستادند
 و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود و درین ضعیف
 انفاضه علوم عالییه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و روز سه
 از آنجا که گرم بیان و قائل حقانق بودند تکلف اوان بملوک رسید حضرت مخدوم
 خواجه محمد سعید سلمه الله و الباقه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان ازین
 حکم را تحمل نمیتواند نمود و میان سعادت را بوقت فرصت دیگر موقوف دارند فرمودند
 ای فرزند وقت کجاست فرصت که ابوقت دیگر زبان را دادم که برای اینقدر
 بیان نهم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعه ادا نفرمودند دیگر چهار
 پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و آدحمیه و اوراد ثوره لازمه و ذکر و قضا
 دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت را فرو
 نگذاشتند شبی که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تجمید را استاده گذاردند
 و فرمودند که این آخرین تجمید است و آنچنان شد که بعد از آن تجمید مسیر نشد که
 تا آخر سید تجمید یافت و قبل وقت وصال ایشان را فروختگی روی میداد
 مخدوم زاده بزرگتر همین افاقه بعضی بیانیند که این کثرت فروختگی لوازم
 ضعف است یا از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان سنت توجه دارم
 تا کما بهو مکتشوف و مشهور گردند و یا تمام و کمال رسند و بجای از آن خواص اسرار
 بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فروختگیها بافاقتی آمده اند
 و صایای درد انگیزد اع اثر بدو ایشان خسته بگردید در میان می نهاده اند بیشتر
 آن وصایا تحسیر بر متابعت التزام سنت و احتساب از بدعت و دوام ذکر و
 مراقبه بود و میفرمودند که سنت را بندگان خواهند گرفت گویا ازین وصیت

نیز نظر بر متابعت حضرت خاتمت نبوت است و مشتبه اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نیز بوقت انتقال چنین اوضاع بطوری آورده اند منها ما روی التقریری و از آنجا
و عن غریب بن ساریه رضی الله عنه أنه قال و عننا رسول الله صلی الله علیه و سلم
سورة و حلفت منها القلوب و أقرت منها العيون فقالنا یا رسول الله کانت
سورة مودع فادعنا فقال اذینکم یقولون السور و السبع و الطاعة و ان یأمرکم
خیر و انه من یؤیی منکم فیسر الیه فیکفیر فاعلموا انکم فی سعة خذوا فی الزهد فی
المتشرکین غصوا علیها بالنواجد ایاکم و متحد ثاب الائمور فان کل بدعة هکذا
و درین وصایا فرمودند صاحب رعیت علیه الصلوة و التحیة دقیقه از وفات
نصیح بحکم الدین می دیجته فرمودند اشتبه از کتب معتبره دینی طریق متابعت
کامله بگیرد و بران کار کنید و نیز فرمودند در تجوید و تکفین سن مراعات تبلیغ
سنت نبوت صلی الله علیه و سلم در الصلوة و السلام غایت و قبل ازین بوالده ماجده
اطفال فرموده بودند که چون از حال من ازین دازلال پیش از تو معلوم میشود
باید که از مبلغ مهر خود کفن من سازی و نیز یکی از وصایای این بوده که فرموده اند
قبر مرا در جای گنایم خواهند مقرر دهشت مخدوم زاد ما معروف درشته اند که
پیش ازین شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمه باشد حضرت
آخا مدفون شده اند بیان فرمودند که هر قدر من دران زمین خواهد شد و تعیین
موضع دفن نیز در اینجا کرده اند و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود
اما حال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقفت دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیکی و الی بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
نرسبت من مقرر دارید و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی از ان نشانی نماند
را قسم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره می نماید

هم بقضای اتم و هم بر آنکه آنحضرت تخلی باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند
سویده بخیی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقع دیده بود
که آن حضرت قدس سره ازین جوان انتقال نموده اند و من تا الان
و گریان هر سوی می پویم و گاه این احمد و گاه این الشکر میگویم درین میان
یکه مرا گفت اینک سی پست بس بزرگ قبر ایشان ورین مسجد است چون
بان مسجد در آمدیم بجز خطی که از صورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود و نبود و گفتند
قبر ایشان نیست که بزرگتر از نشان ندارد و مرا آنوقت تعبیر نیست محو که ازین
سستی است از نسبت های فنا نیه و بقاییه این طائفه علیه بر دل آمده بود چنانکه
حضرت ایشان نیز در کتب که می آید علی الاکمال درین مین الدین
کلمه کن شتیان گویم غناء آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصحیح نموده
و آن خط را همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام
انتقال آن غوث الانام بنظر رسید تواند بود که بقیصرش هم آن بود و هم این
چون حقیر به بران پیر رفت در او اسطفا صفری که در آن انتقال حضرت
ایشان خواهد بود و در پیش از نماز صبح آنحضرت آمده بقیصر گفت که در واقع
سجده کنیم که شجره عظیمه در کمال منبری و در وقت چنانکه گویانزد یک با سنان
رسیده و اگر شربت افروزان چنانکه چندی در سنان رسیده و آوار رسیده
بسیار از تنه باور که بزرگترین آنرا غلبه و افشوس که به از مردم برخاست
شور برخاسته و از آن شغل شکست که اگر نیز در پیش نگران بدول شکست
این حقیر در کیش از آن اعتبار آن در کیش برسان بود تا بعد از سه و اندوز
ازین واقعه چندی از آن حضرت ایشان به بنده رسید چون حساب کردم
آن واقعه باین صورت که در کتب معتبره آمده است و در کتب معتبره آمده است

اشاره مینماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت غرابودند باز گردیم بحرف و صایا
 ان غوث البرایا قدس الله سره الا قدس چون حضرت ایشان از فرزندان
 گرامی در اختیار آن دوسه جای که براسه قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگذاری
 بل حیرانی دیدند بپسیم آمد فرمودند شما مختارید هر جا صلاح دانید آنجا گذارید
 شب سه شنبه بیست و نهم صفر که روزش روز وصال خواب بود بخوابد و مانده
 که شبها بیار و از سه میگردند فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت است
 و بس و در آخر شب فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که
 بهمت بول ملشت ریک ندارد احتمال حبتن قطراتست و رعایت دقت
 در آنوقت نازک نموده ترک بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید
 یکی گفت قاروره را بچیکم باید نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص
 وضو نمی نمایم و استنجائی کنم مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آری چون
 معلوم ایشان گردید که بعد از ساعتی انتقال خواهیم فرمود و فرصت وضو نخواهد
 نقص وضو فرمودند و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را
 بر سینه تکیه دادند ایشان بر طریقه مسنون دست راست زیر خد راست نهاده
 ندیک پر خستند و مردم را ده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده مغرور شدند
 که حال شریف چون است فرمودند غم بهم و نیز فرمودند آن دور کعبه نماز که
 کرده ایم کافیهست و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لایحه جان بجا آمد
 تسلیم نمودند رحمه الله سبحانه رحمه واسعه ابدیه بنیوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
 انبیاء عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بقیصت انبیاء و سرور ایشان
 علیهم الصلوات و التسلیمات نمودند و این واقعه غظمه در چاشت روز
 سه شنبه قریب یکپایس روز بیست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جمادی

گویند بیست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله
 و سلم بوقوع پیوسته و آن ماه بیست و نهم روز آمده بود و شنب اول شهر ربیع الاول
 که ماه نبوی است بخجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شتافتند ایام ضعف و قوت
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حدیث صحیح محمد بن یحیی کوفی نقل کرده است که پیغمبر آمده چون غسل آن بدن انور را بجه غسل
 آورد و جامه را از تن مبارک برکشید همه حاضران بجا آمدند دیدند که آنحضرت پیشبویه
 نماز دست بسته بودند و ابهام و خضرت راست برگردید و دست چپ حلقه داده و
 حال آنکه حضرت مخدوم زاد با بعد از تحال و دستهای ایشان را در آن کرده بودند
 در زمان خوابانیدن بر تخته تقسیم نمودند و مدتی همچنان بتبسم بودند چنانکه فریاد
 از حاضران برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید یاد دار که وقت
 آمدنت همه خندان بآمد و تو گریان همچنان زنی که وقت رفتن تو همه گریان
 شوند تو خندان و دستهای شریف را غسل کشاده برشته کرده بر سر افکند و
 غسل جانبین داد چون بر جانبین خوابانید تا بسیار را نیز غسل داده
 بار مرتضی حاضران گردید که دستهای شریف بجز که ضعیف که آن از قوت و لایزال
 نشان قوی بود و تحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خضرت بر سر افکند
 حلقه گشت و حال آنکه چون اضطرار بر میان بود باینکه دست راست بر چپ
 نمی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و برگ گل ملائم
 بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن و جدا شدن امکان نداشت
 وقتی که کفن پوشانیده اند آنوقت نیز آن قبض بظهور رسید بود و همچنین پیش از آنکه
 آنحضرت را بر تخت غسل فرود آوردند قبض بدین پنج مسطور واقع گردید و چون
 حاضران کشتادند مشاهد میکردند که دستهای مبارک آنحضرت تا بر سبیل نرسد و با هم

جمع شدند و بهرین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا سستی
 مبطن و رازی است مخفی بایکستان آن متعرض نشدند و گفته اند که حضرت خواجه محمد سعید
 سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان ممکنه الله بحجبه البجنان چنین است
 چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفتینون تنقونون و انکم فی الله
 ایضا من یکتب الله فی القدر و القدر فی القدر و القدر فی القدر و القدر فی القدر و القدر فی القدر
 فرید عقیدت و دیگران را با حقیقت حیرت و حصول عقدا و ارادت گشته و آنحضرت را
 بهر چه صیبت آنحضرت و ابواب دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهای وقت اند
 و دیگر فضلاء آنجا حاضر شده جاه سنی بکفن کردند و انچه فی بعض از اردوگاه قمیص را بر او نهفتی
 از دو جانب مشکین نمودند و عمامه را اندک از اتفاق فقها و محدثین است که آنحضرت را
 علیه الله علیه و سلم و ابوبکر صدیق را رضی الله تعالی عنه عمامه نداده بودند در قستانی
 مرقوم است که اصح آنست که عمامه در کفن نکرده است و علامه ربانی حضرت شیخ
 جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامه در کفن تاکید فرموده و حدیث این است
 و در کتب ابواب نیز مقتضی نیست حضرت خذ و فراده بزرگ خواجه محمد سعید
 و است بر کاتب امامت نماز چهار بار پیر و پدر بزرگوار خود رضی الله عنه نموده و بعد از
 نماز برای دعای توقفت نفرموده که مقتضی سنت چنین نیست و در کتب فقهیه
 مرقوم است که بعد از نماز چهار بار ایستاده دعا کردن مکروه است هر چه که عمل بعضی ایام
 درین ایام چنین است و در وصفه منوره ایشان پهلوی مسجد متهرک آنحضرت با شوال
 در جوار ساکن بزرگواران ایشان واقع است و در همان قبه علیه قبل ازین حضرت
 محمد زاده خدیجی خواجه صدق را قدس سره نگاه داشتند بودند نورانیت و شرف آن
 موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از کتب حال آنحضرت چنین خبر نموده اند
 بگویند که آنحضرت را صدق علیه و علی را صلوات و اسلام و الحقیقه و ابوبکر و عمر و عثمان و آیین

نیست که بر آیین جامع حق تاریک را پر کرده صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقیع آنرا
 ارتفاع داده و نوری در آن زمین و لویث گشته است که مقتبس از نوری صفتی و
 بی کیفیتیست در رنگ نوری که از زمین مقدس بهیت الله ساطع و لایع است
 پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را بر این درویش ظاهر
 ساخته بودند و در زاویه زمین سکنا می فقیران را نشان داده نورس می نمودند
 ساطع که کروی از صفت و شان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزله و مبرا بود
 آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لایع بود
 اینهمی را بنفرزندی اعظمی که صاحب بود ظاهر ساختم و از آن نور و از آن آرزو
 مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرتو خاک
 در دریای آن نور مستغرق گشت تا آنکه با این نور شرافت این بلده
 مغظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای ائمه است در اینجا آسوده است
 و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لایع نیست از انوار قبلیه این فیه که از اینجا
 اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند و در گاسا آنکه چراغی از شعله افروزند
 قل کل من عند الله نور السموات والارض انتهى مر قومه الشریف و قریب
 این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف قدس
 جامع الاسرار و العلوم خواججه محمد معصوم سلمه شد و شد که ایشان از زبان مبارک
 حضرت ایشان قدس شد سر ۱۵۰۰ قدس نقل کردند که فرمودند اراده عز است
 و انز و انمودم که بگویند از گوشه هارفته ضروری شوم درین میان المام شوند
 معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما همین است که الحال بران حتی نه آن طریق
 که خواهش کرده در آن وقت در نظم بلده سر بنده پا تار یکس نمود که هیچ از غایت
 عمق راه بر آندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بزرگان مبارک

آورده بودند که در محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
 باحوالی آن که در آنوقت داخل محاطه بودند روضه از ریاض جنبت دیدیم که در آن
 مخدوم زاده را آخر در دفن مختار گردانیدند پسین خواهد بود که ایشان بهمان شسته
 و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرجی دو جای
 دیگر که فرمودند از غلبه دیدن و خمول و بی نشانیا سر زده بود که لایب خفته
 مخفی ماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان و
 اخلاص کیشان دیده اند بر شش از آن مرقوم میگردد یکی از آن خوارق که بسیار
 مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف
 مخدوم زاده بزرگ قدس سره در مرکز خطره واقع شده بود که فقیر و بهیچ خلصان
 ایشان دیده اند بلکه همان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مایل تر بود و در
 وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده منقش نشان که سمت قبله
 باشد بنحاک سپرده بودند احوال ز ابرار متفق اللفظ و المعنی میگوند حضرت
 ایشان که قبر مخدوم زاده تخمینا یکساع و چیزی بجانب یورش شرقی رفته
 دیگر از آن خوارق آنست که جامع رساله احوال وفات ایشان مولانا بابرالدین
 سرنیدی نوشته که در انتقال حضرت اطراف آسمان بجایه الناحیه شرف شده بود
 و آن سرخ آسمان را اکابر کرب بر پشت کمال دوستان او بجا نه گفته اند که گفته
 شریح الصمد و بلغی ان السمو آیت والاخرن سبکیان کالی المؤمن و کبار السما
 حمزه اطرافها آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده ای عالی شان
 و بعضی درویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که بهر
 و شاید از آنکه آنحضرت مخدوم زاده کلمات شیخ محمد سعید سلمه اش فرمودند
 که ایشان را بعد از دفن بخواب دریم که از انعامات عظیمه و تعالی که بعد از آنحال

در باب ایشان بطور آنکه به ایشانست و فرست تمام بیان میفرمایند و بسیار است
 عرض کردم که قبله کما از مقام شکر هیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند و سه
 مرانیز از جمله شکران گردانیدند و عرض داشتیم که در قرآن مجید و دلیل من عباد
 از شکر آورده و ازین که به چنان استفاد میکرد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمال
 صحابه پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آری چنین است اما مرا
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت مخدوم زاده
 خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه زیدیه پرسیدیم که
 سوال منکر و تکبر چون گذشته فرمودند حق سبحانه که بال رحمت نخست بمن امان
 فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم که آئی مولای
 این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیشین بنده مسکین بیایند این در منزل
 نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را پیش من نفرستاد
 پرسیدیم که ضعه قبر چون گذشته فرمودند که شد اما اقل قلیل و گویا سولانا
 محمد با ششم و خادم که از خاندان قدیم است حاضر است و بخداست پیرا استاده
 میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر سبیل تواضع میگویند والا اینم شده خدمت زاده
 کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آنوقت سحر بود معائنہ دیدیم که حضرت
 ایشان از در آورده و بر سر عرش من نشاندند و مرا در برگرفتند و پیشتی بر من
 مستولی شد و در زده در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب شدند
 و فاضله دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت دندان فرض فکر که
 مخدوم زاده کلان امام بودند بحشمت رفیع مسین دیدیم که حضرت ایشان بر این
 استاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعه فرجه بود دست گرفته
 بنحو متصل ساختند که فاضله نماند تا آخر نماز ایشان را سید دیدم و فرسخی

شال نشستی پوشیده بودند و کوشش هیچ بر سر دستا پیچیده و مسیحی در پاس
 ایشان بود و من زمان زمان متخیر میشدم و تمیق میکردم که سباد از دوشم باشد
 اما بی ریب و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهور می شدند چون نماز را
 سلام دادند ایشان را ندیدم مضمون آیدی و آتش هم بر جان زد و سه
 رفتی و بر آتش هم دامن زدی و با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم
 یکی از مخلصان ایشان که در قریه برگ بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنیده بود
 فرزند آن درویش مخلص بیماری داشته یفوزندش گفت احضار حضرت ایشان
 میکردم باش دوران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده
 فرموده اند که بابا بخدا رسیدیم و بهشت اعلی در آیدیم اول پای راست و بهشت
 شما و هم بعد از آن سرور آوردیم بعد از آن پای چپ را و بقیای اولت را
 مشروط گشتیم را می معروض داشتند که هر انیز به بهشت و بقیای حق تعالی رسانیده
 فرمودند که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن حریفین از آن اقامه
 بر آمده محققش روی داده و بعد از ده روز خبر انتقال ایشان به پایدار
 رسیده و انا بیدار المین مذکور دوران رساله مذکور نوشته که بعد از آن آیت
 حضرت من جم در واقعه ایشان را دیدم که بخواند سلام الله علیه و الحمد لله که کتابی نوشته
 و عنوان آن مکتوب این عبارتست که ما خود بخود کتاب بیان این جوانی را از زبان
 بیان گذشتیم دوران جهالت ستم انانیت و انانیت را بعنوان این حقیر حیات این کتاب را بنام
 گوید چون خیر انتقام حضرت این من و شما او بی غرضت و استیسا از غایب و بیجا و غیر اینها
 و چشم پرچم دل داره و گریبان پاره از شهر روی بر بیان نهاد و زبان حال باشد از این
 خود کشتاد و بی روی و نوروی دل بخواه کنی چون کوه ز بار خرم و و جان کنی و از سر خار کنی
 کل رسم و نیز بر معنی سراج منقاع کنی و اتفاقا چون شب رسیده در کنار شهر در این

بیاد آن گنج سحر جیب اند و در ده بودم و با سوز و حرقت تمام آه سرور از دل
 و اشک گرم از دیده بیرون سست آوردم لمسه لطفه ز آتش غم آه سرور و ششم
 داریم ما از رسول عشق اعجاز در داریم ما هر گی شده ریشته هر سوزن را
 نیافشید چاکه اس که تو بر حبیب جگر داریم ما پنج هر مو بر تن با ششم ز نام حلقه
 در دل هر حلقه چندین نوچه در داریم ما در بیان این گریه و سوز حضرت ایشان
 ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با بنابر پیشانی و حیرانی گفتیم ای قیله و جهان
 در آتش محسوس که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام سجا باید آورد در آتش
 راه شکیبانی گرفت با وجود این گرامی پند دیوانگی این عاشق مستمند افزود
 و روز با هم این رباعی خود بود و دیوانه دلم ز بند مجنون تر شد و روز غم
 اسان از امل فروزون تر شد و بر شیشه که بشکست ز سکه گشت تو و هر چند
 دلم شکست پر خون تر شد و باز خواستم که صبح برانهم چون پای بزم
 آن ویرانه مسجد نهادم زیر و افتادم چنانکه از پیش زخمی از آشنایان فشر
 در آن شکیر رسید مرا شناخته بزادیه خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بکنج
 احزان من بردند و دانستم که آن اند افتاد عدم رضای ایشان بودیان آوارگی
 لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی تو آثار قدح جزا به واسطه آن گنج بصدت
 در زبان خود این ابیات حسرت نشان خود دارد و لطفه اشک بر این ششم
 سهر هر یک در سکه و هر که از هر طرف آید ز تو پرسم خبر سکه به گاه بر خیزم و
 گاه بی نشینم و خیال تا توانان ترا نیست ازین بد سفره و سوسون لای
 پوشتم و صد گونه شام و بکف آرم طلبم بوسه کیابی جگری و کاسه دیده ام
 بر کف در و یوز که کنم از اشک رخسار گدایان در تپا سیم و زرسه و خانه ازین
 آتم و نه نشانی که نه این تا نگه یایم ازین راه زبوسه ازین سکه و چو آن نشانه

کہ از دشت بربا آمد به ششم در ره آن کشم گم چشم ترسے ۴ اہل این قافلہ
 گشتہ بیچ اند و شراہ دل گرو ساختہ ہا ششم بخیال نظر سے ۴ تا پیر خود را
 بفکر نظم و شمر مریہا و توارخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سہ فقرہ
 بطریق سحر گرامی ایشان در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ فقرہ
 تاریخ انتقال آنحضرت بود کہ لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تمثیل
 و اشعار ہماران باب از دل کہا کہ سہ روزہ کہ مخلصان آنحضرت جمع نمودہ اند
 و فقیر زادہ و دیگر ہم نشینان ہر یک را اینجامع نمودہ اند یک تاریخ منشور
 کہ ان کے لیے آلاؤں اولیاء اللہ لاؤں غلیم سہت باکتفا سیر و دبا بن منظوم
 غریبہ لکھو لغز یا ایہا الانام لقد سافر الانام من کان دین را فیتہ
 عروۃ القبول ۴ قطب الدین سے نفوس رب السماء کہ ۴ حال الہی تجرے فی
 شانہا العقول ۴ ما الموت کان بزرگال ۴ قد انطلق ۴ من مشرق المشرق
 الی مغرب الاقول ۴ لما اصاب انشا رسول بحقیقہ ۴ اکتب لعمام رحلتہ
 وارث الرسول ۴ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مریہا و تاریخہا شرا و نظم
 در بیان آوردہ اند عزیز سے از ہم سیرا سے ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت ہر تہ صول الخشب الی الخشب را زیادتہ ہومیان موت
 و جسر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسر وصل الخشب قضیہ انتقال را ہمین
 حدیث شعر الوصال ختم نایم و ویدہ دل را براہ انتظار فیوضات و برکات
 حضرت و زبان تسلیم را نہ کراہال سہر زندان عالمیقدار و خلفا کے کبار
 آنحضرت بکشتایم بتوفیق اللہ سبحانہ و کریمہ جل جلالہ ہم در ذکر احوال حضرت مخدوم زادہ
 کبار خواجہ محمد صاوق رحمہ اللہ نے تین روزہ ہر روز حضرت ایشان بودند و لاوت
 لازم السعادت آن نخل بر و سہر بوستان و لایستہ و سماں ہزار روی نمودہ از بہریت صبا

هفت هشت ساله این استانی که دو سه ماه است قدم درین راه نهاده از حال نجف
 سالک او میزند پندارید آن احوال از سر نهاده غیبت و استنکاف مخدوم زاده قدس
 با نجف رسیده که در غلبه است و استیلا است آن حضرت خواجیه بهبه تخفیف مخلو سببه
 ویرای عام بازار می داده اند چنانکه حضرتش ایشان قدس سره در مکتوبیه حضرت
 بانجینه نموده اند و نیز از مکتوبیه که حضرت خواجیه روق العشر و وجه نجف و موده
 نگارش فرموده اند این مضمون برود است از آن مکتوبست این چند فقره
 قره العین محمد صادق بر خوردار طاهر و باطن گرد و احوال او چنانچه ظاهر است
 است و جب حمد است بر جان فخر خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست
 از تمام الله العزیز را سر لعل و آید و فنا در مشهور اند را به پایده است از آن مکتوبیه
 المرغوب و از زمان صغر سن در کشته شدن کون که کشف قنور نظر صاحب را بصیرت
 صادق نیز داشتند چنانکه حضرت خواجیه قدس الله سره بر کشف و فرستادن
 اعتماد تام نموده همواره آن مخدوم زاده را ملازم داشتند از امور که به پیغمبر می رسید
 ایشان علی الفور از هر کدام مقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز
 ایشان بر سر مقام برده از احوال هر کدام از اموات آن مقبره استفسار
 میکردند و ایشان بلا توقف حال هر کدام چنانچه مشاهده میکردند بیان نمیدادند
 که تفصیل آن تعمس دار و چون حضرت خواجیه هم در آن زمان حیات خویش
 بعضی طالبان راه اله حضرت ایشان ماکر و دغ و مخدوم را و نیز از آن جماعه بود
 بل بترین آنها لاجرم دست اقتباس بدانان اندر اید اساس و الیه برگرد
 زود تا بنها بیت مراتب کمال و اکمال رسیده چنانکه همه گفتند می که این پیر چنین
 پس باید حضرت ایشان در بعضی که بنام حضرت خواجیه فرموده و گذشته اند از آن مکتوبیه
 محمد صادق از خردی خود را ضمیمه نموده اند که اگر در سفری همراه می باشند ترتیب نامه

میکنند و سپردن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است
 در حیرت افقیر بنا سبیت تمام دارد انتی و آثار فنا و تیریدول از ماسوا چنان
 از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از ارباب غنا که لشیر ملاقات
 ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همگی این جوان را به بنیم دنیا بزرگ
 سر و سگید و دیگر کسی از درویشان تقویت تسلیم نیستی آنجناب حکایت
 کرد که روزی از جفا دلازمست بعضی به سبایا بخندست مخی و م زاده اظهار
 مشکلی نمودم گوئیم چه باشد که بعضی اینان را نندید و تنه نمانند و م زاده آه سرد از دل
 پرورد کشید و گفت ای فلان اگر در خدمت رویم پس بیان ما و اهل رسم چه فرق است
 گفت بومی این سخن از زبان مبارک شرفت که من از آن عرض نکرده ام و گنیم ما سنگ گران
 از دلم بکار نشت بسست و قوه مد که ایشان در مسائل علمی از عقل و نقل بیایست
 بود که روزی بصحبت یکی از فحول علماء و شیراز که بنده آمده بود و در محفل است
 بی نظیر بود رسیده حرفی چند با او انداختم و معلوم شد که حکایت که زاده پیش
 بود در بیان نهاد بعد از تمام سخن آن فاضل شیرازی گفته باشد که تا این
 جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوه ادراک مسائل
 و تبحر علوم عقایه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
 تخلیه آنکسار و وفور تفرد و بهت و نفس چنانجا است و نه لغوات از فقرات تیر که
 و الله بزرگوار ایشان قدس اندر سر سحر که در مکتوبات بتقریبات مدح
 آن فرزند نگارش نموده اند بهر خوانندگان بهریدار است و یقیناً چند از آن
 کلمات از بنده آنگاه نامیم و در مکتوب دوم بعد و بهر تقدیر و بهر مضمون از دفتر اول است
 که فرزند سید اعجاز سید محمد بنده بهر وقت فقیر است و نشود مقامات خدیر و
 سکر و بنیم درین مکتوب است که فرزند سید که از محرمات اسرار است و از خطا

و غلط مصئون و در مکتوب دو صد و پهل چهارم ازین دفترست که این مقام را بنزد
 ارشدی عنایت فرموده اند و خل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگس از آن
 در ولایت ایشان نشسته است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقومست
 که استفاده که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت مست و
 استفاده فرزندی اعظم علیه الرحمه از تفصیل آن ولایت و ولایت این فقیر که
 از ولایت موسوی استفاده شبیه ولایت جل مومن است که از آل فرعون
 بوده و ولایت فرزند علیه الرحمه شبیه ولایت سحره فرعون که ایان آورد و در
 نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر از دستان نیز
 شکاشته اند که فرزند اعظم رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرج و محمد عیسی فرزند
 اختیار نمودند و انا لله و انا الیه راجعون محمد الله سبحانه که اولاً باقی ماندگان را قوت
 عطا فرمودند تا بنا بلیه را سر دادند خوش گفت من از تو روی نه چم گرم بازاری
 که خوشتر از عزیزان تکل غماری به فرزند مرعوی آیتی بود از آیات حق جل و علا و در حق
 بود از رجتهای رب العالمین درین سیقت و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت
 پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود و شکی که تلاسید
 ایشان بفیاض و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس دادند و کایا
 معرفت و عسرفان و قصص شود و کثوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آورد
 معلوم شماست که در سن هشت سالگی برنجی معلوب حال شده بود و که حضرت
 خواجه با قدس سره صاحب السکین حال ایشان را بطعاهای باز که مشکوک شکیب است
 می نمودند و فرمودند که مجتبی که مرا بمجر صادق است هیچکس نیست و همچنین مجتبی
 که او را باست هیچکس نیست این سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت
 موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجب است و غرائب آن ولایت را بیان میفرمودند و در باره

شریک طالعون پدیدار گشته بودند یافتند و در غلبات آن قریب دیده بودند که
 مخدوم زاده آمده آنها را از دست جماعه که بران بلیه موکل بودند خلاص میکنند
 و میگویند اکنون که ما این بار را بر دوشیم شمارا بر مردمان پیمیدن روانیست
 و یکی در خواب دیده که هر که نام مخدوم زاده نوشته یا خود دارد از آن بلیه برنج
 مردمان نام مبارک ایشان نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال
 ایشان خولیان بران بودند که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردیدند حضرت
 ایشان رضی الله عنه در این باب متوجه شدند باین مکان شریفی که الحال
 مدفن ایشان است مامور شدند چنانکه قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت
 و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه بزیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی
 مراقب میشدند و نیز هر صبح شنبه مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن فرار برادر
 انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات عجیبه از احوال اخرویة آن فرزند
 بیان میکردند و تزییاتی بی اندازه که بتوجه و دعای آنحضرت بمحصل پیوست
 و انواع مواهب الهیه جل شانۀ و عنایات که بظهور می آمد میکشوف میشدند
 و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امر فرستاده او بودم
 دیدم هر خطه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید و سایر
 غریبه که بر حمت الهی متعلق بودند بگفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زاده قدس سره
 بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با آنحضرت مرسل داشته اند که از آنجا
 بی با دوال گرامی ایشان توان برد ب مهابت که با آرزوی اجز آن نیست که
 هیچ خطه و ساعت بخلاف رضای او تعالی نگذرد و آن میسر نگردد چه خادمان آن
 درگاه مدد فرماید و تشکیری نماید صریح با کریان کار با و شوا نیست ۱۰ الحمد لله
 و البته که همین توجیه شریف بطریق که ام فرموده اند مستقامه دارد و در آن کم فتور

راه می یابید پس روز بروز را میجد و از ترقی و تزیان است بعد از فجر و ظهر و عصر و شام می نشینید
 و از حفظ قرآن می شنوید بعضی اوقات مقبوض است و بعضی دیگر سبب و بعضی کسب
 ذوق و آرام و جز آن همه تعلقی به بدن دارد و از آن تجا و زنی نماید لطافت بسته در متوجه
 اند و نه فاضل اگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حقیقی است بلکه عین آن توجه و ذوق و مثل
 آنرا همه خلط طلال سپیدند و از طل متجا و زنی نماید لطافت او به بدن مختلط می شود و در نتیجه
 بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بگوید روز نور السهر و در عرض کرده بود که
 از بدن در نظر متمنا می در آید و این مقام را مقام بقا می دانند و بعد از این بقا باقی
 نوعی از فنا به لطافت روح و حیوان معلوم شد که بی این فنا که بعد از این وقت
 روی و در تمامی کار میسر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود و اما تا حال توجه به عالم باطن
 چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جز آن نبود پس به شما عرض می نمودم
 که درین هنگامان محمد صادق بموقف عرض میسر شد که این تغییر درونی و بعضی متوجه
 آنرا لامر بعضی توبه اقدس عنایت خداوندی در سید و پیغمبر است و این در دنیا
 چنان معلوم گشت که چنانچه سالقا یاد و توجه شما از جانب این سر و پا و از آن
 از جانب است و تا آنوقت در غرض و پیش از قیامت قبول نمی یافت کار را تا آنکه
 تعلق علیه شمس فاشترق بدک طلوع کل ظلمه و کدورت من الی بدن و لطافت محسوس
 کل نور و برکتی منافی فاشترق السهر و اتسع انقلاب و صار البدن كله نوراً منبجاً لاهل
 من اسرار الروح الذین كانوا قبل فلك و جرت التحلی الال من بین اللطائف علی قلب فلما
 نظرت الی قلبی لسان فی قلبی بکجا آخر و انما التحلی علیه لما نظرت الی القلبی ان فی ذلک قلباً
 آخر و انما التحلی علیه لما نظرت الی قلبی لسان فی ذلک قلباً خروا قلبی علیه و یکنز الی غیر الذی
 فلم لقلب بطل الا و قلباً خرفیه و لکن یتوهم الان ان فی الی قلبی الی قلبی و لیس فی قلبی
 ان الی لالت سابقه من نوره الی الله بانسیه الیها کانت کما اختلافات صفة و کما فی غیره و کما فی غیره

فاما كتبها لیسوا الادب قبله کما این همه کترین اثری است از آثار وجه الفهرست
 کس بر تن من زبان شود هر مونسه یک شکر از هزار نطقم کرد و اگر دو مونسه
 دریا فضا ملازمت نادمان درگاه راهی شرح و بحق بجهانم با حسن وجه این دو
 عظمی سیکر زاناد سیر شد ابی الاهی و آله علیه و علیهم من الصلوات التمام و فضیله
 حضرت مسلمان به جفا فدا ای اسیر زینبیا تنها میکنند منصفو بهای انگیزه نماز الاهی
 توجه عالی نسبت از خجالت و خسارت به دست نیارده اند چندای اینجا سه
 هر چند بنی سنجایند و بجد و ذوق حاضر میشوند و سبب نهما حضرت مسلمان
 نبی دین از تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع پس نورانی ظاهر شد گویند
 بقرینه قرآنی بود هر چند این برکشانی تواند کرد و چنان معلوم شد که حق
 محمدی علیه صاحب الصلوات و السلام مرکز و جمال این مقام است گویند دریا
 بنیم با برآورده و آورده باشند و آن مقام تفصیل حضرت محمدی است انبیا
 اسلام و اکثر اولیای کمال بقدر اعتقاد خود از بعض آن مقام بهره دارند
 و تمام آن مقام پذیر از پیغمبر دار صلوات الله علیه و کم نصیب نفهمند و این حقیر
 نیز بهره یافت حق بجهانم علیه نصیب کامل روزی گرداناد و هنوز این مقام
 خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذران است و بر این به نظر می رسد
 مفهوم میشود انوی محمدی و او صانع هموار دارد و اوقات بجهت دیگر میگذراند
 یا ران شریف نیز در وقت تمام حاضر می شوند و بعد از آنکه حضرت را از این مقام
 سوره الفخر نیز بنیای این فرزند کتب است حاله است که اعلم آنکه انوار علی
 و بیان در وقت و از آنکه سوره الفخر در وقت است از دفتر اول که خوبان در آن
 انوار تفصیل بود و معارف در آن ایام دریا فضا نقل آن با فخره از انوار خود
 انوار تفصیل بود و معارف در آن ایام دریا فضا نقل آن با فخره از انوار خود

اخلاق پل منور احوال و کثرت فضائل و شایستگی و چه در نوری گفتار و صفای کردار
 آرسیده اند و در وقت شریف ایشان در حدود سال اخیر پنج بجزی شهرت بسیار
 بوده و حضرت ایشان در کتب رسیده و نیز مودت که محمد سعید چهار و پنج ساله بود که در
 رنجور و سستی و در غلبه است آن حضرت از وی پرسیده شد که چه میخواهی از این
 گفته است حضرت فرمود که این خواهم من این حوت او را بخورم و او را خودم بخورم
 عرض کردیم فرمود و در محمد سعید شامی و حریفی خود و قاطبان از ان نسبت در بود
 نیز حضرت خواسته است سه در و منی بکتابت که حضرت ایشان رقم فرموده اند این
 محمد و م زاده را نیز شایسته و در حقیقت تمام یاد فرموده و کار کرده اند و بگویند که
 بیک از مخلصان در دست حضرت ایشان اقدس سه بزرگاشته اند آنانی که
 فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند و شهادت الهی عجیب دارند یا این
 طبعی اند البته اند بنام حسنا و این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سه اشعار
 عظیم بجا آورده است و حضرت بهر خود م زاده و مولد ایشان بدرجه ای و علمای و شایسته
 بعد از رسیدن بسبب تمیز و تحقیق معلوم شود که پیوسته اند از علوم را و از شایسته
 حضرت ایشان رضی الله عنه و بر سرش را در ملازمه است و برادر بزرگ خود که در
 و بزرگ را در دستش ظاهر لا پوری است که اندک با بزرگ ساینده تا در انواع معلوم غلبه
 و بزرگ را در تمام اطفال که در دستش ظاهر است و در میان او و بزرگ را در تمام
 و بزرگ را در تمام اطفال که در دستش ظاهر است و در میان او و بزرگ را در تمام
 که در دستش ظاهر است و در میان او و بزرگ را در تمام
 سالگی بزرگ و بزرگ را در دستش ظاهر است و در میان او و بزرگ را در تمام
 تا که در دستش ظاهر است و در میان او و بزرگ را در تمام
 بهر تعلیقات و هوای زبانی فرموده اند از آنجا که تعلیقات است که در دستش

که در آن تحقیق صحت و قوت آن عارضیت که ما خدا کلمه حقیقه است غایت سعی مبذول
 داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بجا می پسندیده زبان به ثنا و دعای ایشان
 گشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان سئوال مشککه که بر اصول
 فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایت تحقیق بیان فرمودند و آن عالم
 سرگوش راقم آورده گفت هیچ دهنسته که مخدوم زاده تو در مهارت علمی امروز نظیر خود را
 و شبی در بلده لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بیگانه بود و علما و مشایخ آن بلده را
 و نیز اکابر نریل آنرا دعوت نموده بود در آن محفل تقریب سجد و محبت و عبادت
 و قرائت علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاده بابرادر عزیز خود یکجا نیاید بودند
 و جماعت کثیر از فحول علما یکجا نباشد سخن را از هر علم تقریباً بدرجات عالی رسانیده
 طلبه علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظر آه در آمدند
 و بر سر آن که بخصوص مشایخ را این شناختند می پرسیدند که این دو عسکری
 کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آنرا از آن
 صدف ولایت این قسم در ردایت چرا اینطور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله
 تقریب عدم رفع سبأ در تشهد بکسب مختار حقیقه رساله نیگاشته بودند و فرمود
 سقعه است که اولویت عدم رفع ثبوت رسد علما می که مثبت رفع سبأ بودند
 و اقامت جواب متحیرانند روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی سره تقریب
 جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمه فوت شد
 آنتم را گیر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال باشد
 از کجا خواهم یافت حق تعالی بحضرت کرم این دو برادر بر خود داران است مناسب
 آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاطلاق این مخدوم زاده سلمه الله از حضرت
 و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده به نسبت های اعیان رسیدند چنانکه ابتدا

سلوک و ظهور و جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سر نه بدینی بحضرت ایشان
نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه بجائی نمی یابد
بلکه دل را نمی باید اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر مردان نشسته
می مانند گاه بغیر توجه بکفر و ننگها در دل مفهوم میشود و در قصه شاه آباد مشغول بود
روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر دیگر دید که این از مقامات حیرت ست پیشوای
این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن نسبت
علیه و چند آن غلبه میکردند آن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود و روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بشیر تسکین شد انتهای حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه بواسطه عینه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته انجانی
چهل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاء الله که او
نیز بولایت خاصه مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت
ایشان رضی الله عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر
یعنی صاحب ترجمه و خواجه محمد معصوم مظلومی بود و به سببهای بلند و احوال
از جنبه می نواختند و محرم اسرار غریبه و عارف مجتبی حضرت ایشان در خلوت و
جلوات این دو برادر بودند و دیگران بواسطه ایشان مستفید می گشتند
در سبب از اسفار که این دو مخدوم زاده عالمی مقدار در خدمت حضرت ایشان بودند
و بجزورت در سر بنده مانده بودند که در خدمت حضور بود شاه به پیشوایان
و ارباب عظیم و معرفت شگرت بحضرت ایشان روئے پیدا و این دو نور دیده را
مشوق تمام یاد میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاید بعد از
سیرین مدعا بشارتیهها قسم فرمودند الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول

فرزندان گرامی بر چند مشتاق و خواهران محبت ما اند و با هم آرزو مند منور و ماکا
 ایشان اما چه توان کرد که بیع آرزو ما بیست و یک ساله و بیست و یک ساله و بیست و یک ساله
 درین عسکری اختیار غنیمت ما ندن را بسیار منتقم نمیداند و یکبار عسکری این برین
 به از باغات کثیره و اکانه کثیره می نمایند و این آن بهیستند که در باغات
 معصوم نیست که بمثال آن میسر شود و در عاوم و عاوم آن مؤمن خدا و عاوم
 و مقامات این مجموعه علحدده منعی که از جانب سلطان است آن از کمال است
 و رضامندی مولای خود سپید اند بل شانه و سعادت خود را درین
 می انگارند علی الخصوص درین ایام مشاخرات بجا کسب کار در بار و درین
 تفرقه فراست غنیمت و دلال که یکی بر دولت و غنیمت نازد و بگویند که درین روز
 فرزندان در دل می خندند و از دوری و نایافتن ایشان عجز را اختیار نمی یابند
 از کارم که شوق من بر شوق شما چه رسد و غما لب سست و منفرست که از غنیمت
 خواهران و پسران و خواهران و پسران و خواهران و پسران و خواهران و پسران
 ازین میست چه اصل را از این میست و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد
 چنین آمده و او شده شوق اصل را از این میست و فرستاد و فرستاد و فرستاد
 بهر چیز و اسلام و در وقت که گویا شده می آید و عاوم و عاوم و عاوم و عاوم
 و وکل بر و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین
 شده و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین
 منور و زاده و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین
 این منور و زاده و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین
 فرمودند بر عاوم و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین
 درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین و درین

و افتخار تمام فرمودند من تا قبل چنین و چنان خود را هیچ وجه شایان این امور
 نمی بینم حضرت ایشانه هر جا تشریف برند برادر محترم معصوم را بجای خود نداشتند
 مرا بخدمت شاه و بیایستاد و او کردند و اگر این التماس بخاطر اقدس ایشان نیاید
 من بجز این چه بگویم اقدس سر که بیرون شهر واقع است زاویه اختیار کنم و
 مسکن دارم خواه قریه ای این یا آنجا باشد فقیر این ماجرا را بخیر میستند و دم
 خواجیه محترم معصوم بنده را در عرض و شتم ایشان نیز گریستند و فرمودند ما نا احوالی
 مخدومی را خواجیه محترم معصوم را در عرض و شتم ایشان نیز گریستند و فرمودند ما نا احوالی
 احوال و اطمینان و احتیاجات ما سه شمر خیره و احوال ملک و قوت علمیه و غیره خود را که
 مستفیض و کمیند ایشان می یابیم و سعادت خود را در خدمت ایشان می بینیم
 فقیر این ماجرا را در خاوتی عرض می نمایم ایشان رسانیدم ایشان بفرمودند
 شدند آری در پیشم مبارک ما آورده این فقیر فرمودند من به پیشم آنکه سار و تیار
 و و داد و داد این دو برادر بسته سیر را در میان این کردند با عبادت من
 عیالیه اندیشه عرض این مخدوم زاده که پیش از سفر جبر و قبل از ترقیات
 بلند بخدمت ایشان نوشته بودند ایراد نموده می آید تا بعد از آن چه حالات
 و مقامات و تلبه باشند پس بهر هر عرضند ایشان اختصار بهر چه میسر بود وقت
 عرض انداخته من می دانم که از آنده مفارقت صورتی چه عرض نمایم گاه و حشت
 آنقدر می توانی می شود که من عرض می کنم و عرض شدید میگردد از غربالی احوال
 چه عرض دار و بایزود تعالی است شستی که دانگی شده تنهای آن دارد که دیوانه
 از جمیع علالت گشته و همه را سوخته غرض اختیار نماید که خبر یکدیگر را پس را
 نمی بینند بهانه پیشین شسته بودم و حافظ قرآن میخواند ظاهر شد که چنانچه ظنی را
 خالی سازند باز سازند بنده را برضاقتن گرفتند نوعی که کیفیت آنرا نمیدانم

چگونه بعضی رسانند دریافت که تعلیم اول تعلیم از نهم وجود است که خود را که معلوم
 و شش بعضی بود وجود و غیر محض می انگاشتم آن توهم زائل شد عدم بعد از آن خود
 عدم بود بار پس ساختن آن نیست که بجای عدم که حقیقت این شخص بود ثبوت
 داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر است و ثبوت مجدد هم منظور گویم
 خالی را پر کرده اند و گران باری آن واضح است فردای آن روز دیدیم که آئینه
 در آن مینماید که روسی من داغهای خفته دارد که در نظرم دم نمی درآید دیدیم که
 آئینه در کمال صفا نیست دانستم که رنگ گرفته صورت و اغدا را هر سه را از آن
 رنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدیم که داغهای رشت بیشتر ظاهر شد بسیار
 شدم آئینه دیگر گرفتم در کمال رستی و صفا اول پاره از رو در آن صفا ظاهر شد
 تانی الحال تمام داغدار دیدیم در آن وقت تغییر نموده که مرآت شئی سفایر شئی است
 پس اول چون معامله در میان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر صفای آن بود
 و قتی که معامله بعدم صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر
 آن عقده حل شد که لوسشته بود خوب و در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم
 نمی ایستد ظاهر شد که نمایه اطلاق از نا بقایای عدم است که تبیین انا با
 چون عدم باصل خود پیوند دانا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت
 مبدل میگردد و اینجا انقطاع علم حصولی و وضع میشود و وجود همیشه خود حاضر
 بهدقه آنحضرت امیدوار است که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد و انتهای
 نمودم زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در محن خانه خود دروازه را از درون
 بسته غفتم بودم و نصفه و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام و مستقیم
 بر در زحیران شدم که که باشد هر چند فریاد کردم جواب نداد و دروازه حاکم
 آدم که بنشینم او را جانب خود می کشید و من بجانب خود درین اثنا آواز

حضرت ایشان رسید فرمودند محمد سعید حاضر باشی بجز در رسیدن احوال ایشان
 آینده ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدیم پیش از آنکه مقصد
 شنب را محروصی دارم فرمودند شنب جن بخانه تو میخوای است در آید مرا هم شود
 من مطلع شدم و بانگ بروی زدم و براندم بدین تقریب بعضی لغات صیحاب
 حضرت ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند بی
 بخانه خواب خود در آید کشیده بودم و لغت می آورده بود که ناگاه جنی خواست بر من
 تصرف کند من کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان را ندیم همین که آن کلمه از زبان
 من برآمد دیدیم که ناگه با نور باشما نازل نموده آن جن را پاره پاره کردند و
 متعلقان او را از نواحی باجلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند تا قبل گفت
 جهان روزی که از آن منزل آوردند که امشب من باین آسیب رسانیده ام منی
 نیز مصیبت فرموده ایشان گشت پس و اینهم حضرت ایشان فرمودند و در ساله
 سبزه و معادن و شسته اند که روزی احوال جنان را برین درویشان مشاهده است
 و بیک جهان در کوچه در رنگ مردم میگردد و بر سر برین قرشته است سوکل
 و آن جن از ترس سوکل خود میترسند و بر داشت و بهین و بسیار از این طریقه
 نمیتوانند انداخت در رنگ مقتیدان و مجوسان می گشتند و اصلا مجال نمی یافت
 تا بختند الا ان ایشان بر بی شیا و در آن وقت چنان معلوم شد که گویا در دست
 هر مومکنی که زنی است آهنگی که اگر از جن اندک مخالفت و ساس نماید یکسره
 کار او کفایت کند خوا چه محمد مصوم علیه السلام تعالی فرزند ناست
 حضرت ایشان اندولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هشتاد و چهار
 ششم شوال هجری بود و حضرت ایشان قدس سره العزیزه نیز فرمودند قدوم
 بیست و دوم محمد مصوم یعنی ولادت او را پس مبارک و بجا یون آنکه بعد از آن

قطعیست یافته باین مرتبه والا برسد و آن واقعه ایست که بعد منی اشرف حضرت باطن
 رسانیده اند که من از خود نوری یافته ام که تمام عالم از آن نور منورست و آن نور در هر
 از ذرات عالم ساریست چون آفتاب اگر آن فرو رود عالم ظلمت است و حضرت
 ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش میشوی و این سخن را
 از من یادوار کن خدا اگر بخواهد این فقیر را رقم گوید روزی از زبان مبارک حضرت
ایشان فخر بنی نصر بنصره بفرزندش خودم که فرمودند اقتباس محمد معصوم نسبت های
 مارا یوماً فیوماً بصاحب شرح و قایم می ماند در حفظ و تعلیم و قایم از عهد بزرگوارش بشمار
 خود در عنوان آن کتاب آورده الفی ای جدی ای نو قایم ای صاحب ای
فی بنیدان حفظها اطلاقاً لحق ای تمام ای فقیر مع تمام حفظ را رقم گوید
 در مدحت علو حال و مرتبه این نوباوه بوستان کمال بهین سخن بسنده است
 و نیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
 ایشان خواجده محمد سعید سلمه ای سجانه رقم فرموده اند که از انجا ایشان یا ان
فرو الا خلاص بجصول علو حال و کمال و کمال ایشان یا پی برند و آن نبیست
خاطر همیشه متوجه احوال شما است و خواهان کمال شما دیر مدت از نماز باند و پس
سکوت و استقامت هر روز خامتی که در شتم از من جدا شد و خلعت دیگر پس متوجه شد
که بجای آن خلعت نشیند بجای آن که این خلعت زائمه را یکسره فرو سند داد ایم
و از روی آن شد که آنها فرزند ارجمند محمد معصوم ببینند بعد از آن که بفرزند
مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت را بانه کنایه از عالم
قیومیت بوده است که بر پیش کمال تعالی داشته و باعث ارتباط با این عرضه شده
بوده و این خلعت جدیده را چون سلاطین باجام رسد حق خام کرده سپیده شد
که از کمال کم آنها فرزند ای محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بفرست

این معنی بنماید و اشراجا به نفع و فرزند است راستن این دولت می یابد
 ۱۰ بکرمان کار بادشوار نیست ۱۰ اگر استعداد است هم داد است
 ۱۰ تقالی ۱۰ نیا در دم از خانه چیز بپوش ۱۰ تو دادی همه چیز من خیر
 و بدین تفسیر بر دو مخدوم زاده را بشکر دلالت نموده نوشته اند قال الله
 تبارک و تعالی و انما نزلنا ذلک لعلکم تتقون عبادی انکم لکنتم فاسقین
 شکر عبارت از حضرت عبید است جمیع ما انعم الله علیکم من الجوارح و النعمی
 الطامع و النابین الی ما خلق الله و اعطاه لا جله لولا که حاصل انشکر الله سبحانه
 التوفیق انتهی بعد ازین بدت فلیل چون حضرت مخدوم زاده را بشرف ملازمت
 رسیدند خلعت ثانیه موعوده نداده را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا
 کردند خداوند سبحان علیه السلام چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلعت است
 و غیر ازین نیز چه در کتب و بات و چه در کلمات اشارات بکلمات فرزند
 و البرکات بسیار نموده اند حق سبحانه و تعالی این را جواره جاری دارد و
 وزان و دست پر شکر لال کمال بکام تسعشان این راه رهنمون برسانا و هم از
 غنایات الهی در حق این پادشاه و زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل
 ازافاده طلبه علم و افاضه طایمان حق و التزام او را در اوفیات در اندک روز
 حفظ قرآن مجید و مواظبت بر احکام الله سبحانه و تعالی در حفظ نمایند
 که این مخدوم زاده را غایت اطاعت است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود
 چه آن معارف که داخل مکتوبات نگردیده و چه غیر آن اسرار خاصه
 که در خلوات از زبان مبارک انحضرت شنوده اند و بعضی را از آنها در بیاضه
 حصه خود تسبیح نموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم نمیدانستند
 باینکه اکثر اطفال بی سواد بودند و بعضی از آنها را از در احوال

حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان هستند که از بنا را بر بنی تابدار
بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکات پنجگانه تحریر است آید
مرا در از روشه بودن قبر که در حدیث آمده القبر و القبر و القبر و القبر و القبر است که
تعبیر و معنی آنست که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ حیاتی و مانع
میان آن هر دو مقام نبی مانند گویا آن بقعه نفا بقای بخت پیدا میکند و نفی
و بذات معنی تو که صلوات الله علیه و سلم باین قبر و پیشتر از آنکه در این قبر است
این قسم از وضع خاص است و دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی او در جنت
در آن بقعه تابد می شاید پ حیاتی که منشأ و نبوی تعلق دارد و چیزی طلبید
حق و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است بعضی من مستطبی آنکه بادی حرکتی بود
حق سبحانه و تعالی حکم مطابق است و موافق هر محل حیاتی داده است و در برزخ از حسن
چاره نیست تا نام و تعلق صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست پس علم علم که
عبارت از انکشاف است و دو قسم است که یا انکشاف احاطه بود و دو قسم دیگر آنکه
محض انکشاف باشد علمی که بملکین تعلق گیرد و در آن قسم اول است و علمی که بواسطه تعلق
شود از قسم ثانی است و این علم را در کتب طریقه گویند و نشان عدم احاطه است
که کیفیت در درک ندرت و روتیه اخروی تامل قسم ثانی است که آنجا محض انکشاف
است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن مضر است کیفیت نیست
شانه پ هم در مقام رضا که فوق مقام حبیب است و دو اعتبار است اعتبار اول
رضا حق است از عباد و اعتبار دوم رضای عباد است از حق غرض شانه اعتبار ثانی
فوق اعتبار اول است چه اول رضا حق است بعد از آن رضا عباد که تامل شانه
حق تعالی و الله اعلم در خصوص این روزی حضرت ایشان کریمه را از آنست که و الله اعلم
خوانده فرمودند علمای کرام این استفسار استفسار نکات را میباید از استاد را

مجازی میگوشید اما امر از وی در حین تکرار این آیه بردل گذشت که آیا در هنگام دعا
 استسناح را بخود نسبت داده حقیقتی خواهد بود منوجه شد شود گذشت که در آن مرتبه
 استسناحی در استسناح ملک ثابت هست مخیرم زاده گوید من معروض داشتم که
 آیا استسناح آن مرتبه مخصوص بعض اشخاص است یا عام است فرمودند مخصوص
 به خصوصان است که میان او تقالی و ایشانان اموری میگردد که نمیخواهد که ملک
 بران اطلاع دهد و لا یفصل الله فی حق شیء الا فیما یفصل العظیم پس آنکه او تقا
 از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد و نباید که همین باشد
 که آنست که الحق سبحانه و تعالی فی حق شیء الا فیما یفصل العظیم حقیقت
 آنست که حق تعالی ملک الموت را فی حق شیء الا فیما یفصل العظیم ملک الموت را
 و فی حق شیء الا فیما یفصل العظیم ان کیون لبعض الخواص فی حق شیء الا فیما یفصل العظیم
 من توسط الملک لبعض الخواص فی حق شیء الا فیما یفصل العظیم یعنی باذن تبارک و تعالی
 منحه دم زاده سلمه اشتر در بعض اسفار که حاضر خدمت حضرت ایشان بوده اند
 احوال علیه خود را بر زبان عرضه داشت نموده اند و بنقل و ترجمه که دو شاید عدل
 انوار احوال و در ایشان است اکتفا بنام پ غرضیه احوالی عرضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره و اربوبت عرض باریان عقیده علییه زاده فرمان
 گرامی بی در پی رسیده معانیه را از جمیع با وج بردند و باز و مول کتوبی شمل بر
 نور صفت ذاتی بنسبت اشتر سبحانه و تعالی مان نیت بدید و تاملی در ان
 استغرق داشت اگر چه در وقت تکریر عریضه مستورین باید تا و پیش چه باشد قبله گام
 از عنایات او تقا به وسیله توجهات حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها
 او سبحانه چه بیان نماید که شان می برید هر چند نماند که از کجای برسد و چه کجا
 رسانند اکیفیات و حالات و برین میان رسید همد که ذوقی است نماند

من نه با اختیار خود میردم از قفا سے او که آن دو گنبد غنبرین می کشد کم کشان کشان
 حق سبحان و تعالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید و این عالمی که بحسب معادله
 که با وجود و در این احوالات بعضی از اوقات از وفور قیض آنقدر منجمد می شود که
 گویا هیچ حرارتی ندارد بعد از چند روز باز از سر نهالماست خاصه تازه میگرد و
 کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود آنقدر رسید اندک که ما اصحاب کتب
 من حسنۃ فمن انشد و اوصا کتب من سینه فمن انفسک و ازین معادله مناسبت در
 براه انابت بشیر از راه اجتناب سینه و اجتناب از طغیانه میراند بل سر شاهی آید و خود را
 آن تسلیمی می دهد که بنده را بخواب است چه کار هر چه عنایت فرمایند بآن راضی باید بود
 حضرت حق سبحان و تعالی شکر از محبوبیت ذاتی بتوجهات علییه آنحضرت عنایت
 فرماید البودی عریضه ثانیة غرضه دشت کمترین بند با محو معصوم بذروه
 عرض خاک نشینان آستانه علیا میسازد سرفراز نامه عالی که دوران این عالم
 مجور ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از و در
 آن یافت من که باشم که بران خاطر عاظم گزدم و لطفها میبینی ای خاک در
 تاج سرم و قبله گاه از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام بوارت
 سکافات و شکرا و سبحانه توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود
 نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق آنرا بجای آورده باشد چه هر عبادی که باین طر
 منسوب بوده باشد البته قاصر است و بعیب و نقصان متصف اللهم لا اخصی
 شتاء علیک انت کما انکنت علی نفسک کتوبات و معارف شریفه جدیده را
 اخوی خواجہ محمد ہاشم از اگر فرستادند علو درجه آن نہ بان مشابه است که
 فراخو نسیم ہزل سر انجام یاشد و آنچه اندراج یافته کہ افراد عالم بگی ظلال اسما
 و صفات واجبست عرشا پس ہمہ اعراض بودند کہ جوہری در بیان اینصا

کائن نباشد تا قیام اینها بآن جوهر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب
 نبود و نصیبشان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شیه در نماز تراویح
 در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد دید که اعراضی که ذات انیس بودند بر اصل خود
 عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در اصل خود
 بر چند عروج بنیامید و اول آنست که از ذات مجرب و باید میسر نشود و هر چند میسر بود
 همه در صول خود میروند و در اصول صول الی ما شاء الله تعالی و مشهود گشت که
 تا هر چه میروی همه در وجه و اعتبارات میروی که صول صول اند و ازین اصول و
 و صول صول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و ذرات
 اعوانه مانور او را است چه طلاق صول در آن حضرت تایل سلطان ساقط است آنرا
 سعادته بیاس رسید و یقین یقین معلوم گشت که هرگاه صول تو صفات و اعتبارات
 باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در صول خود مضمحل متلاشی سازی و اول
 آن محال در صول از صول کن مشتق نمی ندارد امری دیگر باید که نصیب از حضرت زکریا
 فرا گیرد و جل سلطان در آن وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ حمی الدین بن العرس
 قریب سه خوش میفرماید که و اما بعد هذا الا بعد ثم انقض یعنی نیست که بعد از فن و
 انقضاء در اصول مگر عدم محض چه صول را در آن حضرت راضی نیست غیر از انقطاع
 و ذرات مجرد از او را و او است تا این را ذات عطا فرمایند بذات تعالی رسیدن
 محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ در یک عطف
 نمی شود و علامه یاس که مذکور شد آن قدر غم و غصه روی داد که چه نویسد در ایام
 یاس گاهی بنیامید رسید که تا به کمال راز و جمیع کمالات متبوع نصیب است
 پس عدم تعدد دیگر ام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت و تبه می باشد اما این
 نحوه مسکن آن اضطراب نمیشد محسوس نبود که با وی در دل توان در میان آمد

بحکم حق اذ انشئنا من الرسل ووظفوا انهم قد كذبوا اجابوا نعم نصرنا محمد بن شاذان
 بر آخر مکتوبی که نامزد خواجہ محمد با ششم گردیده اطلاع دادند هر چند که بران
 مکتوب گذشته بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم
 پوشیده ازین حرف میگذشتیم الحال بتوجه شریف امیدوار است
 که ازین معارضه بکشاید چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت
 بتفصیل در خود مطالعه نتوانست نمود انشاء الله تعالی که بتوجه آنحضرت
 بهره در گردد و بعد از آنکه مکتوبه الشریفه و درین ایام حضرت خلدوم
 والا مقام التفات نامه نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشارت
 بدفع امور که فقیر را بصدقه حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده
 تبرکات آنرا نیز می آرود که از اینجا معلوم حال و آنکس را ایشان پی توان برد
 بسم الله الرحمن الرحیم رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
 محمد و آله اجمعین امیدواریم که آن برادر گرامی از صفوف دوال و راسته
 به دل حقیقه پیوسته باشند و از جنائی بکلی از اینجا با فوق مخرج گشته و از
 فوسین با واد فخر سیده و خالص را از مخلوط جدا ساخته و از دایره
 صاحت گذشته چنگی بدان نقطه راحت زده بل بمقتضای آنکه از موضع
 آنجانب در بلوان مرکز نقطه مذکور نفوذ کرده باشند و از علم بنیادانی و از گفت
 بنحو شیشه آئینه و محامه نفی را پس پشت داده بکلیت مکران اثبات گشته
 بل از اینجا نمیباید قبول الکلیته و نفی اجماله فسر گرفته باشند و از غلب
 بنسب رو آورده بوند عیسا الصلوات و التسلیات و علی حبیبها ص
 باکر بیان کار ما شوار نیست از علوفطرت و محبتها و دیوانگیهای شما
 این اسرار قریب است بلکه توان گفت ثابت را مثل من ناقابل است

اضعوا ولا حضرت ایشا نسبت این مخدوم زاده را شاه از ان لعنت که
 خدمت شاه سکندر قادر سے رحمہ اللہ کہ سابقاً ذکر حال او محرک نشی نظر
 عنایت در طفولیت شامل حال این صاحبزاده بر فروردار داشت و شوہر القاب
 اجداد اجداد خود این قرۃ العین را شاه خوانده بود و جہ تسمیہ ایشان بیک
 آن بود کہ پیش از ولادت آن مخدوم زاده حضرت ایشا رضی اللہ عنہ
 ملہم شدند کہ در خانہ تو پسری آید بیک اسم کہ معنی نام ترا زنده دارد و چون
 متولد شد بان مناسب بشارت بان نام مسمر گردید و ہم وارہ از مسمر فطرت
 و علم استعداد آن قرۃ باصرہ ولایت خبر میدادند تا آنکہ این نور دیدہ بہین
 تربیت حضرت ایشا در سن ہشت و نہ سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در آن
 سن کودکی از تحصیل علم رغبت و محبت دیدہ می شد و با استادش را بطہ
 مشاہدہ می گشت کہ از پنج طفل کس ندیدہ و نشنیدہ وقتی کہ حضرت ایشا
 از مسفر اجمیر مراجعت نمودند بعضی خادمان این مخدوم زاده را دوسہ منزل
 باستقبال آوردند چون ایشا را ملازمت نمود و معلوم کرد کہ بنا بر سبب
 آنحضرت بعد از سہ ہزار روز بسر نہند خوانند رسید التماس رخصت شد
 نمود حضرت ایشا فرمودند با این ہمہ تعلیل بر فتن چیست مگر ما را یاد کردہ
 بعضی رسانید کہ درین چند روز در سبق سن تعلیل می رود فلان شریک
 من از من میگذرد و نیز استاد خود را یاد کردہ ام حضرت ایشا بسیار خوش
 شدند و گفتند اگر سہ ہزار ہمین نبود کہ از طبقہ علماست و از خاندان
 حفاظ و صلحا و فضیلتی فرمودند در بلکہ اجمیر کہ حضرت ایشا را قریب ایام
 ارتحال معلوم گردیدہ بود و روزی فرمودند بخاطر آنکہ محمد بیک نیز چون پدر
 خود ازین نسبت بہرہ ور گردانما چہ باید کہ در طفل و معاملہ اہل باہن نزد یک

این گفتند در این شصت و یک روز چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت
 ایشان در پس از تمامی حفظ قرآن به همین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم
 چه معقول و چه منقول با خرمایند و با ستودن تمام دستمزد کامل بدین کتب
 متداوله و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامه دارند و بطریق انقطاع
 و تبیل و ازادگی و بی تعین و ضبط و تاراج و حفظ اوضاع و ملازمیت سنت
 سنی و رعایت این طریق علییه بوجیه مستقیم و مستقیم اند چنانکه آثار نجابت
 و دراشت نسبت معنویه بر حسین مبین نشان بدعدل است و حالیه ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و لاله بزرگوار و خویش شایسته تمام دارد و از
 دلائل قبول آن مخدوم زاده آنست که بنیر حضرتت و خواجیه باقی باشد و دختر
 خواجیه کلان خواجیه عبیده الله علیه السلام و الباقی در جباله نکاح آن گویا حضرت
 ولایت مشکک گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیست
 شرف امتیاز یافتند امروز که سال عمر آن بر خور دارد به پانزده رسیده و طول نخوا
 امی که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 شهید بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضای درگذشته دوم که
 پس از پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و صاحب
 احوال و کثوف بود و حضرت ایشان را بوجه علوفت تمام صبیحه معوم در
 حیات است و از صالحات و اسلام و الاکرام فصل پایزه و هم در بیان
 احوال خلفای حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب بدلی آن قدمه و مفاد ایشان
 میر محمد نعمان سلمه الله تعالی و والد آنجناب خدمت شیخ سید محمد
 معروف بنیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفای شایسته
 به خشان و مادران و پدر و در بعضی علوم نادره چون جفر و کیمیا و امثالها و ابدا

و مولود مسکن و مدفن ایشان بلده کشم است از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
 بزرگ امیر جمال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما و پیران
 بوده اند و از مشایخ آن روزگار و دیار یکی از قدما می آید ایشان عزیز می
 است که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکردند انداد
 اثر حلاوت آن تلاوة عند لیسان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت را در
 امیر بزرگ رحمه الله در طریقت بدو پیش میزدند و در آنجا در سلسله عشقیه صاحب
 حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان حق آنرا میگویند که کفایت خود معونه
 میدهد و خسته اند و خود بسیار برده آنرا میفرستند و خدمت میرانان پیشروان میر حکایت
 نمیکرده اند که روزی در جامع سمرقند ایشان را وجد در رسید که در آن وجد بیا وجود
 اکبر حق آری سوی پیر بدان سوی چو بستند و پیچ المی بحسب شریعت آنجناب
 نرسید و حال آنکه ارتقا آن میر مقداد و قیامت آدمی بود و عرضش نصف
 آن و نیز خدمت میر بزرگ بخداست تا شمس شیخ کرمی قدس سره رسیدند
 و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ رادان رساله
 به آتش زنده نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما نام
 فقر را را عزیز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را مغرور و مغرور گرداند
 خدمت میر بزرگ عارضی از وطن خود میفرستد رفته بودند بعد از رفع آن عارض
 بوطن باز رجعت نمودند بعد از رجعت بوطن شاهزاده مشفق العلماء و الفقرا
 محمد حکیم میرزا که کتابی در غایت نیازمند سبب میر نوشته آنجناب را بکاظم طلب
 فرمود و بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان
 تذکر چون حاکم آن دیار یکی از بنود سقر شد خدمت میر بعد از انتقال خود
 ازین دیار غالی طلبیدند و با جاسیت رسیدند و سبب ازین سبب و تسبیح مانده خدمت

مرشد سید مودند که مرابوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود و ایشان را از
 عرفاد اولیا نمیدانستیم روزی یکی از درویشان صاحب دل بمن گفت والد
 شمار در واقع دیدم فرمودند که بمحمد نعمان گو که چرا ای این همه سست اعتقاد
 ولادت مرشد سید محمد نعمان سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه ۷۰۰
 سبعین و تسهائیه پیش از ولادت ایشان والد ایشان حضرت امام عظم ابوحنیفه
 نعمان بن ثابت را رضی الله عنه بخواب دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی
 سعادتمند سستولد منمیکرد و او را ستمی با ستم ما گردان مرشد سید مودند
 بهم در ایام صبی بعضی فکر تنها و حیرت تمام فرو میگرفت بعد از آنکه در خدمت
 در آندم و از مراقبات ایشان اطلاع عشت معلوم گشت که فکر تنها و حیرت
 غیر فیه بوده اند ازین راه در بدایت ایام شبیاب در بلخ بنده دست عارف آگاه
 امیر عبید الله بن علی عشتی رحمه الله رسیده با اشاره آن بزرگ زانابت نموده اند
 چون بنده و مستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین جنی داشته اند از بعضی
 درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه فائدتوفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجیه فانی ز خود باقی بحق قدس الله تعالی سره
 رسانید از ایشان اطراف بسیار دیده مذکور و مراقبه طریق شریفه نقشبندیه
 مشرف گردیدند و در خدمت ایشان با جمیع کثیر از فرزندان و خویشان بفقیر
 وفاقه تمام بسوی بردند و از آن خوش دل و مسرور خاطر می بودند کی از امرای
 مخلص حضرت خواجیه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
 خانقاه شده تنها فقر میگردانند اگر ام رشود و سعادت خدمت کفایت هر روزه هر
 مستعد کردم حضرت خواجیه چند تن از فرود صاحب خود را تجویز نموده اند در این
 یکی معروض داشته که سید محمد نعمان نیز در غایت فقر و کسرت عیال است حضرت

رضانداده اند و فرموده اند اینها جز بدن ما اند یعنی ما جز بدن خود را باین
 امور قسین نگردانیم مرشد بکس فرمودند که با وجود که در آن ایام چه نوع فاقه
 بر ما میگذاشت از استماع این غنایت بر قتها رفتیم و امید داشتیم در زیر مسجد قریب
 خانها بوده که در قترها آدمی آنجا سکونت نموده بوده اند و از سراقین ابابیل
 و غیره تنگی نفس لازم آن بوده بامر حضرت خواجه قدس سره سیدی با متعلقان
 آنجای بوده اند و از اثر سکونت آنجا همیشه ایشان که از صالحات خداوند
 حالات و جذبات بوده رنجور شده و والده ما سجد حضرت خواجه بیاد است او آمده
 از راجحه کریمه آن خانه ساخته نشستن نتوانسته اند حقیقت آنرا بحضرت خواجه
 و انموده گفته اند ای خواجه من و نور دیده من این جاش که مرید شده اند کشتنی
 شده اند آنحضرت فرموده اند ای والده اینها به عوی نیامده اند که ازین امور
 اگران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند که روزی چند بعضی حالات
 سکره که نه بروق مشرع اند بر من مستولی شد چند آنکه کوشش نمودم مرفوع
 نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجه خود قدس سره معروض دارم چون
 بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من این کرانه صف بودم و آنحضرت
 آن کرانه صف خواستم نظر بکس به آن قیله حقیقه کرده احرام بندم بچرخه که
 نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بر من افتاد و از بین این نظر آن حال
 که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی فرمودند که در مرض ارتحال
 خواجه بزرگوار خدا شکر بکس و بیدار بکس یک شب بمن رسید آن شب نظر
 بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت که هر کاری که از من وقوع می یافت
 درین اندیشه می رفتم که آیا رضای او تعالی دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجائی
 می نهادم می گفتم آیا مرعی بود یا غیر مرعی چون باز می گفتم سر دین اندیشه کم میشد

معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضا ایشان بوده و شیخ از آن دریا
 بکیران بر این تپه جان رسیده از زبان سید شمیم که حضرت خواجہ قدس
 در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند و جمہور اصحاب را
 بایشان سپردند و ہر کدام جدا جدا طلب داشتہ وداع فرمودہ بخدمت ایشان
 فرستادند و ایشان را تشکیل تربیت آنہا ساختند چنانچہ پیوستہ اصحاب و را
 سیفر نمودند کہ در خدمت ایشان عظیم مکنید بلکہ توجہ خود را بجانب ماننا سید
 دران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند کہ خدمت ایشان را سعادت خود را
 لازم آن باش بمقتضای ہم پیروی در نفس چون رغبتہا متکون بود و معروض داشتم
 کہ قبلاً توجہ من در گاہ شماس ہر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجہ
 از روی غضب فرمودند کہ میان شیخ احمد آقایی اند کہ مثل ما ہزاران شاگردان
 در ضمن ایشان کم است و از کمل اولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان کہ شستہ با
 بعدہ با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدیم و اطہار عجز و نیاز انکسار
 نمودہ در یوزہ عنایت کردم فرمودند کہ تو آخر از آن مائی الحال چند گاہ در خدمت
 حضرت دیکہ گاہ باش بعد از انتقال حضرت خواجہ چون حضرت ایشان ماتند سہرہ
 بہ دلی آمدند نہ در خدمت سید عرفیہ مشتمل بر شکستہ دلیہا و غریبہا و سبب نصیبہا و
 بے استعدادہا و بیا سہ خود بخدمت ایشان نوشتہ اند و معروفند بشتہ کہ مراد سید
 بہرمت ایشان جز آن نیست کہ زبنتی با ولاد سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم دارم
 بعد از آنحضرت بر من ترجم نمایند حضرت ایشان را از مطالعہ این عرفیہ نوشتہ
 روی دادہ فرمودہ اند میر سیدی مکنید کہ حضرت خواجہ ماضی اللہ عنہ حاضر اند اللہ
 خیر خواہ باشد و نیز فرمودہ اند در میان اصحاب حضرت خواجہ ماتند سہرہ میرابا
 مناسبت دیگر است بالجو سید را در سلسلہ اہل ارادت داخل ساختہ رکعت تربیت گرفتہ

میسر میسر بوده اند و مرشدی سالها در استان آن قدوه عن پرستان گذرانده
 دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس سره تعالی سره ضعف روی داده
 تبصیر آنکه آن عرض حق خورش باشد و از غلبات فطرت شاید فرصت سپردن آن
 خواجهگان رضی الله عنهم باطل آن میسر نشود بران آمده اند که به بعضی خلص
 اصحاب بن نسبت شریفه را القا فرمایند نمایان تحمل آن با خرج مخدوم زاده بزرگ
 خود شیخ محمد صادق علیه الرحمه و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه الله بنده اند و بعضی
 احوالات که مناسب تقداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل روی داده فرموده اند سر آنکه این نسبتها درین جمعیتهای
 نامتکشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر با مودع بوده که درود آن موقوف علیها
 اینها می بوده بعد از چندگاه مرشدی را بهدایت طلبه بر مانیور خاص گردانیده اند و این
 احادیث نامه قسم زده هو الله لا اله الا هو محمد و نسیه علی بن ابی طالب علیه و علی اله اکبر و
 بعد فان الاخ الصالح الساک طریقه اهل الله العارف بالله السیاسه کمال محمد نعمان و قد
 الله سبحانه و آتانا بالرحمة لما دخل توسلنا فی القصر فی سبک سادة المشایخ و نقشبندیه و
 طریقهتم انجلیه قدس الله تعالی اسرارهم و طهر قلوبهم و اشرفهم و انزلهم فی سبک طریقه
 سیدنا الامام برکاتک شرط الاحیاء الاستقامه علی الشریعه و الثبات علی الشریعه
 و الحقیقه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی اله اکبر
 و التسلیمات و بار سید مرشد کمال باده خطمه رفته اند چون در آن شهر مذکور
 معظم از طریق دیگر صاحب لوم قال جلال و خداوند کمال احوال بودند چه شیخ محمد
 و شیخ عیسی روح الله و هما این طریقه از مرشدی ترویجی یافت بخدمت حضرت ایشان
 مراجعت نموده حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبه ثانیه بمشیت آن شهدا مکرر
 نمودند این مرتبه بر مرتبه های سابق نهانند انشاء الله تعالی بجانچه چون سیمه دین مرتبه

بشهر بریان پوشاننا الشرح جمع الشرح عن البلیات و الشرف در آمدند بکسب ارباب
 و عنایات بنوعی مجلس ایشان آنجا در گرفت که کثیر بزنگی دیده میشد که جامه که از دور
 نظاره آن مجلس میکردند نگاه جذب و حالتی ایشان را روی میداد که از غایت
 شکر و بی آرامی جامه پاره میکردند و چون مجلس بر خاک می طپیدند نگاه مشتاقانه
 کسی چل تن برهم افتاده بودند و معصومه این مصرع سید قاسم تبریزی را می خواند
 کس و دیوان شهر و در هر گوشه غوغای دوست و بغض و پیوسته بود تا بجائی که
 بعضی مردان مشایخ عظام آن شهر نیز ناچار آمده و حل مستفیضان شدند و با
 مفصلان اصلاح رسیدند و بسیاران باده بخودی و جذب چشیدند و درین اثنا
 غایت نامه از حضرت ایشان قدس سره رسید اینکه فقره از آنست روزی چهار
 نامه بامداد در حلقه یاران نشسته بود بخواست یابی خواست تو همی بجانب شما پیدا شد
 و در رفع بقایای آثار که بنظر می آمد گشت و اتهام در دفع ظلمات و کدورات که محسوس
 میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در کتاب هدایت و دعوت
 نهاده بودند همه در آن بدر شکست شد حتی که در جانب کمال هیچ منتوقی و منتظری نماند الا
 ان تسمع الغفرت بعد الذک و یاخذ بقدر سقته شیا فشیئا و تا زبان طویل صورت مناسبت
 این معنی را در نظر داشت تا یقین که مصداق است حاصل آمد الحمد لله سبحانه و المنة علی الذک
 حصول این دولت تاویل آن واقعه است که شما دیده بودید و حصول اثر اسباب الله و تامل
 مسألت مینمودید بعد سبحانه الحمد و المنة و ام شما تمام ادا یافت و موجود میفرشد و موجود
 موفقی گشت امیدوار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و پشت و صحرای
 آن حدود و جو در شرف شما مندر گردد و از حق از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی و
 ضعیف چه گوید و از رستیا و بی تکلیفهای آن عنبر لطیف چه در بیان آورد و از انظار
 و اعطایات ایشان که شامل این بیچاره دل آواره گشته چنگار و در این ذره تاجیر

تجدد تو به و انابت بخیریت این عزیز نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقه
 علیه انا یشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از وضع سیاه بشیوه اهل خانقاه
 در آمده و بدالت و سفارت ایشان باستان بوسی حضرت ایشان قدس
 سده الاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت
 خویش سینه خواجه الله عنا خیر الخیر اوله الله على روس الاحبار و هیبه و ارادت
 که بکلمه واقع شده که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان موجب قبول
 او سبحانه و تعالی و حبیب الله علیه و سلم گرد و آن واقعه انست که سید
 فرمودند آنسرور را علیه الصلوة و السلام در مسجد جامع بر پا پیور با خلفای
 کبار روضه الله تعالی شنیدیم دیدیم چون نظر مبارک ایشان برین افتاد
 و حضرت صدیق اکبر خطاب نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است
 مقبول ما است و مقبول او تعالی و آنکه مردود شیخ احمد است نیز مردود ما
 و مردود حق جل و علا شد که گفتند چون این کلام ازان حضرت
 شنویم شکر ما در دم آمد که از مقبولان حضرت ایشان پس مقبول حضرت
 حق سبحانه و حبیب المطلق باشیم آن حضرت علیه الصلوة و التحیة برانی
 من مشرف شده فرمودند رد و قبول تو نیز بنحیث است روزی باین حقیر
 تقریب آنکه آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند
 شبی از صفت مسجد جامع بر پا پیور که مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت
 افتادیم چنانکه یکدست من خسته و شکسته شد اما افتادن همان بود و
 معالیه و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان ازان افتادن سرورم
 که شکرانه آنرا حلا و نچتم و اعتقادم چنان بود که هر که ازان حلا و تا و لا
 بهشت رود و نیز روزی باین حقیر تقریب بزرگمای حضرت ایشان

قدس سره فرمودند در این ایام که در خدمت ایشان بودم روزی
 در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته و همه خلایق
 زیر آن بارگاه و مقصدیان مهمات کارخانه ظهور بهمه در تحت آن و در مرکز آن
 بارگاه روزی است و آنحضرت از راه آن نگاہی دارند و هر که در زیر آن خیمه است
 توجه و نظر بر آن روزن دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن
 یک اشاره هر که مقصدی کار است معامله خود را از آن یک اشاره فهم
 میکنند و بدان عمل نمایند و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک
 اشاره معاملات مختلفه و کارهای متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهند
 حضرت ایشان نشسته اند و بحزکیات و کلیات کار و معامله که درین خانه است
 بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند که چندین را فقیر میداند که از
 برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند را قم این حروف گوید شبیه
 با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن حشده بمنزل یکی از مریدان ایشان
 میمان شدیم جناب سیدی میزبان را تا کید فرمودند که در طعام کمال احتیاط
 حلقه بجا آورده چنان کرد بعد از ساعتی شور برخواست که بزی را در میان
 بخردی که ذبح کردند گرم بسیار درو سے افتادند بنوحی که در ساعتی آن بگوشت
 پخته خوان رسیده و عجب تر آنکه هیچ کس بجوشتهای دیگر ذبح با آنکه
 نزد یک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند که این ذبیحه از وجه حلال نبوده
 تحقیق نمائید چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی از اشنایان آن بلاد که
 از عامان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود بخانه این یار خود
 فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمان ویرانج نموده اگر چه تحصیل علوم ظاهر
 سیکر اکثر است اما آنجناب را در ادراک حقائق این طائفه خصوصاً معلوم

حضرت ایشان قدس سره حدیث بصر است و حضرت ایشان نیز مکرر سیدی را
بحدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب کثیره در جواب اسوله
ایشان یا بغیر آن ماضی و آنجناب فرموده اند که لایحظه ازان مکاتیب بعض
مراتب ضروریه راه را در ضمن دوازده برگه نقل مینماید خوانندگان را
سفید آید پس از آنکه طلب و ترقیات آنها نوشته بودند در کثرت آن
موجب اکثر ذرا خوانم فی الدین امیدواریم است و کریم شد عهده که
باینچیک نیز مویید این معنی است لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود
باشد و ملحق سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفا
پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانه مرشدان برودت اندازد از
ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان را در رنگ شبیه و بهر
باید دانست چه جای آنکه آنها سفاخرت و مبالغات باید کرد که مباد ازین
راه در واره غیبت ده گردد بلکه باز که حکم انجیا شمشه من الایمان ترقیات
مریدان باعث شرمندگی و خیالت باشد و حرارت طلب طالبان موجب
غیرت و عجزت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات ملازم وقت بود
لسان حال و قال بیکه بل من فرید مرطوب باشد پس ای برادر مکرر
بشما گفته که مدار این طریق برود اصل است استقامت بر شریعت بحدی که
بزرگ ادنی اولی از او با راضی نباید شد و رسوخ و ثبات است بر محبت و
اخلاص شیخ طریقت بر نهی که بروی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و
سکانات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر رعنایت است و مسجانه
این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است پس پرسیه بودند
که سمانی که مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیمات اند همان اسمائی

مبادی تعینات او بیاست یا نه و اگر مست فرق چیست افزونیه مبادی تعینات
 انبیا علیهم الصلوٰۃ کلّیات اسماست و مبادی تعینات او با جزئیات آن اسم است
 که در تحت آن کلیات مندرجست و مراد از جزئیات آن اسم همان اسم است که بقیه
 از قیود مانده گذشته است کالاراده المطلقه والاراده المقیده البشی و چون او را
 بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰۃ والتسلیمات ترقی دق میشود و در حق آن قید
 نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب تفصیل مذکور ساخته است
 ملا خطبه میهند و در سبب عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع است
 بسبب عبادت یا بر طریق عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بود و خلاف
 آنرا از بدعتها منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمایم که احداث در وقت و آن
 مرد و دست و عملی که بنا بر عرف و عادت است خلاف آنرا بدعت منکر نمیدانیم و در
 منع آن مبالغه نمی نمایم که درین تعلق ندارد و وجود عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
 نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین
 در یک بلد به اعتبار تفاوت از منته تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت
 سنت نبوی نیز منته تنگجست و نتیج سعادت است از فرق میان حصول
 وصول سوال کرده بودند ای برادر حصول با وجود تعدد مشهور است و وصول متعذر
 عنقا را که بصورت خصوص تصور میکنم میتوان گفت که عنقا در هر که حاصل است اما
 وصول ببقا متحقق نیست زیرا که ظلمت که عبارت از پوششی است و در مرتبه ثانی
 منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلمت را بر نیاید فا فرق است
 این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورده که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرا را بعد از
 تصحیح عقائد موجب ادا اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم بساویک طریقه علیهم
 نقشبندیه مشرف ساخت و از مریدان و متسببان این خاندان بزرگ گردانید

نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است را بی که کمالات
 نبوده بطریق تبعیته و در اشت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان فیهما
 این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل نمی یابند مبتدیان متوسطان
 که ملزم این طریق اند محبت کامل بمتنبیان این طریق دارند نیز امیدوار اند
 الموع من احب بشا رتبیست دور افتادگان را خائب و خاسر درین طریق
 کسی است که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه درین طریق
 اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود یا تجملات این طریق اقدام کند درین
 صورت گناه طریق چیست یک پرسیده بودند که ذکر نفی و اثبات بهتر است
 بلا تلامه یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات در رنگ وضو است که شرط
 نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع است همچنین تا معامله
 نفی با انجام نرسد غیر از فراغ وضو و اجبات و سنن هر چه کند از عبادات نافه داخل
 و باست اول از اضرار من خود باید کرد که مربوط بذكر نفی و اثبات نیست بعد از این اثبات
 و مناسبات دیگر که در رنگ غذای صالح اند مردیان را باید پیرداخت پیش از زوال مرتضی
 هر غذا که تناول نمایند فاسد و فاسدست ع هر چه گیرد غنی علت شود و یک
 حقائق ممکنات بعلم این فقیر عبارت از عدات است که منشأ بر شمرده و نقص است
 با عکوس صور علمیه اسما و صفات الهی جل شانته که در آن عدات ظهور یافته اند خاتمه
 مافی الباب آن عدات در رنگ پیوی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در پیوی
 حال گشته است تشخیص و تمیز عدات بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن
 عدات متمیزه و این چون قیام عرض بچهره نیست بلکه در رنگ قیام صورت است
 که پیوی گفته اند از تشخیص پیوی را بصورت داشته اند و چون توفیق الله سبحانه
 سلاک توجیه جناب قدس خداوندی جل شانته بذكر و مراقبه میکند و وسعت فضا عتد از اسما

اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات و حقی جل سلطانه و نیز آن قوت غلبه
 پیدا میکنند و برترین خود که عداوت است استیلا و تسلط می یابد الا ان خرب العدم
 الغالبون معاملة بانجای میرسد که عداوت که همچون اصل و هیولی بوده است عکوس
 رو با ستاری آرد بلکه تمام از نظر ساکت خفتی گردند و غیر از عکوس اصل و اصل
 اصول خود در راه او نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصل خود نیز از نظر خفته میگردد
 چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است **پ** چون آن
 کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائرة ظهور عکوس سما و صفات را که مرید پیسر
 فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبه طبیعت و
 بی توهم حالیه و محاسبت در وی ظهور نماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات
 او تالی الفکا که نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
 قوسین محمول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلام
 مقامات قاب قوسین است که متعلق بظهور اصلی است بی شائبه ظلی و اگر انصاف
 اندر سچانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا نشود بجدی که از
 اتم و صفت سچ نخواهد درین وقت بفضل خداوندی جل سلطانه اتم و صفت تمام
 نظر او نیز در جز ذات سچ چیز ناخود مشهود او نمی ماند هر چند صفاتش موجود باشند
 اما مشهود او نمی ماند هر چند صفات نبینند درین حال سر او را درنی بظهور می آید و از
 قوسین اثر نمی ماند **پ** بدانند که هر شیئی با هیبت خود آن شیئی نیست و از سبک
 ثبوت با هیبت هر آن شیئی را سچ جعل جاعل در کائنات است که ثبوت شیئی مرفض خود را
 ضرورت نیست از آنجا گفته اند که جعل مرفض با هیبت ثابت نیست و با هیبت محمول
 نیستند جعل جاعل از برای انصاف با هیبت بوجود در کار است فعل صانع در انصاف
 ثوب است ملون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند که آن محال است

که تحصیل حاصل است پس جمل در نفس متنی نشد بلکه در اقصای شئی بوجود شد
 پس ثابت شد که شئی با هیئت خود شئی است و همچنین در نظر کشف و ظل شئی و عکس
 شئی منقوض است که عکس و ظل شئی با هیئت ظلی و عکسی خود ظل و عکس نیست بلکه با هیئت
 اصل خود ظل و عکس گشته است چنانچه با هیئت ندارد همان با هیئت اصل است که ظل
 خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل با اصل
 ظل است نه نفس خود و چون عالم طلال و عکس افعال و اجبی جمل سلطانه است
 ناچار افعال که اصول او نید از عالم بعالم اقرب باشند همچنین چون افعال
 طلال صفات و اجبی اند جمل نشانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم
 افعال باشند اقرب باشند که اصل اهل اند و چون صفات نیز طلال حضرت ذات
 تعالی و حضرت ذات جمل نشانه اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی
 بعالم از عالم و از افعال و صفات و اجبی اقرب باشند نیست بیان اقربیت
 او تعالی که در حدیث تحریر و بیان آمد **سپاس** پرسیده بودند که چون اشیاء ظلی با هیئت
 خود اشیاء نباشند بلکه با هیئت اصل خود برابر باشند باید که مشار الیه اشیاء بلفظ
 هو و انت و انا همان اصل باشد این زمان جمل بعضی صفات که بان اصل نالایم
 بر ضمیر چون صادق آید در ذلک انا اکمل و انا ناکم بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند
 با اصل خود برابر است اما ثبوت ظلمت خود اگر چه در مرتبه حسن و حال بود همیشه
 بر جاست در احکام ظلمت او را دوام و بقا است و خالقهم لا بد از او است و
 جمل آن صفات بران ضابطه خط اعتبار ظلمت رواست و هر مرتبه از
 چه در احکام جاست و هر چه در خدا کم است به خدا است جمل و علامت بدانند
 که در مراتب خروج تازمانی که از یکدیگر متمیز اند و از اصل باصل و دیگر نیستند
 آن کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و این

تفصیل کم گردد و محاله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبه
نبوت بود در آن مرتبه نیز بر حقیقت و سعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت
و سعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد که در یابد
ربنا آتئنا من لک رحمة و هیئ لئنا من امرنا رشد شیخ طاهر لاهوری
سلمه الله تعالی از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات
شاقه و مجاهدات شندیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باسره و احوال علمیه
و مناقب فاخره و هادی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از
معقول و منقول و فروع و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان بهمت
انجمناب بگرفت خود را باستان حضرت ایشان رسانید زیرا که وی از غایت
تشرع جو یابی مرشدی می بود که در علم و عمل و کمال متابعت آن سر و صلی
علیه و سلم گمانه زمانه خوب باشد و بر همه هویدا بود بیل اشهر من البیضا که درین مورد
سر آمد اولیای وقت خود حضرت ایشان بودند قدس الله سره الا قدس
پس خدمت شیخ سالها با نکسار و ذلت و افتقار تمام در عقبه علیه گذرانید چنانکه
در آن خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بخیال کساری و بمقتداری شیخ طاهر
دیگر نمی نمود و بسیار بودی که از در و لیشان التماس آن می نمودی که کناس را
منع کنند و تطهیر خلا با را با و اگذا رند و ایضا خدمتش تعلیم و تفهیم صاخر ادبای
کبار سلمه الله سبحانه و تعالی و سعت تمام سبندول داشت چنانکه از زبان سبک
مخدوم زاد با مکرر شنویم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر ایمان نه انقدر است
که از حمده شکر آن توانیم برون آمد زیرا که اندر عنا خیر الجزا از فری حضرت ایشان
قدس سره نیز فرمودند که محمد شیعیه را هم بخواهیم شیخ طاهر بسیاریم که چون برادر
از سببیت انفس شیخ عالم حاصل شود اما الحال شیخ طاهر را آن داغ سکه مانده

با این مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و هیبت آنحضرت آنقدر بر
 شیخ مستولی بود که به تحریر نیکو چنانکه روزی حضرت ایشان آنجناب را
 امر بامامت کردند زنگش بگشت و لرزه بر اعضای او افتاد و از غایت
 خشیت با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قراة در گلویش گره می
 لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بل بهین نظر اکثر خاصیت
 آنحضرت قدس سره رسید بجایی که رسید اما در اثناء راه سلوک و گرمی کاترین
 و حکمت ملک الجبار اورا بلایه عظمی رولے داده بود محفل آن قضیه آنکه روزی
 حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین حلقه دیدم
 که بر جبین یکی ازین یاران لفظ شفق مرقوم است ازین سخن بر همه یاران
 عظیم مستولی شد و از غوث و شفیق هر کدام بر خود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
 و مقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بطور آمد پس حضرت ایشان
 که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا و توجبه علیه بر رفع آن بلایه گماشتند تا آنکه
 حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسألت ایشان را بجا بیاورد رسانید گویند حضرت
 ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایما نموده اند و ایضا در مکتوبه
 تقریب بیان قضاے سحاق و مبرم اشعار باین امر فرموده بزرگداشتند
 پس که چون متوجه رفع این بلایه شدم در لوح محفوظ دفع آنرا سحاق یا مبرم
 ندیدم مبرم دانستم حیرت روی داد چه با ثار و اخبار و اجماع است معلوم
 داشتم که بر قضاے مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس سره الهی بیادم آمد که فرموده هیچکس را
 در قضاے مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتم آئی چون یکے از اولیایاے ترا
 این دولت یا میر لودین نیز امیدوارم و الحاح نمودم بجا بیاورد و حضرت

این سربز عطا فرموده دانایند که قضای سعاد و قسمت سعاد سست
 که تعلیقش در لوح محفوظ بسط است و تعلیقش در علم است این
 قضیه دانکه شیخ عبدالقادر را در آن تصرف عطا کرده ایم در خل قسم شانی است
 لیکن چون بصورت مبهم ناست او مبهم انتی حاصل من کلامه الشریف
 و نیز روزی شیخ طاهر را در ایام گرمی کار او از غلبه حال بر زبان رفت که
 اگر حضرت ایشان خواهند سلب احوال من نمایند میسر نشود که من فانی شده
 و اتفاق این طائفه است که انفرادی لایزالین شطوح او را یکی بسج حضرت ایشان
 قدس سره رسانید در جلالت رفته سلب احوال او نمودند شیخ بجایه بعضی کرام
 چون ماهی بی آب بر خود می جنبید و جمیع از بزرگان را وسیله شفاعت ساخت
 تا حضرت ایشان رقم غفور بر جرمیه او کشیدند و باده نسبتش رسانیدند با کجمله
 بعد التیاد آن شیخ بنشار الید را حضرت ایشان قدس سره باحوالات علمیه
 نواخته بخلاف تعلیم طریقت در سلسله شریفه نقشتند به سرفراز ساخته باز
 طلبیده لایسدر حضرت فرمودند آنگاه از طریق قادیان نیز مجازش گردانیدند
 شیخ به بلده مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان پر دخت و جمعی را از برکات
 و افاضات خود بهره و ساخت این فقرات که از عرفان او منقول میگردد
 علو حالات و فواید برکات اوست **پنجم** بعضی از قدس میرسانند چون از آن
 آستانه علیا متوجه این جانب شدیم در هر قدری با خود میگفتم ای نادان مقصد
 خود را پس گذارشته گویا میرود اما از غیب کسی میگفت راهی شو با کجمله
 کشتان کشتان باین شهر آوردند در گوشه مسجدی حیران شستم تا گاه روایت
 حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه ظاهر شد باعث گفت که در پی کاره که
 فرموده اند باید شهادت لایزاله و احکم چند سراسر مشغول ساختیم

درین میان جوانی بلند استقامتی رسیده بجز مشغول دادن در تمام بد نشی
 دقیقه نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاه شد دیگر طایبان نیز جمعیت و حضور
 بدست آوردند بعضی حاسدان سخن را که پیر دستگیر در بیان مقامات
 خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رستم نموده اند در میان
 آورده بعضی چیزهای دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا
 حامد آن مکتوب را پیش علامه الانام مولانا عبدالسلام بر مولانا بعد از
 مطالعه گفتند هیچ شبهه وارد نمیشود و حیل حسن ظن پیدا کردند زبان
 بسته شد **بمنها** حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدی
 مانا قایلان نزار عارست فکین که خود را در زمره بندگان آن آستان شماریم
 که هر چه از انجاست همه غیر محض است و هر چه از نیجاست شر محض پس ما را
 بان عیب نیست لیکن چون از خاک ندلت برداشته اند و بعضی حال امر
 فرموده گستاخی میروند قبلاً گمانستهای طرق نشسته جلوه کردند و مشایخ آن
 فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً حضرت خواج
 بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله تعالی
 اسرارهم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت مجیدین نزار صحابه
 و مشایخ علیهم السلام و التحیه آمده مدتی نشستند و نواز شهابی
 در عشره اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام و علیها الصلوٰة والسلام نیز الطاف بسیار نمودند و به تشریفات
 نواخته شدند و در این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طی
 مقامات کثیره خود را در خدمت روحیه منوره حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم یافتند بعد از آن روحیه مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از آن بنویس

از آن روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقه آن نیز مشرف گشتند
 و تکرار آنجا رسید بعد از آن ظاهر شد که حجت تمامه از روی کار زائل شد و
 حقیقت وصل عربانی آشکارا گشت مکالمه و محادثه نیز وقوع یافت
 بعد از آن چهل و نهم صوف روی نمود و حال آنکه وصل است و نه فقه و نه طلب
 و نه غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً **پنجاهم**
 از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد با این همه از اثر
 عنایت حضرت ایشان احوال تنزاید و متصاعد است قبل ازین هر یک
 از نسبت نشئه یعنی نقش بندیه و قادریه و چشمتیه ثبوت نبوت روی میدادند
 احیاناً بهم غلط می شدند گاه غالب و مغلوب نیز می بودند احوال بر نسبت
 یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غالب میکند و سیر در نسبت شایع گم
 شده است مگر احیاناً چون ترتیب حضرت پیر و شاگرد بطریق عنایت
 و لطافت بوده آثار نیز همچنین ترتیب میشود انتهای در اثنای این گرمی
 ارشاد و هدایت خدمت شیخ از وفور بی تعبیه و تفرید دل شنبه پیش گرفت
 که آیندگان کمتر بخدمتش باریابند بعد از استماع این معنی و وصول به قضیه
 او حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوی مرسل داشتند الحمد لله
 و سلام علی عباده الدین **صطفی مکتوب شریف** وصول یافت موجب
 فرحت گشت از حلاوة و التذایران نوشته بودند فرحت بر فرحت
 افزود ای برادر حق سبحانه شما را این منصب کرامت فرموده است
 تشکر این نعمت را بروجه اتم ادا نمائید و محافظت کنید که امر صادر نشود
 که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسبات ملائمت است که بشیخی و دعوت
 کا اندازد بلکه مقام ملائمت نقیض مقام شیخی است مبادا این دو مقام را

خلط نمایند و در عین شیخی آرزو می ملاست کینند که ظلم است و در نظر مردان خود را
 مستحکم دارند و در خلط و موافقت با مسترشان افراط نمایند که باعث تنگناست
 که منافعی افاده و استفاده است و در محاطت حد و شرعیه نیک رعایت نمایند
 همه امکان عمل بر خست بخیز کینند که هم منافی این طریق علیه است و هم منقض
 دعوی متابعت سنت سنیه غریزی زوده است که با عارفین خیرین مغایر
 المردین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بچاقی
 خداوندی بل سلطان پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال
 عارفان اسباب تقلید است و طالبان را در بیان اعمال اگر عارفان عمل کنند
 طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند طالبان بات اعتقاد نمایند
 این بر این عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از بیجا
 گمان کنند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را عمل
 احتیاج نیست عیاناً و بالبدیهی این خود عین احوال و زندگی است بلکه عارفان
 در اتیان اعمال بسیار طالبان را بر میزنند و از اتیان اعمال یکسری استغناء
 غایتی بانی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط به
 نیز بخیر است و باین اعتبار از اریحی نامند با جمله در قول فعل نیک نجات
 نمایند که اکثر خلایق درین آهوان نه گامه طلبند کاری بوقوع نیاید که منافی
 آن مقام باشد و بهالربطن که با برسانند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
 نمایند و دیگران در عمل بهرهای مشایخ نوشته بودند وجه از اکر ایشان باشد
 گفته شده است تا در ای آن چیزی نفعند که در آن خیریت نیست زیاده چه بود
 و اسلام چون این ترصیت نامه رحمت شامه با انجذاب بر پیغمبر علیه السلام حضرت
 نوشته که این فقر از انجا است قیام هر دو جهانی است چنانچه عصفوری

و اگر ده نفر یار و رفیقان منتظر دانه می باشند حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین است
 بی امداد آنحضرت جای فقیر جز با دین خسارت و ضلالت نیست هر حال که در عرض
 عرض می آرد شکر الهیست از آثار قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمینه را باین
 دولت عظمی چه مناسبت اکنون معلوم نظر جز ابتلاع سرور دنیا و دین صلی الله علیه و
 هیچ نیست مع قطع النظر عن الشیخه و الملائمه همه را افزاید بر ابتلاع سیدانند و خود
 سرانجام این کار یعنی شایستگی نمی بیند غریب و مسکین اقتباده یعنی بنی بذا و بعضی
 آخر حقیقت حال فقر است انتهی با حمله شیخ در بلده لا سورتا امور با فاده طلبه
 علوم دینی و افاضه سالکان براه یقین مشتعل است و در تشیع و ابتلاع و تبیل و فطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت و حیدر زمان هیچ یکی از اهل دنیا آشنائی نمی نماید
 فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد دیگر از اهل توفیق
 و صلاح اگر خبر و سبب چیزی می آید آورد میگفت از همه مسایه است و پای همت در دین
 دولت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمیع از درویشان خرقه پوش رکوعه و عصا
 بر کف و ردای پر دوش از لا سورتا به زیارت حضرت ایشان آمده چند روز در خدمت
 شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت ایشان قدس سره در لا سورتا شریف
 داشتند روزی سواره از پیش تراویش شیخ مروند و در قسم نیز در عنان بودند
 مشارالیه خبر یافت پنهان با طایفه و از اراد عنان آن شاه سوار شتافت
 حضرت ایشان بتبسم گفته شیخ را بر او شیخ اشاره نموده این مصرع خواندند
 آنجا که نسیم رسد یا صبا وزده و شیخ را رخصت فرموده در غیبت او بروج انجمن
 بسیار بر زبان رانید بسیار افادت و افاضت او بر وفات تلمذ میزد و مریدان شد
 باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادای هندوستان
 در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس سره الهی نزد شیخ و نسیم میخواند

اما بدو ایشان اعتقاد می نداشت بل با قاعده صلوٰه مفروضه نیز نمی پرورفت از زبان
 شیخ مشارالیه شنووم که گفت همداران سال که در خدمت حضرت ایشان تحصیل
 علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلق می بود در میان درس و سبق
 دلم می طلبید که کی ازین فارغ شوم تا بگویم او و نظاره و مطالعه ورق روی او هم
 در انتظار روزی حضرت ایشان فرمودند ای فلان نماز باید گذارد و از جنایات
 شرعیہ احتراز باید نمود که ارتکاب اعمال مستیہ در حصول علم طایفه نیز مشرب کی گیتی
 تقسم از بسیار مردم این نصلح شده ام اگر جذبی فرمایند و راستی نمایند که
 بوسیله آن در زمره صالحی در آیم شاید و اگر نه از نصیحت کاری نکشاید ایشان
 بخطا شو شگفته فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیاتاجه رود و بعد اتفاقاً
 فردای سوعود آن برنا که مرا بوی دبستگی بود بخامنه آمد مراد دل ندا که از صحبت
 بخدشت ایشان شوم بعد از دو سه روزیلازمست رسیدم فرمودند خوب نکردی
 که خلافت وعده کردی اکنون که آمده هم مبارک است برو و وضو کرده دو گانه
 او انموده بیاجپان کردم مرا بخاوتی بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجه نمودند
 چنانکه از مستی و پیروی بر خاک او فتادم و همچنان مرا بر دوشه بخامنه من بردند
 بعد از یک روز بافاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از همه تعلقات
 سرور شده بود و ملازم خدمت لازم السعاده شدم و به بین نظر کمی با اشراف روز
 خود را از خود دور و بعالم غیب نزد یک می دیدم اننی با بجمه مشایخ و
 دران آستان گذرانده و پراپچه دیدم تا آنکه حضرت ایشان او را اجازت تعلیم
 مقرر فرموده او در پله سهارن بوز که وطن مایوت او بود رفته بایشاد
 باریست طلب مشغول گشت بعد از چند گاه به بلهه اگر که آن آمده از خلفای این
 علیه خالی بود فرستاده فرمودند که دران نام من از آن سینه با پراپچه بوی امرا

از آنجمله برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره لیسکان
 آن دیار از اغنیا و فقر رسید و مجلسها گرم شد و دینولا ابلیس تلمیس بعضی
 عوایض مخلوطا طریقی کرد که ترکاب خلافت امر حضرت ایشان شده و بواسطه
 اصلاح بعضی امور مخطوطه بوطن مراجعت نمود و این خلافت امر بر مزاج مبارک
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و در وقت
 که فاطمه طاهر حضرت ایشان از عمر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید که باز مشوره
 در اصلاح گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید قبول طبع اشرف نگشت فرمودند که
 وقت همان بود حالا اگر بروی تودانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
 در اصلاح شد باسید آنکه فاطمه مبارک که بخار یافته است مصفا شود چون
 رسید در اول آن مقام رسید و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
 دارالاماره بود جمیع عسکریان هنگام طلب دوران خلاص و ادب از آن گروه
 جمعی که بخدمت رسیدند با آنها مصالح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
 بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشتوف که اظهار آنها ایضا فتنه
 می نمود و میگوشت منکران رسانید تا بجائی رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه
 آن شهر و شهر به پیر تر گوارا و قدس الله سره العزیز سرایان نمود و سلطان
 آن وقت که باین طائفه بی مناسبتی تمام داشت حضرت ایشان را طلب نمود
 ایند نمود و حبس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد
 و عذر ما خواست اما ویر این سودا به نام مبارک آمد شورا و فتور بلاد مملکتش
 پیدا شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده و تصرف خود آوردند
 و خود تن بعضیها از مملکت بکشت تا بهمان رفت بعد از آن قضیه مذکوره
 بر اربع الدین بوطن خود سه ساله پور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه گزیده و

بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پنجاه رسیده بود و حفظ
 قرآن مجید نمود و با نادره و فاضله طالبان علوم دینی و یقینی مشغول است و آن
 ایام که راقم در استان حضرت ایشان بود و عرقه داشت او رسیده و در آن سلسله بود
 که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بشارت های خاص می یابید و عنایتها مینمود
 و نضاح میفرمایید روزی فرمودند انت سراج المندوب و باید طاعت امر نمود
 انتی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند بپاچه الله و سلام
 علی عباده الذین اصطفی رقیه شریفه خویش وقت ساخت واقعات مبشر اند
 و قابل تاویل اما هر چند مایل اند منور اند ربنا اقم لنا نورا و غفر لنا انک علی
 کل شیء قدير و چون باز دیا عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید فتنم
 دانند که این دارد در عمل است و الله الموفق این چند فقره که از عرفان شیخ
 بروج الدین منقول میگردد دلیل است بعلوم او و ارشاد او کمال و استقامت
 و شکیبایی او بر آزار اهل ملامت بپاچه معا عرفتند داشت کترین خدمه
 آستانه منقطع بدیع بعضی اقدس میسازند که احوال این شکسته بان همین توجه آن که به
 آمانی و مال بروجهت قناعت است و هیچ گونه در غریمت و موفرتور راه نیافته پسیدیدار
 که بخیل نظر عنایت حضرت رحیم نفس غارتی که باقی مانده نیز فقیر راه نیاید هر چند
 گوناگون بشنایش می آیند مطلقه که گرفتار است خلل این ندارد اکثر اوقات
 که حکم الهی جل شانته بوقوع آن تعاقب گرفته است پیش از وقوع آن با آن علماء
 می نشنیدی آنکه قصد باو تعاقب باشد و از غیب بشارت های عجیب یابد که
 عرق کردن بحضور گرامی تعاقب دارد چند طالب صادق جمیع شده اند هرگز
 کارند و احوالهای بلند می گندانند و حضور نقش بند پیر را در اندک مدت بلکه
 ساخته اند و بعضی بقایای جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را

بدیجی اولی سیدانند انیمه از صدقه آن درگاه است و گرنه این نام قابل سیاه
 را باین مقدار تا چه نسبت و باین دولت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه
 از کثرت التذلل ترک خان و مان میکنند اقرای آنها این فقیر را بسیار آزار
 میدهند و آنها را تکلیف بوضع سابق می نمایند بعضی مردم اینجا که در مسائل
 دیگر مشغول کرده اند احوال که درین طریق علیه داخل شده اند خیلی متولد و اند
 و بر عمر گذشته تا سفت از نجات یکی از نشانی اینجا غایب عداوت گرفته تا بجای که
 باین طریق و اعز آن سخنان بهیوده میگوید روزی جمعی از مردانش از قریه
 تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت مخدومی خواجه باقی قدس بها و سایر اعز
 و شفا مهاد دادند چون از نالایقی قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر
 مناسب وقت نیافتند قبله گاه با توجه آنحضرت بدولت مشاهده سرافراز
 ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها
 من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نمایند هم سرستانید و از انوار و
 کمالات آن پر تو سید یا بدحق سبحانه بعض فضل و کرم شیشه بعد از نماز تنجید
 بان دولت رسانید چنان معلوم گشت و اتهام خدمت این مقام بحضرت
 غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد و بسوسیله ایشان بان درگاه
 رسیدن دشوار است و از انوار این مقام اقتباس مینمایند مگر او را که کمال
 متابعت سرور انبیا علیه و علیهم الصلوات و السلام بشهرت شده اند شش
 تقاضای سلام است انیمه را بسوسیله از صدقه خادمان این درگاه میبایند در کوشش
 غیر از توجه حضرت ایشان را مری ندارد همیشه از حضرت حق سبحانه مسأله مینمایند
 که این نام قابل بی استعداد ازلی و ابدی در جنبه خدمت خاکروبان آن درگاه
 بنزد و در میان مردم و بجهت شکر و در بخت الهی الامی العزلی علیه الصلوات و السلام

انتهی از زبان مبارک مخدوم نداد ما سلمه اند سبانه میشنودم که فسر مودند
 از مردم صالح صادق القول چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ام
 مانا که ظهور خارق از آنجناب از اثران کلمه حضرت ایشان قدس سره
 باشد که در مکتوبی با آنجناب بزرگداشتند که طلب کرامات نموده اید مایل
 باشد فان مع العسر یسرا انتهی از آنجناب است آنکه در ایامی که حضرت
 ایشان را قدس سره سلطان وقت بعتاب تمام به اگر طلبیده بود
 یکی از نزدیکان سلطان که شیخ بدیع الدین نسبت بهم شهرت بل خوشی
 داشت لیکن باین دو طرفه در غایت عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه
 مباد آن مفسد از دشمنی امور نا لایق بسبع سلطان میرساند بخانه او
 رفت و بانگسار و افتقار التماس آن نمود که در از کار و اضطرار نکوشد
 که اقرار به سر چند دشمن و دل آزار اند اما در وقت اضطرار غوثیان را
 مددکار اند آن بے سعادت پیش از پیش در نخوت و عداوت خویش
 گرفت و گفت مرا و چندین سال من برآمده مان بنگر که چه میکنم مولانا
 در خند به رفت و در شورید و گفت بنگر هم که کدام پیشتر کار بهد میگویی که نیم
 و بخاطر خسته بر او به خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
 فرصت بدگویی یابد در میان ایام عمر در شیخ نور محمد دینی سلمه اند
 تقاضای آنجناب چون از علوم رسمی بهره تمام برداشت به دست
 به سلوک این راه گذاشته تا بنجد به دست بسیار هند و دوستان که شورش و
 رسید از آنرا به شیخ که مصلحتی بجهول نه پیوسته تا آنکه تا آنکه توفیق بر یافتی
 بخت روزی تا بهستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر و طریقه
 مایل است به پیوسته به شرف بانکه که فرموده باز بهرگاه شایسته ایشان باین

در وقت عمر از چندین ساله من برآمده مان بنگر که چه میکنم مولانا

رسید که حضرت ایشان حقیقت آن روز در یکی از اعراض بحضرت خواجه قدس
 چنین نوشته اند شیخ نور بنقطه پایان فرودفته است و کار جذبه را با انجام رسانیده
 و به برضیت آن مقام رسیده و فرق را من توجه بنهایت برده اول صفات
 بلکه نوری که صفات بان قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ خالی یافته بعد از آن
 صفات را از ذات جدا مشاهده نموده و باین دید تا جدر مقام جذبه رسیده
 حالا عالم و خود را چنان کم ساخته که نه با حاطه قایل است و نه بمعیت و چنان
 با بطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتهی کلام ایشان
 بعد از این مرقوم نیز شیخ مشارالیه سالهای بسیار در آستان حضرت ایشان
 تجوید خدمات شناسیده که در اندیشه تا بفرید آنچه ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان
 او را اجازه تعلیم طریقت داده بشهر نشاند که از بلاد مشهوره معموره بپند و است
 مخلص فرمودند حسب الامر باینجا رفت لیکن از وفور تفرید اکثر درمنا و زو
 میگردانید و از صحبت خلق اجتناب نمود چون بمنی بحضرت ایشان رسید
 این مکتوب بوی مرسل داشتند سپید احمد الله و سلام علی عباده الذین اصطفوا
 برادر ارشد آدمی را همچنانکه از قشال او امر حق جل و علا و اجتناب از نوبی
 چاره نیست در معارف و حقوق خلق و معاسات ایشان نیز چاره نه آنکه
 الامر الله و الشفقه علی الخیرین ادای این دو حقوق میفرماید و بکار
 شکران و التماسی نماید پس الله ما ریر بیک از ان دو امر از قصور است و تقصیر
 بخیر و از کل اگر کمالیه در پیش شکل ادای خلق ضروری آمد و حسن معاشرت
 پیش ایشان واجب گشت بی دماغی نمی زبید و ناپروائی نمی شناسد پس سر
 سر که ناشی شده اگر چه نازنین عالم است و نازکی که راست آید باری بایند
 چون در صحبتان بوده اند و معارف شده اند از اطاعت خویش اعراض نموده و مرقوم

اقتضای افتاد و ثبتنا الله سبحانه و یا کم علی جاده اشد یحیه المصطفویه علیها صلوات
 السلام و الصلوٰة و التحیة انتقی شیخ حسب الامر و کنایه شهر مذکور بر ساحل دریای
 گنگا آمده چون بلبل شوریده از گاه و گیاه گلبه پراخته و نیز مثل آن مسجود حضرت
 باعیان اطفال در آن گامیگزاند و در آن سجده وای صلوات و طاعات و افاد
 معلوم دینی و یقینی و ارشاد و هدایت استعال بنیاید از خلص اصحاب حضرت ایشان
 شودم که گفت از آن حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ فوید از ایشان
 است ندانم از نقباء فرمودند یا نجباء و هم از بعضی فخرمان حضرت ایشان
 مسیح گردید که بتقریب ترسیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کس نفس ایشان تنگ
 کرد که یکبار حضرت ایشان بدلی تشریف آورده بودند و خواهر حسام الدین احمد
 سلمه الله و بعضی اعزه دیگر از ایشان التماس درین عوارفت نمودند با جابت
 رسید مولانا طاهر لاهیجی و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند درین کس بخاطر
 منظور کرده باشند که حضرت ایشان موافق بعضی مستعان بدقت نمی پردازند
 جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی طاهر عبارت خود مایان را نیز میسرست
 پس ما از این استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشغول گشته بقتاب
 مشارالیهما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چهار روز با یو بیانههای گشتند و شبها
 آمده بیرون دروازه قلعه فیروزی میگذاشتند تا آنکه جناب خواهر حسام الدین
 سلمه الله تعالی بشفاعت در آمدند حضرت ایشان فرمودند بگذر اید که ایشان
 فرید دارند خواهر مذکور عرض داشتند که بعضی حجرهای زیر مسجد فیروزی در آنهاست
 سراقین و غیره با ملوث مانده اگر حکم شود مشارالیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند
 که هم نفس و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو
 خدمت خود را فرمود چنان کردند بعد از آن حضرت ایشان آنها را طلب شد باشند

نداشتند که اولیاده راه رو بخوردل رهبر فرزند طبیب ارجان بر دیوار کزبان شود
 بنده طبیب و شیخ حمید ننگالی سلمه الله تعالی انجمن از اقصای
 ولایت ننگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم لاهور آورده بود بعد از فراغ تحصیل
 متوجه وطن مارون شد چون بدار السلطنه اگر رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی
 کابل منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم که گفت چون شیخ حمید را در علوم با هر قدر
 دیدیم شیخ قرار داده شد که تادراگر باشند با هم همسایه و دشمنین باشیم و صحبت
 کتاب در میان آریم روزی تقریب مشائخ و علم تصوف شیخ را برین طائفه
 شکر و معترض یا فقیه بیشتر انکارش بسبب اعتقاد این طائفه بود و بسبب
 توحید وجود و حضرت ایشان موی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین معقول بود
 روزی که شش بود که حضرت ایشان از سر نهند با گره شریف آورده و در پیش
 منزل گزیدند چون شیخ همسایان خبر شد و با اضطراب تمام بخانه ما آمده گفت حال
 من ازین محله بجای دیگر انتقال مینمایم بعضی اجزا و رسائل من که نزد شماست
 بمن بپارید بگفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان برد که
 فلان اینجا آمده گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینهمه ناخوشی نازیبیاست گفت
 من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قریب جوار ملاقاتی روی خواهم نمود اگر
 جمع نشویم بشکل و اگر نشویم از آن شکست که تاب پیش آمدن این قسم ششچان نام
 این گفت مرخص شده بچله دیگر رفته اند که شاید بعد از دو سه روز برای خبر دمی که آمده
 بخانه ما آمد با هم شش شنبه بودیم و سخن علمی میرفت که ناگاه یکی از حضرت ایشان شکب
 بدر ورزده ایستاده اند و خبر شد آنکه چه باشد و شیخ حمید تغییر شد و از آمدن خود
 پشیمان گشت من پذیرد ایشان شد و چون در آمدند نشستند فرمودند با
 آماره ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از ایشان پوشیده بود و فرمودند

چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما پرسیده شود بعد از ادای مسکنه
آن در غایت ظهور و اشتها بود و بجا نیاید شیخ حمید کرده فرمودند که مای شیخ حمید
اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند
انگاه برخاستند هر چند التماس نمود که خطه توقف نمایند که جهت خادمان سفر
در میان آید بپزیرفتند و برخاستند بشایعت تا برون دروازه شهر گمان
من آنکس شیخ حمید از جای خود بزم برخاسته باشد دیدیم که مشاور الیه در تقاضای من
معه آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم شیخ حمید را برابر فرودندیم در آن
که بخانه خود رفت یکی را فرستادیم که بگوید خبر آورد که شیخ حمید از تقاضای حضرت
ایشان می رود و آن حضرت با و غیر ملتفت تا همچنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید
بر دروازه گریان و حیران و ذوالنیاس زانکس را پرسیدند استیاده بماند بعد از رفتن
او را طلبیده بمانست و تعلیم طریقت و اعطای خدیبه بنواختند تا بحد
مطلوبه رسید و بخدمت و صحبت ایشان مشغول که آشنائی با و یادگشتن ایشان
که با آنها اتفاق تمام داشت از خاطرش بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان
در سرسبز شدند همچنان پیاده در خدمت ایشان میرفتند و بجا آمدن که
ناقل این مقوله است گفت مرا شنیده این امر مخلص ایشان ساخت آمده
مرید شدم بعد از شرف ارادت روزی یکی از اعظم امر که در حق حضرت ایشان
اعتقاد می داشتند از من پرسید که شما از علماء و عوامی روزگار بیدار شیخ
چرا گریه می کردید که مرید می گفتم ما حبا عظیم اهل علم پیچ کر است و کسی باری
نه اینیم که عالم عامل باشد و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد و علماء
و علماء کامل از اکابر این روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده
گفت این اعتقاد و علم حال اهل علم است که گویید که مناسب حال آنهاست

سن قضیہ شیخ حمید را گفتیم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع
 و درایت شما اعتقاد تمام است قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین
 شدیم و چون شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت آن
 انکار او منجر بقدر بعضی اولیای کباری شد باندک فرصت بتصرف حضرت
 ایشان نسبت توحید وجود بجهت بروئے مستولی شد کہ ہر شے از اشیا
 مشتق باز سے خاص داشت و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی کما
 میرفت خدمت فرستد سے میر محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام کہ
 باتفاق شیخ حمید بجا سے میر تقی در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہا کے
 و می و اماندہ شیخ را از دیدن او حالی عجب در گرفت و گفت یا رب این چہ ادا
 است باین کسوت درآمدن و خود را چنین وانمودن با جسد قسرب
 دو سال در عتبہ حضرت ایشان بخجرت گار سے و آداب سلوک سپرد و چو الا
 عجیبہ و مقامات غریبہ ہم رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ
 بوطنش فرستادند و این اجازت نامہ نگاشتند ہو اما بعد الحمد للہ
 فیقول العبد المذنب اسے رحمۃ اللہ الملک الوہی احمد بن عبد الاحد الفاروقی
 النقشبندی سے رحمہما اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق
 الصالح جامع العلوم الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ شیخ حمید النکالی فقہ
 سبحانہ لما یحب ویرضاه لما قطع منازل السلوک و عسرج معارج النجۃ
 و وصل اسے درجۃ الولاتیہ بعد ان حصل لہ اندراج النہایت فی البدایہ
 اجزت لتبصیر الطریقۃ علی طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالی
 اعدار ہم الطالبین المتمرشدین والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و
 حصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول من اللہ سبحانہ ان یبصرہ

عا لایق و محفظه علمانی و ان شبت علی متابعه سید المرسلین علیه وعلیه السلام
 و التسلیمات چون سنت مشایخ است قدس الله سرهم که در وقت خلافت خرقه
 عنایت میکند شیخ عرض نمود که کفش پای مبارک مرا کافی است حسب التماس
 کفش یک پای عنایت فرمودند شیخ از او در دهان گرفته رج القهقری کرده و شخص
 شده تا حال که زیاده از بیست سال گذشته آن کفش در آن دیار تبرک و
 فراست و اهل حاجات و ارباب امراض در آنجا مشکلات و شفای علل التجا
 می آرند و مرادات میرسند تا بعدی که احتیاج اطباء در انصوب بکمرست باجماع شیخ
 از دولت آن کفش یافت آنچه یافت اگر خالی ازین گویر سر آید یا مرا بهتر میشود
 انسر آید و چون وطن او در اقصای تنگالیه بود و ذوالعیال و الاطفال گیر شربت
 آستان رسیدن نتوانستند تا امر و زور در آن حدود میرسند افافه و افاده است
 محبب از طلبه علوم دینی و طائفه از سالکان طریق یقینی از برکاتش بهره ورنه الله
 کثر انسانی الدین و سلم ایماننا بحق سید المرسلین و آله الطیبین و اصحابه الطاهرین
 و اتباعه العالمین این مکتوب شریف که مشتمل ضروریات راه است حضرت ایشان
 قدس سره شیخ نوشته اند سپید انکه بفرموده رب العالمین و الصلوة و السلام علی
 سید المرسلین و علی آله و اصحابه و جمعین احوال و اوضاع فقر و اینچای روزی روز
 موجب از یاد شکرست و همین توقع را در ما و دوستان دور افتاده دارد
 ای عزیز دین راه غیب الغیب منزله اقدام سالکان بسیار است شریعت شریعت
 در اعتقاد و ایات و عملیات نیک گشته زندگانی فراتید در جنت و عقیبت همین
 نصیحت است مباد غفلت واقع شود از اغلاط این راه می نویسد و فاش است
 تعیین بنیادین بطر اعتبار خواهند ملاحظه شود و در راه جزئیات مذکوره بانه از
 آن کار خواهند فرمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک

در مقامات عروج خود را فوق دیگران که فی الحقیقت افضلیت آنها با جماع علمای اثبات شده است و یقین مقام این سالک در این مقامات آن بزرگوار است و می باید بلکه این شبهه گاه هست که نسبت با نبی که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوٰۃ و التسلیات واقع شود عیاداً باشد چنانچه من ذلک فشاء غلط جمعی را آنست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا با سماء است که مبادی تعین است و بعد از آن است و این عروج اسم و لایت تحقق میشود و ثانیاً عروج در آن اسم است از آن اسماء الی ما شاء الله تعالی اما با وجود این عروج مادی و منزلی هر کدام ایشان همان اسم است که مبادی تعین و جودی است لهذا در مقامات عروج هر کس ایشان را جویا کند در همان سماء باید چه بکمال طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسم است و عروج و صعود از آن اسم با واسطه عروج و صعود است پس سالک باند فطرت چون سیر از اسم بلند تر واقع شود لا جرم از آن سماء نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پدید خواهد آمد که عیاداً باشد چنانچه از آن که توهم یقین سابق را زایل گردانند و در فضیلت انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و اولونیه اولیای که با جماع افضل اند شبهه پدید آرد این مقام از فزال اقدام کمال در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از آن اسماء و جات بی نهایت فرموده اند و بلقوی فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسمی که طبعیه عروجی ایشان است و او را نیز در اینجا مکانی و طبعی هست که ادون آن اسم است و از آنجا که آنها چه فضاییه و چه با اعتبار اقدامیه اسم است که مبادی تعین گرفته است از برین قبلیه است آنچه از بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج بزرخیه کبری یا حائل نیاید ولی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجہ باسیفر فرمودند که راجعه نیز از این جماع است این جماع در وقت عروج چونکه از اسمی که مبادی تعین بزرخیه کبری است

بقوت گذشته اند توهم کرده که بر زخمیه کبری در میان حائل نموده است و از بر زخمیه
 کبری حضرت رسالت خاتم النبیین علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام مراد گذارشته اند و در حقیقت
 معادله آنست که بالا گذارشته و منشأ آن غلط یعنی دیگر را آنکه چون سیر سالک در راه
 واقع شود که معیار تعیین اوست و آن هم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه
 جامعیت ایشان بواسطه جامعیت همان است پس ناچار درین چنین اسما یک
 سبادی تعینات مسلخ دیگرست بطریق اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و در هر یکی
 گذشته نبیند های آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیه خود پیدا خواهد کرد بنمید اند که آنچه
 او دیده است از مقامات مسلخ و از آنجا گذشته نمودن است از مقامات
 ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگر از
 اجزاء خود می انگارد و لاجرم توهم اولویت خود پیدا می آرد و درین مقام شنیع تسلط
 میگوید و لای ارفع من لواء محمد از غلبه میگردانند که ارفعیت لوائی او از لوائی
 پیغمبر نیست علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام بلکه از انوار ج لوائی اوست علیه السلام
 که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گذشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از بر
 قلب خود که اگر عرش و مافیه در زاویه قلب عارف نبیند هیچ محسوس نشود و اینجا نیز
 مشهود انمودن حقیقت است و الا عرش که حضرت حق سبحانه و تعالی را عظیم تر یابد
 قلب عارف را در شیب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوری که در عرش است و عرش عظیم
 از ان در قلب نیست اگر چه قلب عارف باشد و در حق او ظهور عرش متحقق خواهد
 این سخن را بشنای و اشک گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر
 بر جامعیت خود افتد و عناصر افلاک را جزا خود بیند و چون این دیدن عبادت است
 دور نباشد که بگوید که من از کوره زمین کلام ترم و از سموات عظیم تر درین
 عالمانی می فهمم که عظمت و کلا فی او از اجزاء خود است و کوره زمین و سموات

فی الحقیقت اجزای او نیستند نمود جان اینها را اجزای آن ساخته اند و کلاً
 او از آن نمود جانست که اجزای وی اند از حقیقت کرم ارضی و سما و
 بهمین اشتباه نمودن شئی حقیقت شئی صاحب فتوحات مکیه گفته است
 که جمیع محمدی از جمیع الکی چه جمیع محمدی شئی است برحقان کونی و الکی
 پس جمیع باشند نمیداند که آن اشتغال برطلی از طلال مرتبه او نیست شئی نمودن
 از نمودن جات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که
 عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمیع محمدی را هیچ مقداری نیست مالتراب و
 رب الارباب و هم درین مقام که سیر سالک در سبب اوست واقع شود گاه
 هست که بپارود که بعضی از اکابر که یقین از وی فضل اند بتوسط او بعضی از درج
 فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز خیرال اقدام سالکان است
 عیاذ الله سبحانه که باین گمان خود را فضل داند و بخسارت ادبی پیوندد و چه عجب
 او که ام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در تصرف زمیندار
 که داخل ملک است اوست برود و بتوسط آن زمین داسعات از مقامات پیرسد و
 بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مافی الباب اینجا احتمال فضل چیزی است
 که خارج بحث است چه هر حجام و حاکم بعضی از وجه مخصوصه خود بر عالم خود و
 حکیم بقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است
 فضل کلی است که عالم حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباهات
 بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و نامه تنها این حالت
 داشت معذرت که حفظ خداوندی جل شانده شامل حال او بوده که در یقین سابق
 سر روی تند برب عزت و در اعتقاد جمیع علیمه فتور سے راه یافت الله سبحانه
 الحمد والمغنه علی ذلک علی جمیع نجات و آنچه خلاصت مجمع علیه ظاهر میشود و خیر اعتبار

نمی آورد بر محال نیک صرف میکرد و مجمل آنقدر میداشت که بر تقدیر صحت این کشف
 این زیادتی راجع به فصل جزو جواب بود هر چند این وسوسه معارض میشد که در
 فضل بر قرب الهی است جل سلطان و این زیادتی در آن قرب است پس جزو
 چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور است و هیچ
 اعتبار نداشت بلکه توبه و استغفار و انابه انجامی آورد بتفصیح و زاری دعا میکرد
 که ازین قسم کشف ظاهر نشود و غلاف معققات اهل سنت و جماعه سرسوی شکست
 نگردد و روزی این خوف غلبه کرد که مبارک برین کشف مواخذه نمایند و ازین
 نوسانات مسألت فرمایند و غلبه این خوف بقرار و بی آرام ساخت و التماس تضرع
 بنجاست قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید
 اتفاقاً در نیو وقت گذر بر مرزای عزیزی افتاد و درین محال آن عزیز را محرم و معاون
 خود گردید و آشنا عنایت خداوندی جل شأنه در رسید و حقیقت محال را کاملاً نیفت
 و نمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و السلام که
 رحمت عالمیان است در نیو وقت حضور ارزانی فرمود و شلی خاطر حزین نمود و معلوم
 گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است
 قرب ظلی است از طلال مرتبه الوهیت که مخصوص با همی است که رب است پس قرب
 فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی شکست گردانیدند که جاس
 رسید مانند محل این با کلیه زائل گشت و این درویش بعضی از علوم که محل شتاب
 دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در سائل خود نوشته بود و شکر گشته
 خواست که نشاء اعلاط آن علوم را که بعض فضل خداوندی جل شأنه لایع گشته
 بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتم را اشتها توبه در کار است تا مردم از آن علوم
 خلاف شریعت فہم نکنند و تقلید نیفتند یا توبه و کفایت تفہیم نکنند که درین

غیب الغیب این گلهای بسیاری شکفته جمع را بهدایت می برد و جمعی دیگر را بضملا
 زنبولی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند که اکثر
 از گردنهای سفید دود که بضملا رفتند و راه راست را گم کرده منشأ آن دخول
 در طریق صوفیه است که کار را با انجام نارسا پیده غلط کرده اند و بضملا رفتند
 و السلام انتی مکتوبه اشرفین را قم این حروف گوید که حضرت ایشان در تفسیر که
 بحضرت مخدوم زاده کلان قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت اینجا معانی
 عروج مسالک را از اسماء مبادی تعینات بزرگان بشامی واقع گردانیده اند و آن
 انیت که رقم نموده اند ب ارباب معقول گفته اند که دغان مرکب از اجزای
 ارضی و اجزای ثار است و قتی که دغان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای
 ثاری بالا خواهند رفت و بحصول قسرتا سر عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دغان توکی
 باشد عروج او تا کره نارتحقق میشود درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
 آبی و اجزای هوا که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از اینجا عروج نموده
 بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است
 از رتبه اجزای آبی و اجزای هوا که چه آن تفوق باعتبار قسرتا سر بوده است
 نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکره ثار چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و
 بمرکز طبیع خود رسند هر آنکه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
 دغان فی عروج آن مسالک از مقامات باعتبار قسرتا سر است که آن قسرتا سر احوال حرارت
 محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
 این جوابی که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
 و خود را در مقامات اکابر باید و بیشتر آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظلال
 است و بلند است و متوسط چون بلال آنها میرسانند خیال میکنند که شکر کتنه

با کبر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه خلل شده است
نفس شیشه‌ای نام اوست خالق الاشیا کما هی و جنباً عن الاشتغال بالمالا هی

محرّمه سید الاوالمین والآخرین علیه و سلم آله و صحبه الصلوٰۃ و التسلیمات امها
و اکملها شیخ منزل رحمه الله تعالی و سبب نیز از قدمای اصحاب
حضرت ایشانست قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدما
حضور عالی اقدام منبسط و با نواع الطاف و عنایات ممتاز میگردد و در حسن
اخلاق و سکرام اوصاف فی نظیر روزگار و در انکسار و انبساط منفرد و حال شیخ
مشار الیه از همین تربیت آنحضرت است که حضرت ایشان در عرضه داشته
بحضرت خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از
اصل می بنید و مطلق را در همه جامی یابد و اشیا را در رنگ سراسبی اعتبار
می داند بلکه هیچ نمی یابد انتہی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها
فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده
و بزرگواران رسید تعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان
بمخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر مسیر شود مفتنم بایشان
و خود را با ایشان باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار یافتنم است و مثال این
غریب الوجود اعز من کبریا لاجل انتہی از خصل اصحاب ایشان شنودم که وقتی
شیخ مذکور بعضی از جبال و سفاوز آلود و دلبسیر رفته بود ناگاه جبت گرفتن جانور
بلب غاری شد پایش بلغزید و دران غار افتاد و چنانکه بیرون آمدن متعذر
شد و ازین قضیه هیچ کس اطلاع نبود حضرت ایشان را که آن دم در سفر
تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انوار آمد بسیار آن فرمودند مدید میشود
که شیخ منزل در جاسی هولناک افتاده و دست و پا سے میزند که از آن برآید

تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسیم حضرت ایشان و
 درویشان گردید و موجب فرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکے از
 صحرائیان که آنرا دیده بود و میبرد آن نواسه خبر کرد آنجا آمده شیخ را بر
 ازان سگاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و دهنار و بیت و شمش با خستہ
 شتافت حضرت ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و ویرا بفاطمه و عا یاد و
 شاد فرمودند رحمہ اللہ تعالیٰ شیخ طاهر بدخشی سلمہ اللہ تعالیٰ
 و سہ را وائل از عسکریان بود در وقتیکہ سپاہ متوجہ فتح یکے از قلاع بود
 و در راه آن سفر شیبہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را خواب دید کہ حضرت صدیق اکبر
 و خلفائے و اصحاب دیگر روضہ اللہ عنہم در خدمت آنحضرت بودند اند آنسرور
 و ویرا فرمودہ اند کہ بعد از انقضائے این سفر تو از میان ایشان بیرون شو
 و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر با مر آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم
 و ویرا خرقہ پوشانیدہ اند چون از خواب بر آمد عازم حارم ترک شد بعد از حراست
 ازان سفر چون عسکر بخزیرہ از خارستان و اشجارستان رسید و سہ از
 مرکب پیادہ شدہ در آن درآمد خادمش دانست کہ بہاجت انسانی رفتہ یکے
 انتظار کشید چون اثر سہ ندید نیز ل رفت و چند اکہ آشنا با شش شمس نمودند
 پیغمبر سہ نیافتند و سہ در آن جزا لرید بہقانے ملاقی شد لباسہا سہ خود پوش
 داد و پلا سہ از سہ بستند و در پوشیدہ و بصحبت درویشان آن حد و دشت
 چون نزد مستقلان اوجیات و کلمات او مجبول بود بہ نسبت آنکہ ابلیس خود را مطاعی العیال
 گردانند بجانہ سہ و بزوبہ خود گفت کہ من این شیوہ اختیار کردہ ام تا آسہ
 تو بر حیثیت آن شیوہ زن گفت من نیز موافقت کردم و زندہ در پوشیدہ و عصا
 بگیرفت و کمدر بست و با شومہ رفیق الطریق شد و بخدمت یکی از مشائخ آن حد و د

که از صاحب دلائل بود رسید و گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد
 بعد دو سه روز و لا سوره اش اشارت کرد چون ازین طریق علیهم دران ایام صیت
 حضرت مامصر عه خواجہ فانی خود باقی بخت + قدس الشرائع سہرہ آفتاب
 جہانتاب بود و سامعہ افروز طالب اخرام طواف آستان ایشان بست بشیر از
 رسیدن او بچند روز آنحضرت بسراے باقی رحلت فرمودہ بودند چنان ایمان
 بزبان محرمہ ما دے توفیق ویرا بحضرت ایشان ماضی الشریعہ کہ شہین برگ
 حضرت خواجہ بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر مشرف شد
 و آن آستانہ علیہ لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شہینم کہ بہ تہاد خلوات
 و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم شاہدی
 گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضی احوالات و مکاشفات
 خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان بتبسم می گشتند و گاہ در
 استماع معارف بلند بنوعی آرسے و بے بر زبان میراند و سہمی جنبانند کہ
 حضرت ایشان بلبیب مے فرمودند بدان ماند کہ این اسرار بر مولانا ظاہر و
 و ما تر جسم انیم با کمال بعد استکل بر نور حالات و خدایست حضرت ایشان
 دے را اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونپور فرستادند لیکن و سے بہ پیشے کہ
 او اندر گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفتہ کہ جمیع او را از مائتہ میباشند
 و طلبہ را بوسے ازین راہ رجوع کمتر سست در ایامی کہ حضرت ایشان در
 اجمیر تشریف داشتند و راقم در خدمت مولانا رسید کہ دران
 مرقوم بود و طلبان را باین فقر جو سے نیست حضرت ایشان نسبت و
 محجب مرسے سادہ دل ست ملاک امر محافظت احوال و فکر کار و غم ایمان
 و مال خود ست درین ضمن ہر کرا حق سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او نامور

گرداند سب الامر خالصاً لوجه الله بدان باید پرداخت و نیز بر اے
 انجذاب دلها سب طلب و وضع که ملامت را آنجا راه بنود اختیار باید نمود و این
 حضرت ایشان در یک از مکاتیب بوسه نیز نگاشته اند سب مقصود از
 اجازت بعضی مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق
 جل و غلار بنهونی نمایند و خود هم با اتفاق طالبان مشغولی کنند و ترقیات
 نمایند این سر رشته را نیک نگاشته سب کنند که بقایا سب هستی خود را بر بند
 و کوشش نمایند که سترشند این نیز باین دولت مشغول شوند نه آنکه این
 اجازت در تو هم کمال تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الامام
 الهی و این مکتوب عزیزه و الا که بطریق جمال آئینه جمال احوال حضرت نشان
 است قدس الله سره نیز از آن حضرت بولانا صد دریافت الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین آنچه برافقیان لازم
 دوام ذلست و اعتقاد و انکسار و تفرغ و التجا و اداسه و طاعت عبودیه
 و محافظت حدود شرعی و متابعت سنت سبیه علی صاحبها الصلوة و السلام
 و التقیه و تصحیح نیات و تحصیل خیرات و تخلص بوطن تسلیم طواصیر و رتبه عیب
 و مشایده استیلا از ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن جنه
 خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر افکاشتن سیات خود را اگر چه اندک بود و ترسانه
 و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة و السلام بحسب امر
 من الشان یسار الیه بالاصلح فی دین او دنیا الا من عصیه الله و منهم و اکثر
 افعال دنیاات اگر چه پیش فلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجیه
 خود اگر چه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت محسوس
 نماید ویران و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا

چه این قسم تائید گاه است که از کافرو فاجس هم آید قال علیه الصلوة والسلام
 ان الله لیوبد هذا الدین بالرحل الفاجر مرید سے کہ لطیف آید و ارادہ مشغول
 مایہ آنرا در رنگ بر و شیر باید دانست و باید ترسید کہ مبادا ازین راه خرابی
 و استدرج او نمایند و اگر فرضاً در قدم مرید در خود فرسے و سرور سے یابند
 آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن بند است و استغفار چند ان نمایند کہ
 اثر سے ازان سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تائید
 نمایند کہ طمع در مال مرید و توقع در منافع دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد
 مرید است و باعث خرابی ہرچہ آنجا ہمہ دین خالص میطلبد الا ان الله ینالنا
 شرک را در ان حضرت پیچ و جگجالی نیست و بدانید کہ ہر ظلمت و کدور ستی
 کہ بر دل طاری سے کرد و ازالہ آن بتوبہ و استغفار و ندامت و التماس با سہل و جود
 میسر است مگر ظلمت و کدور سے کہ از راه محبت دنیا سے دنی بر دل طاری شود
 کہ منقص میگردد و تشبیس بسیار و در ازالہ آن تقصیر تمام است و تہذیر بیکمال
 صدق رسول الله صلی الله علیہ وسلم حب الدنيا حس کل خطیئة نجنا الله
 سبحانہ و ایاکم عن محبة الدنيا و اربابہا و الا ضلوا بہم و المصاحبة معہم فانما ستم
 قاتل و مرض ہلک و بلا عظیم و دار عظیم اخو سے ارشد سے شیخ حمید صاحب
 وجہ متروان حدود اند استماع سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند
 الباقی عند التلاقی مولانا یوسف سمیت علیہ السلام
 تعالیٰ سے نیز از اصحاب صاحب نسبت حضرت خواجہ باقی بانشاد
 و از نعمات کل بہرہ تمام داشت و کان حسن الاخلاق و طراح اشکات ابدال
 انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت ایشان شد و در خدمت ایشان
 بسر بند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید و از برکات الدار ہمین آثار آنحضرت

نیز ترقیات نمود در بیان سلوک اجابت در رسید قریب اختصار او حضرت
 ایشان بیانش قدم رنج نمودند بتفرع و حشرت تمام بعض رسانید که نفس
 آخرین رسیده نظری و توجیه فرمایند که از مقصداً قصه چیرے یاد حضرت
 ایشان را بر نیاز مندے اول بکشاد متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند
 و فرمودند ماں مولانا یوسف گپوئید کہ چه شد سر بر قدم ایشان نهاد گفت
 الحمد للہ رنجہ دل طالب او بودہ جلوہ گر شد این بگفت و بعد از آن جان
 بجان سپرد رحمہ اللہ سبحانہ مولانا احمد پرس کے رحمہ اللہ
 لکھا لے برک بلکہ ایست میان کابل و قندہار آنجناب از علمای آن
 بلکہ بود تاجرے از دوستان و ہم شہریان او کہ ہندوستان آمدہ بود
 و بشرف آستان بوسی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ رسیده بوطن گشتہ بود
 و جزوے از مکاتیب باندہ آنحضرت با خود بردہ مولانا ازوے احوال
 اکابر ہند پرسید و سے شناسے حضرت ایشان بزرگان آورد گفت
 اورا تھے چند نیز از مقولات ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ
 آن نمودہ از حسن و ایت و آثار سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پی بردہ
 بی بیچ اہمال متوجہ بلکہ شریفہ سر ہند شد چون رسید بنظر ات عنایات رسید و
 خدمت علیہ باخلاص و ادب و خدمات تمام بسر بردہ از میں پرکت صدق
 ارادت و قبول خدمت بکاکہ بحض عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت
 یک ہفتہ کہ در حضرت علیہ بسر بردہ سرفراز گشت و تعلیم طریقت مجاز شد
 و بطنش رخصت داد و رجعت نمودہ حسب الامر باین کار شرکت پرداخت
 و در ہر چند گاہ بزبان قلم احوال خود و سر شدان خود را بعض میرساند و بخوا
 و خطاب مستعد میگشت چنانکہ از مکاتیب کہ نام زد او کردہ معلوم گردد و در یک

از مسکاتیب کہ حضرت ایشان بوی مرسل داشتہ اند چنین بزرگداشتہ اند سحر
 روز کے تو جیسے بحال شما نمودہ آمد و یکہ مردم آن نواسے بجانب شما می روند
 و التجا شما سے آرند معلوم شد کہ شمار آمدن آن زمین ساختہ اند و مردم آن خود را
 بشما مریوطہ داشتہ اند و الحمد للہ علی ذلک ظهور این معالیر از جہات واقعات
 نہ انکارند کہ از سلطان رسیب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات
 شمرند و ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوسے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما فی
 باحوال خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصل خود ندانند
 و احوال یاران در آئینہ دار سے کمالات شما کافی ست احوال شما ست کہ بطریق
 انعکاس در یاران ظاہر شدہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ شش ماہ
 است اورا ترقی واقع شدہ اچھے در غیبت ولی شعور سے بیدار و ارواح
 طیبات حالاً در اخافت می بینید مخدوم این دید را بیج دلالت بر ترقی نیست
 و شعور بنید و اوربے شعور سے قدم اول درین راہ آشت کہ غیر حق را سبحان
 بیج نہ بیند و از اسوسے او سبحانہ در بیدار اندیشہ او بیج نہ اند نہ آنکہ اشبارا
 حیرا و تعالی نہ بیند و بعنوان ماسوسے نہ اند این خود شکرست بنیست
 بیکہ بخیر اورا سبحانہ نہ بیند و نہ داند این حالت معبر نفیست و منزل است
 از منازل این راہ و بدو نہ خطر افتاد و بیج کس را تا نگردد این فنا
 نیست رہ در بارگاہ کبریا و نیز حضرت ایشان قدس اند سرہ
 الا قدس در مکتوبی کہ شیخ یوسف بر کے نگاشتہ اند بتقریب آن مسافت
 شہود سے کہ ہر ایام سے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شہود تنزیہی کہ زوہل
 و فکر نہ دارد از انداز بیدارست و بی مدد شیخ نہ قنایا این راہ رفتن متعذر
 نوشتہ اند کہ سولانا احمد برکی کہ عوام اورا از علما و خواہر میید انشد و انویسر

علم باحوال خود و یاران خودند از دسترس آنست که باطن او متوجه شود و منزه است
 که موطن جبل است و ایمان او در رنگ علمای ربیب است باطن او از بلند نظر
 التفات بشود کثرت آئین نگریده است و ظاهر او تنبّهات صوفیه مفتون
 مغز و نگشته وجود شریف او در این نواست به منتهی است این حالت را که
 از حصول آن خبر داده اند مولانا دیرین است که آن حال متحقق است علم او علم
 نزد فقیر بر آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است که بر اهل کشف آن نوا
 چگونه کشف مانده است در علم فقیر بزرگ مولانا در رنگ وجود افتاب ظاهر
 و با برست انتهی کلامه اشرف خدمت مولانا در حدود هزار و بیست و شش
 فقره از خدمت گزید حضرت ایشان بفاتحه و اوجیه کثیره روح او را شاد کردند و
 دیده شدند که هرگاه مذکور مولانا شده است او نموده با لطافت تمام او را یاد کرد
 و یاران مولانا زشتی غرض می مغفرت مولانا احمد علیه الرحمه بنیاید وجود
 شریف مولانا به وقت مرگ مسلمانان را آیت بود از آیات حق جل و علا
 و رحمت بود از رحمت اے الله تعالی اللهم لا تحرنا اجره ولا تقنا بعباده
 مولانا محمد صالح کو لابی رحمه الله تعالی دے از قدام
 اصحاب حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی
 اندوخته شنودم که گفت چون طلب انیضه درین پیدایشان کثرت مشاغل و
 که قریب بودند ملازمت کردم اما از پیچ یک شش و ست ندانم در یکے از
 در اگر در سبب جامع حضرت ایشان رافق پس سه دیم مجرود دیدن دلم
 با حضرت انجذابی پیدا گشت قریب پس نمود و بنیرل شریف رفته آتیا
 تعلیم ذکر نمودم با حاجت رسیدم تا در آن آستان به پریم اما از پستی استقامت
 مرا نفع نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد از پیچ حیران و گریان می بود

ماه مبارک رمضان آنحضرت ایشان مقف شدند در آن هنگام خدمت
 طشت و آفتاب برین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند عین الیه
 گوشت پزده تمام در کشیدیم آن آب شربستی فرمای من شد که نوشیدین همان بود
 کشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا از زمین توجه و عنایت آنحضرت
 بدرجه کمال رسید با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید و جمیع از طلاب را بتفصیل رسانید
 را تم حروف بکرات توفیقات مولانا از زبان مبارک حضرت ایشان شنوده
 روزی فرمودند که مولانا صلح از سیر صفات و تجلیات صفاتی بهر تمام گرفته
 و نیز ازین عرفیه مولانا که بآن حضرت نوشته بودید امیکرد پسر عرصه در
 کمترین خاک و بان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض خادمان آن استان
 میرساند غریب نواز از دره پرور از صدقه بندگان آن درگاه احوال و اوضاع
 حسب المداغای مخلصان سست همیشه تجلیات مشرف میگردد و در هر تجلی
 فواید خاص حاصل می شود و میداند که و اسے این تجلی تجلی نخواهد بود
 ازین تجلیات سبب انانیت مفهوم میشود که سیر و تفصیل اسما و صفات ندارد
 از راه تفصیل بطلان سیر رسیدن پسند و شوارست رجا از درگاه آن قبله حقیقه
 آنست که چون ناقابل را از خاک نذر نشاء برداشته اند و یا حوالا تے مشرف
 ساخته اند که در فهم و فهم این کمینه خطور نمیکرد احوال نیز بتوجه خاص احوال
 چنان سراسر از گردانند که بجای انانیت برسد و از منقصت و ارب و از هر دو
 مامر و شود و غیر از مضیبات او تعالی قولاً و فعلاً و ناطراً هیچ چیز بوقوع نیاید
 در این سبب توجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امیکرد ازین
 دریا سحرمت بکیران سیر اسیر گردانند اینهمه فضولیت این غریب رانا حلا
 و محبت خود را سخ دارند که متضمن جمیع سعاداست سایه تربیت ایشان بفرات

جميع انام الى يوم القيامه مدد و باد بانبی و آله الامجاد انتی مولانا و طایفه یو
 ولی حضرت ایشان قدس الله سره باشاره و تائید حضرت مخدوم زادمای کبار
 سلمه الله تعالی که در اینجا می نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظائف اجازه
 خواستم فرمودند که علم که شما این اقتضا است عمل آنست و دست صلی الله علیه و سلم
 بکتاب احادیث رجوع باید کرد و از اینجا اخذ نمود و عرض داشتند که عمل حضرت
 ایشان نیز همان عمل سیدالنس و جان است علیه الصلوٰه و السلام فرمودند چنان
 کنند اما نیک نیک ملاحظه نمایند که هر چه موافق بسنت باشد قوی و فعلی از او در
 عمل آید و هر چه نه چنانست موقوف دارد مولانا در سال هزار و سی و هشت
 قبیل این تفسیر با حضرت شتافت رحمه الله مولانا محمد صدیق
 سلمه الله تعالی و بزرگترم بدخشان ست در غفوان جلالی هندوستان
 آمده از اینجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا عبد الرحیم شتر بخانا
 اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طائفه سری بود کند که درین اثنا مولانا
 صحبت حضرت ع خواجه خالی از خود باقی بحق و قدس الله سره الا قدس شریف
 و در خدمت آنحضرت از ایت نمود و ذکر این سلسله بروشت گویند حضرت خواجه

قدس سره را که در تعریف است
 از وی شنودم که گفت صباح عیدی با چند تن از درویشان باستان حضرت ع
 عنهم فقیم ایشان از منزل شریف شبیه گلاب برکت رسیدند در میان طایفه
 را با لباس جدید و جامه مناسب روز عید دیدند برین گلاب فشان شدند
 افشاندن جمعیت بخش خاطر پریشان شدند و زمان توهر را شمع کلا
 زنده بر روی نخت خفته آبی اما مولانای مذکور در زمان حضرت خواجه بنابر
 جوانی و شغف شعر خوانی و کامرانی بگنجی خود دنیا را سبب خود را با حضرت سپرد و در این

در
 با
 تعلیم
 مر

خاصه این بزرگواران بردوانش ممشرف صحبت و خدمت ایشان شده تا رسید
 بجای که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال او بنین
 خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بغایت اندر سجانده بولایت خاشاک
 گشتند و از اسم جزئی با اسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر تفوق دارند از آنجا
 نیز نصیب حاصل کرده شاید میل بر جوع نمایند و الله بنحیث بر حتمه من پیشا را اتقی
 کلامه اشریف مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و بیست
 حضرت ایشان بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده
 سابقا بدلی مراجعت نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود ذرا در راه قلیل غنیمتهای
 و فاقه بسیار دید و بدولت الاجر علی قدر انصیب مشرف گردید و مشاهده است
 که دفتراش مشرفه بمبداء سعادر که حضرت ایشان در بیاضه خاصه بزرگداشتند بود
 از آنجا برون آورده جمع کرد و نیز در دفاتر مکتوب بنام وی مکاتیب کثیرست
 ویرا بحضرت ایشان اخلاص و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز
 بود روزی که در خلوتی این فقیر از حضرت ایشان شنید که فرمودند این لحظه
 متوجه احوال بعضی یاران غایب بودیم مولانا محمد صدیق در نظر آمد که بحسب
 و اخلاص تمام متوجه است در آوان این تحریر در سیر بدخشان و ماوراءالنهر
 است همه جا و قش خوش بادوی و معلوم و معارف حضرت ایشان رضی الله عنه
 آشنائی تمام دارد و شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شنیده که چندی را که تعبیر
 تمام است از حق یقین این طائفه بوزن ششوی معنوی عارف روم قدس
 در غایت مناسبت بنظم شیده و ششوی دیگر نیز دارد بوزن نظم خسرو شیرین از آنجا
 این پند بیت که مناسب حال راقم حروف است بسیار به تمنائی چنین میل در علم
 چیست و وزین تمناشستن حاصل چیست و سگ من در سگ مغرور شستم

بین عذر از خلایق دور باشم. غایب گفته اگر سگ داند این راز که خود را کرده ام
 نسبت باد باز. زنگ این سخن افغان بر آرد که بد عهدی را خود را شمارد.
 سگان خود صاحب خود را شناسند. بیخیز از ناشناسا کنی بر آسند.
 نه خود را می شناسد نه خدا را. چرا بد نام سازد مثل مارا. درین مدت که عمر من
 بر شد. نه از کفر من نه از دینم خبر شد. نه در انم بر چه ملت ریستم من. نه زنگ نه
 آدمی کیستم من. و کلام حقانق آمیز که دلیل صحت حال و درجالت جمال
 انجناب است بسیار بپلور آمده است از انجمله این عرضیه که بخدمت حضرت
 مخدوم زادگه خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا
 و مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوٰة و خلنا بها فی حفظ عنا یتیک عرض داشت
 کترین پیر غلام قدوسی محمد صدیقی که همه تن تنها و سر پایا از روی آستان بوی
 خادمان درگاه مرا بخش است عرض سیدار که اگر چند دیر بیت که از دست
 و از پا افتاده ولیکن باده ادشوق گاه گاه حرکت المذبح نمود خود را فریاد
 صاحبان دین و دنیا سید پارس از عنایت بی غایت آن قبله گاه دلا
 همیشه بنعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فرخورد اعتقاد از ریزه آن خوان
 عظیم ایشان مرزوق است هر چند از کار رفته است ولیکن بخود بخود زنده دارد
 چنانچه از انجا خبر میرسد خوشوقت آن دلی که بجاری رسیده است
 خوش روز شب روی که بجاری رسیده است. از فرق تا قدم به طعم عجب دارد
 دستم بچین زلفه بجاری رسیده است. خوش روزگار عیش بهایت که فرخان
 خوش تبار زنگ بهاری رسیده است. و چند بیت در ایام صعب که رو
 داده بود گفته شد آنرا نیز بخیریت عالی معروض میدارد طلوع شمس من
 از وجه جیت عالیت. توجه دلم از رتبه صفت عالیت. هر از نظر بکمال است

بی حجاب نقاب به فضای آن نظر از دیدن حقیقت عالمیست به چه دست رو کنیم
 زنی که نشناخته به حقیقت کهنی کان ز محقرت عالمیست به بعلم خویش چه ناز
 بسوی من می تازد که شان جمل من از طور معرفت عالمیست به قبله ام سلامت
 از آنچه مقصد است چون نیک درمی نگردد دست الفاظ را بدان معانی رسائی
 نمی بیند در یگان سخنهای که در آن گفت تواند مولانای مذکور باین بر حکایت کرد
 که در پیش زنده پوشی که آثار ذوق و وجدان و آزادگی و تفرد از وی هویدا بود
 بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی حضرت ایشان بر دم گفت
 از ایشان هیچ خارق عظمی دیده نگوی من آنچه دیده بودم بیان کردم گفت من از
 شیخ تو خارتی پس شگرت دیده ام تو میگویم شنو چون اوصاف ایشان
 شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آمدم از شب پاسی گذشته بود
 که بشهر درآمدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان ایشان کردم بیک از
 مساجد درآمدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا بخانه خود برد و هر بانه
 نمود و در آستانه پرس و جو ما من از احوال حضرت شیخ تو پرسیدم معلوم
 که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کردم احوال تو گرفت مگر گشتم
 بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم شیخ از در درآمد شمشیر بر بنه کف
 آن منکر طاعن را بان شمشیر یاره یاره کرد و بدو بسیر و نرفتند
 من از مشاهده این مسأله دیشته که یافته بودم را مظهر اسباب
 ایشان بسیر و نبرد آمد و ایشان را ندیدم باز بان خانه متوالستم وقت
 و ندانستم که آن چه بود و اسب که بکاز منت ایشان مشغول شدم و همچنان در غمشه
 و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند ما میسر لیل
 لم نیکر فی النهار این قصه را من تا امر فرزند تو بدگیری نگفته ام شیخ غیبی

سلمه اکثر تقاسم و سے از دصار شادمان است که از بلا و مصائب نجات
 و خداوند مسکنت و غوثی دار فضیلت بهره و رساله ما ترم آستانه علیای حضرت
 ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت شامل حال او تا دیدار
 دید و بسا اصرار خاصه از زبان مبارک شنیدیل از انوار احوال که آن معارف
 ترجمان آن بوده و راهبر ما رسید و دفتر ثانی مکتوبات عالیات را باشارت
 و تائید حضرت مخدوم زاده معصوم نام معصوم کرد و سلمه الله تعالی فرامهم آورد
 و در دفتر مسکوت مکتوبات نکاتیب متعدد بنام اوست حضرت ایشان
 او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر تبنیه فرستادند در کنار آن شهر خدمت
 شیخ نور مذکور بغربت و مسکنت و با فاده و افاضه طالبان سیکندانه و در میان
 شهر شیخ عبدالحی البیوه پسندیده و تکمیل و صفا سیری بردشرف ایشان
 در مکتوبی بیک از مخلصان نوشته اند که وجود این دو عزیز یعنی مولانا ی مذکور
 و شیخ نور محمد در آن یک شهر چون قرآن اسمعین است در مکتوبی بشیخ نور محمد از
 مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر داده اند که شیخ عبدالحی هم شهری شماس
 و بجزارتها آمده است البته علوم و معارف غریبه است و چیزای ضروریه این راه
 نزد او موعود است ملاقات او بایران در افتاده را منتظر است که نوآمده است
 و چیزای نو آورده است از فنا و بقا نزد ایشان است و از جذب و سواک
 نزد او بیان بلکه از ادوای فنا و بقای متعارف و از گذشته جذب و سلوک مقرر
 نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا آگاه است بشیرتی از معارف
 غریبه مکتوبات کوشش زدا و شده است و ممالک آن متفلسفان و نو و دریافته است
 و اندر سبانه موفق مولانا یار محمد القادیم الطالقانی رحمه الله
 تعالی وی را قدیم از ان خوانند که بعد از وی یار محمد دیگر که جامع نکاتیب

دفتر اول است باستان حضرت ایشان رسیدنانی را جدیگفتند و صاحب چه
قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدما می اصحاب ایشان است قائم الملیل صاحب المنهاج
نسبت و حضور این بزرگان از جهت او پدیدار و کثیر السکوت و المراقبه و حسن الوجه است
روز سه باین فقیر گفت که من از حسن چهره و بزرگی نحیه خود بسیار شاکرم که چون
بگزارم میگذرم هر سکیه از عوام مرا می بیند ناچار در و میفرستند آنجناب
بفقر و غربت تمام متوجه طواف بیت الحرام فرود نهی علیه السلام شد بعد از مرا
از آن سفر کثیر البرکت و خلوتی بر اقامت گفت در محل یانی در بود و جی که برای من در
صلی الله علیه و سلم آمده بودند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آله الصلوٰه و السلام
زیارت می کنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوٰه و السلام با نور و آراستگی هر چه
تمام تر دیدیم و از لذت و ملاوت آن از خود بر فتم چون بخود آمدم رقصان و شادمان
شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضی عریان میگفتند نه انعم بخون و زحمان
من بضمون این بیت توانا طوق بود اگر این لیلی از خیمه بیرون شود و بسا
کوه و صحرا که مجنون شود و پ حضرت ایشان رضی الله عنه این کتاب را
بعد از اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند و مکتوب هر خوب اخو
اغرسه مولانا بای محمد قدیم و صول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحا
و تعالی بذره کمال و تکمیل رساناد بجزیره البنی المختار و آله الامجاد و علیه و سلم
الصلوٰه و التسلیم اراده از مقوله مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته آن نازنی که
در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز نیست یا نه بدانند که این است
امر درین راه بسیار واقع میشود و بربان می آید این نوع معدن تجلی صورت
که صاحب معالده آن صورت متجلی را حق می انکار و تعالی ایشان را سخن همان است
که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف ممدانی فرموده اند ملک خیالات

تری بها اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است
 درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوشت هوش استماع نموده بعمل خواهید آورد
 بدانند که چون طالبی بارز پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد
 بسیار درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 که در آمدن مرید فرست و سرور سے پیدا شود باید که درین باب راه احتیاط و تفرغ
 اختیار نموده استخار با متعدهی نمایندگان که بتفصیل پیوند که طریقه را باید گفت و
 استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن وقت
 خود را از عقب ایشان فارت نمودن بی اذن او سبحانه مجوز نیست که میفرماید
 الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین معنی دارد و غرضی که
 فوت کرد خطاب آمد که تویی که زره پوشیده بودی در دین من برینند با کسی
 من گفت بلی فرمود پس گفت حلقه را می و اقبلت قلبک علی و اجازتی
 که بشما و دیگران را کرده شده است مشروط بشراط است و مشروط است بمشورت
 علم بعضی او تعالی بنور آن وقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا
 ورود آن وقت شرائط را بیک مرعی دارند بشرط است و بهریم این معنی را
 نوشته است از آنجا نیز معلوم خواهند نمود با جمله سعی نمایند که آن وقت برسد
 و از غلکی شرائط و از بند و السلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالی
 او نیز از ان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ است که تربیت او حوالہ بحضرت
 ایشان شده بود و یکی از عرفا حضرت ایشان بان خواجہ عالی شان
 از احوال او چنین رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالی
 و استملاک است و از جمیع مقامات جذبه بفرق قدم ننهاد و صفات را که اول
 اراصل میدید حال ابا وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را از آن

در طرف دیگر سه پاد و نیز درین عریفه نوشته اند که چنان سمنه نماید که مولانا
 قاسم علی را از مقام کمیل نصیبی هست و همچنین بعضی یاران اینجائی را نیز
 از ان مقام نصیبی معلوم میشود و الله سبحانه عالم بحقیقه الحال شیخ حسن
 برکی و س از تلامذه مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیده
 به انابت و ذکر و مراقبت مشرف شده و از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت
 بهره یافت و بطن مایه شتافت در صحبت مولانا سمنه مذکور میگردد از حضرت
 ایشان در کتب بے مولانا احمد قاسم مودند که شیخ حسن از ارکان دولت شما
 و مدد و معاون معالیه شما اگر فرضا شما را میل سفری شود نائب مناسب شما است
 اتفاقات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلین فرمایند که از تحصیل علوم و نبیه
 ضروریه زودتر فارغ شود این سیر نهند و ستان بهم در حق او فتنه بود و بهم در حق شما
 زدن الله و زدن کمالاته الهی بعد ازین مقوله بعدی قلیا به مولانا احمد سفر آخرت
 اختیار فرمود چون این سماع شد این حضرت ایشان سید بیاران مولانا
 نوشتند که اطوار او ضلع مرعوی را مرعی دارند و در طریق ذکر و حلقه مشغول
 باید که فتور نرود و یاران جمیع شده بشینند و دیگرانی باشند تا انصراف
 شود این فقیر قبلی ازین سبیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفری بختیار
 باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کند قضا را این سفر مراد بوده است الحال هم
 مکرر ملاحظه می نمایم شیخ حسن را متابعت این امر با هم این معنی بر بعضی یاران
 گران نیاید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن طریق
 مولانا سمنه است بیشتر دارد و در آخر مولانا نصیبی که این جانب گرفته بود شیخ حسن
 در ان نسبت شرکت مستحق و یاران و دیگران نسبت امیل النصیب اند هر چند شهن
 و شهن بود پیش آنکه باقی با کمال حسبه الامر مرعی قلیا بیاران مولانا احمد شیخ حسن

قرار گرفت و با فاده و افاحه پر داخت و شیوه حضرت ایشان و استاده و را
 لازم گرفت و بهر وقت و بهر جا بدست و برقع بدعت بهمت گماشت تا ترقیات نمود
 و مقامات رفیعہ رسید چنانکہ از عرفان او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد
 علو حال او معلوم میگردد و یکی از عرفان بعضی اصطلاحات صوفیہ را ابرار
 نموده بر آنها چسبیده بود و در آخر آن نوشته که معارفی که این بی بضاعت
 نقلی میداد معارف شرعیہ است گوئی هر حکمی از احکام شرعیہ در پیچیده است که حصول
 بشهر مقصود و نشان است از آن شاه بی نشان و این بیت نصب العین است
 که **بسمیر و هم غم تماشاگر است** مابعد میر و هم کر همه عالم و راست
 حضرت ایشان را ان اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند پس که اعتراض
 شما از نا فهمیدگی است ز شمار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل جلاله
 تبر سید مدعیان این وقت ظاهر شمارا و شورش می آرند ملاحظه بفرمایید
 ضروری است اگر محدثان و مختصرات مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچه
 مقرر مرقوم است و لابد راه آنجا سخن گفتن نامناسب است و از معرفت آخر او
 که ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند که این را بر فنا بسیار اصل است پس عالی
 و امید واری بحسن طالع این معرفت مخطوط ساخت و نا ملائمت اول مکتوب را
 زایل گردانید حق سبحانه از همین راه مقصود رساند انشی در سفر جمیر که بنده ذوق
 حضرت ایشان بود نیز عریضه فنیج حسن رسید که مکاشفات بلند و احوال حمید
 نقلی نموده بود و از شوق و بهمت خود در رخ بدع سخن رانده حضرت ایشان عریضه
 او را بغیر سپردند تا وقتیکه مرض بنید حاضر سازد و هر یک را جوابی بزرگوارند
 اتفاقاً از ترددات و شذریه حالها آن عریضه را گم ساختم مع ذلک حضرت
 ایشان چند سطر از پوس نوشته که آن مکتوب صد پنجم است از جلد ثالث

مولانا شیخ عبدالمادی بداولی و سنی از اصحاب حضرت خواجہ قدس
 بوده که حوالہ تربیت آنها بحضرت ایشان نمودہ بود و تا از برکات خدمت ایشان
 در نظرات متعالی ایشان بہرہ یافتہ و از فضل بہرہ ورست و از انکسار و اقتدار اقصیاب
 و عریضی کہ حضرت ایشان بجنبہ پیر زنگوار خود نوشتہ اند و از ترقی است
 ستر شدن مذکور بہرہ یافتہ انجا کہ درست کہ مولانا عبدالمادی حضور بہرہ استغراق
 در نقطہ فوقی پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق منزه جل شانہ را از اشیا بعینت
 تشریف ہمہ افعال را ہم از و تعالی سید انہم انتہی بعد از ان کہ مدتہا در خدمت حضرت
 ایشان گذرانہ تہذیب و حصول کمالات رسید و با جازات تعلیم طریقت ممتاز گردید
 شیخ یوسف ہمگی سابقہ ای را یکی از مشایخ اتفاق صحبت افتادہ بود
 و مشرب توحید بنیالی بود کہ دادہ تادرو قانع وی را باین آستان دلالت
 فرمود کہ شخص معصوم و بی گناہی احوال خود را بعضی رسانید حضرت ایشان بوسہ
 نوشتند کہ این قسم احوال در او اہل اقدام متبیین این راہ را بسیار است
 سید پیچ در اعتبار نمی آرد بلکہ نفی آن مینمایند و حاصل کو و نہایت کدام و اقبال
 ان بسیار بزرگداشتہ اند و بہت بلند و احوال از جنبہ ترغیب نمودند وی بہ نیاز تمام
 و بعضی شوق و و بہت ہر چہ حاصل کردہ بود از ان تہی شدہ بخدمت عالیہ
 شتافت و چنگاہ گذرانہ و نسبتہای حاصل عالی دیدار جازت یافت و بجا نذر کار
 قرار سکے آن حد و دست اقامت نمود و بعد از چند گاہ بآستان میر رسید و در ایام
 مہاجرت بزرگان علم عرض احوال می نمود و جوہا ہمی یافت کہ اہم من المکتوبات حضرت
 یکبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام وداع فریاد و گریہ پیل سکے
 بے طاقتا کہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی بزرگداشتہ اند کہ شیخ یوسف بمانند
 و تادقی اینجا بودند و اندک بسیار اخذ نمودند و بحقیقت آن اہل علم یافتند و بسیار

بجائے رفتند و مستعد و صادق الاصل است سید محب اللہ
 مائیکو و کے از علوم دینی بہرہ ور ست نخست بخدمت قدوۃ المشائخ
 شیخ محمد بن فضل السبزواری قدس سرہ رسیدہ بود و خدمتہا بجا آوردہ و
 مدتی آنجا بسر برد تا آنکہ اجازت و خلافت ارشاد رسیدہ بود بعد ازان
 در بریان پور بخدمت مرشد کے میر محمد نعمان رسیدہ بود از ایشان ذکر این
 طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در ان مجلس ہمیشہ شناسے حضرت ایشان قدس سرہ
 مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در بیان بود و می را شوق خدمت
 و رویت آنحضرت قدس سرہ الغریبان حقہ علیہ برود رہتا آج گد راندہ ہوا
 یافت تا در مکتوبی کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجا سیدی معلمہ اللہ نوشتہ
 مرقوم بود کہ سید محب اللہ نبیان ماسو کے و بعض درجات فناء رسیدہ اورا
 اجازت گونہ دادہ بہ نانک پور فرستادیم انتہی بعد از چند گاہ و کے آزاد تہ اہل
 وطن بخدمت ایشان شکایت نمود کہ کیا بخدمت ایشان ہوی نوشتند بہ
 از تحمل ایند اسے خلق چارہ بنود و از صبر بر جفا کے اقارب گذرنہ قال صدق

أمر بحبیب علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر كما صبر الوالد العزم من الرسل
 ولا تتعجل بہم بکی کہ در سکونت انتقام ست ہمین ایند و جفا ست و شهادت مقام
 فرارینہ ان نمک آسے شکہ پروردہ تاب نمک نادر وچ توان کرد ہر کہ
 عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست و نازکی کے راست آید بارمی بایش
 انتہی چون و کے در بارہ اجازہ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت ایشان بوجہ
 نوشتند کہ امشب پنجہ و نامہ گوشت شمارا از نانک پور کشیدہ بالہ آباد بردہ
 ہم آنجا ویرانہ خستیا کشیدہ و اوقات رانکہ الہی جل سلطانہ معبود داریدہ و کچھ
 اکابر سلسلہ ہاشمیہ و جمیع مراد استہ را تکرار این کا طبعہ از صاحب پندہ آری

تا مقصود و مطلوب جزیکه نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود و زبان بگویند
شبه طحفا که چهره درین طریق ممنوع است باقی روش و اوضاع طریق را تسلیم کرد و
تا تو این راه تقلید را از دست ندی که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلا

طریق او خطی است زیاده چه نویسد و السلام علی من اتبع الهدی و الاثم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیما انتهى سید مشارالیه و قتیله
در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجره خاص کاغذی یافت
در رویه بخط شریف آنحضرت مرفقی مرقوم بود که گویند بران معرفت آنحضرت
مخدوم زاده بزرگ قدس هر کسی مطلع نبود سید التماس نمود که این معرفت
بنام و سب باشد بغیر حاجت رسیدن نیست سید بدان ارشاد کرد که توفیق بدو
که سیر در ظلال داشت وصول بفل عین حصول می یافت حالاکه وصول حاصل نشود

است حصول جز فعل ندارد کلام آیه الکائنات فی بدایه النسخ الوصله الیه انصیب
من الشخص الاظلم فافهم فان کلامنا اشاره بدین عبارت مناسب بیان این
که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته درین کتب
مندیج ساخت فهم نمایند ذکر جان ماخوذ از سیر راه و ان مداومت بران بابت

بفضل حضرت حسن و صل عریان باقی همه حسان و السلام علی من اتبع الهدی
حاجی خضر افغان از سنطوران حضرت ایشان بود او را آن حضرت قدس
به تعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وی تقیید رسیده و صاحبان
اوقات و مواجید و ولوله و سرور صفت و لغزه بسیار داشت و اکثر شب بگریه
وزار و سوسریه خداوند مسکنند و آنکسار و صفاء و حضور و اوقاتش تملک
و ادکار و نوافل و اشغال همور در یکی از قریای تابعه قریه سرشند سکونت داشت
و بعد از هر چند روز بتبیین عقبه علیه رسیده باز پیشت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روز سه
 پنجشنبه را دیدیم و خبر از او پرسیدیم یا چار شکر الهی راستی را او نمود و میان
 پرسیدیم که در یاران ما کیست که در و ترا تصرف کمتر است گفت حاجی خسته
 آنجناب بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمه الله شیخ احمد دینی
 و بین شویست از مصافات سهاران پور میان دو آب پیش از آنکه حضرت
 ایشان قدس سره بسلوک این راه مدتی در خدمت آنحضرت بشیوه ملکه گذرانید
 و خدمتها بجا آورده بعد از آن بتقریب به برهان پور افتاده آنجا در خدمت
 شیخ معظم محمد بن فضل الله قدس سره العزیز تعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدیدی در
 خدمت آن عسکریز سر برده و خلافت ارشاد یافته بعد از آن که ما گره رسید
 حضرت ایشان در آنجا تشریف داشتند بکار خدمت آنحضرت مستعد گشت
 و ذکر این طریق علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سید سید
 خلافت داده به برهان پور حضرت نموده تربیت شیخ را بخدمت سید نمودند هرگز در خدمت سید
 به حضور نبست حضرت خواجگان قدس سره اسرار هم مشرف گشت و لذت یافته
 بترجمه این ذکر طریقت و صحت شد بعد از این قضیه پرسیدند بزرگوار که
 فرموده ایم اشتغال مینمائے گفت چند گاه بآن مشغول بودم اما اکنون از
 خدمت میرنمان ذکر در طبقه خواجگان رحمه الله گرفته ام و لذت دیگر
 یافته بهین شتغال اگر چه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت از شیخ ظاهر
 شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقان بود فرمودند مقصد فائده
 و حضور است از هر جا رسد ما ترسم آن باش مبارک است بعد از آن باز باستان
 حضرت ایشان بر سید الطاف و عنایت دید و از آن حضرت اجازت یافت
 دو طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنها ظاهر شد

و از حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عرض سوال کرد کہ با وجود کہ من در خود
 حائے نمی فہم دو طالب را در کدام از آنها احوالنا ظاہر شد چہ باشد
 و از سر ذہول با وجود دوام آگاہی نیز رسید آنحضرت مکتوبی در کشف
 آن دو مقولہ بوسے نوشتند کہ آن مکتوب شانزدہم است از جہان ثالث در آن
 مکتوب احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ مستعد
 آنہا بطور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند درک احوال خودہ
 و مولانا را نیز دلالت تعلیم حصول احوال مستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول
 احوال سب علم باحوال دوستی دیگر است جمعی را این علم بدینہ و جمعی را نہ ہر دو
 از ارباب ولایت اند و از مقولہ ثانیہ بزرگداشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن
 بجناب قدس خداوند سے جل سلطانہ شبہ بعلم حضور کے کہ دوام لازم است
 پیچ شیندہ اید کہ شخص در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردود و در وقت
 نسبت بخود پیدا کنند غفلت و در ہر علم حصولی متصور است کہ بغیر ہر
 است و در علم حضور کے حضور در آن متصور است الخ آنجناب مدتی در اگرہ در
 گوشہ فقر و نام او کے با فاضلہ طالبان بود و جذبہ پیچود کے این اکابر
 از دو مرد این و کے ہویدا یکے از اعظم اغنیاء کہ بوسے اخلاص دست
 کردہ بود ذکر این سلسلہ از و کے گرفتہ و کے را یہ جنگاہ برد شیخ در آن
 قبول عظیم یافت و طالبان بسیار بقبض رسیدند شیخ کریم الدین
 بابا حسن اہل الی بابا حسن ابدال موقعی ست میان کابل و
 لاہور کہ از آنجا را سپہ بہ کشمیر جدا گرد و مشارا لیہ از ان حدود دست از
 قرار کے پاران حضرت ایشان ست و صاحب حالات علیہ و جذبات
 قویہ در او اہل حال بسیار جمی و طلب حق برآہہ چون در سہرند رسید و بدلت

معنوی پادشاهان شریفین پیوسته بجز و حصول دولت حضور حاش در گون
 گشت و مشغول عنایت گردید چون به تعلیم فکر و مراقبت ازان حضرت
 میفرمودند و از بین نظر که پیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رونمود حضرت
 ایشان اجازت تعلیم طریقی دادند و جمیع از ساکنان و خلق و بسیار از اهل
 آن دیار از نو به فو که در این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند
 دران ایام که حضرت ایشان از واد و عدلت اختیار فرموده بودند کم کسی را
 از پیاران دران خلوتگاه بار بود و بعناست که به حال شیخ داشتند فرموده بود
 که شیخ یاباران خود می آمده باشند و هیچکس مانع نشود و دران زمان که آنحضرت
 فرماست شریف داشتند با جمعی از مسترشدان بعنیه بوسی رسیده بود
 چند روز گذرانده عنایات دیده بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام
 فاضل از مقتدایان دیار سندیله از مشارالیه تلقین و در این سلسله
 برداشته بود بعد از آن طریقت بنیت و یک شب متواتر حضرت
 رسالت راضی الله علیه و آله و سلم در خواب دیده که انواع بطعها باد
 نموده اند و در عرصیه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص
 بحضرت ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده قسم
 نموده شد که آن واقعه نبیت سگوبید بنده بمقدار امیدوار رحمت
 حضرت زواق فقیر اسحاق ولد موسی که چون تقلب حال بعناست
 نظر عالی قدر موسی شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی
 حضرت مودع الزمان قطب دوران مخدوم محمد و مناشیح احمد
 سر بندی سلمه الله تعالی حاضر گشته شد سفید محاسن بلند بینه در سیاه
 رنگ گویا در مراقبه نشسته بودند چون بنده حاضر شد و عین مراقبه

قلم سرگرفتند و این چند کلمه نوشته بدست بنده دادند و توجیه عالی بلیغ فرمودند و آن
 مکتوب نیست مگر احمد السمرقندی الی سمن السندی یا اسحاق است و اگر کسی
 در حقیقتی فی جمیع الزمان است الحقیقی والدی قیقه دانی مغفور رانت و من توسل بک
 ایضا مغفور و اقر بکلیه مولانا کریم الدین صنی السلام استی و این صحیفه واقعه
 و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی که در سر توحید و جود خیالی بود و زود
 و سفارش نموده درویشی که او را ازین مقام برانزد حضرت ایشان آن
 درویش را از آن مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیبه را شیخ
 اسحاق مرسل نوشته پاسبان محمد شمس السلام علی عباده الدین اصطفا کتوب
 شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون
 منبری از ذوق و شوق بوده مسرت بخشید و رکاز غنای عظمه واقعه که در آن
 ۱۱ بود نوشته بودند از مطالعه آن فرحت و مسرت انجا پیدا این ششم
 و اوقات مبشر است سستی با پدید نمود که از قوت فضل آید و از گوشش
 باغوش رسید امر و زک که تدارک تقصیر ممکن است فرحت را غنیمت شمرده
 به تسلیت و ناخیر نماید انداخت حضرت خواهر احمد اقدس شمس سره فرموده
 که جمیع از درویشان بودیم سخن از سعادت مرجه که در روز جمعه و ولایت نهاده
 و بیان آمد که اگر مسیر شود در آن ساعت از حضرت حق سبحانه و تعالی چه بایستد
 هر کسی چیزی گفت چون نوشته باین رسید که جمیع ارباب جمعیت بایستد طلبیده که
 در ضمن آن جمیع سعادت و مسرت بعضی از مکاتیب یا ان نقل گرفته مصحوب درویش
 رحیمی فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالی منقطع گردانا شیخ کریم الدین خنده گاه
 که آمده اند شاید از احوال خود بشما نویسد درویش رحم علی نیز با صلاح آمده است و توفیق
 از دستان دستار با نعم ناما نور و غفر لانا که علی کل شیء قدیر و اسلام علی من اتبع الهدی

و التزم متابعتہ لمصطفیٰ مولانا عبد الواحد لاہوری وی ازان
 است کہ حضرت خواجہ فانی زخود باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان ما
 عنہما فرستاده اند کثیر المراقبہ و العبادۃ ست روز سے در حالہ ذوقی کہ از
 یافتہ بودند این فقیر رسید کہ در بہشت نماز بہت گفتم نہ کہ آن دارہ فرمای مگر
 نہ در غل وی آہی بر کشید و بگریست و گفت آہ بی نماز و بندگی آن صاحب بی
 چون توان زبست وقتی بخدمت ایشان عرضہ می نوشتم نذر کردم نوشتہ
 کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتی روسے میدہد کہ ہرگز خوش نمی آید سر از
 برداشتن از وی مشغولم گفت بشہر فخرہ بخارا صا نما اللہ و جمیع بلاد المسلمین
 عن البیلا یا سبیل تجارت رفتہ بودم در مسجد شاک کہ از اکنہ منبر کہ آن بابا
 شریفین است نماز میرفتیم و بعد از ادائے صلوٰۃ عشا بنوافل شتغال فرمود
 یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازہ مسجد میدہم بخانہ خود رفتہ نوافل بگذار
 و ہمینی را بخشونت ادا نمودہ ام شب آن خادم حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ
 بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درخشس سوداگر بندے از دوستان ماست
 رعایت و عذر خواہی کن او عذرت فراوان نمود و عذرت بسیار خواست انکہ
 شنودم کہ گفت در آن ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور تشریف آورده بودند آنجا
 پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد ایشان ویرا احترام بسیار نمودند
 حیرانی روسے داد و خلوتی از ایشان تر آنہ تواضع را بان پیر رسیدہ شد
 فرمودند کہ وسے از ابدال ست مولانا امان اللہ لاہوری وسے از
 مردیان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہر سال
 وی و یک ہجیان پیادہ و آنما دے پلاس پوشش نژدہ بردوش و رکوعہ بکفت متوجہ
 سفر بخار شہد و آنکہ جمعی از محبان حضرت ایشان در دوستان او کہ در لاہور

میخواستند و را برادر در راه طوفا و اعتقاد احوال باشند وی بان تهنات
 نمود همچنان به آزادی و بیزاری تمام برفت الحال می شنود که بعد از شربت
 زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین
 مرضیه تقدیم دارد و من بیچاره دل آواره را نیز از بركات این دارستگان
 بهره بخشاد با سحر قه صد پیوند و دل صد باره ^س کردم بهر دیار و در حبس و بوم
 طبل سراغ یوسف خود کو بکوزم مخفی نماند که خیر ازین جماعه مذکوره نیز چندین
 تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند که خداوند ذوق و صاحب فضل
 و آداب و نیستی و انکسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت نیز یافته اند
 چون مولانا مان الله فقیه که از اعظم خلفاست و شیخ محمد حری که از مشایخ
 مشهور این دیار است ترک شریعت نموده بکلامت حضرت ایشان سیده و بهره باریده
 و خلافت یافته و شیخ داو و ساسکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری و شیخ
 نور محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی
 و مولانا محمد باشم خادم و مولانا غازی لوجهراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر
 سازنگپوری و مولانا فتح حسین مولانا صفیر احمد و مولانا عبداللین سربندی
 و مولانا حمید احمدی و حاجی حسین شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال سربک
 موجب تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از جمله
 اند که بطاهر از اهل سپاه اند و منی اراجله اصحاب خاتگاه و در کتب و بات ^{شعبه}
 بنام آنها صادر یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرست
 و مولانا عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت
 ایشان که در جواب عرفان آنان در دفاتر مکتوبات ثبت است و فوراً بطبع
 بر کمال اینها و مستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد و راقم این حرفت گوید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بعد از آنکه بوی و پیر سبیده شد که تعلیم فکر از که برداشته آید و از بدو لا حساب
 که ام سعادتمند ازین سلسله مشرفه این تخم در مرزعه دل خود کاشته است پس خان
 ای عسکر که از خلعصان منظور حضرت ایشان بوده و از آن حضرت
 تعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب قبل صاحب دل
 آنحضرت نفیر و انزوا و جنوی چنان بوده اند که اکثر خادمان استان هم از
 کار و بار ایشان آگاه نمیدانند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان فیه بود
 که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعۀ عظیم دید و بلازمست رسیده عسکر
 یافته و بوطن مشتافته جهت تفحص آن نقل گستاخی کرده روزی در سفری
 آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا ناقل بلافاصله
 نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما آن درویش از لواحق پنج بود
 نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت نیست که درویشی از لواحق پنج در قاف
 دیده که تاپوت شکر حاضر آمده و جمعی کثیر از گدشتگان اکابر و اراکین
 چون خواجه عبدالحق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و اشاهم رحمهم الله تعالى
 حاضر اند گویا انتظار کسی می برند راجعی گوید من در آن میان از بزرگی پرسیدم
 که میت کیست و این اعزۀ انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود
 و این اعزۀ انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تاباید و امامت نماز
 جنانه نمایند ناگاه غریبے گندم گون بلند بالاسے و و می کنند او کند و را می بینم
 تعلیم او کردند او پیش رفته امام شد چون جنانه را برداشتند از یکی پرسیدم
 که نام این غریب چیست و در کدام شهر می باشد نام مشرف حضرت ایشان
 گرفت و گفت در سمرقند می باشند صبح آن روزان درویشی بسیار دیوانه وار

متوجه بنده وستان شد بکازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقع دیده بود
 در بیداری چنان دید و روئے نیاز باستان ایشان را دید و چندی گاه در خدمت
 بوده هرگاه گرفت چون ذوالعیال و الاطفال بود و زود بطن مرخص گردید و
 هرگاه هست خدا یا بسلامت داشت و الاضای این حقیر میگویی بدر و ششی دیگر
 ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار آنکسار و شیوه حیرت بر غالب بود و روئے
 دیدش که بر برگ خشک چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم که اینهمه توجه بان
 برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ میدیدم ناگاه در میان
 بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته از قضیه بدایت
 ارادش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نوای سواد و بجز ششی بعد از تبحر
 بروح حضرت زبده المتاخرین خلیفه صدرالدین که از خلفای حضرت خدو
 محمد زاهد بلخی بودند قدس سرها سالها طالب سلسله شرفیه گردید و راهها و پیر
 مراد طفولیت بخیر مت ایشان مشرف ساخته بودند متوجه شدم و التماس نمودم
 که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار بزرگ باشد ولایت
 نمایند خواهم در رو و حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت ایشان برده
 فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بکازمت ایشان رسیدم
 و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را قسم گوید در مسجد جامع بران پور در گوشه
 نشسته راه آنرا بنگاهان مسجد میدیدم که بناگاه درویشی ثولیده موی پیرین
 پاسبان که شوریده که آثار صفای و الفت و انزوا و آنکسار و فنا از وی پدیدار
 گشت خدیجه ملاقات و بهم آغوشی او مرانا چار از مسجد استقیال او شنید بعد از
 سعادت و پرسش و مال گفت از اقصای ولایت بنگاه براه نامسلوک و جزائری
 غیر فربه نریخ اینجا میسرستم گفتم غم کجا دارم اگر چه غمتش بستر حال نمیدود

ناچار گفتم که متوجه سفر حجازم از سلسله و بیبر لقیه آمد پرسیدم گفت غریزه
 از سلسله نقشبندیه از سرسند با گره شریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
 الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم
 و اشک حسرت از فرغانه جاریدم و بیاورد خود برو که غم تبفصیل نیز بگویم عصر
 روز توبوی گلشن جان میرسد گفت تبریس از وطن خود بد از اسطفته آگره
 آمده بودم دین میان یکی ذکر خیر حضرت ایشان کرد شبی بلا درست شریف
 رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدن یخ و نه
 و نظر محبت فرمودند نسبتی و حاجت مرا در گرفت که دیوانه و ارسمان شب بر آمده
 و بجز اصرار و صحرای افتاد و خواب و خورد و آرام و سکون از من بر رفت
 چه گویم که چه دیدم و برین چه رفت و چه بینم چنان در دهر برین بگذرد
 روزی که در صحرای آهنگر دیو ۴۰ چندین سال بدین منوال در آن بود که
 بشکست و نامرادی بر بردم اکنون هم از راه بیابان و کوستان بقصد مذکور
 میرسم و دیگر از آن پیر دستگیر و راه ناهای غریب و فقیر سلیم الله خبر
 ندارم که کجا شریف دارند انشاء الله یا رست سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
 بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کابر فایده سفارش
 او کنم گفتم جمیع از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت ایشان شده اند آن جماعه
 رفیق میشوید از کلام من دریافت که در اخلا و توکل و قتل او خلل خواهم افکند
 بهمانه از نزد من بیرون رفت و بعد از آن نه و سه را دیدم و نه از احوال او
 خبر شنیدم ع هر کجا هست خدا یا بسلامت و ایش ۴۰ و نیز از فقیر
 سیدی تاجر برآیدم که مصداق رجال لا یلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بود

و بعد از پرسش معلوم شد که بجهت درویشان بسیار رسیده و از هر یک
 نذر کرده و مراقبه ماسور گردیده و باستان حضرت ایشان هم شتافته و از آن حضرت
 نیز نظر عنائی یافته گفت وقت عشا سه بود که ایشان را ملازمت نمودم
 متوجه اداسه فرض بودند محلی پرسش حال و طلب من نمودند و فرمودند ترا در
 تعلیم داده خواهد شد من از راه دلشکسته گستاخی نموده معروض داشتم که صورت
 اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین درگاه در یوزه دارم
 فرمودند فرض عشا گذارده گفتیم آری دست مرا گرفته گفتند بنشین تا نماز
 فارغ شویم چون بنشینم خود را بشیوه دیگر یافتیم تا آنکه خود را نیافتیم و وقتی مرا
 چنان گرفت که از مانگ نماز صبح بخود آمدم روزی در اقدام مبارک افتادم
 و التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان ^{استان} ششم
 فرمودند نه الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول شوی و چون تجارت حبیب
 حصول بقعه حلال است و سبب نفقه عیال آرا گذار و دیگر تا بعد ازین وقت
 توجه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد و یک خط
 عنایت تو اسے بنده نواز به بهتر زهر رساله تسبیح و نماز و نیز سید
 صاحب دین از مقبولان حضرت ایشان باین خادم و درویشان گفت در یکی
 از بلاد و کن بودم ناگاه از زبان یکی از آئیندگان شنیدم که گفت سلطان
 حضرت ایشان را بخشیم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت
 دل تنگ و بی آرام شدم بهانرا آن بلده در آمدم تا باشد که آئینده دیگری
 در رسد و خبر سے فرحت اثر سے رساند دیدم که در کناره بازار بازار گاسنه
 چینه که سیاه صلاح از ایشان بود و فرود آمده اند نزد آن جماعه
 رفتم و سلام کردم و بنشینم پیش از آنکه من بخن آیم بیکه از ایشان

آثار کثرت اندوه و تشنگی در من مشاهده نموده از سر آن سوال
کرد باعث را در میان نهادم آن سائل آه سخت از دل برکشید
و سر بگریبان فرو برد دیدم که مشاؤون می شد تا در چهره اش تغییر
تمام راه یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خائن جمع دار که ایشان
زنده اند این قدر است که در حبس اند و زنجیر بر پا است مبارک چمپید
چنانکه مار به پیرامون گنج حلقه زند است یک شبی دیوانه باز زنجیر
گفت به من چه کردم تا سزاوار توام که گفت زنجیر شکن تو گنج خراب
گنج نهیسانی و من مار توام بهر ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده اید و میدانید که گفت من نیز
از مریدان کمترین آن حضرتم بر شستم و با و سه بشوئی تمام معافتم
نمودم و گفتم من درین بلده خانه دارم ملتزم آنکه سالیانه بقصر خانه
قدم رنجه نماند تا لحظه در خدمت تاسی خاطر مخزون دهم قبول کرد چون
بیامد در خلوتی از دس پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان
بودید و از ایشان چه نعمتی یافتید و باعث ارادت چه بود چون الحاح
بسیار نمودم و مرا از غلصه ان حقیقت دانست با جمالی بیان احوال خود را
و باعث ارادت را و انمود و گفت من در قریه از قراسی تابعه پنج آب
ساکن بودم و از آنجا که حضرت غوث الثقلین شیخ الحسن ابن رضی الله
عنه محبت و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بر روح ایشان
و دعا فاتحه خستم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام حضرت آن مرشد الانام
مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتجود و تلاوة و از کار و دیگر نوافل
نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین را قدس سره میان خواب

و بیدار سے دیدیم در اقدام مبارک ایشان سر نہاد م فرمودند کہ در ظاہر
 نیز پیر راہ از ضروریات عرض کردم کہ بہر کہ ایشان از مشلخ وقت بفرمایند
 بخدمت او برسم فرمودند در سر نہند غریبیت جامع علوم ظاہر و احوال
 باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صبح آن روز بصد در روز
 متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض داشتہ التماس
 عنایات نمودم و تسلیم ذکر فرمودند و بجدب و احوال بنواختند دیدیم
 دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بنا گاہ حضرت ایشان از خانہ
 بر آمدند و دروازہ بنسیر از من کہ از در ایشان حاضر نبود مرا پیش
 طلبیدہ فرمودند اسے فلان میر و سے نزد یک باغ حافظہ خنہ زیر فلان
 درخت جمع از فقیران لا ابا لی نشستہ اند و بعضی کو کنار سے مالند و بعضی
 بنگاہ می نمایند درین میان مرد سے زندہ پوشہ چینی و چنان کہ بران
 درخت تکیہ زدہ نشستہ و بظاہر با ایشان ست و بمعنی بری از ایشان
 دعا سے ما با و میرسانی و میگویی فقیر خانہا قریب ست مایوان ساعۃ
 رسید رفتم و بہان نشان کہ فرمودہ بودند جمیع را زیر آن درخت ایستم
 آن غریزہ کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکہ من تبلیغ و ما
 نمایم نام حضرت ایشان بردہ گفت خادم ایشان گفتی تبسم سے گفت خود
 نیامدند و ما را طلب نمودند خوبیا چہین باشند و بان ہمہ شینان گفت ما
 درین شہر بار سے دیدیم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ در آمدہ تعجیل تمام
 میرفت و من نیز در تفاسے او خود را در غایت تعجیل و خفت سے یافتیم
 تا آنکہ ساعۃ بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدیم رسیدن ما بہان
 و ہر آمدن ایشان از خانہ بہان و بان درویش معانقہ سخت نمودند

گذرانده بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام
 داشت روزی در مجلسی که جناب استاد فرموده و این فقیر یکجا نشسته
 بودیم مردی یکی از مشایخ اعلام وقت را نام برده گفت که او فلان
 شخص را خلافت داده است و فلان بلده فرستاده اما هیچ از صحبت او
 اثری در حالتی و انصاحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمیع حاصل نمیکرد
 سوالاتی که محترم کامل تمام المشایخ و المعرفه باید تا از مرد مجازش برکت
 بطور آید پس آب در چشم گردانید و فقیر گفت حرفی میگویم نه برا
 فخر خود بل بر آنکه ازین نقل باشد و برکت اثر انقاس حضرت
 پیر دستگیر بی پرده شود گفت چون من بعد از چند روزی که در خانقاه
 ایشان گذراندم خصصت لاهور خواستم وقت وداع فرمودند که دوتن را
 تعلیم ذکر خواهی کرد از آنجا که بر نقصان خود مطلع بودم بسیار تعجب شدم
 اما ادب را غدر در میان نیاوردم چون به لاهور رسیدم روزی یکی
 از طلاب علم آمد و گفت شنویم که ایشان ترا فرموده اند که دوتن را تعلیم
 طریقت بگوئید از آن من باشم بشنودیم و گفتم ایشان بنده تو را
 کرده اند من مردی ام طالب العلم چنین و چنان چه این لائق این
 باشم چند آنکه بلایت و خشنودت غدر میگفتم آن سائل از سر
 وانی شد بل بیشتر احوال من نمود تا روزی که گفتم تا که وقت باشاج
 او بگذر انهم کیار تعلیم ذکرش داده از سر واکتم در گوشه مسجد او را برده
 نویسم که از حضرت ایشان دیده بودم و شنیده با و گفتم و خود نیز
 مشغول شدم مرا نیت و حالتی عجیب فر گرفت و آن متعلم را کیفیت
 ...

حقائق و مكنونات اين نسخه بهره كافي بدست آرد و سنا توان بيني روزگار
 ناسنجار تخمين نادره زمانه را در پرده خمول نشانه بود اگر نه دستياري
 صاحب فراموش بكار بودي همچنان در تيق و سهول ماند كسي هر چيست
 علم سلوك و فقر را درين وقت روز بازاری نماند اما آگاه دلال اهل فوق
 هنوز دستي در سینه باقي است كه خاطر صفا آگين شان بيه آنكه آئين
 تصنيفات را پيش نظر دارند نهي آساييد اصل نسخه هر چند بقباله و صحت
 اتصاف داشت اما محتاج بشنجه ديگر بود و هر چند بهمت تلاش گماشته
 دست بدان مقصود نرسيد لاجرم از همان باب نسخه است
 و در صحت آنچه از معان بكار رفت اصل كتاب بدين شاه دست با آيه
 بگويم كه همه جواب است و همه صحيح ليكن توان گفتن كه نسخه مطبوع قابل
 مطالعه است تفيدان گرديد و از يك شمع هزار شمع بمجمل طلب سرش
 است تقا لے ميندگان را فيض جاودانه ازان نصيب نوآيد آئين

تاریخ خانه الطبع

شد طبع چو زبده المقامات
 تاريخ ز پاي احمد آمد
 مجموع خوارق و كرامات
 آراسته زبده المقامات
 ۱۳۰۵ هـ

تمت يا مخیر

اشتہار کتب مطبع محمود پریس

اس مطبع میں کتب مفصلہ ذیل خوشخط عمدہ کاغذ پر روز و نثرت طبع کی موجود ہیں جن میں سے جو کو خواہش ہو طلب فرمائیں اور قیمت اسکی عنایت کریں

۱۔ حضرت خواجہ عثمان مارونی چشتی قدس اللہ سرہ

۲۔ حضرت خواجہ معین الدین چشتی اجمیری قدس اللہ سرہ

۳۔ مقالات الصوفیہ تالیف شاہ محمد کاظم و شاہ ترا سب علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما

۴۔ فوائد افراد ملفوظات حضرت سلطان المشرق محبوب آل سید نظام الدین علی ہادی قدس سرہ

۵۔ مؤلفہ حضرت امیر حسن علاء الدین شیری قریب الاختتام

۶۔ نامہ نماندن حضرت شاہ مینا صاحب ولایت لکھنؤ قدس سرہ قریب الاختتام

۷۔ ہدایۃ القامات نماندن نقشبندیہ مجددیہ

۸۔ تہذیب التہذیب تصنیف جدید نظم علم اخلاق میں

السلام
ابو الحسن و پراپر محمود پریس انقویہ سید بازار جلال

اشتہار مطبع محمود پریس

یہ مطبع شروع ۱۸۵۲ء سے کھولا گیا اُس میں کتابیں اور سرائے علم اخلاق اور علم تصوف کے اور محفوظات اور مکتوبات بزرگان دین اور اولیاء صاحب یقین کے مطبع ہوئے اور ہوتے ہیں جن حضرات کو چھپوانا ایسی کتابوں اور رسالوں کا منتظر ہو۔
بیطبیعت طرازی مطبع میں ارسال فرمائیں عمدہ اور ارزان اور صحیح چھاپ دیں۔
نصف لاگت پیشگی اور نصف باقی اختتام اور طبعی کے بعد عطا کرنی ہوگا۔
مالک مطبع کی طرف سے اقرار ہو کہ حسن معاملہ اور رعایت صاحب فرمائیں۔
عمل میں آئیں اور لحاظ ہوگا کہ اہل فرمائیں اور مشتری صاحب معاملہ کا نقصان نہونے پائے و ما تدر۔

العبد
بندہ الیوا حسن پریس مطبع محمود
واقعہ بازار جہاؤ لال کھن

پیش مشا و بنیاد صاحب و لا

5118
P0

DUE DATE

92.

AIR 27 1981

S

1

10-03-01

R10-03-01

f

282

١١٨
 ٢٥

٤٨٤٠
 زكاة لقطات

٩٢٠

Date	No.	Date	No.
19.03.09			
٩١٧			